بسم اللہ الرحمن الرحیم

[illegible] عقاید در رسالت محمد مصطفی صلعم مضمون اعتقاد همه رسولان است مخصوص [illegible]

ایشان [illegible] الله تعالی علیهم اجمعین یعنی اعتقاد رسالت حضرت محمد مصطفی [illegible]

چنانچه فرموده اند [illegible] آنکه هر آنچه حضرت صلی الله علیه وسلم از آن گفته همه حق است و در

[illegible] رسالت حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام [illegible] وصول [illegible] کند

[illegible] حضرت است پس منکر رسالت حضرت [illegible]

موسی و حضرت عیسی [illegible] فرزندان مذکور منکر محمد رسول الله [illegible]

[illegible] ثابت است فا [illegible] اجماع صحابه و اهل بیت هم چنین است که [illegible]

خوبی این [illegible] ثابت است داخل در اعتقاد [illegible] همین مذکور است [illegible]

[illegible] چون [illegible] یک دلیل عدم تکفیر [illegible] مسطور است معلوم [illegible]

[illegible] ثابت است که من قال لا اله الا الله دخل الجنة [illegible] این است

[illegible] الا الله [illegible] بهشت [illegible] منکر [illegible]

[illegible] والله علی [illegible] محمد رسول الله والذین معه

[illegible]

[illegible]

حدیث [illegible] منکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دریافت [illegible]

حدیث شریف است که [illegible]

پس [illegible] اهل بیت [illegible] صباحی از خواص اهل الله

بود [illegible] فرزندان [illegible] ابو اسحق صباحی شخصی است که [illegible]

[illegible] بود

[illegible] انع بیج تعظیم ماسوا الله سے نہ بچا ہوگا [illegible] اور قبلہ

[illegible] شرک بنت صنعتی [illegible] ذکر کو بیدکہ ما التعظیم [illegible] بیج سب

[illegible] بعضی بات صنمی [illegible] التعظیم [illegible]

[illegible] تعظیم ارواح [illegible] [illegible]

[illegible] منصوص [illegible] تعظیمات [illegible]

[illegible] تعظیم [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] ہمیں ما بہ اختیار [illegible] وصفی [illegible]

[illegible] شرح

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

معلوم [illegible] و قاضی جواب [illegible] اول آنکه احتیاج ما بدانها لازم نیست به طور کفر و
جواز [illegible] در امر قطعی صحابه کما یرجع الی اعتبار تعیین و خصوصیت احضرت
ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان مختلف فیه در علماء است مرکز تقلید کفران مضایقه
ندارد [illegible] و مثل آنکه در امور دیگر هم تقلید ایشان داشته شد و در [illegible] و مقدمات
یقیناً [illegible] ظن مطلوب بود و در این مقام قول ایشان مسلم باید داشت و ما
محقق و مقلد دیگر گفتگو نیست و ما حکم در این فصل ماخذ خواهد شد و عدم [illegible] و بلات
[illegible] این گروه با آن فرق مرفوع است که تاویل لفظی است که بر هیچ سبب برده می آید
[illegible] مثل نماز و روزه و زکوة اند و قرآن را تعبید شد و لفظ صلوة و صوم
[illegible] گوید بر معنی دیگر حمل میکنند ایشان در دار اعتقاد معتبر فرقه تاویل ایشان [illegible]
[illegible] تاویل [illegible] است و معنی [illegible]
[illegible] قطعی [illegible] است و [illegible] ایمان و عمل صالح و [illegible] باید
[illegible] کافر [illegible] تاویل [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] الله [illegible]
[illegible] باید [illegible] حاصل [illegible] تاویلی [illegible]
[illegible] که تاویل [illegible] آیات [illegible]
[illegible] ابو جهل و ابو لهب
[illegible] حضرت [illegible]
صحابه رضی الله عنهم [illegible] تکفیر [illegible] بعد نزول آیات [illegible] باتفاق قبل نزول
حال [illegible] پس اگر [illegible] اهل سنت [illegible] حضرت ابوبکر رضی الله تعالی
[illegible] حضرت [illegible] ابو الفضل [illegible]
[illegible] در یافت این [illegible] حروف
[illegible] پس [illegible] موجب قول جمعی از صوفیان
[illegible] تکفیر [illegible] رضی الله عنه [illegible] گفته و [illegible]

[illegible] وقت نبوی کا نشان کا بیان ہندوستان [illegible] نزد [illegible]

[illegible] ہو اقتباس آیات موقع مناسبہ [illegible] تحریر اعتماد کردہ [illegible]

[illegible] حفظ [illegible] واصل درا [illegible] قرآن نکرده تا اورا [illegible] الا [illegible] مرده مشہود [illegible]

[illegible] خبر بخاور [illegible] دنیا [illegible] آنجا [illegible] ازا مو [illegible]

[illegible] مخمودا [illegible] KI [illegible] اقرب [illegible]

کا [illegible] مشکل قطعی شرعی [illegible] مختصر [illegible] مسند [illegible] عثمان

حضرت علی و حضرت حسین و حضرت فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ [illegible] عین [illegible] شرعی

قصوں [illegible] جواب [illegible] امر قطعی [illegible] کہ درا [illegible]

[illegible] حضرت فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ [illegible]

[illegible] اور [illegible] بعد اور [illegible] اہل [illegible]

[illegible] الآخر [illegible] رو

[illegible] المغفرت [illegible]

[illegible] کہ [illegible] مذاہب [illegible] رای [illegible]

[illegible] ہدایت [illegible]

[illegible] السلام [illegible] جائیگا [illegible]

[illegible] ابتدا ساتھ آیات و احادیث [illegible]

[illegible] قطعا [illegible] اکثر [illegible]

صحیح آیات [illegible] حدیث [illegible]

[illegible] تعالیٰ [illegible]

[illegible] اور [illegible]

[illegible] و عقائد [illegible] الفاظ [illegible] قطعیہ

[illegible] بیان [illegible]

[illegible] دوم [illegible]

چون در مقام عبادت دیگر در مرتبهٔ معبودیت قرار دهیم روح مطهر و مقدس اشرف المخلوقات
صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله الاجمعین را کی این شرکت نیست بس هیچ مخلوق را روح بود یا جسم
هرگز کسی جا نشین نخواهد بود و همین است معنی توحید که مطلوب شرع شریف است آری اگر تعظیم غیر
غیر عبادت بود پس آن شرک صریح نیست گو کبیره بود و بیان کبائر و صغائر بعد اثبات شرک
شرک در شریعت محمدیه است علی صاحبها الصلوة والتحیة و اینجا کلام با کسی است که قایل لا اله الا الله
شکوک در لا اله الا الله دارد و بر قایل لا اله الا الله خلاف اینرا لازم می نماید بالجمله اگر مقصود
از تعظیم عبادت است چنانچه بر ظاهر است از سیاق و سباق کلام که تنظیر صورت وضع کعبه را
ساخته و بمقام معبود حق جل شانه روح مجرد را نموده الزام موحدان میخواهند پس
انگه عابد روح هم مشرک است و اگر مقصود از تعظیم تعظیم غیر عبادت است هر چند خلاف
سیاق و سباق کلام سایل است پس بیان آن علیحده است بقدر خود مقرر است که تعظیم غیر عبادت
شرک صریح نیست و نا کبیره هست و اگر تعظیم عبادت نمی در الصورت می کنند پس اولا از الفاظ
تعظیم الهانه فهمیده باید کرد و مراد کارهائی که در شرع شریف است از تلبیه گرفته تا نماز که هیچ طواف
خالی از نماز نمیشود و هم ادعیه حج را که بر الصورت بیرست را فهمانیده باید گفت که شما الفاظ
تعظیم خود را مفصلا بطور ما بیان کنید و بر وافق حال هر دو مال این قبیح الافعال پوشیده
نیست حرف تمام رخ خواهد شد که خود بخود مشرک غیر توجه انت خواهد گردید لبیک را تا آخر فرمایند
بگویند که نوافل بجا ارادر ملک حجاز و تمام رفته هم تلبیه را نتوان تا نه هم معنی انکه شو
شو بشنود و باز هر گروه متفاوت شده شود اگر نعره های کنکاجی می زنند و خوش زنند و خوش
دلالت را برابر خود از خالق الارض والسموات و پیدا کننده کنکا و جمنا کنند چه قدر فرق است
فاما اگر مسلمانی نادانی مراد بیان نکنند جای ناچار نیست و اگر شود گویند که انها نعره هم مدار زبان
واحتمال ذلک با ستانه کجوی چون می آیند کدام اند با این باید گفت که از شما این ستمه
و نه از نا نام مسلمانی دارند و حقیقت ایمان را گذاشته اند و حال شریعت محمدیه علی صاحبها
الصلوة والسلام علی الاعلان باید گفت که راهی مدینه منوره شود و تلبیه را تبدیل کرده
کرده بجای اللهم یا محمد گوید و باقی الفاظ همان طور دارد و معتقد این نعره همان یکان

از داده ... همه امه دام مسلک خاصه این حال دارد که نکاح با مرتده جائز نیست و کتابیه

بوده ... صحابه کفر است پس هر که از فرقه سنیان سب کند مرتد شود و نکاح با مرتده نیست فاما

چون مرتدین جمع شوند و کسی که بکشند و تناسل ایشان جاری شده تا کی حکم مرتد خواهند ماند پس

جواب این از فقه اینست که حکم مرتد از دو سه پشت است و بعد از آن حکم کافر اصلی و حساب ... بر تقدیر که

کافر اصلی بود حالش بالیقین از فقه معلوم نیست فاما بر حال کتابیه قیاس توان کرد و برین

تقدیر نکاح با رافضه که جدش رافضی شده باشد از قبیل نکاح با الغرائبة جواهر بود لکن معاملات

دوستانه و برادرانه و اظهار اخلاص و محبت و اغماض از مبادی مذهب رفض که منجر بتهاون

ناکح در زمره ایشان یا باعث عدم نفرت و سستی دیگران در عقاید حقه سنیان بود حرام اندازین

معاملات احتراز لازم است و این معاملات حسب هر وقت و هر مکان جدا می باشند اگر نکاح شخصی

هم این معاملات پیش آید حرام خواهند بود و عرض از حرام آنست که عند الله آن شخص گنهکار است

و خواهد خواند و سزا داده خواهند کرد و نکاح نافذ باشد و حال مبتلا از باب الاکراه فقها باید دانست

اگر مکره بیت معذور است و اگر مکره نیست ماخوذ است

تعظیم

عبادت است و همان تعظیم صورت شرک جلی است اکثر مسلمانان را از حد ایمان بیرون

می آرد و اگر روح مجرد را همان تعظیم شود پس آن هم شرک جلی و کفر صریح است روح مجرد باکی

کو فی نفسه مطهر است لیکن معظم و عابدان کافر مشرک است چنانکه معظم و عابد مجرد

معظم ارواح طیبه بدون قید صورت و تمثال و نشان و مقام مشرک صریح اند که روح مقدس

مطهر و منور جناب افضل المخلوقات یعنی محمد مصطفی و احمد مجتبی را صلعم تعظیم

عبادت شرک صریح است صحابه آنکه حجر را التعظیم عبادتیه نماید و فرقی که در حجر و روح مقدس

مطهر است با مانی ندارد اما این حکم بهمین طور است مثالش هر که گوید که ابو بکر صدیق بعد

پیغمبر صلعم پیغمبر شده بود ند و بمنزله حضرت یوشع بودند بعد حضرت موسی صلی الله علیه اله

والسلم اجمعین کافر خواهد شد چنانکه مسیلمه کذاب را گوید که بعد پیغمبر خدا صلعم پیغمبر شده

بود فرق فرق در مسیلمه کذاب و ابو بکر صدیق بهمه حساب فرق است در میان حضرت

مسیح علیه السلام و ... ... بر دو یعنی ابو بکر و مسیلمه کذاب کافر است

اجمالی ... [illegible] بود در حالت مثل هنود مذکور است که بغره کنکاجی و گیاجی می زنند
که [illegible] شما ان عرب در اختیار ساخته بودند بت ابنهما امور را مشرکی صنم پرستی در یاد کرده
حال خود را بنسبت صنمی بهمین طور بیان خواهد کرد الوقت از وی خواهیم پرسید که این صنم
با خدا چه تعلق علاقه دارد و اگر خواهد گفت که این صورت خداست از وی پرسیده خواهد شد
که از کجا دانستی که این صورت خداست و اگر دلیلی برین خواهد آورد و اختصاص او با خدا
ثابت خواهد کرد باز از وی این تفتیش است که این تعظیمات با عبادت الهی بدون حکم
خدا به نسبت صورتی رو است اگر حکم خدا ثابت خواهد کرد تقریر لعبه خواهد شد و الا لا
بتقدیر اول او را کافر از جهت نخواهیم گفت بلکه جابر انکه بدین ممنوع عمل میماید است
شکوک و احتمالات فی الحقیقت مشرکان سر رشته توحید را گذاشته اند و اگر سوالی
باین رنگ تقریر کنند که عابدان ان صنم روح مجرد می پرستند و عابدان صنم را تشنیع
در قران باتعبدون ما تنحتون و مثال ذلک خلاف واقع است اعتراض بر روح
پرستی باید کرد لازم است جوابش انکه هر صنم پرست روح پرست غلط است چه مکاران کیا
و خواص فرقه روح پرستی میکنند و تمثالش قبله می سازند عوام و اغنیا خالی از صورت
پرستی نمی نشینند علاوه برین اکثر ما حق تعالی آیت مذکور تشنیع فرموده قول الشیاطین حکایت
فرموده که من فعل هذا بالهتنا و اما تشنیع ارواح پرستان که ارواح پاک را
پرستش میکنند پس بسیار در قران مجید است مثل نصاری را که عبادت حضرت مسیح
و حضرت مریم می کنند و مثل بعضی از مشرکین عرب که ملائکه را پرستش میکردند در قران مجید
بسیار است یاد باید داشت که ما فی ماند عبادت نبود و اولا اقسام آن تعظیمات را دریافت
باید کرد سجده کردن کفر است یا کبیره عظیم بلکه سجده کردن از تعظیمات است که عبادت
بودن آن ظاهر است و الخرفات سجده زمین بوسیدن در وجال بالیدن حرام است
و دست بسته ایستادن هم حرام است در رکوع دانسته کفر است بدون آن حرام و مصافحه مستحب
و سلام علیک سنت مو کد از شعار شرع است لکین منتهی مختص برای ارواح مقدسه
نیست برای مسلمان است سلام بر ارواح مقدسه الا احیاء بر کار مستعین گشته و مصافحه با ارواح

ممکن نیست پس اگر تعظیم شرعی بنا بر صورت کنند مراد روح بود منه اخیر است لیکن تصویر
سازی و تصویر را به تعظیم پیش آمدن و نگاه داشتن کردن نیز حرام سخت کبیره و عظیم احادیث
وارده برین مطلب بسیار اند صورت هر که بود محو باید کرد گو صورت افضل المخلوقات علیه
الصلوة والسلام بود و صورت ساز از سخت ترین معذبان خواهد بود بروز قیامت
فاما اینکه تصویر ساز را به تعظیم پیش آمدن در شرع شریف ممنوع شده گو بعوض تعظیم صاحب
صورت بود که روح سبات سبب بنا بر سد باب بت پرستی است چنانکه سد باب زنا کلام و خلوت
با زن اجنبی و مسافرت با زن اجنبی و نگاه بر اعضا بجز روی و دو کف دست و قدم ممنوع شد
با وجودیکه محل شهوت نبود و اگر مظنه شهوت بود پس اینهم حرام است و اینهم برای سد باب زنا است
تحجیبی ممنوعیت چراغان بر قبور و قبور را بطور عید جای مجمع هر سال در روز معین و حفر را
بنا کردن و قبور را بلند ساختن و گچ نمودن و مساجد بران بنا کردن و کراهیت دفن مقبره ها
لعل با صالحی پرستی است که شرع آنرا برهم زدن میخواهد برای پیش بندی همه امور را منع کرده شد
بلکه اولا از زیارت قبر مطلقا منع فرموده بودند باز اجازت دادند و فایده زیارت را ارشاد
فرمودند تا مومنان خرد عاقل بفایده ممتنع نشوند و بدون آن فایده زیارت قبر را پسند شرع
دانند و آگاه باشند که در زیارت قبر خللها هم هست لهذا پیغمبر صلی الله علیه و سلم اول منع
فرموده بود مبادا در آن خلل افتیم زیارت هر چند سنت و مستحب است اما مانند بطور صلوة مسنونه
که بتعیین عدد و رکعات و اوقات و بر بجهات بسیار مواظبت بران فرمودند و شرع ساخته اند در زیارت
قبر نه تهدید و تعیین است و ضبط اوقات آن بطور نماز ها و مواظبت بر آن و نه ترغیبات مثل
ترغیبات نماز ها الحاصل تا مفاسد در شرع شریف بسیار است صورت سازی و تعظیم صورتها گو صورت
انبیا بود در روزه کلان صورت پرستی است و الوف خلایق سابقین همین ره را رفته در آتش دوزخ
بجهنم واصل شده اند لهذا شریعت مطهره این را منع مطلق فرمودند و وعید شدید بر فاعلان
این افعال بیان نمودند مساوی اند این کفر ولایت را از اخبار و تواریخ و تجربه فراوان
و استفسار بسیار [illegible] هر فرقه از فرق ثلثه یعنی رمال و جفار و منجم ثابت باید کرد
مرا تا نسبت حال ثابت کنند مثل حال کسی است که چوب در دست خود خدمتگاری داده شکی

واجب به آن است در اکثر مراتب ایجاز با بقای حق بیان ملحوظ چنانکه در کلام بشر حد بلاغت که فرموده اند

خیر الکلام قل و دل — این حدیث در اخبار صحیح و در صحاح سته یا دیگر کتب معتبره مروی است

بانه کل بدعة ضلالة وکل ضلالة سبیلها الی النار و تعریف بدعت چیست الخ جامع و مانع

باشد مرقوم قلم فیض رقم گردد و هر بدعت معصیت است چنانکه ظاهر این حدیث دلالت بآن دارد

یا بدعت مثل دیگر افعال مکلفین منقسم بمباح و حرام و مکروه و مستحب و واجب میشود اند

تفسیر این آیه کریمه ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب الآیه

بعضی از فرق اهل اسلام مثل حنابله و امثال آن که بجسمیت خدا قائل

اند و برای او تعالی دست و پا و سر و غیره قرار میدهند نزد جناب کافر اند یا فاسق یا از

هر دو یکی هم نه — قتل مسلم بناحق از کبایر است و لعن او و دعای خلود در جهنم

نیز همچنین لیکن ازین هر دو عصیان بزرگتر کدام است اول یا ثانی — وسیله

جستن بجناب خالق و رب به هنگام دعا با انبیاء و اولیاء و شفیع گردانیدن ایشان بطور است یا نه

در عهد رسول صلعم در هر عصر از اعصار که امری در دین حادث شود و اصری

از علماء بران انکار نکند و هم سکوت ورزند یا علماء ما بعد آن عصر باتفاق متعرض نشوند

آن امر مجمع علیه در ارتکاب و ارتکاب آن جایز خواهد بود یا نه

یعنی خلافت ...

که باجماع ثابت میشود از جمله شروط صحت صلاحیت امامت که در کتب کلامیه اهل سنت یافته

میشود ورع و تقوی و اجتناب از کبایر هست بلکه تصریح دیده شد که امام بفسق و فجور بعد

انعقاد بیعت معزول از منصب خود نمی شود در این صورت اگر بد و حال هر امامت مرد فاسق اجتماع

منعقد گردد او امام واجب الاطاعت خواهد بود یا نه و بر تقدیر اول اگر امام کذائی رعایا را

مامور بفسق و فجور مثل زنا و شرب خمر یا قتل نفوس زکیه یا امامی که بحالت امانت فاسق شود بعد

از آن عدالت او مبدل بفجور گردید بچنین امر ترغیب کند اطاعت امر او واجب باشد یا نه و اگر

الناس سر تابی کنند و محاربه و مقاتله باو کنند امام نمایند از اهل بغی شمرده خواهند شد یا نه

هرگاه نصب امام بر امت واجب است نه بر خدا و ثبوت امامت موقوف بر اجماع است و اجب شیء زیراد

الخ نقل واجب بعین آن تمام و صحیح نتواند شد آن واجب بی نبود و مثل طهارت و استعمال ...

عادت محض است ممنوعیت لواطت ثابت است ممنوعیت این کار ثابت بدلیل تخصیص
تعلم فی مواقع بخصوصه اولی است و این گفتن که چنانچه در ماه سردی خواهد شد و این امراض لاحقت
خواهد شد و این قسم امراض اشتداد خواهد کرد علم غیب نیست عبارات و نشانها گفته میشود
بخلاف آن ممکن بلکه واقع میشود در ممنوعیت این تفصیل است که اگر معتقد قطعی
آنست و بمنزله رویت بصری یا خبر شرعی که قیامت مثلا آمدنی است یا سیطور انصار منجم
و غیره را میداند کفر است و اگر بنابر حصول آن نتایج کار و بار بران بنا کند حرام است و اگر بنابر
لهو و لعب و مسخرگی و در ستهرا شغلی میکند مکروه است منسوب بودن به نبی از انبیا ثابت
نیست و در آن حدیث که کان نبیاً من الانبیاء یخط این علم را فهمید قریب بفهم ناصبی یا
خارجی است که در حدیث آن آل ابی فلان لیسوا لی باولیاء انما اولیائی المتقون ان آل
ابی طالب هم فقصد کافر است یا فاسق تفصیل کفر و فسق موجب اعتقاد است دارد.
و تتمه شده هر که علم رمل یا جفر را از شرع انکار دهد مبتدع

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله وصحابه الذین
والمهتدین اجمعین خصوصاً خلفاء الراشدین اما بعد بنده ضعیف شاه قاضی حبیب الحق حنفی
الهابادی بخدمت سراپا برکت عارف حبیب دلی ابرز حضرت سید احمد محمد الدین احمد
ادام الله ظله وعلی کل من طلبه و ارشد بجناب مجدد دین جلالت عز و شان مولانا عبد الحی
و مولانا اسمعیل دهلوی سلمهما الحی القیوم رب المشرقین والمغربین عرض میدارد که سوالات
و شکوک چند که بعضی از انها در خاطر فقیر کثیر التقصیر رسیده بعضی از انها که یکی از آشنایان که متمذهب
بمذهب شیعه اند پرسیده و در جواب آن قلت بیان مطمئن و زبان منقطع گردیده بخدمت آن
بزرگواران والاشان ارسال میدارد و از فرط مکارم اخلاق آن برگزیده انفس و آفاق امیدوار است
که جواب سوالها کافی زیبنده صفحه تحریر فرمایند هر چند از کتب کلامیه فقهیه و اصولیه این مسائل را
توان دریافت مگر این مولف مسائل را استعداد دران بزرگواران که قدوه محققین هستند مقصود است
وجوب در احادیث جنبت ... وصیت جلیا با موال است ثانیاً بحریک قلم فواید رقم دریغ ندارند

... نبوده منکر بوده باشد قتل او بظلم ثابت شود و برین معنی کلام شیخ ابن حجر عسقلانی
بنوعی شاهد و ناطق است که ایشان نیز بدان هم رفته چه خلفای اثنا عشر که در حدیث صحیح آمده شمرده
اند و حدیث مذکور اینست لا یزال هذا الدین بانیا حتی یلی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش و نیز
شیخ سابق الذکر فرموده که امام حسین داخل خلفا نیستند بلکه بر ایشان امری منتظم
نکرده و خروج کرده که مقتول شدند علاوه از خلفا بنو امیه و بنو عباس را ائمه ثابت اند با
بالاجماع نگویم مسئله تعظیم برپا میکرد و آن اینست که لازم می آید خلو اکثر از منه از ائمه
و خلفا و آن منجر می شود به تفسیق اکثر صحابه و تابعین و تبع تابعین و دیگر سلف صالحین
زیرا که نصب امام بر امت واجبست بر تقدیری که اینها خلیفه بوده اند مسلمین و علما و صلحا
بنا بر آثار بر امامت و خلافت کسی نکردند و ترک واجب بعمل آوردند و تارک واجب فاسق
است عادل نیست و تضلیل بسیاری از امت مرحومه لازم می آید و بنای روایات احادیث
متزلزل شد که راویان احادیث همین بزرگواران بودند و اینها همگی فاسق شدند بحجت ترک
واجب و بر روایات فاسق اعتبار نیست و ایضا اگر قایل این معنی شویم که علما و اهل
و عقد از منه سابقه در اجماع نکردن منصب بودند اثم و ماخوذ بوده اند لازم می آید
چون از ترک اجماع و جواز آن مستلزم عدم وجوب نصب امام میشود گویا درین حال
اجماع بر عدم وجوب نصب خلیفه متحقق میگردد و هرگاه این فارغ شدیم میگوییم که اگر
این خلفا مذکورة الصدر واجب الاطاعت بودند معنی حدیث مشهور که الخلافة
من بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا چیست
چه در بعضی از کتب در باره لعن یزید عبارت امام غزالی چنین دیده شده معلوم
نیست که نسبت آن بجناب امام ممدوح درست است یا نه ارقام شود عبارت اینست سئل
الغزالی عمن یصرح للعن یزید بن معاویة هل یحکم بفسقه او یکون ذلک مرخصا فیه و
هل کان مریدا قتل الحسین او کان قصده الدفع و هل یجوز الترحم علیه ام السکوت
عنه افضل فاجاب لا یجوز لعن المسلم اصلا و من لعن مسلما فهو ملعون و کیف
یجوز لعن المسلم و قد ورد النهی عن ذلک و حرمة المسلم اعظم من حرمة الکعبة

و تصریح برین نماید اگر اجماع لازم آید تکلیف ما لا یطاق لازم میگردد و جواب اتفاق آرای
تمام امت بر امر اتفاقی است و داخل تحت قدرت البته است و متفق بودن کافه ناس
باختیار ایشان است و تکلیف ما لا یطاق از حضرت حق بر بندگان واقع نگشته اگرچه با
بر مذهب حق اشاعره عقلا ممکن و لیکن جائز است   بعد انقراض عهد خلافت
خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین معاویه و یزید و خلفای مروانیه و امویه و بعد
از آن عباسیه که بر بلاد اسلام تسلط یافتند بنا بر عقاید اهل سنت و جماعت باید که خلفا
و ائمه عهد خودشان بنص استخلاف یا اجماع یا بیعت بعد از اعیان و اشراف یا
استیلاء خلیفه وقت که بر خود ترجیح دیگر را سبب ثبوت خلافت می شود چنانچه در کتب معتمده
کلامیه در میان خلافت حضرت صدیق و فاروق مصرح است و گاهی قهر و غلبه موجب
خلافت میگردد و امام فخر الدین رازی علیه الرحمة در بعض تصنیفات خود تصریح این نموده با
این جمله اسباب ثبوت خلافت برای خلفای مذکور از اسباب میسر گشته از آنجمله در خلافت معاویه اکثر
صحابه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اتفاق کردند و باقی ماندگان ساکت شدند و این دلیل
رضامندیست چنانچه در خلافت حضرت صدیق رو داد و حضرت امام حسن رضی الله عنه صلح فرموده خلافت
نموده و تفویض نمودند پس اجماع منعقد گشت و در زمانیکه معاویه خلیفه بالاجماع و امام زمان
خود شد در حین حیات خود استخلاف یزید نمود و بعضی صحابه بطوع و رغبت بیعت کردند
و دیگران ساکت ماندند خلافت یزید نیز باستخلاف و با اجماع هر دو ثابت شد و اما لفسق معزول
بر همین قیاس خلفای مروانیه و عباسیه باتفاق مسلمین در عصر خلیفه شدند چون این امر قرار یافت
شهادت امام حسین ثابت نمیگردد زیرا که از کتب فقه مستفاد می شود که معنی شهید آنست که
شخصی در غزوه کفار کشته شود یا مظلوم مقتول گردد و بر امام حسین رض این مفهوم با
بر تقدیر مقدمات مذکوره ثابت نیست و بجهت اینکه یزید امام وقت و بیعت او برین تقریر
لازم است و حسین چون … بغاوت و فساد نمودند باغی شدند و باغی شهید نیست
و ایضا مجرد طلب کردن یزید بیعت خود از حسین رضی الله عنه نتوان گفت که او خلیفه عهد
خود حق نبود و از تکلیف بیعت کرده بود و از تکلیف ملکی از مقتضیات رعیت با امام

الجواب ... بود که شیطان از تو میگریزد الی عمر تمام شد ترجمه حدیث ملخصاً اینجا شک واقع
میگردد که از دو حال خالی نیست دف زدن و سرود خواندن معصیت و عمل شیطانی بود
یا نه اگر نبود لازم آید کذب مخبر صادق علیه صلوات الله علیه و سلامه و اگر بود رسول خدا انرا
چرا روا داشتند و گوش مبارک برا انداخت نهادند و معاذ الله مرتکب عصیان شدند و
ایضاً افضلیت حضرت فاروق بر جناب پیغمبر لازم می آید که شیطان از اجتناب
نکرده و از حضرت عمر گریخت و نیز افضلیت او بر حضرت صدیق ثابت میگردد و این
خلاف اجماع کافه مسلمین   در مشکوة المصابیح منقول است قال صلعم
لو كان بعدي نبي لكان عمر ابن الخطاب مضمون این حدیث دلالت مینماید بر اینکه ذات
فیض صفات حضرت عمر جامع اوصاف انبیا بود و اگر ختم نبوت بر محمد مصطفی صلعم نمی
بود ایشان لایق پیغمبر بودند و از ین مستفاد میگردد که از نبی قبل بعثت صدور کفر صدور
کفر هم جائز نیست چرا که ایام جاهلیت حضرت عمر نه بر طریقه و ملت مسیح پیغمبر بوده از بعض
روایات معلوم میشود که عابد اصنام بوده اند و حال آنکه اهل سنت اتفاق میدارند بر آنکه
انبیاء از کفر معصوم اند قبل النبوت پس لازم بیکی ازین دو امر لازم اعتقاد یا تجویز کفر
بر انبیاء پیشتر از نبوت یا کذب روای این حدیث   کسی که پیغمبر را از پیغمبران
قتل کرده باشد بعد قتل اقرار بنبوت او و توبه از فعل کند ایمان و توبه اش نزد خدا مقبول
است یا نه نزد اهل سنت جواب باید   در عهد رسول خدا صلعم و خلفاء راشدین
که امت برغبت بیعت می کردند برای اطاعت امر نهی خلیفه بوده است که عهدها می بستند
و اینهم بنا اخبار و آثار مفهوم میشود که شخص بر دست کسی که اسلام می آورد نیز با وی بیعت
میکرد و سوای این دو قسم قسمی دیگر هم از احادیث و از سنت نبوی هست یا نه جواب د
این بیعت که در طریقه مشائخ اهل باطن مروج است که بیعت کننده را مرید و بیعت کننده را
شیخ نامند و اطاعت او امر نیز بر مرید مثل اطاعت امر نبی یا امام واجب میشود و
طریقت عبادت از سلوک راه باطن ورای احکام ظاهری شرع شریف است مرید از
پیر و چی آموزد و علاوه اشغال و اذکار و مراقبات با این طرز ها که خاص که در میان مشائخ

بنص من النبي صلى الله عليه وآله وسلم ويزيد صحّ اسلامه وما صح قتله الحسين والامر
ورضاه بذلك ومتى لم يصح ذلك عنه لم يجز ان يظن ذلك به فان اساءة الظن بالمسلم حرام
قال الله تعالى اجتنبوا كثيرا من الظن ان الظن اثم وقال صلعم حرم من المسلم ماله
ودمه وعرضه وان يظن به سوء الظن ومن زعم ان يعلم صفعه من الذي امر بقتله
لم يقدر على ذلك واذا لم يعلم وجب احسان الظن بكل مسلم يمكن احسان
الظن به ومع هذا لو ثبت على مسلم انه قتل مسلما فمذهب اهل الحق انه ليس بكافر
بل هو عاص واذا مات القاتل فربما مات بعد التوبة والكافر لو مات من كفره لم يجز لعنه
فكيف من مات عن قتل ولم يعرف ان قاتل الحسين مات قبل التوبة وهو الذي يقبل
التوبة عن عباده فاذن لا يجوز لعن احد ممن مات من المسلمين ومن لعنه كان فاسقا
عاصيا لله عز وجل ولو جاز لعنه فسكت لم يكن عاصيا بالاجماع بل لو لم يلعن ابليس
طول عمره لا يقال له يوم القيامة لم لم تلعن ابليس ويقال للاعن لم لعنت ومن اين
عرفت انه ملعون هو المبعد عن رحمة الله تعالى وذلك لا يعرف الا في من مات كافرا
فان ذلك علم بالشرع واما الترحم عليه فجائز مستحب بل داخل في قولنا اللهم اغفر للمؤمنين
والمؤمنات فانه كان مؤمنا انتهى كلام الغزالي واين كلام با الفرد ابو حامد الغزالي تمام
موافق طريقه اهل سنت مستقيم است وهيچ احتياج بنظام ندارد ودر اين مقدمه هر چه تحقيق آن بزرگوار
باشد جای خاص افادت خاص فرمايند در مشكوة المصابيح وديگر
كتب صحاح الحديث منقول است كه مضمونش اينست كه زنی حبشيه حين فتح مكه
بحضرت رسالت صلعم حاضر شد وگفت كه من نذر كرده كه اگر خدا تعالى مكه را برای آنحضرت
مفتوح ساخت بحضور شما سرود بخوانم ودف زنم حضرت فرمود كه اگر نذر كرده باشی
بجا آر والا فلا آن زن بنا بر دلخواه دف زدن در اين حضرت صديق تشريف آوردند
واو همچنان دف ميزد وميخواند بعده حضرت علی وبعد از ان حضرت عثمان آمده وزن بر همان
حال بوده است ناگاه حضرت فاروق وارد شدند حبشيه دف را زير سرين گذاشته وبالای
آن بنشست ورسول خدا صلعم سبب پرسيدند

چه نحو این اشیاء در شرع به ثبوت رسیده و نه نظیر آنها بلکه آنچه ثابت شده بود ممنوعیت آنها
است چنانکه بر متتبع احادیث پوشیده نیست نخواهد بود و اما تنقیح لفظ امرنا پس میگوئیم
که ترجمه آن این است که کسی اختراع کند در کار ما الخ و ظاهر است که کار پیغمبر صلعم و علی آله
بیان شرایع بود در عبادات و معاملات زیرا که همین امر انبیاء الله بنی آدم امتیاز میدارند
پس همین امر را کار ایشان بالخصوص توان گفت و معنی تشریع در عبادات آن است که
چیزی را موجب حصول رضامندی خود در کار یا باعث نزول سخط کردگار تعین فرمایند پس امر اول
از جنس طاعات میگردد و امر ثانی از جنس معاصی پس تشریع در عبادات راجع می
شود به بیان طاعات و معاصی پس طاعات امریست که بفعل آن در شرع فاعل او
ممدوح میشود شرعا و معصیت امریست که فاعل آن شرعا ملام میشود و این مدح و ملامت بنفس
آن فعل متوجه بنا بر آنکه الفعل وسیله تحصیل امر دیگر است مثلا نماز بنفسه شرعا ممدوح است نه
بنا بر آنکه مامور شرعا چیزی دیگر و نماز وسیله تحصیل آنست بلکه خود نماز مامور به است
و خود آن از جنس طاعات است و زنا بنفسه شرعا مذموم است و از جنس معاصی است
نه بنا بر آنکه معصیت و منهی شرعا امری دیگر است و زنا وسیله آن بالجمله کار انبیاء صلوات
الله علیهم در باب عبادات تعیین طاعات و معاصی است و اما تشریع در معاملات پس آنهم
فی الحقیقت راجع بعبادات است زیرا که مقصود از تشریع معاملات همین است که بنی آدم
معاملات خود را بوجهی اقامت نمایند که مانع از انابت الی الله نگردد لکن بظاهر تشریع
معاملات صادق می آید تا بکه شارع حکم هر معامله را بوجهی تعیین فرمود که اگر آن را بآن وجه
اقامت نمایند مطابق رضا خود در کار میگردد و صاحبان بر آن ملام نمی گردد و اگر به
غیر آن وجه اقامت نمایند صاحب آن شرعا مطعون میگردد پس ازین واضح شد که
اختراع اموری که آنها از جنس طاعات و معاصی شرعیه نبوده اند و صاحب آن را ممدوح
شرعا و تارک آن را مطعون شرعا نمی پندارند مثل طعم لذیذه و انواع البسه فاخره و امثال
آن از قبیل احداث فی الدین و اختراع بدعات نیست مگر اینکه شخصی بعضی ازین امور را الزام
بکند و تارک آن را مطعون و ملام پندارد پس قبیل این امور بدعت است لو بنا بر امور شرعیه را با تغرا

[illegible] رواج [illegible] در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عمل اصحاب آنحضرت هم [illegible] نبود و اگر
[illegible] بودنش بدعت است و این سلاسل قادریه و چشتیه و نقشبندیه وغیرها باطل
[illegible] میگردد که از مخترعات و محدثات است و اگر سندی برای اصل این از احادیث
شده باشد ذکر کرده [illegible] اجماع اهل سنت منعقد گردیده است بر آنکه مذهب حق
در فروع دائر است در میان مذاهب فقهای اربعه ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل
یعنی در یکی از آنها حق است و بیرون از چهار نیست پس اگر کسی با وصف ادعای بودنش از اهل سنت
و جماعت دعوی یا اعتقاد کند که این چهار امام از مذهب حق انحراف دارند و طریقه حق غیر
اینهاست به آنکس چه باید گفت و او سنی باین کلام از طریقه خود بیرون رود یا نبود سوالات
پانزده هم کانه که جواب آن مطلوب است بینوا توجروا والسلام حدیث
مسطور در کتب معتبره باین لفظ یافته میشود و کل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار و تعریف
بدعت و حکم آن از معصیت و غیر معصیت از حدیث صحیح دیگر مفهوم می گردد و هو قوله صلعم
من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد و حدیث مذکور تلخیص مفهوم سه لفظ باید کرد تا
مفهوم بدعت و حکم آن خود بخود روشن گردد اول لفظ احداث را دریافت باید کرد و
و بعد از آن مفهوم لفظ امرنا منقح باید کرد و بعد از آن مفهوم لفظ رد را باید فهمید پس
میگوییم که معنی احداث نو پیدا کردن چیزی است و آن صادق می آید بر چیزی که نه خود آن
چیز در شرع ثابت شده نه نظیر آن چیز در حکم ثبوت نفس الخبر مثلا قسمیکه در آیه کریمه ولا تقل لهما
اف از گفتن لفظ اف بکذمت والدین منع فرمودند پس ضرب و شتم ایشان هم ممنوع خواهد شد
چه مدار ممنوعیت لفظ اف بر تحقیر و اهانت ایشان از این لفظ است و آن در ضرب و شتم بیشتر
یافته میشود پس قول بممنوعیت ضرب و شتم والدین از قبیل احداث و از جنس بدعات نیست
پس از این بیان واضح شد که استنباط مسائل قیاسیه بقیاس صحیح از جنس احداث فی الدین
و اختراع بدعات نیست از آن تخصیص قبور و بنای قبها بر آن اختراع قبور جعلیه و تعظیم
آنها مثل تعظیم قبور حقیقیه بلکه زیادات و تعیین محافل و مجالس برای تذکار مصائب گذشته
[illegible] نوحه و ماتم و شیون برای آن کل از جنس احداث فی الدین و اختراع بدعات است

جمهور ناس بدون خلوات ومراقبات وطرق اذکار متعذر مینماید بنا علیه تعیین امور مذکورة
الصدر کرده شد پس اگر آن محض از قبیل وسائل بسوی مقاصد الشرع پندارند نه از قبیل طاعات
شرعیه فیها واگر آنرا از طاعات شرعیه شمارند پس البته از بدعات مندرج خواهد گردید مثلا
شخصی که او را اطلاع بر مرضیات پروردگار بدون صنعت دانشمندی کتب وتحصیل علم عربیه
بدست آید مثل وحی یا الهام یا بسبب شنیدن از علما و وعظ در تحصیل رضای حق خود را شب
روز مصروف دارد و در دل او رغبتی وافره بسوی تحصیل رضای حق حادث کرده و همچنین
اطمینان قلب به ذکر و حصول مقامات واحسان عبادت بدون مراقبات و خلوات شده
ده پس اگر او را بمجرد فقدان دانشمندی کتب یا عدم حصول اشتغال مشایخ طریقت قاصر از درک
مناصب ارباب کمال وضایع از فضایل علما و ذاکرین ومحسنین پندارند پس برین تقدیر
این امر مذکورة الصدر از جنس بدعات قبیحه میگردد بلکه شدنده منجر بکفر میشود زیرا که اجلا ام
میین قصور بائمه علما و مقتدایان ذاکرین و محسنین نبی امی علیه و علی آله الصلوة وصحابه
کبار و اهل بیت اطهار که حق جل وعلا آنهمه را بامیین ملقب فرموده و اینان کاسبی بصنعت
کتابت دانی و اشتغال طریقت بنحوهای مهیه نشدند عاید میگردد معاذ الله من ذلک واما
معنی رد پس ظاهر است زیرا که رد بمعنی مردود است ومعنیش ممنوع پس هر بدعت ممنوع است
او را ترک باید نمود واعم است از کراهت وحرمت پس بدعت منحصر شد در مکروه وحرام بعد
از تنقیح این امور مطلوب چنین باشد که هر که اختراع کند چیزی را که نحو آن در شرع ثابت نباشد و
نظیر آن و آنرا از جنس طاعات شرعیه یا رسوم لازمه بداند که تارک آن مطعون و ملام گردد
پس این امر یا مکروه است یا حرام پس همین کلام تعریف بدعت وحکم آن مستفاد گردید
وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب
در کتب تغییر نحوی مسطور است همانجا ملاحظه فرمایند لیکن بر دو فایده جدیده در مقام
اصلاح ضرور است اول آنکه هر چند که الهام برای غیر انبیاء منصوص شرعیه باتفاق جمیع
مسلمین ثابت است واطلاق لفظ وحی بران در کلام مجید بسبیل ندرت واقع آیه کریمه
اذا اوحیت الی الحواریین ان امنوا الی لخ آیه کریمه واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه

ان ترک کند یا بجدی تاخیر کند که بسبب آن مضرتی در امور معادیه یا معاشیه راه یابد مثل رسوم
دنیا و ماتم . نسبت اکثر ناس پس برین تقدیر این امور هم از جنس بدعات شمرده خواهند شد
همچنین بنا بر مذکور واضح گردید که اکثر بعضی از امور برای تحصیل مقاصد شرعیه بطریق وسائل جمهور
ناس متداول میگردد از جنس بدعات نمیتوان گفت مثلا اقامت جهاد مامور به است
و شارع طریق آنرا تعیین فرموده پس درین زمان کسی در تحصیل صنعت گوله اندازی
و بندوق اندازی سعی نماید و در استخراج انواع توپ و بندوق و تهیه و طیبه داشتن آن کوشش کند
او را مبتدع نتوان گفت تا وقتیکه این امور را از جنس طاعات شرعیه و ترک آنرا از جنس
معاصی شرعیه نپندارد مثلا شخصیکه قوی الخلقت و شجاع الجبلت واقع است و اقامت
جهاد با حسن وجوه به شمشیر و نیزه فقط بدون حاجت توپ نماید پس اگر او را از
جنس مجاهدین فی الله و مدرکین فضائل جهاد شمرند و بسبب عدم حصول صنعت گوله اندازی
و بندوق سازی هیچ قصور در فضیلت جهاد او در مقامات اکابر مجاهدین با وجود
شمارند و اگر او را بسبب فقدان صنعت مذکور قاصر از درک مقامات عالیه مجاهدین
پندارند و او را بای سببیکه از مقامات عالیه مجاهدین ساقط پندارند پس برین تقدیر
اینها مبتدع خواهند شد تمام سعی ایشان در تحصیل صنعت مذکوره از باب سعی در
احداث فی الدین و اختراع بدعات خواهد گردید بلکه عجب نیست که بدعت شده شده به تکفیر
هم گردد زیرا که این قصور منجر بجناب ائمه مجاهدین مثل انبیا و صحابه و اهل بیت که عاطل
از صنعت مذکوره بوده اند میگردد والعیاذ بالله من ذلک پس تحصیل نحو و تصنیف
کتاب و تدریس علوم و تعیین اذکار و اشغال و مراقبات از همین باب شمرده میشود یعنی علم
آنچه در کتاب و سنت مذکور است همین قدر است که اطلاع بر مرضیات حق جل و علی در عبادات
و معاملات بدست آید تا بنده منقاد خود را در تمامی اوقات مصروف در تحصیل رضای
پروردگار دارد از پس که اطلاع مذکور در حق جمهور ناس بدون اطلاع بر زبان عرب صورت
نمی بندد لهذا تصنیف کتب عربیه و تحصیل آن محتاج الیه گردید همچنین حصول سکینت و
اطمینان قلب در اذکار حصول مقام احسان شرعا ممدوح است اما تحصیل آن در حق

اینی را از کلام الله تعالی که می‌شنوم آنرا از قایل آن برآن دلالت میدارد پس از میان مکالمه اند
روی حجاب خواهد بود و حیلوله این حجاب مانع از ثبوت مکالمه نمیتواند شد و الا
نسبت مکالمه معتذر میشود لهذا محققین حجاب را اعم از تجلی میدانند
و تجلی را هم از قسم حجاب می‌شمارند پس مکالمه بواسطه تجلی منافی آیه مذکوره
نیست و اگر نیک تامل کنی خواهی فرمایند البته در یافت خواهند فرمود که مکالمه فیما بین بنی
آدم هم من وراء حجاب میباشد چه زبان عبارت از لغت باطقه او ست و بدون الحجاب
جسم با کسی مکالمه نمیتواند کرد و حیلوله حجاب جسم هرگز مانع از مکالمه او نیست پس که
معین است مباد را ز لفظ مکالمه و این ذکر جسم درین صورت محض برای تمثیل واقع شد
و هرگز از ان اثبات جسمیه در ساحت کبریا نیست بلکه مقصود آنست که چنانچه حیلوله
حجاب جسم فیما بین مانع از مکالمه آن انسان نیست هم چنین حیلوله حیلوله حجاب
تجلی مانع از وقوع مکالمه با حضرت حق نه [illegible] انکه هر که میداند
که ذات حق جل شانه بمخلوقات مقید بدست و پا و سر و غیره کافر است و انکه میگوید که تجلی
حضرت حق بصورتی میشود که دست و پا دران کفتن راست می آید با انکه ذات پاک او محتاج
مقید بهیچ بصورت نیست از احتیاج و قید مطلق منزه است آن قایل [illegible] کافر است
و نه فاسق لکن معتقد آیات و احادیث است قال الله تعالی بل یداه مبسوطتان و ایضاً
قال الله تعالی والسموات مطویات بیمینه و در حدیث شریف تفصیل اصابع هم
مذکور و ایضاً قال الله تعالی یوم یکشف عن ساق و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ان الله خلق آدم علی صورته و رأیت ربی فی احسن صورة فوضع یده بین کتفی
حتی وجدت برد انامله بین یدی و ان الرحم اخذ بحجی الرحمن و ان الجبار یضع قدمه
فی جهنم فتقول قط قط جواب سوال چهارم ثانی بزرگترین جرم ضلال مرسیت شنیع
سب و ابن دعا بحضرت افزید کار و بد بخواهد مسلم بمرتبه اعلی که بکار غو کرده آید گفته
شود که مناسبت و مقابلت درین هر دو گناه سب اکبر و جدال بحجت منقطع و
ثانی الی ست غیر منقطع و انجام اول بهشت است و انجام ثانی خلود بجهنم و ازین بیان

اطلاق لفظ

لغة دلالت میدارد ولیکن اگرچه وحی در حق انبیاء شایع و واقع است و در حق غیر ایشان نادر و نیز وحی انبیا از الهام اولیاء تفاوت عظیم در احکام شرعیه میدارد وجه اول قطعی است و ثانی ظنی پس از مطلق لفظ وحی همانزد کامل معروف اختصاص با انبیاء میدارد و متبادر میگردد و بنا بر عرف اهل شرع اثبات وحی بر کسی که در حکم شرع اثبات نبوت است بر او بناء علیه اطلاق لفظ وحی بر الهام اولیاء بعد ختم نبوت بر سید الانبیاء علیه الصلوة والسلام ممنوع گردید پس اگر الهام کسی از اولیاء الله بعد پیغمبر صلعم تعبیر باید نمود نشاید پس اگر هم چند که صلوة در اصل لغت بمعنی مطلق رحمت است و لهذا از برای غیر معصومین در کلام مجید هم منسوب فرموده اند چنانچه آیة کریمه وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم و دیگر هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم دلالت میدارد لیکن در عرف اهل شرع صلوات مخصوص برحمت کامله که اختصاص بمعصومین میدارد گردیده و لهذا باتفاق جمیع مسلمین نسبت آن استقلالا بسوی غیر معصومین جائز نیست بناء علیه اهل سنت این عبارت که ابوبکر صلی الله علیه وسلم و امثال این عبارت را که صرف مثنی صلی الله علیه واله وسلم جائز نمیدانند فائده دویم آنکه در کریمه مذکوره مکالمه حق عز و جل و علا بدون حجاب بشر نفی فرموده اند و مکالمه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با حق جل و علا متواتر است و مکالمه حضرت سید المرسلین علیه الصلوة والسلام با حضرت حق در روایات ثابت گردیده و در حق ایشان مقام و لفظ یکلم است پس مکالمه مشافهه در حق الحجاب حکم مکالمه حضرت حق مر غیر انبیاء را هم باتفاق مسلمین ثابت اما اهل سنت پس بجهت انکه ایشان انمقام مکالمه را بسوی جمعی کثیر از اولیاء اهل سنت نسبت مینمایند چنانچه حکایات و مکالمات ابو حنیفه و احمد بن حنبل در منامات و حکایات مکالمات ابو الحسن جرجانی و عبد الخالق غجدوانی و عبد القادر جیلانی و بهاء الدین بخاری در معاملات میان ایشان شایع و واقع است و اما امامیه پس این مقام را باسم اظهار علی جدهم و علیهم الصلوة والسلام نسبت نمایند چنانچه کلام هدایت التیام حضرت امام جعفر صادق علی ابائه و علیه الصلوة والسلام لا زال اکرر آیة حتی سمعتها من قائلها یعنی همیشه تکرار میکنم

الراشدین ... دانسته در این مقام خلاف کلام مذکور است یزید لعین غالب
قوی خارج از دائرهٔ اسلام گشته و افعالش مورث این ظن میشود منجمله آن افعال بی ادبی
ناسپاس که بسبب وی بمدینهٔ منوره و مسجد نبوی بوقوع آمده و آنچه در شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه واقع گشته مشهور و معروف است بناءً علیه او را بمغفرت و ترحم هرگز یاد نباید کرد
و ذکر او بجز شقاوت و شناعت پسند نمیکنم و وصیت ضعیف به آنکه تا یزید با اصل ایمان
از دنیا رفته باشد بنابران بلعن که در عرف مختص بکفار گشته زبان خود را آلوده نمیکنم و منشاء
کلام امام غزالی رحمهم الله تعالی هرچند خلاف دانسته یان است چنانچه تواند بود در این
گفتگو دو مقام است اول در یافت احکام شرع شریف مثل حال قاتل مومن متعمداً یا مومن کامل
بکمال لیکه شهادت بران بکمال از نصوص شرع ثابت گشته و قاتل بحضرت امام حسین رضی الله
بقتل ایشان و خوانان قتل و اهانت و تذلیل ایشان معاذ الله من ذلک مثل قاتل و
زهر دهنده و جادو کننده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و این مقام منصب اهل شرع و ائمه
مجتهدین است دوم دریافت حال شخصی که بذات خاص او از زمره فساق بود یا کفار و از
افعال او چگونه بود از اول عمر آخر چه طور گذرانده این مقام منصب مورخین و علمای فن
تاریخ است تعلق بشرع و اجتهاد ندارد مثلاً اگر احدی از علمای علام و ائمهٔ عظام از انجام زنان
جادو کننده و آن زهر دهنده پیغمبر صلعم خبر دهد که چگونه شد از پایه علم شرع بمنصب
اجتهاد نخواهد افتاد و اگر عبارت منقول از امام غزالی رحمه الله تعالی صحیح شد پس
احتمال خطا بران امام در امر ثانی است نه در امر اول کما هو ظاهر من کلامه اما اینکه در این
مقام در یزید پلید جای خطا بر مورخ است باید پس خارج از حیثیت علم شرع است مثل واقعیت
از علماء و حال زمان مسطوره و نه من حیث ... است اختلاف ابوحنیفه و صاحبین علیه الرحمة
و متعلقان در نکاح صابیات چنانچه در کتب فقه مسطور است مدار آن اختلاف بر فن
تاریخ است بنا علیه محققین فقها میگویند که اختلاف اجتهادی نیست تفصیل آن
از کتب فقه دریافت توان کرد والله اعلم تعالی اعلم بالصواب
هر معصیت عمل شیطانی است و هر عمل شیطانی معصیت نیست زیرا که مباحات است که پسندیده

شد و در عظم خود فضل رسیند بلکه تفاوت مردو باید فهمید [illegible] جایز اللهم
انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة تا آخر در حصن حصین نقل شده و استسقاء امیر المومنین
عمر بن الخطاب بواسطه حضرت عباس مشهور است و طلب شفاعت از حضرت [illegible] منع
و سلف بعد از آن مقرر است جواز شفاعت از آن دیده [illegible] الکن
سکوت اگر بعد از انعقاد مجلس برای امر ما بعد استفسار و تحقیق و توجه و التفات و
عدم موانع ظاهر است متفق علیه است و بعد کتاب اند جایز و الا لا و نظیرش نکول مدعی
علیه [illegible] است [illegible] الکن اطاعت امامیکه فاسق گشته بشرطیکه فسقش
مختص بذات خودی بود لازم است و اگر در امر الفسق حکم کند و در امور شرعیه خلل انداز شود
و اهانت شعائر شرع نماید از دست وی بدین آید در طاعت او نباید کرد بلکه بر خروج بشرط
مقدور لازم است تا که تائب شود یا از منصب دست بردار شود و اصل طاعت امام نه برای
اعزاز یا امتیاز ذات خودی است بلکه بنا بر حفظ و اعانت شرع است هرگاه امام از حفظ
و اعانت شرع دست کشید راه خلاف آن پیمود واجب العصیان گردید

اتفاق آرای تمام امت در امر واقعی اتفاقی است لیکن [illegible] دانستن
مکلف بسعی خود است و سعی هرکس صورت جداگانه دارد و سعی بعضی گفتگو یا لسانی است
و سعی بعضی [illegible] صرف و سعی بعضی بیان حق از قرآن و حدیث و سعی بعضی قتال و جدال
است پس از [illegible] سعی خود لازم است تا آن امر مطلوب واقع نشود چون کسان جهد خود را
معروف ساختند عهده خود را ادا نموده در گروه منقریبه معذور گردیدند مثلا اعلا
کلمة الله که فرض در آن بر انسان سعی خود است که بجهاد صورت میکرد و اگر اعلاء کلمة الله از دستش
سرانجام نشود و نظیرش فرضیت [illegible] عوام و خواص اینها باید و این زمان است جمعه و عیدین
و جماعت است که در فراهم آوردن مردم سعی ساعی جمله بکار برد اگر سعی آنها منتج غرض مطلوب
نگردد فاما از عقاب و عتاب که در حق تارکین جمعه و عیدین و جماعت وارد است محفوظ
و مامول گردید [illegible] از اجوبه سابقه دریافت شود مراد از خلافت در حدیث الخلافت
بعدی ثلثون سنة خلافت راشده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بسنتی و سنة خلفاء

بود که دلیلش آیات و احادیث و توبه و بیعت در رسالِ انبیاء علیهم الصلوة والسلام

نحو تمام مکلفین است قاتلان و اتقی حضرت ذکریا و حضرت یحیی و قاتلان حضرت عیسی

بزعم باطل خود هم مکلف و مامور بودند و ایشان پیغمبر آخر الزمان را صلعم زهر دادند و سحر

کردند و قصد قتل بانواع دیگر پیش آوردند برای همه ایشان باب توبه مفتوح بود بلکه یاجوج و ماجوج

بزعم باطل خود رب السموات را از دست خود مقتول خواهند دانست و اگر ایمان آرند و توبه

کنند البته مقبول شوند هرچند عدم ایمان ایشان از اخبار صحیح صریحه ثابت است

بیعت رضوان در سوره فتح و بیعت ایمان که آنرا بیعت توبه

گویند در صورت ممتحنه و بیعت علی الهجرة والجهاد و بیعت علی السمع والطاعة والنصیحة

لله ولرسوله ولائمة المسلمین وعامتهم و بیعت اجتناب از سوال و توبه در احادیث صحیحه

مذکور است هرکه امثال این بیعتها کند مقبول و مرضی است والا از مشایخ کرام و مقتدایان

اهل اسلام امر مقبول و مرضی و مظنون است و حال بدعتها از جواب سوال اول دریافت باید کرد

در اغاطی و مبطل باید گفت او اگر سنی بوده باشد از طریقه

خود بیرون رفته لیکن این جواب واقعیست که تمام مذاهب اربعه را از حق منحرف دانند

و تمام اعمال هر یک امام را باطل شمارد و اگر اعتقاد کنند و لازم گویند که شاید که در مذهب ایشان بجهت عدم

اطلاع امری مخالف حدیث صحیح بود و متاخرین را این حدیث را بسند صحیح رسیده در این قول

خطا و بطلان نیست بلکه این احتمال در دائره امکان داخل است کو وقوع آن مستبعد بوده باشد

و باعث این احتمال وسیع و انتشار علم پیغمبر است صلعم بجهت انتشار اصحابه که حاملان علم

پیغمبر بوده اند در اقطار دور و دراز بناء علیه و ابرا الفرض والتقدیر حدیثی مخالف مذهب

اربعه مسموع شود صرف باین مخالفت این حدیث را رد نباید کرد در پی تنقیح و تحقیق معنی

و سندان باید افتاد و اگر محقق منقح شود لازم القبول است والا و این قول نیز اتباع مذاهب

اربعه است چه ابوحنیفه رحمة الله علیه در چنین مقام فرموده اند قول ما را هرگاه مخالف

با حدیث شود رد باید کرد و اتباع حدیث باید نمود وفق الله جمیع المسلمین باتباع المرسلین

صلوات الله علیه والسلام علیهم و علی آله و اللهم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

شیطان هست و شیاطین در آن اعانت میکند مثل طلاق و نسب اطفال و سفاه و بدعت از بین
حسب سبب ستایع ضیق از بنی آدم رفع کرده ممانعت آن نفرمود هرچند اصل آن پسندیده نیست
چیست نه آن زن مباح حرف میدانم نیست و آن نکرد درخواست ایفای آن از پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم نمود و اظهار سرور ممدوح شرع شریف در آن منظور و منطوی در سیاق مقتضای
حسن اخلاق با حرمت شرعیه ایشان نفرموده تحمل این فعل وی فرمودند و نظیر قصه نماز جنازه
است بر عبدالله بن ابی منافق که قصه اش در قرآن مجید و در احادیث صحاح ثابت کثرهم الله
تعالی و اخزاهم الی یوم القیامه و موافقت رای عمر رضی الله عنه در آن قصه با وحی در کتب حدیث و تفسیر
مسطور است و بر زبان دانایان حدیث و تفسیر معروف و مشهور و هر سه اصحاب کرام رضی الله عنهم اقتضای
آن مقتدا کردند حضرت عمر که اشدهم فی امر الله و صفت اوست خود بخود باعث هیبت میشدند
و این امر مورث تعجب حضرت عمر نیست چه حضرت ایشان و ترجمان پیغمبر خدا صلعم بودند که بیم
ایشان پادشاه از رسول الله که در نشست و برخاست ملازمی واقع کرد و بورود هیبت ترک
هراس بر دیگر ایشان مستولی خواهد شد که روبروی پادشاه هرگز نبود و شیطان از اذان و اقامت
میگریزد و در نماز حاضر نمیشود و امثال اینها از شرع و عرف بر اولو الالباب مخفی نیست
عمر جامع صفات نبوتی شد نه مشرف به اسلام گشته ادای حقوق ایمان فرمود
زیرا که از اول همچنان بودند پیغمبر خدا صلعم ارشاد نفرمودند که اگر ختم نبوت نمی‌شد
عمر از اول با وصف متصف بشدند بعد پیغمبر میشدند ازین حدیث مستفاد نمیشود
مگر کثرت هدایت و اشاعت اسلام که کمالات اصلی و مناصب انبیاء صلعم و آله اجمعین
از دست حضرت عمر صورت بستی احتمال کذب را دلیست و نه احتمال کفر را بنیا پیش از نبوت بیان
از کمال عمر است که تمام خصائص نبوت از بد و فطرت ایشان را حاصل بود مثلاً شخصی
یعنی غنم را میم برای حضرت عمر ازین حدیث اگر خواهد ثابت کند هرگز [illegible] فاهم زبان دانهم
نخواهد شد و نظیرش حدیث لو عاش ابراهیم لکان صدیقا نبیا است در حق حضرت ابراهیم فرزند
حضرت پیغمبر صلعم و آله اجمعین که بدست او بر اهل خاتم النبیین روی ای دیت تکذیب نمیتواند
ایمان و توبه اش نزد خدا مقبول و انکارش از اهل جنت خواهم

شک نیست افضل است از طعام و کذا پوشش کسوت افضل است از اطعام کذا فی ... والله اعلم بالصواب

نماز حنفی المذهب باقتدا

ائمه ثلاثه یعنی شافعی و امام احمد حنبل و مالک رح جائز است یا نه اگر جائز باشد الخ ان حکم

شود ... نماز حنفی مذهب در پس شافعی المذهب و مالکی و حنبلی همه جائز است چرا که در

اصول ایمان اختلافی ندارند و از کتب احادیث صحیحه و از کتب فقه صحیحه ثابت است - لکن فی

فی زماننا هذا بعض علماء ماوراء النهر بسبب قصور فهمی خود و تعصب ورزیده گفتگو میسازند

قول ایشان نامردود است و علما و فقها و محدثین و مجتهدین خود استحسان کرده قائل به اعتقاد اعتبار

و در کعبة الله الی الآن نیز همین طور جاری است و الا در مذهب اهل سنت و فرقه ضاله

چه فرق معلوم می شود امروز نزد اهل سنن و جمیع فقهای محققین در هر چهار مذهب حق دائر و این

مسئله را از کتب اصول معتبره دیده باید گرفت تا که اطمینان کلی خواهد شد والله اعلم بالصلوة

فقیر عبد العزیز عفی الله عنه و کفر عن سیاته الخ درین فن مسئله مذکور الصدر معلوم است صحیح الدین

عفی الله عنه ... یعنی را مال و وقف حکم دارد ... اگر آن جائز است ... کسی که

حلال را حرام و حرام را حلال داند عند الشرع برابر است ... اگر آن شخص میداند خلاف

غیر در شرع حرام است با آنکه محض یا بتابع نفس او را حلال میگوید یا بالعکس پس آن شخص کافر میگردد

و اگر نمیداند پس کافر نمیشود ... انکه بر فرقه

امامیه که فی زماننا مذهب ایشان مروج است در اسلام و ایمان ایشان چه گفته آید و طریقه بعلاوه از زبان [قات]

یکدیگر چرا ایشان کرده آید ... انکه کسی اگر قذف عائشه رض و سب صحابه کبار رضی‌الله‌عنهما بیند

سنی او را بقتل در قید ... حکم است ... انکه در اجتماع تفضیل الشیخین

نزد اهل سنت متحقق است یا تفضیل بر مرتضی علی رض من کل الوجوه ثابت است یا من وجه

... امامت تفضیل جائز باشد و در صلوة مقتدیان او که از اهل سنت باشند چه حکم است

... در سب مروان و معاویه نزد اهل سنت چه تحقیق رفته ... اگر کسی حنفی المذهب

در بعضی احکام در مذهب شافعی رح چنانچه رفع یدین و غیره عمل کند چه حکم است ... در تحصیل

علم منطق و انگریزی تحقیقات شخصی استعمال آن هر دو بر جواز آن و عدم جواز آن چه حکم است ایضاً

حدیثی که مرقوم شده بود بملاحظه در آمد در کتب صحیحه حدیث موجود نیست
اما در تفاسیر علما محدثین مثل تفسیر ابن جریر و ابن مردویه بروایت ضعیف موجود است و معنی
این حدیث بر مذهب اهل سنت کما ینبغی میدانند بموجب فرموده سامی نوشته میشود اول یک مقدمه را
خاطرنشین باید ساخت بعد از آن معنی حدیث خود بخود فهمیده خواهد شد مقدمه اینست که حق
دو قسم میباشد حق دایر و حق متعین مثلا دین اسلام حق متعین است مذهب حنفی یا شافعی
مثلا حق دایر است حاصل آنکه حق دایر آنست که خود هم حق باشد و غیر او نیز حق باشد مثل صوم و افطار
در حق مسافر که هر دو حق اند قیام و قعود در نماز نفل و جهر و اخفا در نماز منفرد علی هذا القیاس و
حق متعین آنست که غیر او حق نباشد مثل اصل نماز فرض چون اینقدر معلوم شد پس باید دانست که مراد
از حق در سوال حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه کما الحق مراد حق متعین نیست بلکه حق دایر لهذا آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در جواب قرآن و اسلام ذکر نفرمودند که هر دو حق متعین اند کتب دیگر و ادیان
دیگر منسوخ گشته اند و خلافت حضرت مرتضی علی ذکر فرمودند و مقید ساختند بقول اذا
انتهت الیک یعنی چون خلافت بتو رسد حق متعین گردد زیرا که در اوقات خلفاء ثلثه
غیر از ذات تعالی ایشان موجود بودند بخلاف خلافت خلفاء ثلثه چه وقتیکه خلافت بحضرت
صدیق دایر بود در میان چهار کس زیرا که امامت مفضول با وجود افضل جائز است اگر دانند
وقت با حضرت علی یا حضرت عثمان بیعت میکردند جائز بود در مجتهدین و وقتیکه بحضرت عمر رسید دایر
بود در میان سه کس و وقتیکه بحضرت عثمان رسید دایر بود در میان دو کس و هرگاه که بحضرت علی رسید
دیگر محتمل خلافت موجود نبودند لهذا ایشان را خاتم الخلفاء گویند همین معنی از لفظ اذا انتهت
الیک مفهوم میشود زیرا که ولایت نگفتند و الا مفهوم می باشد که ولایت غیر تو مطلق حق
نیست و این لفظ مفهوم میشود که مطلق ولایت چون بتو رسد منتهی شود تمام گردد در این
لفظ نیک غور باید کرد دیگر مقدمه دیگر باید دانست که حق دایر را لازم نیست که همه شقوق آن
مساوی و برابر باشند بلکه جائز است که یک شق از آن افضل باشد از شق دیگر و در اصل حقیقت مشترک
شبیه باشد در کفارت یمین که حق دایر است در میان اعتاق و اطعام و کسوت حالانکه اعتاق بلا

در مقامات مکافات بقدر مشروع عمل باید آورد همچنین در عیادت و تعزیت و تهنیت و اجابت دعوت مکافات منظور باید داشت چنانچه حکم سائر کفار است وکذا حکم خوارج والنواصب قاذف عائشه رضی الله عنها و سبّابِ صحابه کبار رض بلا شبهه مرتد است لهذا اینجا حکم برده مشهور در نبات قذف و سب بر و نمود ه بقتل باید رسانید بحکم حدیث صحیح من بدل دینه فاقتلوه و انچه مراد آنست که قصاص از قاتل دفع شود و الا چون شخصی بکوشش خود این کلام شنیع را بشنود متکلم این کلام را بکشد عند الله ماخوذ نمیشود اما عند القاضی اگر شهود معتبر ندارد موجب قصاص خواهد گشت و همین است حکم خوارج و نواصب اگر قذف و سب نماید شیخین بر حضرت مرتضی رضی الله تعالی عنهم اجمعین من کل الوجوه

نیست بلکه علماء محققین نوشته اند که تفضیل احد الشیخین علی الآخر من جمیع وجوه محال است چه تفضیل حضرت مرتضی در جهاد سیفی و در سنانی و فن قضا و کثرت روایات حدیث و تا ثیر و حسنه لا سیّما از وجه حضرت بتول زهرا بر حضرت صدیق اکبر قطعی است و همچنین تفضیل آن جناب در تقدم اسلام اصل من صلی بودن بر حضرت فاروق نیز قطعی است بلکه مراد از تفضیل شیخین بر جناب مرتضی نیست مگر تفضیل ایشان در تشبه نبی حیث سیاست الامة و حفظ الدین و تسکین فتنه و ترویج الاحکام الشرعیه و اشاعة الاسلام فی البلدان و اقامة الحدود التعزیرات و همین است مقاصد جلیله کبری و لهذا تقدیم شیخین در امر مجمع علیه صحابه بود بلکه در صواعق محرقه و دیگر کتب حدیث معتبره مذکور است و جناب رسالت صلعم فرموده سأل الله ان یقدمک یا علی التقدیم ابی بکر

تفضیل دو قسم اند قسم

اول کسانیکه حضرت مرتضی را تفضیل بر شیخین میدهند لکن در محبت شیخین و تعظیم آنها و بیت مناقب و مدایح آنها و اتباع روش و طریقه و تمسک با قوال و افعال آنها سرگرم و راسخ قدم اند مانند اکثر اہل سنت با وجود تفضیل بر شیخین بر جناب مرتضی از وجهی که مذکور شد نسبت بجناب مرتضوی کمال رسوخ و محبت و اتباع طریقه و تمسک بقول و فعل آنجناب سرگرم لهذا این قسم از تفضیلیه اهل سنیان اند لکن درین مسئله خطا کرده اند و خلاف ایشان با جمهور اہل اہل سنت از قبیل اشعریه یا ماتریدیه باید فهمید اما این قسم [illegible] و چندین از علمای

و تعلم فارسی سوای حدیث و قرآن نیز ضعیف در فقه و سراج المنیر من تصنیفات بالغ
محمد مفتی در این باب لفظ چند مت بدعت کرده و کذا ترتیبش از او جست دانسته هکذا عبارت و تعلم
العلم یکون فرض عین و هو ما یحتاج و فرض کفایة و هو ما زاد علیه لنفع غیره و مندوب و هو التبحر
فی الفقه و حرام و هو علم الفلسفة و الشعبذة و التنجیم و الرمل و علم الطبائعین و السحر و دخل
فی الفلسفة المنطق انتهی و نیز بر جواز ذکر نصاری چه حکم است [illegible] در استماع غناء
نزد ابو حنیفه کوفی رح چه حکم رفته و کسی از مذهب اهل سنت تجویز آن حکم کرده یا نه [illegible]
در مقدمه خنثی خلل که نکاحش از کدام جائز است یا عدم آن چه حکم است [illegible] بر تقدیر ثبوت
معروفه کل وضاءة حرام خبر حلت و حرمت صحیح چه حکم است و الحدیث من اکل البنج لقمة فکانما
زنی بامه سبعین مرة و من زنی بامه مرة واحدة فکانما هدم الکعبة سبعین مرة و الخ من اکل
البنج و مات علی هذا الحشر الله تعالی فی القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله عز
و جل صحیح است یا نه علاء الدین محمد بن ابراهیم تبریزی از اهل امامیه در تنبیه الغافلین تحقیق این نموده
گفته که این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است تمام شد سوالات [illegible]
شبهه نیست که فرقه امامیه منکر خلافت صدیق
اند و در کتب معتبره فقه مسطور است که هر که انکار خلافت حضرت صدیق نماید منکر اجماع قطعی شد کافر
گشت قال فی فتاوی العالمگیریه الرافضی اذا کان یسب الشیخین و یلعنهما العیاذ بالله
فهو کافر و ان کان یفضل علیا کرم الله وجهه علی ابی بکر رضی الله عنه لا یکون کافرا لکنه مبتدع
و لو قذف عائشة رضی الله تعالی عنها بالزنا کفر بالله و اما فیه من انکر امامة ابی بکر
الصدیق رضی الله عنه فهو کافر علی قول بعضهم و قال بعضهم هو مبتدع و لیس بکافر و الصحیح
انه کافر و کذلک من انکر خلافة عمر رضی الله عنه فی اصح الاقوال و یجب اکفار الروافض فی
قولهم برجعة الاموات الی الدنیا و تناسخ الارواح الی ان قال و هولاء القوم خارجون عن ملة
الاسلام و احکامهم احکام المرتدین انتهی هرگاه بموجب روایات فقه کفر ایشان ثابت شد در ملاقات
ایشان نیز ملاقات کفار جاری است یعنی ابتداء سلام نباید الا عند خوف الضرر العظیم الا ارحی
منهم و در جواب نیز بقدر ضرورت اکتفا باید نمود و اکرام و افعال تعظیم دیگر غیر از سلام با خود بعمل آرند

بیکی از سه وجه جایز است اول آنکه دلایل کتاب و سنت نظر او را در آن مسئله بجانب شافعی ترجیح
دهند دوم آنکه در مضیقی مبتلا شود که گذاره بدون اتباع مذهب شافعی نباشد مثل احکام میاه
در بعض دیار یا احکام مفقود سوم آنکه شخصی صاحب تقوی باشد و او را عمل باحتیاط
منظور افتد و احتیاط در مذهب شافعی بسیار است مثل دادن صدقة الفطر زاید از قدر
دو آثار یا گوشت طاوس نخوردن و علی هذا القیاس لیکن در این هر سه وجه شرط دیگر
هم هست و آن آنست که واقع نشود در تلفیق یعنی بسبب ترکیب مذهب بدین صورتیکه
متحقق گردد که بهر دو مذهب روا نباشد مثلا اگر فصد را ناقض وضو نداند باز بهمان
وضوء نماز عقب امام بی قرائت فاتحه بگذارد که در هیچ مذهب روا نباشد وضو بر مذهب
حنفی باطل گشت و نماز بر مذهب شافعی و اگر سوای این وجوه ثلثه ترک اقتدا بحنفی نموده اقتدا
بشافعی نماید یا بالعکس مکروه قریب بحرام زیرا لعب است در دین و اگر بسبب احتیاط در یک
حدیث بسیار است عمل نماید مضایقه ندارد بلکه مستحسن است انگه
در تحصیل علم منطق هیچ باک نیست زیرا که علم منطق از علوم مقصوده بالذات نیست بلکه از
علوم آلیه است مانند نحو و صرف و آله هر چیز را در اصل حل و حرمت حکم آن چیز است که ذی
الآله است مثلا توپ و توپخانه و دیگر سلاح که آله حرب است پس اگر حرب عبادت است مثل
جهاد کفار و دفع سراق و قطاع الطریق استعمال آلات و اتخاذ ادوات آن حرب نیز از
قبیل عبادات خواهد بود و اگر آن حرب حرام و معصیت است مثل بغی و قطع طریق پس
استعمال آلات آن حرب نیز حرام و معصیت خواهد بود و هکذا فی الآلة مع ذی الآلة
بنابت کار آنکه اگر کسی علم منطق تحصیل کرده در تائیدات مذهب باطل و تشکیک عقاید حقه استعمال
کند البته در این کار مجرم و گنهکار شود در نفس تحصیل علم آمدیم بر آنکه در کلام قدمای محققین
ذم این علم و منع از استعمال آن بکثرت وارد شده آن را بر چه چیز حمل باید کرد جوابش آنکه بجهت
منع از تحصیل این علم محمول بر یکی از دو چیز است یا آنکه مراد ایشان منع از ایشان است که در استعمال
این علم بغلو چندان کند که مقصود بالذات باشد از مقصود اصلی خارج شود و تمام عمر در آن صرف
در تحصیل مقصود بالذات باز دارد و استعمال جمیع علوم آلیه مثل نحو و صرف و معانی و بیان.

اهل سنت بوده و نیز ایشان بر این روش بوده اند مثل عبد الرزاق محدث و سلمان فارسی و مقداد
و بعضی صحابه دیگر و قسم دویم فرقه تفضیلیه که انکار نمی نمایند که گویند ما را محبت مرتضی رضی
الله عنه و اتباع طریقه ایشان و تمسک باقوال و افعال ایشان کافی است شیخین و صحابه دیگر را بد
نمیگوییم لیکن با ایشان سر و کاری نداریم و نه محبت و نه عداوت و نه ترک اتباع و نه تمسک باقوال و افعال
ایشان و نه رد و نه اعتراض و این قسم از تفضیلیه بلا شبهه مبتدع اند و حکم ما تقدم شان حکم
اما مت مبتدع است و هیچ کس از معتبران اهل سنت این قسم تفضیلی نبود و استغفر
اکثر مروان علیه اللعنه را بد میگویند و گفتن بد او و بیزار بودن خصوصاً
در سلوکیکه با حضرات حسنین و اهل بیت نموده و عداوت مستقر در دل داشت از لوازم
سنت و محبت اهل بیت است که از جمله فرایض ایشانست و اما معاویه بن ابی سفیان پس
صحابی است در حق او بعضی احادیث نیز وارد شده اند علمای اهل سنت در حال او مختلف اند
علمای ماوراء النهر و متقشفین فقهاء ایشان حرکات و جنگ و جدال او را که با مرتضی نمود محمول
با خطای اجتهادی میکنند و محققین اهل حدیث بعد تتبع روایات صحیحه دریافته اند
که این حرکات او خالی از شایبه نفسانی و محبت تعصب دینیه و قرابت که با جناب ذو النورین
داشت نبود پس نهایت کارش آنست که مرتکب کبیره و باغی شد و الفاسق لیس باهل اللعن
اگر مراد از سب همین قدر است یعنی افعال او را بد گفتن و بد دانستن بلا شبهه نزد محققین ایشان
واقع است اگر مراد سب و لعن و شتم است پس معاذ الله که کسی از اهل سنت بیرون کرده
نزد ایشان برای فاسق و مرتکب کبیره استغفار مامور به است فکیف اللعن خصوصاً صحابه که
اند و صحابی شفاعت رسول خدا صاحب حق یعنی جناب حضرت مرتضی در حق او زیاده بر فساق
دیگر متوقع هم جهت بالقطع معلوم است که بعضی صحابه بعد زمان آنحضرت صلعم مرتکب کبیره
شده اند مثل [illegible] اسلمی که زنا کرده بود و مثل حسان بن ثابت که در قذف عائشه صدیقه
رضی شریک گشته آنحضرت از ایشان حکم بکفر نفرموده اند و همچنین قذف عائشه رضی منصوص التحریم
در قرآن شده بود بر خلاف نبوت که صالاق قذف عائشه رضی بلا شبه کافر است لانکار نص

سوال اگر حنفی المذهب بر مذهب شافعی عمل نماید در بعضی احکام

افتد حرام میکرد اما صغیره است. اگر برای قتل مسلمانان نیز و یا هم ریاست او بود و ترویج کفر خود
وتجسیس بطاعن دین و نحو ذلک لو کرد بکبیره اند آن لو کری کبیره عظیم است

در استماع غنا مجرد از مزامیر و ملاهی در مذهب حنفی روایات مختلف است
اصح آنست که جائز است در قسم احادیث کثیره مؤید این روایات است قال الشیخ الامام ابن
الهمام فیه حرمة التغنی بما اذا کان فی اللفظ ما لا یحل کصفة الذکر والمرأة المعینة الاجنبیة
ووصف الخمر والفتح النهار و الذبابات والحاقات و الهجاء مسلم او ذمی لا اذا اراد
انشاد الشعر لاستشهاد او تعلم فصاحته و بلاغته نعم اذا قال ذلک علی الملاهی
منع وان کان مواعظ و حکماً لا الذات و نفسها لا لادراک التغنی انتهی قال الزیلعی و
اختلفوا فی التغنی المجرد قال بعضهم انه حرام مطلقا و منهم من قال لا باس بان یتغنی
لیستفید به القوافی والفصاحة و منهم من قال یجوز التغنی لدفع الوحشة اذا کان
وحده لا یکون علی سبیل اللهو واللعب قال سرخسی و فی البدایع و السماع فی
اوقات تاکید للسرور و بحاله مباح ان کان ذلک السرور مباحا کالغناء
فی ایام العید و فی عرس وفی وقت قدوم الغائب و وقت ولیمة و وقت
العقیقة و عند ولادة الولد و عند ختانه حفظ القرآن انتهی

اگر خنثی مشکل را هر دو شهوت در یک مرتبه نمی باشد بلکه غالب و مغلوب می باشند اگر شهوت
فرج غالب نکاح او با مرد باید کرد و اگر شهوت دیگر غالب است نکاح او با زن باید کرد و
در اجرای شهوت دیگر صبر او را لازم است   کل دخان حرام حدیث
نیست و در حلت و حرمت حقه اختلاف است اصح آنست که مکروه تحریمی است از جهت بوی بد
که از دهان حقه نوش میآید مثل پیاز خام و سیر خام و هم از جهت تشبه اهل نار که دود از دهن
ایشان خواهد بر آمد و من اکل من البنج لقمة فکانما زنی بامه الخ و یجیئی من اکل البنج و
مات علی هذه الخ اصلا در کتب حدیث نیست بلکه از الفاظ رکیکه این هر دو کلام صریح معلوم
می شود که مجهول و موضوع است و نوشتن علماء الشیخ محمد تبریزی در این باب اعتبار ندارد
که در اسباب اعتبار بر قول محدث معتبر و حدیث را با سند بیان نماید [illegible] احادیث
غیر معتبره را هم برای تخویف و ترهیب بیان میکنند و از جمله آن احادیث مطالع [illegible]

باین وجه ممنوع و حرام بود که در آن زمان شیوع استعمال این علم در آمیزه مذهب اعتزال و فلسفه رائج
بود و در اکثر حدود و رسوم و قضایا و اقیسه اشکال مسائل قدم عالم اثبات هیولی و صورت و
استحاله ... مستعمل میشود و هر که باین علم مشتغل میگشت ذهن او باین هر خرافات مملو و مشحون می گردید
و در رفته رفته رسوخ در ذهن او پیدا میکرد و باین جهت حرام و معصیت گردید حال اینکه این امور از منطق
برطرف شد و آن را اهل حق جزو از اجزای علم کلام که رئیس علوم دینیه است گردانیدند و حرمت
و معصیت بودنش نیز برطرف شد اذ الحکم یرتفع بارتفاع العلة و آنچه در فتاوی سراج المنیر
مرقوم است و حظر فی الفلسفة المنطق مراد از آن همان منطق است که جزو فلسفه بود و اکثر
آن از مسائل فلسفه مستخرج شده بود نه این منطق مجرد که جزو علم کلام است والله اعلم بالصواب
و بعلم انکریزی یعنی آموختن خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اینها را دانستن باکی ندارد و اگر به نیت
مباح هستند زیرا که در حدیث صحیح وارد است که زید بن ثابت بحکم آنحضرت صلعم روش خط
و کتابت یهود ... آموخته بود و لغت اینها را آموخته بود برای این غرض که اگر برای آنجناب
خطی باین لغت و باین رسم خط رسد جواب آن تواند نوشت و اگر مجرد خوش آمدن آنها یا اختلاط
با اینها تعلیم این لغت نماید و باین وسیله پیش اینها تقرب جوید بدلیل آنکه حرمت و کراهیت دارد و قد
مر منا ان المداهنة بحاکم ذمی الا ... و نوکری نصاری بلکه جمیع کفار چند قسم است یعنی مباح
و بعضی مستحب و بعضی حرام و بعضی کبیره قریب بسرحد کفر تفصیلش آنکه اگر کفار کسی را برای
اقامت ... صالحه سرانجام امر محمود مثل دفع دزدان و قطاع طریق و افتاء موافق
شرع در عدالت و بنای قناطر و ترمیم عمارت نافعه مثل مهمان سرای و غیر ذلک استیجار
کنند بلا شبهه جائز بلکه مستحب است بدلیل قصه یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که از بادشاه
شاه مصر که در آن وقت کافر بود در تنگی قحط خزاین مصر در خواستند تا اقامت عدل و تقسیم
نمایند و بدلیل قصه والده حضرت موسی علیه السلام که نوکری فرعون برای شیر دادن حضرت
موسی قبول کردند و اگر برای امور دینیه نوکری شود و اختلاط با کفره در آن کار لازم آید و بمشاهده رسوم
و لو ضائع منکره اینها در آن خدمت اتفاق افتد یا اعانت بظلم متحقق شود مثل منشی گری
... یا تعلیم کردن مفرط مر آنها را و تدبیل حصون و نشستن و ایستادن ضرورت

وغیره بمقدور خود حسب رواج آن ملک او را خوشنود سازند طرف ثانی ازینمعنی انکار
کرد که وقت مقرر نمودن به تعلیم هیچ از شما اقرار آئین نمودن و خوشنود ساختن شما نکرده بودم
در حالا بموجبش بعمل آیم معلم گفت که در اینجا باحتیاج اقرار نیست بموجب رواج اینملک
بدون اقرار همه تعلیم می کردند ایشان هم بعمل آرند طرف ثانی بموجب رواج ملک بعمل نیاورد
درینصورت از روی شرع شریف بر طرف ثانی حسب رواج ملک آئین نمودن یعنی
ناخن گرفتن و معلم را بمقدور بدادن زر نقد سوای خ[illegible] و چهفت پارچه وغیره خوشنود
کردن میرسد یا نه بینوا توجروا　　　الجواب بموجب رسم و رواج دادن از متعارف
دران ملک و زمان است بر ذمه آن شخص لازم است که اگر اقرار زبانی نکرده باشد قاعده فقه
المعروف عرفا کالمشروط شرعا که در اشباه و نظائر است و همچنین صورت جاری است
و نظیرش درین دیار درین زمان اجرت حجامان یعنی موی تراشان است که بدون اقرار
موی تراشی میکنند و اجرت ایشان واجب و عادة لازم است اگر کسی از دادن آن ابا خواهد بود
حاکم جبر کند [illegible] اگر رواج شایع نیست مقتضای مروت و همت و تحقیق رواج
و رسم که خواه نخواه موجب لزوم بدون اقرار زبانی بود مفوض برای حاکم عادل است و
مشایخ بلخ رحمهم الله جوزوا الاستیجار علی تعلیم القرآن اذا ضرب لذلک مدة و
افتوا بوجوب المسمی و عند عدم الاستیجار اصلا [illegible] افتوا بوجوب اجر
المثل کذا فی المحیط وقد استحسنوا [illegible] والد الصبی علی المعلم و المرسومة فتاوی
عالمگیری باب [illegible] کتاب الاستیجار　　　کسی که بوقت [illegible] سوره
در نماز بسم الله بجهر میخواند آیا درست باشد
خواندن بسم الله بجهر بوقت شروع نمودن هر سوره کلام مجید صحیح است و در نماز اختلاف
صحیح آنست که بعد تمام یک سوره و شروع نمودن سوره دیگر افضل است
[illegible] عفی الله عنه و کفر عن
سیاته فقط [illegible]

مسئله [illegible] قلیان که در حنفیه تمباکو اصلا وجه حرمت متحقق نیست زیرا که علت حرمت
[illegible] در دو چیز است سمیت یا سکر و این حشیشه خالی ازین دو چیز است پس مباح باشد
[illegible] باین کیفیت که دخان آن در دهن میکشند سه وجه از وجوه کراهیت بهم میرسد یکی
بوی بد که نزد ما [illegible] مانند دوم تشبه با اهل نار روان هم علت کراهت است چنانچه در
تخصیص یعنی دست به تکیه گاه نهاده ایستادن و در حکم تحدید در شرع وارد شده سیوم استعمال
این وضع مسلم را ملابس نار می گرداند و ملابسة نار مکروه است الا بالضرورت اعاذنا الله منها
از کسی نهی داغ نهادن نهی کراهیت آمده هر چند هر یکی ازین وجوه ثلاثه مستلزم نهی
تنزیهی است اما بسبب اجتماع موجب کراهت تحریمی شد و بعضی از اهل معقول گفته اند که لفظ
کل دخان حرام هر چند حدیث نباشد اما کلام درست است زیرا که دخان نزد اهل عقل مرکب
از دو چیز است ارضیت و ناریت و هر دو حرام اند فالمرکب منهما یکون حراما و جواب
ازین سخن آنکه حرمت ارضیت و ناریت بعلت سمیت است و چون علت مرتفع شود
حلال گردد مثل استعمال نوره در ترکیب باد و طین ارمنی و طین مختوم در ادویه پس
اگر استعمال این دخان بطریق اصلاح مفید باشد مثل تحلیل ریاح و رفع قبض علت
حرمت نخواهد ماند و بعضی از کتب بر حرمت آن از آیت یوم تأتی السماء بدخان
مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم استدلال کرده ازین آیه معلوم شد که
دخان از عذاب است و در عذاب را استعمال کردن درست نیست و جواب این شبهه آنکه مگر
و کبریت هر دو ممنوع اند زیرا که دخان چنانچه از عذاب است از تنعیم هم ثابت چنانچه در استعمال
عود و در حدیث وارد است که مجامر الالوة یعنی عود و طیب برای بهشتیان در بهشت
در مجامر خواهند آورد و نیز استعمال عذاب مطلق ممنوع نیست زیرا که از عذاب قوم
نوح است طوفان بود فقط تمام شد

چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین معنی که شخصی معلمی را به تعلیم قرآن
شریف پسر نابالغ خود [illegible] معین ساخت آنچه در ماهانه مقرر کرده بود داد اگر معلم [illegible]
[illegible] وسیع خود تعلیم [illegible] هر گاه که قرآن شریف ختم شد معلم [illegible]
[illegible] آیا این [illegible] ساختن [illegible] بعنایت [illegible]

اگر خلود در نار است فهذا مخالف النص والاحادیث القطعیة زیرا که هیچ فرقه نیست از فرقه
اسلامیه که در نار همیشه ماند و اگر مراد خلود نیست مدت فمسلم لکن بدین تقدیر لازم می آید
که از فرقه ناجیه کسی در نار نماند حالانکه احادیث قطعیه وارد است که فساق مومنین
را چند مدت دخول نار خواهد شد فقط ... این شبهه قدیمه است و علما هیچ
شخص جواب ازین شبهه نوشته اند که در شرح عقاید ملا جلال و حواشی آن مذکور و مسطور
اند و منتخب اجوبه مذکوره سه جواب است ... که ارجح و اقوی است جواب محقق
دوانی است باختیار شق ثانی جواب داده اند حاصلش آنکه مراد دخول است لکن دخول
من حیث الاعتقاد و فرقه ناجیه را از جهت اعتقاد دخول نار نخواهد شد اگرچه از جهت
تقصیرات عمل در نار داخل شوند و آنچه برین جواب ایراد ایراد کرده اند که اضمار من حیث
الاعتقاد در لفظ حدیث که کلها فی النار یا کلهم فی النار بدون قرینه جایز نیست پس
مدفوع است بآنکه درینجا قرینه برای تخصیص موجود است اول آنکه ستفترق امتی
ثلاثا وسبعین فرقة فرموده اند و افتراق در عمل درین عدد منحصر نیست خواه تنها ترک
شود خواه مع الاعتقاد چنانچه بدیهی است چه ریش تراشان و حریر پوشان و تارکان نماز
و روزه و مانعان زکوة و تارکان حج و هر مرتکب کبیره مثل زنا و لواطت و شرب خمر و قمار
و سرقه و قطاع الطریق وغیرهم من الاصناف العصاة فرقه جداگانه است
پس مراد نیست مگر افتراق من حیث الاعتقاد پس موجب دخول نار نیز همان اعتقاد
فاسد خواهد شد ... استثناء الا واحدة دلالت میکند بر آنکه سبب نجات
این فرقه امری است مشترک در سائر آحاد این و مشترک در سائر آحاد این فرقه نمیتواند شد مگر
اعتقاد لا اختلاف آحاد کل فرقة فی الاعمال ... تعریف فرقه ناجیه باین عبارت
که الذین هم علی ما انا علیه واصحابی دلالت میکند بر آنکه چیزی واحد بعینه مشترک است
در میان این فرقه و رسول و جمیع اصحاب او صلی الله علیه وآله وسلم و همه مشترک غیر اعتقاد
نیست بالبداهة ... در صدر این حدیث در روایت صحیحین عبارت وارد شده
که افترقت الیهود علی احدی وسبعین فرقة و افترقت النصاری علی ثنتین وسبعین

ستفرق امتي ثلاثا وسبعين فرقة كلهم في النار الا واحدة ان كان المراد الخلود فمخالف

للنصوص ان لا خلود لاحد من اهل الاسلام وان كان الدخول فليلزم ان لا يدخل احد

من الفرقة الناجية وهو ممنوع لفسق المومنين والجواب الارجح الاقوي اللمحي الدواني

اختيار الشق الثاني والمراد الدخول من حيث الاعتقاد فلا يدخل من الفرقة الناجية

احد نصا وفي ... دليل ... اختيار الحصر في العدد المذكور في الاقتران

في ... واستثناء الواحدة فانه يدل على المنشاء للنجاة امر متحد مشترك

في جميع افراد الفرقة الناجية وما ذاك الا الاعتقاد لتشتت الاعمال وتعريف الناجية

بالذين هم على ما انا عليه واصحابي فان المشترك ... وبينهم ليس الا الاعتقاد

... الحديث افترق اليهود على احدى وسبعين فرقة وتفرقت النصارى

على اثنتين وسبعين فرقة وستفرق امتي على آخره وظاهر ان المراد بالفرقة الناجية

هم الذين لا يدخلون النار اصلا بعدم الذنوب او محوها لسوابق ... بدون العذاب ...

الشفاعة ... المغفرة ... ان المراد بهم الذين يدخلون الجنة ...

و ... كما هو ... بضيق ... ان اصحابه صلى الله عليه وسلم

... ولا يحتاجون الى الشفاعة والا غير المحققين من يحتاجون الى ...

... عليه الجواب الثالث ان المراد ان كل واحد من افراد كل فرقة في النار ...

... والاستثناء ... الكل لصيد الجزئية واحسن الاجوبة ان

معنى في النار ... كما في ... الصحيح ... في النار وقال الله تعالى ان الذين ياكلون

اموال اليتامى ظلما انما ياكلون في بطونهم نارا اي اكلا ... طاهرا ... مال اليتيم

... من المجاز باعتبار ... لان الاكل في الظاهر ...

... الرحمن الرحيم قال النبي صلى الله عليه وسلم ستفرق

... فرقة كلهم في النار الا واحدة ... جميع ...

مسطور

بهترین اجوبهٔ جواب دیگر است که در کتب حواشی بر مسطور مذکورست و موافق استعمال قدیم عرب ا

و در احادیث نبویه این استعمال هم موجود است و خلاصه‌اش آنکه کلها فی النار عبارت از بطلان

است می‌گویند فلان حجر فی النار است یعنی باطل است چنانچه در حدیث صحیح وارد است که اللغو

فی النار یعنی زبان درازی باطل است قال الله تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون

فی بطونهم نارا ای اکلا باطلا حراما لظهور ان مال الیتیم لیس بنار حقیقة ولا یمکن حمله علی

المجاز باعتبار المآل لان الاکل فی البطن ینادی علی ان المجاز لیس بمراد پس معنی کلام حینئذ

این شد که الفرق علی الباطل ولو بحسب عقیده او عقیدتین او عمل او عملین و الفرقة

الناجیة لا بطلان فی عقیدتهم و عملهم اصلا ان یخص الفرقة الناجیة بمن لا یدعته فی اعتقاده

و عمله اصلا کما هو تنقیح الجواب الثانی او یخص البیان بالاعتقادیات فقط فیرجع الی الجواب

الاول ایضا در صدر کلام اشارت نمودیم که جواب اول همان است لصحیح و اقوی تمام شد

علام قمی با برهان شاه که دعوت بمذهب امامیه نموده بود و مشغول بسیر و ملاحق

باختیار مذهب اثنا عشریه ساختند بار رو با پادشاه جناب رسالت مآب را بخواب دیدن

آن جناب که فرزندان را شفا دادند بگفته شاه عمل کن از تاریخ فرشته منقول کرده بودند

و توجیه آن جناب بر مذهب اهل سنت علیه السلام خود مرا بحث این سوال و اشکال چند

بخدمت فقیر چند بار آمده در جواب آن تحریرات چند در قلم شد که در حافظه این فقیر

در منقول آن بخدمت فقیر مانده و لکن الحال آنچه در حل این اشکال کفایت میکند بلکه از این نوع اشکال

چند نفع منظوره زایل گردد بتحریر می‌آید و قبل از حل آن اشکال مقدمه مهمه را محفوظا

در ذهن باید داشت بعد از آن بحل اشکال متوجه باید شد مقدمه مهمه اینست که اسباب العلم

عندنا ثلثة الحواس السلیمة والخبر الصادق والعقل و الالهام لیس من

اسباب العلم بصحت الشی عندنا کذا فی العقاید النسفیة و شرحها در رویا که از نوع

الهام و ضعیف است دلیل احکام شرعیه نتواند شد و لهذا دلیل ضرورت قطعیه بکلام الهام و

کشف و رویا هرگاه معارض یکی از این دلایل واقع شود آنرا در دلیل باید و در جمیع دلایل

معتبره باید کرد زیرا که در الهام و کشف و رویا احتمال غلط فهمی راسخ و ناقل موجود است

ودر الفقه [illegible]

فرقة ... تفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة وظاهر است که در اینجا افراد افتراق بحسب عقاید
است ... است نیز مراد است همان افتراق بود و منشاء دخول نار اعتقادات مذکوره است لیکن
... دخول نار ... نشد که در ... اتفاق واقع شد ... که مختار حجت الاسلام
امام غزالی است و محققین و محدثین از اسلاف نموده اند آنست که مراد از فرقه ناجیه کسانی هستند
که از نار دخول نار مستوجب نیست لا من حیث الاعتقاد ولا من حیث العمل یعنی بلا عذاب در بهشت
خواهند رفت خواه از معصیت اینها عفو الهی واقع شود یا از سوال قیامت و شداید قبر در حق اینها اکتفا
کرده آید یا شفاعت پیغمبر در محو آثار ذنوب ایشان تاثیر نموده باید این فرقه نخواهد بود مگر خاصان است
که ... گاهی راه بدعت نه پیموده اند اگرچه مصدر بعضی تقصیرات ... شده اند و تفسیر این فرقه
که الذین هم ما انا علیه واصحابی برین تقدیر بسیار چسپان است نیز اگر در عهد رسول و صحابه کرام که هم
هم در عقیدت وهم در عمل بدعتی نبوده است اگرچه از بعضی افراد در طاعت قصور و از ذنوب
فجور بوقوع آمده وامام حجة الاسلام امام غزالی در اینجا استقصا ... کرده اند وگفته اند که مراد
از فرقه ناجیه کسانی اند که بی ... و شفاعت در بهشت خواهند رفت لیکن در این صورت دائره
نجات بسیار تنگ می شود والذین هم علی ما انا واصحابی نیز از این معنی تنافر دارد زیرا که جمیع صحابه
را بغیر حساب و بغیر شفاعت داخل بهشت فهمیدن خلاف دلایل قطعیه است لهذا اهتمام حضرت
ومنشاء ... این جواب در اصل مختار امام غزالی است اصلاح نموده شعر تری که سابق مذکور
شد ... فلا علیه ان شاء الله تعالی   اگر معنی کلها فی النار کل
واحد من افراد کل فرقة فی النار پس مفهوم این عبارت ایجاب کلی شد و مستثنا که بعد الا واحدة
واقع است مفید رفع ایجاب آید و رفع ایجاب کلی بصدق جزئیه صادق می تواند چنانچه ظاهر است
پس معنی الا واحدة آن شد که هر فرد از این فرقه داخل نار نخواهد شد بعضی ... تقصیر
اعمال داخل شوند در این صورت اشکال زایل شد و جا امتیاز در میان فرقه ضاله ناجیه و فرقه غیر
ناجیه همین قدر شد که فرق غیر ناجیه کل هم داخل نار اند و این فرقه کلیه در دوزخ نخواهد
رفت لیکن باعث امتیاز این فرقه از فرق دیگر اهل ... نشد ... کما فی جمیع
... حدیث ... این جواب رجوع بجواب اول ... افتاده

چون گفته ظاهر در صحیفه مملو درشت بحر و شنیدن این لفظ توهم کرد کرشایان می گفته حالانکه
ایشان نهی می فرمودند این است جواب تحقیقی بعضی علما این حکایت خوب دیگر
داده اند که چنانچه این بسیند خاطر فقیر رسیده است اگر راه بدیهی در رد این توهم محتاج تمهید
مقدمه ایست و آن مقدمه اینست که رویت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
واقع و حق می شود لیکن گاهی شیطان و جنی آواز خود را مانند آواز آنجناب تشبیها ساخته حیثیت
کرده چیزی میگوید و این می پندارد که شاید آنحضرت می گفته باشند حالانکه آنحضرت [illegible] نموده اند
روایتست که آنحضرت سوره والنجم میخواندند چون باین آیت رسیدند افرأیتم اللات والعزی
ومنات الثالثة الاخری شیطان آواز خود را مانند آواز آنحضرت ساخته و حکایت
نعوذ بالله گفته اینچنین عبارت بر خواند تلک الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی کفار
مستمعین این آواز خوش شدند و مومنین ملول و غمگین شدند این آیت نازل شد وما
ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته الخ
فی سورة الحج پس حکایات منع آنحضرت در بیداری [illegible] آمده شد در خواب هم [illegible]
برهان [illegible] اگر این قسم اراده کرده باشد چه تعجب باشد اگر حضرت در منام ممتنعه
و [illegible] بگفته ظاهر عمل مکنید و نفرمودند که بمرضی ظاهر عمل کن یا آنچه تجویز نماید جائز ظاهر
در وقت تعلیق نذر همین گفته که مذهب دوازده امام را اختیار کن و ملاحظه مذهب
امام باجماع اهل سنت حق است و روش ایشان در سلوک و عبادت مقبول جمیع طوائف
اهل سنت است بلکه اسناد اکثر صوفیه با ایشان است پس دوازده امام اشاره بسلوک
طریق صوفیه شده و راستی باطن را با عبادت ظاهر جمع میکنند و آنچه ظاهر مقصود [illegible]
و امرا است [illegible] آنچه بگوید و تجویز نماید داخل در جناب رسالت نشده
انتهی این جواب [illegible] علی تقدیر صحت و عدم غلط فی السماع والفهم دلالت بر حقیقت مذهب امامیه
[illegible] ندو منامات بسیار و الهامات و کشوف بیشمار از جماعه کثیره اولیاء اهل سنت که در کشف
الهی [illegible] ید طولی دارند [illegible] از آن ما بر صدق منامات و کشوف انها تجربه رسیده گواهی
ناطق بر بطلان این مذهب میدهد [illegible] همه منامات و کشوف را ترجیح بر یک خواب [illegible] کذایی

و تدارک آن بسبب بی راهی و ناقل مفقود و در دلائل مختلفه مذکوره احتمال غلط فهمی ضعیف
است در امثال آن بسبب کثرت متاملین و متعمقین و غور کنندگان بوجه احسن می توانند شد
و در بعض فوائد شیخ عز الدین بن عبد السلام مقدسی که از اکابر علمای شافعیه است و مصنف
قواعد کبری و دیگر تصانیف مفیده است که از شخصی شنیدند که حکایت کرد که در کار خیر دختران عم
سرور عالم علیه السلام جناب رسالت را بخواب دیدم فرمودند که در فلان موضع گنجی مدفون است رفته
بیرون بیار و خمس آن را که زکاة او است ادا مکن بلکه تمام و کمال آن گنج را خود متصرف شو فرمودند این شخص را
باید که خمس را ادا کند نماید زیرا که فی الرکاز الخمس حدیث صحیح است که راویان آن در حالت بیداری و کمال
خود آن را شنیده اند و نقل نموده اند و این شخص در حالت منام که سراسر غفلت است غلط فهمی است که این
استماع نموده محل اعتبار نیست و شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمة الله علیه در بعض رسائل
خود نوشته اند که در سنه فلانی در مکه و مدینه استفتاء وارد شده صورتش آنکه جناب رسالت مآب را
بخواب دیده که می فرمایند که ان شرب الخمر حلال او را چه باید کرد که شراب بنوشد یا ننوشد و علماء
آنجا قاطبةً همین جواب کردند که ننوشد زیرا که در حرمت خمر نصوص قطعیه وارد اند و این خبر آحاد در
منام و مظنه در غلط فهمی است پس روایت که بر این عمل نماید بلکه مراد آنست که آنحضرت لا تشرب الخمر
فرموده و این کس شرب الخمر شنیده و فهمیده دلیل آنکه حضرت ام المومنین عائشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها چون شنیدند که عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکند ان المیت لیعذب
ببکاء اهله علیه یعنی مرده بسبب گریه اهل بیت خویش در قبر عذاب میشود فرمودند رحم الله
ابا عبد الرحمن یعنی عبد الله بن عمر که او دروغ نگفته بر آنحضرت لیکن غلط فهمیده است
آنحضرت بر جنازه یهودیه میگذشتند که کسان او بر او میگریستند فرمودند این یهودیه را عذاب میشود
و کسان او بر او گریه میکنند از مجرد مقارنت سببیت فهمیده غلط فهمی است و علی هذا القیاس
بعضی رواة حدیث را در شنیدن و فهمیدن غلط واقع شده لیکن هر گاه احادیث صحیحه مرویه
از طرق متعدده وارد میشوند تدارک غلطی رو در تر میشود بخلاف حالت منام که شنیدن
حدیث منامی تنها یک کس بیان کند و او هم محض در خواب گسیت که غلط فهمی اینجا اکثر است
حوالا تقیدا هم پیش میکنیم که آنحضرت صلعم بر بادشاه رامپور فرموده باشند که فرزند تو
تقاضای بادشاهت و مطلب تو حاصل شده بر گفته ظاهر عمل نمایند و این شخص یعنی بادشاه

خرید که وارث بنده است خواهد رسید زیرا که غلام و آنچه که در دست وی است همه ملک مولای او است
هکذا فی الکتب الفقه کشرح الوقایة وغیرها والله اعلم بالصواب مولوی عبدالحی عفی عنه

در متون کتب عقاید معتبره و شروح آن نوشته است که کفار مخلد اند در نار
و مومنان در جنت خواهند ماند خواه اولا خواه بعد العذاب پس درین حکم کفار مشرکین
و اهل کتاب و اهل بدع که سوای آنها بالکفر رسید و بکفر حقیقی و غیرهم که امور ضروریات
دین منکر اند داخل اند در آیه قرآنی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن
یشاء و الآیة احتمال دارد که کفار غیر مشرکین که محل مغفرت باشند و در حدیث للمقام
المحمود در صحیحین مفهوم میشود که آخر از نار بر آمد الا کفار و قید مشرکین نوشته و در مرتبه
چهارم بعد سجده چهارم رسول الله صلی الله علیه وسلم شفاعت جهنمیان خواهند کرد
حکم خواهد شد که بشفاعت تو خواهیم بخشید مگر آخر کس و خو شده آن کسانی فرموده اند همین
کفار غیر مشرک اند یا مومنان که مقدار ذره ایمان دارند و معنی آیت مذکوره مفصل
مع عبارت کتاب که در ان تفسیر این آیت نوشته شده قلمی فرمایند که مراد از قوله لمن یشاء کیست

نبوده جمیع متون کلامیه مرقوم است که صحابی را طعن نباید کرد
چون در حدیث آمده است تحملون ملکا عضوضا مراد از ان یقینا معاویه است بعد سی سال
ملک شده پس بمقتضای حدیث مذکوره کسی طعن معاویه کرد و ظالم و غیره اوصاف لوازم
عضوضیت نسبت باو شان کند چرا جائز نباشد پس توجیه حدیث مع مسطور و عبارت
متون مذکور چیست و عقاید اهل سنت درین مقدمه عند المحققین چیست هم در بعض کتب
کالمسلم و غیره مذکور است الصحابة کلهم عدول پس توجیه عضوضیه ایشان و بغی ایشان چیست
و باغی بودن معاویه متفق علیه است پس اگر کسی ثابت کند و بداند چه مضایقه و بعضی علماء منع
آن می نویسند اگرچه از راه جواب تحقیقی هم یکی مع عبارت کتاب مفصل قلم فرمایند و آنچه بعضی
می نویسند که معاویه مجتهد بود لهذا اکثر شریک اجماع برخلاف حضرت مرتضی رضی الله عنه نشر ضرر
ندارد پس این قول منافی آن است که بروایت از ابن عباس حکایت کرد که معاویه صلوة یک رکعت
وتر در وتر می خواند و الخلاف روایت آن در جواب عمود اند فقیه کذا فی البخاری و در مشکوة مذکور

پس تا ثابت نشود جواز البتة حاصل خواهد شد والدلیلان اذا تعارضا تساقطا وعند
ذلک یجب الرجوع الی الدلیل الآخر من الکتاب والسنة والاجماع والاخبار الصادقة
والعقول السلیمة المعقول   تحقیق آنست که در حدیث وارد شده که من رآنی
فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بصورتی و نیز فرموده اند که الشیطان لا
یتسمی باسمی و نیز فرموده اند لا یدعی منصب نبوتی و لهذا محققان بعضی تخصیص کرده اند
بالصورة که در حدیث مشهوره مذکور است و بعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورها که در وقت
بوده اند مرجوع و معدود و نیز قول اکثر اینست که در هر صورتی از ینکه بد رویت واقع شود
دیگر نه مرجوع و معدوم باشد هالا شکی مبینم که جهان بسیار کس از شیادان دعوی
مسمی باین اسم مبارک کرده اند در هر مذهب و بسا کس ادعاء نبوت می کنند پس تعجب که شیطان
خود یکی از شیادان از ایشان به الهام و خواب و غیره نبوت کند لهذا احتیاج هم افتاده است
که از ارباب سعادت ازین جهات مروی گشته که شیطان بتوالی در باب بود که این بیمار
بجز ان احدیت و فی الفور شفا حاصل خواهد شد و وقت از غنیمت شمرده در آن
ثانیا اغوای نموده چون بر شاه از ینکه بد اقتضای تحقیق صورت و شباهت ناکرده در
دام او افتاد حالانکه صحابه کرام مثل عبد الله بن عباس و غیره مروی است که هرگاه کسی پیش
ایشان دیدار جمال باکمال جناب نبوت صلی الله علیه وآله وسلم در خواب نقل میکردند ایشان
از و تحقیق میکردند پس جهالت بر شان ولیجری او بعد دست در از شیطان
گشت و او را از راه برد برای جواب او هیچ احتیاج نیست   چه میفرمایند علما
دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت که هنده غلامی داشت و جمیع مال و متاع خود را
باو بخشیده وفات نمود و وارث گذاشت زید را که برادر زاده هنده مذکوره است بعد وفات
هنده مسطوره غلام او بر تمامی مال و متاع بخشیده اش قابض شد بعد چندی فوت شد پس مال
غلام از هنده مرقومه و هم از کسب خودش بر زید که وارث هنده و مولای غلام هنده
است میرسد یا اولاد غلام میرسد بینوا توجروا   در صورت مرقومه جمیع مال مذکور

شد در این باب حق سخن کدام فرقی را دانند اگر مسئله وحدت الوجود حق است مجتهدین سلف که همه
عرفا و علما بودند چرا تلقین آن و بر آن فهمانیدن هر کس از مسلمانان اجمالا ایما در کتب کلام نکرده اند و لهذا
عقیده حقه اغماض کردند سبب چیست | چنانکه در قران آمده ما ننسخ من آیة
الآیة حاصلش اینست نسخ هر حکم مشروط است که حکمی دیگر مثل آن یا بهتر از آن در جناب بیاید
پس حکم حل متعه که از قوله تعالی فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن الخ عند البعض مقرر است
کما فی البیضاوی نسخ آن از قوله تعالی و من ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون شد
پس بدل عند ذلک البعض کدام حکم نازل شد | **اجماع علما منعقد است**
بر آنکه تخلید فی النار خاصه مغفرت مطلقا خواه شرک باشد یا انکار نبوت یا انکار معاد یا آخر
احکام قران هیچ تفاوت نیست و از ذکر قرآنی یعنی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون
ذلک لمن یشاء مراد از لفظ دون ما سوا نیست بلکه دون و اسفل است یعنی اکبر از شرک
شهدات هم کفر چرا از شرک کمتر نیست بلکه مساوی شرک اند اجماع علما اهل سنت
بالحمد اجماع اهل سنت بر آنکه جمیع کفار در تخلید شریک مشرکین منعقد و دلیل قطعی است بر
صحت این حکم نزد ما مرحوم آمدیم بر آنکه سند این اجماع چه چیز است و این اجماع معارض ابتناء
این آیت یعنی یغفر ما دون ذلک لمن یشاء هم منطبق شد پایه تحقیق در کتب مبسوط
علم کلام است جمعی نوشته اند که جمیع انواع کفر راجع به شرک میشود و مستلزم آن میگردند پس محل
مغفرت نمی شد بعضی این آیت مثلا اهل کتاب که انکار رسالت مینمودند پس گویا چنین معتقد میشوند
که معجزات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی است بر تصدیق پیغمبر فعل غیر او تعالی پس اثبات قدرت خلق معجز
مر غیر خدا را لازم عقیده ایشان باشد و هو عین الشرک علی هذا القیاس در جمیع اقسام کفر تکلیفات نموده اند
لکن نزد محققین دلیل آن اجماع آیات کثیره اینست که متجاوز از پنجاه خواهد بود و همه دال
اند بر آنکه کفر بآیات الله مطلقا مستلزم خلود و تابید در نار است خواه شرک باشد خواه آن مثل
قوله تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر
البریة و مثل قوله تعالی ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم
جلودا غیرها لیذوقوا العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث مقام محمود که الا من حبسه

... ابن عباس انه فقیه پس او هم گوید مجتهد شاید گفت توجیه آن چیست در بعضی

کتب مذکور است که بعضی صحابی از عشره مبشره در نماز جمعه حاضر بودند مروان در خطبه سبّ

علی رض کرد صحابی مذکور عقب آن نماز خواند و حکم تکفیر او نکردند مگر از سب علی رضی الله عنه

اسبیه شدت و تشنیع مروان کرد و محبت کرا انت العلم والعلماء کفر است چنانچه در اشباه

والنظائر موجود است پس اینچنین صحابی اجل چرا کافر باشد توجیه آن چیست و نیز سب شیخین کفر

است سب علی نیز چرا کفر باشد به ترجیح بلا مرجح چیست چنانکه و قار بزرگی و علو مرتبه در ایهم

متواتر المعنی است و نیز فضیلت ابوبکر مختلف فیه است بعضی قطعی گوید بعضی ظنی

چنانچه امام رازی در احور و سید شریف و تفتازانی تا شاه عبدالحق بیان اختلاف در چرا

و لوام [illegible] در طعن یزید توقف از بعضی علما منقول است بعضی تجویز لعن یزید در اینجا چیست

اکثر در طعن علی و عائشه رض قصه افشای اسرار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

در تحریم ماریه قبطیه مرقوم است که از عائشه صدیقه هرگز افشای سر نشد پس معنی قوله تعالی

ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما ضمیر تثنیه راجع است بسوی عائشه و حفصه

رضی الله عنهما معنی [illegible] و حکم توبه بهر دو و اشتکی قلوبهما در [illegible] است و بعضی

سرود و غنا مطلقا در کتب معتبر فقهای و علمای محققین حرام نوشته اند کما فی الهدایه و فتاوی

قاضیخان والمتون الاربعة والبحر الرائق وغیره من الکتب المعتبرة و از بعضی علما منقول

است که سرود و غنا با دف جائز است پس اگر کسی عمل بر کتب معتبره مذکوره کرده سماع

غنا و سرود با دف کرده شد جائز است یا نه و روایت معتبره صحیحه در این باب چیست اگر کسی

عالم فتوی جواز الغنا مع الدف جائز است یا نه و بر تقدیر که غنا ممنوع باشد پس توجیه

فعل اولیا الله الذاکر الاولیاء محفوظ واقع است در مقدمه سماع و سرود مع الدف وغیره

چیست و اکثر اولیاء الله چشتیه وغیره غنا را سماع فرموده اند علت آن چیست

در مقدمه وحدت وجود که مسالک صوفیه صافیه است علمای متکلمین را انکار است پس اگر یا دهم

تقلید صوفیه کرده اعتقاد خود موافق مسلک ایشان درست کردیم و بر عقیده علمای [illegible]

هستیم و عقیده ایشان با نگر درست است یا نه و طالبی [illegible] مرتبه صوفیه سعیده عالم متکلم

از بعضی صحابه شرب خمر و کثرت آن ثابت شده چنانچه در مشکوة در بارها آنحضرت اقامت حدود بر آنها
کرده اند و حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه قذف ثابت شده و بر آنها نیز حد جاری گشته و
زنا از ماعز اسلمی یکبار زنا صادر شده و مرجوم گردیده آری ضلالت زلات و خطای این مردم
که هر چند صحابی اند و بسبب الاحترام از آن قبیل نیستند که تا ممکن است زبان طعن در حق آنها
دراز کنند تا وقتیکه اتفاق و ارتداد آنها بالقطع معلوم نگردد و مثلا در حق ابوذر غفاری
در صحیح بخاری وارد شده که انک امرؤ فیک جاهلیة حالا مردم را نمی رسد که ابوذر مرد
جاهل المزاج بود همچنین در حق ابو جهم الضاری که از عمده صحابه است در صحیح بخاری وارد شده
که لا یضع عصاه عن عاتقه و این کنایت است از آنکه بسیار ضرب و شلاق میکند زنان را و عادة
و عادت خود بود و حالا مردم نمیرسد که بگویند ابو جهم مرد ظالم بود بلکه اگر نظر کرده را باید تر اندک
در یابیم که بعضی انبیاء را از حضور خداوندی در مقام عتاب الفاظ عتاب آمیز وارد شده
است هرگز جایز نیست که بمقتضای آن الفاظ در حق آنحضرت تکلم نمایند مثل عصی آدم ربه
فغوی حالانکه حضرت آدم را عاصی و غاوی گفتن کفر است و مثل لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین و اذ ابق الی الفلک المشحون فالتقمه الحوت و هو ملیم که در حق حضرت یونس
وارد شده و حضرت یونس را ظالم و آبق و ملیم گفتن هیچکس را روا نیست پس عبارت ثانی هم
صحیح است نظرا الی مراعات الادب الواجب الاتباع و حدیث المسطور صحیح المعنی
نظرا الی الواقع است و همین عقاید اهل سنت شکر الله مساعیهم و آنچه در کتب اصولیه
مرقوم که الصحابة کلهم عدول پس مراد آنست که صحابه کلهم در روایت حدیث از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مامون و معتبر اند هرگز کذب در روایت حدیث ثابت نشده چنانچه
بتجربه و تحقیق رسیده گو در مقامات دیگر کسی از ایشان دروغ گفته باشند نه آنکه معصوم گناهی
نشده اند چه عنقریب گذشت که بعضی از ایشان بحضور آنجناب بارتکاب کبایر محدود گشته
اند آری کبرای صحابه از صدور گناهان محفوظ اند و بحث در اجتهاد معاویه و عدم اجتهاد
او نیست حالا اصلا مفید نیست زیرا که اگر مجتهد بودند درین مسئله بالیقین خطا کردند
که اجتهاد در مقابله نص اعتبار ندارد آمدیم بر تحقیق حال واقعی پس از انجمیع تتبع ادیا

[illegible] صحیح و درست است لیکن قرآن مطهر در آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به نیست
[illegible] ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین نیز داخل قرآن است سیما چون شیخ عبد
الحق رحمة الله علیه کفار را مطلق آورده و قید مشرکین ننوشته و حدیث شفاعت که بقیه جهنمیان
بعفو الهی خارج خواهند شد آنچه خواهند آورد همان مومنان اند که در اصل ایمان قلیل و در زبان صحیح
عمل نکرده اند چنانچه در همان حدیث واقع است لم یعملوا خیرا قط و مراد از عمل جوارح است نه اصل
ایمان و اهل تفسیر هم نوشته اند که مراد است از جمیع انواع کفر نوشته اند و کفر را معنی اصطلاحی شرعی لفظ شرک
مراد گرفته اند یعنی ان الله لا یغفر ان یشرک به نزد ایشان ان الله لا یغفر ان یکفر به است چنانچه قاضی بیضاوی
در تحت آیه ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن نوشته و المشرکات تعم الکتابیات لان اهل الکتاب مشرکون
مشرکون لقوله تعالی وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله الی قوله سبحانه وتعالی
عما یشرکون ولکنها خصصتها بقوله والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب انتهی و بغوی در معالم التنزیل
در تحت همین در تحت همین آیه نوشته و قیل الآیة منسوخة فی حق الکتابیات بقوله تعالی والمحصنات
من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و بخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم نتزوج نساء اهل الکتاب
ولا یتزوجون نساءنا و [illegible] اطلقنا اسم الشرک علی من ینکر الآیة
محمد صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو الحسن ابن الفارس لانه من یقول القرآن کلام غیر الله فقد
اشرک مع الله غیره انتهی و تحقیق سابق مذکور شد یعنی آیات نیز قرآنی در تخلید و تأبید
کفار مطلق می نماید بلکه تنصیص در حق اهل کتاب نیز چنانچه آیة ان الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین و قال [illegible] الا ایاما معدودة [illegible] فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
و جمیع اهل بیت و اصول که معتقد است که کفر سیئه داخل ان الذین من اهل الکتاب است حاجت
تعمیم مشرک نیست و مراد از مادون ذلک نیست که ذنوب و معاصی خواه کبیره خواه صغیره باشد جواب
قوله جمیعا الا اعلم الخ و همچنین مرقوم است که صحابی را طعن باید کرد
[illegible] اما روایت حدیثی که متضمن وجهی از وجه طعن در بعضی صحابه باشد باکی ندارد
[illegible] همچنین [illegible] باس [illegible] صحابه است [illegible] کلهم وجهی از وجه طعن ندارند

فاحسن معهم فاذا اساؤا فاجتنبوا اساءتهم پس اجازت داده‌اند که همراه آن مبتدع
نماز گذارد و اگر حکم تکفیر میفرمودند نماز پیچگونه ادا می‌شد حضرت علی رضا پس در دار قطنی
و دیگر کتب حدیث مروی است که از حضرت علی رضا احوال بغاة شامی پرسیده بودند که آیا کافرند
قال من الکفر فروا باز پرسیدند که آیا منافق‌اند فرمود که ان المنافقین لا یذکرون الله الا قلیلا
باز پرسیدند که در حق اینها چه اعتقاد باید کرد و چه باید گفت فرمودند که اخواننا بغوا علینا
یعنی برادران ما اند که مرتکب کبیره و بدعت شده‌اند و لهذا بمقتضای فرموده حضرت
[illegible] اهل سنت سب شیخین را بدعت و فسق نوشته‌اند که این بدعت و فسق عظیم بخلاف سب
شیخین که آن انتقاص تا رواداشته‌اند پس حکم تکفیر نکردن ایشان سباب صحابه را
از قبیل [illegible] بالا تر است که بخلاف قیاس بعمل آورده‌اند چنانکه در مسائل بیر و مسئله
[illegible] و نظیرها بعمل آورده‌اند و للاقیاس نقل شا میگوید [illegible] اینها [illegible] و هو المختار
[illegible] المحققین زیرا که بزرگی و علو مرتبه هم های متواتر المعنی و از ضروریات دین است
[illegible] پس [illegible] حکم تکفیر نکرده‌اند با وجود قیاس و ادله صحیحه بر وجوب
تعظیم اینها [illegible] و جهتش آنست که حضرات حنفیه بنابر احتیاط در تکفیر مسلمان شبهه
آن [illegible] را اعتبار فرموده‌اند و معلوم فرموده‌اند بعضی سیرت شیخین از حضرت عثمان و حضرت
تقدیم عثمان [illegible] علی در نظر ایشان القدر [illegible] بر [illegible] کرده بود که مرگرا احادیث مناقب و علو درجات
[illegible] قرآنی اند گویا از راه تعصب
[illegible] در انکار [illegible] قرآن و ضروریات دین [illegible] میکنند
گویا [illegible] لازم [illegible] طعن می باشند زیرا که لزوم کفر کفر نیست بلکه التزام کفر کفر است
[illegible] علم [illegible] علم را علم دانسته البته کفر است و اگر جهل [illegible] علم را جهل
[illegible] بی علم [illegible] ضروریات دین [illegible] تا که تکفیر نمیشود [illegible]
[illegible] الحذر [illegible] در مقام شبهه از حکم تکفیر احتراز فرموده‌اند سبحان الله
این [illegible] احتیاط در دین است که [illegible] حضرات حنفیه وقوع [illegible] اهل سنت
[illegible] ان [illegible] بکلی [illegible] معتبر گشته [illegible] اصل

... ثابت شد در آخر عمر به رتبه اجتهاد بهم رسانیده بودند اما مانند علی کرم الله وجهه
بسبب سماع احادیث ایشان را حاصل شده و در حضور آنحضرت ایشان را این مرتبه حاصل نشده بخلاف
سابقین که بحضور آنجناب به پایه اجتهاد کامل رسیده آنحضرت مجتهد ایشان را تصویب
فرموده بتعلیم و تقوی ممتاز ساخته بودند مثل حضرت عمر و حضرت علی و مثل عبدالله
بن مسعود و معاذ بن جبل و زید بن ثابت امثالهم پس هر که اجتهاد ایشان نفی کرده درست
گفته زیرا که در حضور آنحضرت ایشان را این مرتبه موصل حاصل نبوده و آنحضرت
در هیچ مسئله به صحت اجتهاد ایشان حکم نفرموده اند تا اجتهاد ایشان معتبر و مفید
توانند شد و هر که ایشان را مجتهد بوانند گفت نیز درست گفته زیرا که در آخر عمر بسبب سماع احادیث
بیشتر از صحابه دیگر در بعضی مسائل فقه دخل میکردند همین است قول ابن عباس که در
عقیده و خروج ایشان از جمله که بر خلافت حضرت علی رضی الله عنه منعقد شده باکی ندارد
زیرا که اجتهاد ایشان ظاهر نشده بود تا متمسک قول ایشان معتبر شود نیز اجتهاد ایشان
آنقدر رتبه نداشت که ایشان را از اهل حل و عقد توان شمرد علاوه آنکه عند المحققین
خلافت حضرت مرتضی علی ثابت بنص است و در مقابله نص اجتهاد را اصلا اعتبار نیست
کما فی حل المتعة المنسوب الی حضرت ابن عباس وعدم ایجاب الغسل علی من جامع
من غیر الانزال المنسوب الی ابی بن کعب و غیره من الانصار و اگر در بعضی کتب
مرقوم است که بعضی از اصحاب عقب مروان نماز خوانده اند و حکم بکفر او نکرده اند حال آنکه
آن ملعون سب حضرت مرتضی رضی الله عنه نموده بود و اهانة العلم والعلماء کفر و نیز
سب شیخین کفر است سب علی چرا کفر نباشد ترجیح بلا مرجح جیست جواب آنکه حضرت
ختنین رضی الله عنهما سب کنندگان خود را حکم بکفر نفرموده اند اما حضرت عثمان
پس در مشکوة موجود است که هرگاه خارجیان ایشان را محصور کردند امامی از طرف خود
در مسجد نبوی نصب کردند و آن ملعونان سب حضرت عثمان می نمودند مردم از حضرت
عثمان پرسیدند که انک امام عامة وقد نزل بک ما تری ویصلی بنا امام فتنة ونتحرج
فرمودند حضرت عثمان رضی الله عنه فرمودند الصلوة احسن ما یعمل الناس فاذا

آری در لعن شمر و اب ابا دکه رضا و استبشار اهما بان فعل شنیع قطعی من غیر تعارض

بحکمی را توقف نیست [illegible] مرقوم است که هرگاه که افشای سر آنحضرت

از عائشه شده پس معنی ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما چه باشد و حکم توبه و میلان قلوب

از چه راه است جواب آنکه عائشه هر چند افشای سر نمودند لیکن چون شنیدند تحریم ماریه قبطیه

شادان و مسرور گشت و حفصه را از افشای سر منع نکرد بلکه تلقی به بشاشت و رضا نمود

و انهم ترک اولی او ذنوب نفسانی است و از قبیل حسنات الابرار سیئات المقربین

محل توبه و استغفار گشت در حدیث وارد ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الی الله فی الیوم

مائة مرة و نیز وارد است انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة

مراد از ما ننسخ من آیة او ننسها الایة مراد است که هر حکمی

که منسوخ میشود در ان حکم ناسخ بهتر از حکم منسوخ می باشد در حق عباد باعتبار نفع

و نقصان و ثواب برابر احکام منسوخ میباشند در حق عباد و همین اعتبار پس مثل حل متعه تحریم

متعه امر جدا نیست حل حکمی است از احکام الهی همچنان تحریم نیز حکمی از احکام الهی و تحریم نافع تر است

از حق عباد زیرا که حفظ نسب و کفارت و محرمیت و توارث در صورت حل متعه برباد

می رود کما فصل فی تحفة اثنا عشریه حاصل آنکه لازم نیست که حکم ناسخ از جنس حکم منسوخ

باشد حتی که ناسخ تحلیل هم ناسخ تحلیل شیء دیگر باشد بلکه جائز است که ناسخ تحلیل تحریم

همان شیء باشد که ضد تحلیل است زیرا که مثل تحریم ربوا و خمر و قمار هیچ حلال بوده

و همچنین در اکثر معاصی و بر تقدیر که مخالف حکم ناسخ با منسوخ مثله داریم مثل توان

گفت که مثل حل متعه جواز بیع مملوکه است که کامنیع میکنند جاریه را فرشاق و دافع شد

جاریه را از خریده تا مدت الاقامت متمتع شود و هرگاه مستغنی گردد بفروشد و بیع

حل متعه حل متعه طلاق است و تفصیل این مقام را در تفسیر فتح العزیز که منهاج الدین

[illegible] صاحب آنرا نقل کرده اند در تحت این آیت ملاحظه باید کرد در بیضاوی در تحت

این آیه مرقوم است واحتج بها من منع النسخ بلا بدل او ببدل اثقل والنسخ الکتاب بالسنة [illegible]

یکون [illegible] حکم اولا نقل الاصح انتهی [illegible]

[illegible] تتبع در احادیث یافته شده جناب رسالت صلعم با منکران حضرت حسنین
[illegible] معامله کفار کرده اند اما در حق منکر حضرت عثمان پس در جامع ترمذی مرویست که جنازه شخصی آنحضرت
آوردند تا برو نماز گذارد بعد آنحضرت خود نماز گذارد و نه [illegible] فرمود که برو نماز گذارید مردم از آنحال
پرسیدند فرمودند که او بغض عثمان داشت فابغضه الله و اما در حق منکران حضرت علی الله عنه پس از آن
جهت که در احادیث صحیح وارد که حب علی آیة الایمان و بغض علی آیة النفاق و نیز واقع لا یحبک
الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق و نیز وارد است اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ناچار حکم
بکفر منکر حسنین نموده شد هو المذهب المنصور المفتی به فی زماننا

فضیلت حضرت

ابوبکر [illegible] تحقیق قطعی است و آنچه بعضی ظنی نوشته چنانچه امام رازی و [illegible] وغیرهما من
علماء الکلام ترجیح و درست است تفضیلش [illegible] از [illegible] التفضیل ظنی [illegible]
[illegible] ظنی است و [illegible] که متواتر است واقع است [illegible] ابوبکر افضلکم [illegible]
انا النبی و غیر ذلک محتمل [illegible] لا یفید القطع اما چون مجموع [illegible]
ملاحظه کرده شود مفید قطع میگردد [illegible] که هر دلیل مفید ظن [illegible] در مجموع [illegible] مفید
قطع کما فی خبر المتواتر فان [illegible] لا یفید الا الظن و مجموعها [illegible] المتواتر تفید القطع
کذا [illegible] انعقاد [illegible] بعد انقطاع وحی واقع شده [illegible] صحیح شده
در قطعیت این [illegible] توقف [illegible] که روایات متعارض شده [illegible]
[illegible] در مقدمه [illegible] حضرت امام [illegible] از بعضی روایات [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] مفهوم میگردد [illegible] روایات [illegible] واقع
[illegible] امام احمد حنبل [illegible] علمای کبیر در
بعضی روایات کراهیت این امر [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] این روایات [illegible] ترجیح [illegible]
[illegible] امام حجة الاسلام غزالی [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیان آن واجب چنانچه در حدیث شریف وارد است اذا ذکر القدر فامسکوا و اذا ذکر اصحابی
فامسکوا و اذا ذکر النجوم فامسکوا معلوم شد که تفصیل و تفتیش و تحقیق در امثال این
مسایل دقیق منجر بضلال و اضلال میگردد و این است حال محققین متکلمین و معهذا این جماعه
اجمالا در تصانیف خود ایمای اجمالی ازین مسئله داده اند کالغزالی و الرازی و غیرهما من هذا
الفن اما تفصیلش منظور نشده در کتاب تنبیه المحجوبین مطالعه باید کرد بالجمله اشتغال این
امر در ابتدا لایق در سیمای نبوده است بلکه محض موهبت و معرفت در انتهای نیز این فن
این مسئله تحصیلی و کسبی نیست بلکه حاله بزور دو انکشاف باید دست آری اگر کسی را لقا حق
حق یا اولیاء الله که باین مسئله متکلم شده اند منظور گردید خواهد بود در جناب ایشان بد اعتقاد شده
و در رسایل توحید نظر … کند تا بدلایل عقلیه و نقلیه ثبوت یابد اعتقاد …
در جناب اولیاء هم در رسایل مصنفه ایشان ندارد والا … مسلک در یافت این مسئله نظر فکر عقلی نیست
و بهمین معنی گفته اند که هو وراء طور العقل و نیز گفته اند قلندر هرچه گوید دیده گوید و عامی
که منور باین مرتبه نرسیده است و نه عالم متکلم شده است بالکل اجمالا امداد کرده صوفیه صاحب الکشف
گفته اند حق گفته اند گو فهم من با آن نرسیده مستحق ایمان بمتشابهات قرآنی و نیز باید که علماء
متکلمین که اعتقاد بر اقوال ایشان است انکار صریحش نکرده اند بلکه سکوت ورزیده و در بیان آن
دم در کشیده للوجه الذی ذکرناه اری حقا ان علماء المتکلمین سکوت است نه انکار
انکار کمال کرده اند مثل تفتازانی و قاضی عضد و دیگر متاخرین لیکن معلوم است که در نیات
معتقدین یا امام غزالی و امام رازی و امثال ایشان اند نه متاخرین … بت پرستی مردود است
مینویسد عالمی بر منبع … که نزدیک مکن بت پرست گفت که اگر نزدیک خدا در نسبت پرستش کنیم
النفسه شرک است و اگر مخلوق فهمیده پرستش نماییم چگونه شرک است عالم گفت که در کلام مجید
متواتر آمده که لا غیر خدا معبود نیست باز بت پرست گفت که نبی نوح او بکر کجا سوال نماید
عالم گفت بیچاره شده اند از این سوال منع … تان از مثل کنهیا و کالکا و غیره
مرده اند قدرت بر هیچ چیز ندارند پس نیست … از این قبور … طلبید

حتی فر نخستین اللهم اذا ارجح واقوی من حیث الدلیل وحط فی ... للحدیث الکثیرة المشهورة

والکتب المعتبرة سماع است که سرود و غنا مجرد از مزامیر مباح است و دحیث از جمله مزامیر مشتمی

است بر آنکه سماع آن از آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بطریق صحیح ثابت نشده لیکن عالم

محقق را باید که بر بعض روایات فتوی دهد و اولیاء الله خصوصا اکابر چشتیه قدس الله اسرارهم

سماع غنا فرموده اند که بحضور مزامیر و الات نبود قال الشیخ الامام ابن الهمام فیه حرمة التغنی

ما اذا کان فی اللفظ ما لا یحل کصفة الذکر والمرأة المعینة الاجنبیة ووصف الخمر المهیج

الیها والدیریات والحانات وهجاء مسلم او ذمی اذا اراد المتکلم هجاءه لا اذا اراد انشاد الشعر للاستشهاد به او

لتعلم فصاحته وبلاغته نعم اذا قیل ذلک علی الملاهی منع وان کان مواعظ وحکما لا

للالات نفسها لا لذلک التغنی انتهی وقال فی الزیلعی شرح کنز الدقایق واختلفوا

فی التغنی المجرد قال بعضهم انه حرام ومنهم من قال لا باس بان یتغنی لیستفید به القوافی

والفصاحة ومنهم من قال یجوز التغنی لدفع الوحشة اذا کان وحده ولا یکون علی سبیل

اللهو واللعب قال السرخسی رحمة الله علیه انتهی وفی البدایع والسماع فی الاوقات السرور

تکثیرا للسرور ... مباح اذا کان ذلک السرور مباحا کالغناء فی ایام العید وفی

العرس فی وقت ... وقت الولیمة والعقیقة وعند ولادة الولد وعند

ختم شد و عند حفظ القرآن

مسئله وحدت الوجود حق و مطابق واقع

است زیرا که دلایل یقینیه از نقلیات و عقلیات بران قایم اند چنانچه در رساله ادلة التوحید

شیخ علی ... بجرالی ... و مبسوط ... متکلمین را انکار ... است

است ... این مسئله بسبب کمال دقت و باریکی شبهات نقلیه و عقلیه بسیار وارد

می شوند [illegible] آن شبهات ... باظهار ... اند این ... سطحیات

از متکلمین ... انکه این مسئله از قبیل اسرار است و تبلیغ وارد ... موقوف بر دانستن

[illegible] ... این مسئله ... الفتاح ...

[illegible] ... اکثر ... بیان آن مسئله در باریکی و دقت ...

[illegible] ... ممنوع و ... است ...

ور حاجت بلکه معنی شفاعت را نمیدانند و نه در دل خود متصور میکنند معنی شفاعت
سفارش آنست که کسی مطلب کسی را نزد غیر خود بعرض و معروض ادا سازد و بت پرستان
در وقت خواست مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمیگویند که سفارش ما بحضور حضرت
حق و علا نمایند و آنچه گفته است که هرچه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصود منهم نزد بت
کیمیا ولیکن این مکابرات نیز خطا و خطاست زیراکه ارواح اولیاء را تعلق به بدن خود که در قبر مدفون
است البته میباشد زیراکه مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها قبور معبودان خود را تعظیم
میکنند بلکه از طرف صور و سنگها و درختان و دریاها را قرار میدهند که صورت فلان است
لیکن آنکه را تعلق بان ارواح باشد با بدن آنها در انجا سوخته گردد و این مزار افترائی است
هیچ اثر نیست آری حاجت روائی بندگان خالق اکبر از راه رحمانیة خود میفرماید اینها می
فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی عالم الغیب والخفیات است حاجات
بندگان خود را میداند و در بند کافی حاجت روائی منظور است از هر طرف که مطلب جمع خواهد
مطالب ایشان را با ایشان میدهد چنانچه بد شفیق حاجتمند خود را که صغیر السن است میداند
و در وقتی که از حد مشکار رو لا که خود چیزی میطلبند و میدهد حالانکه حد مشکار روائی
مقدور ندارد همچنین استحال بتان بلکه حال قبور نیز لیکن قاعده اهل اسلام آنچه مرقوم شده
که پس هرگاه که جواز استمداد از اهل قبور ثابت شد بعضی مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش
سیتلا و غیره چگونه باز خواهند آمد پس فرق درمیان استمداد از اهل قبور و پرستش سیتلا
و مسانی چند وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و سیتلا
و مسانی موهوم محض اند وجود اینها معلوم نیست بلکه ظاهرا خیال هندی افروم است
دوم آنکه سیتلا و مسانی بر تقدیر وجود اینها از قبیل ارواح خبیثه شیاطین اند اینها را با ارواح
طیبه انبیاء و اولیاء چه مناسبت سیوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعا است که از
جناب الهی عرض نموده مطلب با بر آید و پرستش اینچنینها با اعتقاد استقلالی قدرت است
که کفر محض است [illegible] مرد صالح و بزرگ را در حیات بعد از ممات ولی
گفتن بنابر آنکه است که افعال و اقوال ولی الله و صادر میشود صفات ولی بجنب ظاهر

بلکه اینها هم ترک نماید شود القصه هر چه نفعه در اموات [illegible] از اهل قبور است همان قسم معصوم
... هم در صورت که هیاداکه انکار است بحسب ظاهر فوت از اهل قبور [illegible] اگر میگوی
بعقوبت ظن قبور کنند التجا حاجات می نمایند با جا از ایشان هم روا می حاجات می شود اگر میگویند
که با ایشان میگوییم که در حضور ایشان شفاعت بخواهید هم از ایشان استمداد هم پس هرگاه که
جواز استمداد از اهل قبور ثابت شد پس مسلمانان ضعیف الاعتقاد در پرستش سیلاد و سانی
و غیر هم [illegible] هر چه صالح بعد از وفات نام گرفته میگویند
که فلان ولی است مخالف عقیده اهل سنت و جماعت باشد یا بحکم [illegible] الشهادتین [illegible]
[illegible] عقیده اهل سنت و جماعت [illegible] در سوال چند اشتباه واقع شده
این چند جا خبردار باید شد انکار فضل جناب [illegible] نبی واضح خواهد شد
اول از الله مدد خواستن چیزی دیگر است و پرستش چیزی دیگر عوام مسلمین بر خلاف حکم شرع
از اهل قبور مدد میخواهند پرستش نمیکنند و بت پرستان مدد هم میخواهند و پرستش هم میکنند
پرستش اینکه سجده کنند یا طواف نمایند یا نام او را بطریق تقرب ورد سازند یا ذبح جانور
برای او کنند یا خود را بنده فلان بگویند و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این چیزها بعمل آرد
فی الفور کافر می گردد و از مسلمانی برآید دوم آنکه مدد خواستن دو طور میباشد مدد خواستن
مخلوق از مخلوق دیگر مثل اگر از امیر و بادشاه نوکر و گدا در مهمات خود مدد میجویند عوام امثال
از اولیا دعا میخواهند که از جناب الهی فلان مطلب ما را درخواست نماید این نوع مدد خواستن
در شرع از زنده و مرده جائز است دوم آنکه بالاستقلال چیزی که خصوصیت بجناب الهی
دارد مثل دادن فرزند یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر مانند این چیزها بی آنکه دعا
سوال از جناب الهی در نیت منظور باشد از مخلوق درخواست نمایند این نوع حرام مطلق
بلکه کفر اگر از مسلمان کسی از اولیاء مذهب خود خواه زنده باشد خواه مرده این نوع مدد خواستن
از دایره مسلمانان خارج می شود بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد از معبودان باطل
خود میخواهند آنرا جائز می شمارند [illegible] که هم از شفاعت میخواهیم چنانکه
شفاعت [illegible] از اولیا شفاعت [illegible] داخل [illegible] بت پرستان

واجب

مصدر یک اعتباری باشد که خیریت که در واجب بود در ممکن شر بود در جوهر بود در عرض نیست
این اختلافات حسب اختلاف در ذات نمی‌شود مثل شعاع آفتاب که بر پاک و ناپاک می‌افتد
و فی الحقیقه بالوث ناپاک نمی‌شود و این مسئله حق فی نفسه حق است و تحکم فعال ...
زیرا که هر مرتبه از مراتب این وجود حقیقی حکمی جدا گانه دارد و شرع خود بیان حکم هر مرتبه میکند بعضی
را هادی و بعضی را مضل و بعضی را واجب الاطاعت و بعضی را واجب العصیان و بعضی را حلال
و بعضی را حرام و بعضی را پاک و بعضی را ناپاک می‌فرماید مردم کوتاه بین می‌دانند که این همه اختلاف
دانست حاشا و کلا بلکه این همه اختلافات شئون و اعتبارات هست تا ستار گردد دیگر که حکم
غیر از جسم وجودی نمی‌باشد اگر قاتل است جسم است و اگر مقتول است جسم است و علی هذا القیاس راکب
و مرکوب و غالب و مغلوب که در قرآن مجید چند جا اشارت باین مسئله واقع شده صحیح ترین آیات دالّه
برین معنی این است سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم
الا انه بکل شیء محیط و نیز آیه و هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن این است
معنی وحدت وجود اما معنی وحدت الشهود پس حقیقتش این است که سالک را در وسط
سلوک بسبب غلبه نور حق و انحصار توجه بسمت آن نور همه وجودات از نظر او غائب می‌شود
غیر از وجود حق او را بنظر نمی‌آید و بسبب استغراق درین فنا هم از حفظ مراتب نیز گاهی غافل
میشود و میگوید سبحانی ما اعظم شانی و انا الحق و امثال ذلک لیکن چون بدرجه انتها میرسد
از حیرت او در مقام خود میبیند و میگوید ما للتراب و رب الارباب تمثیلش آنکه در روز
بسبب غلبه شعاع آفتاب هیچ ستاره بنظر نمی‌آید و بنده حکم میکند که غیر از آفتاب هیچ
ستاره موجود نیست و این حالت وسط سلوک است چنانچه حالت ابتدا مانند شب
است همه ستاره بنظر می‌آید و آفتاب نمی‌آید لیکن میداند که این همه نور آفتاب است که در این
ستاره‌ها ظهور کرده و در حالت انتها که روز موجود نیست تا تمثیل آورده شود هر دو چیز
بنظر می‌آید هم آفتاب و هم ستاره بحسب حال میگوید هر مرتبه از وجود حکمی دارد که فرق مراتب نکنی
زندیقی انتهی باید دانست که اصل مسئله موصوف از گزاف نام حقیقت و معرفی مسئله

... واعتقاد جنتی و بهشتی بودن او بالقطع و الیقین بنا بر آنکه خلاف
عقیدهٔ اهل سنت است زیرا که احوال باطن و خاتمه امر هیچ کس را غیر از علام الغیوب معلوم
نیست و همین است معنی امساک عن الشهادة یعنی که قطعا و یقینا بر بهشتی بودن و دوزخی
بودن کسی شهادت نباید داد اری اینقدر باید گفت که فلان کار بهشتیان میکرد و فلانی کار دوزخیان
میکرد برای آن امید نجات داریم و برای این خوف عذاب چنانکه در حدیث شریف در واقعه
در حق عثمان بن مظعون رضی الله عنه که ام العلاء مدح او و شهادت قطعی و بهشت
منع او همین قسم ارشاد شده   ما اهل به لغیر الله قال الاصمعی الاهلال اصله رفع
الصوت فکل رافع صوته فهو مهل قال ابن احمر یهل بالنداء وقد ذکر الهاکی مهل الراکب المعتمر هذا
معنی الاهلال فی اللغة ثم قیل للمحرم مهل لرفعه الصوت بالتلبیة یقال اهل فلان
بحجة او عمرة ای احرم بها وذلک لانه یرفع الصوت بالتلبیة عند الاحرام بها والذابح
مهل لان العرب کانوا یسمون الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتهم بذکرها و
منه استهلال الصبی فمعنی قوله ما اهل لغیر الله یعنی ما ذبح للاصنام وهو قول مجاهد و
الضحاک وقتادة وقال الربیع بن انس وابن زید یعنی ما ذکر علیه غیر اسم الله
وهذا القول اولی لانه اشد مطابقة للفظ قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و
قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا وذبیحته ذبیحة مرتد وهذا الحکم
فی ذبائح اهل الکتاب محل لنا بقوله تعالی وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم فی الکشاف
من سورة البقرة ما اهل لغیر الله رفع به صوته للصنم وذلک قول اهل الجاهلیة باسم
اللات والعزی انتهی و فی نهر الماد من البحر ما اهل لغیر الله الاهلال رفع الصوت
ای ذبح لغیر الله من الاصنام والطواغیت ومعبود غیر الله انتهی

اول الله معنی این دو کلمه باید فهمید باز حقیقت
حال باید شنید معنی وحدت وجود آنست که وجود حقیقی یعنی ما به الموجودیة یعنی

صلعم وولی ابوبکر فرأیتمانی کاذبا آثما غادرا خائنا والله یعلم انی لصادق بار
راشد تابع للحق ودر مدارج النبوت است این روایت وقصه محمد ابن عبدالله ابن المطلب
ابن هاشم بن عبد مناف هذه القریة المعلومة بحدودها علی فاطمة علیها السلام وقفا
محرما علی غیرها مؤبدا علیها من بعدها علی ذریتها فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین
یبدلونه ان الله سمیع بصیر [illegible] روایت صحیح مسلم است و از این روایت هیچ
نقص حضرت ابوبکر رضی الله عنه ثابت نمیشود زیراکه ایشان غیر از روایات که خود از آن
حضرت شنیده بودند و حضرت علی و حضرت عباس و حضرت عمر و حضرت عثمان و دیگر عشره
مبشره نیز شنیده بودند چنانچه از روایت این صحیح معلوم می شود هیچ نقص نکرد
و بیان مسئله شرعی قباحتی ندارد و الفاظ خشونت و خصومت و بی ادبی هرگز درین
روایت مفهوم نیست و در خشم آمدن حضرت فاطمه رضی الله عنها و ترک کلام و ملاقات تا
چند روز نیز دلیل نقص حضرت ابوبکر نمیشود زیراکه حضرت در بعضی اوقات بی تقصیر هم
بخشم می آیند چنانچه موسی علیه السلام بر حضرت هارون علیه السلام در مقدمه گوساله پرستان
بی قصور بخشم آمدند چنانچه در کلام الله منصوص است پس بر همین قیاس خشم فاطمه را بر حضرت صدیق
باید فهمید علاوه برین درین روایت هر چند قلم به تکلم حتی توقیت واقع شد لکن در دیگر
روایات اهل سنت و امامیه رضامندی حضرت فاطمه از حضرت صدیق ثابت شده و قاعده
اصولیست المثبت مقدم علی النافی اما روایت اهل سنت پس در مدارج النبوت و کتاب
الوفا و بیهقی و شروح مشکوة موجود است بلکه در شرح مشکوة شیخ عبدالحق نوشته است
که ابوصدیق بعد ازین قصه بخانه فاطمه رفت و در گرمی آفتاب ایستاد و عذر خواهی کرد
و حضرت زهرا از او راضی شد و در ریاض النضره این قصه مفصل مذکور است و در فصل الخطاب
در روایت بیهقی از شعبی نیز همین قصه مروی است اما روایت امامیه پس در کتاب الموقع [illegible]
روایت کرده گفته بیرون آمد ابوبکر بر در فاطمه در روز گرم و گفت نمیروم ازینجا تا راضی نکرد
از حضرت پیغمبر خدا صلعم پس درآمد بر وی علی و سوگند داد فاطمه را پس راضی شد و اما روایت
امامیه پس در محجاج السالکین و غیره مذکور است روایت کرده اند ان ابابکر لما رای ان فاطمه

ست که وحدت وجود ثابت نشود و مسئله وحدت شهود غیر معتبر لیکن بعض از آنها چنین گفته‌اند

که وحدت وجود یک مقام است و در این طریق او یک معتبر و یک غیر معتبر و هر دو طریق اکثر اولیا و اکمل

شده‌اند صاحب حضرت شیخ احمد سرهندی رحمة الله علیه طرف شهود رفته‌اند و معتقدان حضرت

موصوف بر این طریق قائم اند غرض آنست که هر چه از احوال حضرت شیخ موصوف از جناب ایشان در کتب

شهادت قائم فرمایند که طمانیت بر آن حاصل شود و انتهی باز جواب نوشته‌اند که صاحب

توحید وجودی جمیع مشایخ جمهور صوفیه است الا حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی که منتقد بر آن

و حضرت شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی از متاخرین به توحید شهودی رفته‌اند و تحقیق آنست

که وحدت وجود در مرتبه ذات و طراقت اطلاق حق متعین است و توحید شهودی که حضر

از عرفیه [illegible] در مراتب تعینات واجب القبول التسلیم است پس هر دو در واقع تحقیق دارند حکمت

الهی در ابتدای کمالات امت محمدیه علی صاحبها الصلوة والتحیة القای علوم توحید فرموده تا مردم

از سعی شرف معیت و حضور برای جناب حضرت حق عز و علا رایند شوند و در غایت ریاضات و مجاهده

یاری نمایند والحکم ما قیل   ضماره تلمذ کنند و از یمن تماشا   که رسانید در دیده ره

پارسائی و بر بنا دانستن وقت کثیر تر شده رفته رفته در فهم کلمات علمای ظاهر مریت بر مردم کج فهم

راه الحاد بجوید شد و آن معرفت تا مقصد وسیله اسقاط شریع و تکلیفات نمودند و بد [illegible] شیخ

محب الله اله آبادی که از مشاهیر شش قدم در وادی الحاد نهند و تسمیه تمام و رواج علی الکلام باوقت

عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سرهندی را بر روی کار آورده علوم شریعه برابر ساختن الفاظ خود نمود

من قبیل تعدیل الحار بالبارد والرطب باليابس فاصبح عند الله [illegible] کان مردم جاکرد

و [illegible] طالبان [illegible] بعضی ارتفاع و انقطاع پذیرد و همین مصداق معنی مجددیت والله اعلم وعلمه

اتم و احکم   روی مسلم عن عائشة رضی الله عنها ان فاطمة بنت رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم ارسلت الی ابی بکر میراثها من رسول الله صلعم الحدیث و در بخاری است

[illegible] فهجرته فلم تکلمه حتی ماتت و [illegible] بخاری [illegible] اغضبها فقد اغضبنی

[illegible] قال لعلی و عباس فی حدیث طویل فرایتماه یعنی ابابکر کاذبا آثما غادرا

خائنا [illegible] ان الله یعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفی ابوبکر و انا ولی رسول الله

بسیار شد تا آنکه حضرت علی و حضرت عباس را بید خلل ساختند حضرت عباس و حضرت علی

برای فیصل این منازعت و نالش پیش حضرت عمر آوردند و گفتند اقض بینی و بین هذا

الاثم الکاذب الغادر الخائن یعنی خلاص کن مرا ازین ظالم غدار خیانت کننده

و دروغ گوی و همین لفظ در صدر روایت در صحیح مسلم موجود است حضرت عمر چون حال

دیدند برای حمایت حضرت علی بحضرت عباس نگفتند و هر چند خطاب بهر دو کس است لیکن

شنوانیدن حضرت عباس است اگر حضرت علی را میفهمید یعنی ممتنع از تقسیم کردن و مانع اجرای

میراث است ظالم و غادر و خائن و دروغ گو باشند پس حضرت ابوبکر نیز باعتقاد شما دروغ

گوی و ظالم است و خائن و غدار باشند و حضرت [illegible] میداند که ایشان صادق و بار و راشد

و تابع حق بودند و همچنین حضرت علی نیز باعتقاد شما ظالم و غدار و دروغ گو و خائن باشند زیرا که

ایشان نیز حضرت علی و حضرت ابوبکر و عمر در منع از تقسیم اجرای میراث شریک و یکدیگر

را شما هم میدانند حیث که این حدیث قابل تاویل و تحریف نیست و الا حضرت خاتون چرا

تاویل آن نمیفرمودند پس معلوم شد که این کلام حضرت عمر محض برای شنوانیدن عباس بود

تا از حضرت علی با ایشان شما پیند و منازعت نکنند چنانچه همین قسم واقع شد که من بعد آن

متروکه بر دست حضرت علی ماند و حضرت عباس را در این دخل نگذاشت تا آنکه مروان برای

خود اقطاع نمود و در لغت عرب با اوقات دو کس را در کاری شریک میکنند و منظور

یک کس میباشد در کلام الله واقع شده یا معشر الجن و الانس الم یاتکم رسل منکم حالانکه

رسولان از جن نیامده اند بلکه از انس آمده اند فقط و نیز در کلام الله واقع است یخرج

منهما اللؤلؤ و المرجان حالانکه مروارید و مرجان از دریای شور می آید نه از دریای شیرین و روایت

سیوم که در معارج النبوت است صحیح نیست زیرا که منسوب بکتاب معتبر نیست و الفاظ

[illegible] خلاف ثابت [illegible] الله [illegible] روایات صحیح [illegible] مذهب [illegible] میراث

چنانکه از روایت صحیح معلوم میشود که آن فدک میراث [illegible] ملک و وقف بود [illegible]

مذهب اهل سنت [illegible] که آنحضرت [illegible]

و از طرف [illegible] وقف

[illegible] ت عنه وهجرته ولم تتكلم بعد ذلك في امر فدك كبر ذلك عنده فاراد استرضاها

فاتاها فقال صدقت يا بنت رسول الله فيما ادعيت ولكني رأيت رسول الله صلعم

يقسمها فيعطي الفقراء والمساكين وابن السبيل بعد ان يؤتي منها قوتكم والصانعين بها

فقالت افعل بها كما كان ابي رسول الله صلعم يفعل فيها فقال ذلك الله علي ان افعل

فيها ما كان يفعل ابوك فقالت والله لتفعلن فقال والله لافعلن ذلك فقال اللهم

انه قد رضيت بذلك واخذت العهد عليه وكان ابو بكر يعطيهم منها قوتهم ويقسم

الباقي فيعطي الفقراء والمساكين وابن السبيل اين است عبارت هرويه در محاج

السالكين و در ديگر كتب معتبره اماميه وحديث من اغضبها فقد اغضبني نيز صحيح

است ليكن بايد دانست كه عرب في الجمله وقوف دارد ميدانيم كه اغضاب در لغت

عرب آنست كه شخصي بقول يا فعل بغضب آوردن شخصي قصد نمايد بر ظاهر است

كه حضرت صديق هرگز قصد ايذاي حضرت فاطمه روا نداشت بلكه روايت حديثي كه خود

شنيده بود از جناب رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم شنيده بودند در بيان

مسئله شرعي نمودند پس مدلول من اغضبها بر حضرت صديق ثابت نشد و حيث مدلول من

اغضبها بر وي صادق نشد وعيد فقد اغضبني نيز در حق او متحقق نباشد اذا فات

الشرط فات المشروط [illegible] در صحيح مسلم است حديثي كه [illegible] از جهت [illegible]

شبهه [illegible] تمام اين قصه كه در صحيح مسلم وديگر كتب صحيحه مذكور است كه متروكه

آنحضرت صلعم در [illegible] حضرت صديق بود و از ان حضرت صديق [illegible] از ازواج مطهرات

[illegible] ضروريه ميدادند بعد از ان محتاجان بني هاشم را

[illegible] حضرت عمر خليفه شدند حضرت علي وحضرت عباس نزد ايشان آمدند وفوق

الملتمس شدند [illegible] كه متروكه آنحضرت را بدست ما حواله كنيد و موافق

[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت ابو بكر [illegible] حضرت [illegible] شرط با ايشان دادند

[illegible] تقسيم نمائيد وميراث دران جاري نكنيد بعد از چندي حضرت عباس

[illegible] التقسيم [illegible] حضرت علي [illegible] امرا [illegible]

عرضی است از اعراض و مستور بآثار و مصادر و آن امر نسبتی ثبوتی که بواسطه ایجاد صانع
قدیم جل جلاله در ماهیات حاصل میشود چنانچه اعراض را بواسطه تلبس بمحال خود تحیزی و
انتقال و جهتی عارض میشود و این وجود عرضی منشأ انتزاع غیر حقیقی باید تمهید
سیوم وجود حقیقی است که منافی عدم است بالذات دارد و است و لازم است که خود
قابل عدم نباشد و الا بوجود دیگر که از و عدم را مرتفع سازد محتاج گردد و انضمام او
عین ذات باشد چه اگر خارج از ذات باشد موجودیت او بنظر آن خارج خواهد گشت نبوده
بذات خود پس بذات خود بطلان و نیستی داشته باشد این وجود چون موجود است
بذات خود و منافی عدم است بطرف حقیقت خود یقین است که واجب الوجود با
لذات خواهد بود و تعدد و تکثر در ذات او محال پس وجود حقیقی واحد است در همه
موجودات اکنون تأملی بکار بریم که وجود حقیقی را با آن ماهیاتی که بواسطه او
موجود گشته اند چه علاقه است یقین است که او صفت چیزی نیست و الا واجب
نباشد که صفت بزوال موصوف منتفی میگردد و در میان نیست زیرا که ثبوت هر
شیء در ذات او یافته می شود و این ماهیات از قبیل صفات انضمامیه او نیستند
زیرا که صفت انضمامی وجودی می باید سوای وجود موصوف در حالت وجود ماهیات
ماهیات را وجود دیگر که بسبب او منتظم شوند مأخوذ و معتبر نیست که ماهیة الوجود
خود اوست پس ماهیات همه چه جواهر چه اعراض حقیقت همه او نسبت اعتبارات و وجود را
و نسبت منتزعات با محققات پس این ماهیات را اگر در ضمن متلبس با و اعتبار
کنند همه موجودات محققه اند سوفسطائی نیست و اگر منفک از و ممتاز در ثبوت
با و ملاحظه کنیم اوهام باطله است شیخ محی الدین بن العربی فرموده انما الکون خیال
و هو حق فی الحقیقة کل من یفهم هذا حاز اسرار الطریقة و در این ارتباط موهوم
با موجود هیچ انفعالی و تکثری در ذات موجود لازم نمی آید چنانچه عرض درجات و دقایق
در روح و جذر و مجذور و اعداد و معدود و هیچ تکثری وجودی در کره بسیط راه نمی یابد
و این را امثالها بسیار است چه جمیع را حق تعالی بواسطه صفت محبت ازلی و مخصوصیت مکونات

و این جمله در فتاوای عالمگیری مذکور است و ان کان الواقف میتا فوصیه اولی
بالقاضی فان لم یکن اوصی الی احد فالرای فی ذلک الی القاضی انتهی پس این روایت
که در مدارج است موافق مذهب اهل سنت و جماعت است و مخالف مذهب امامیه فرق
اینقدر است که نزد اهل سنت و مرجع جمیع اهل بیت و قف بود حضرت خاتون و ازواج مطهرات
و همه اجانب بنی هاشم همه در ان داخل بودند اگر از مصارف ایشان باقی میماند بر دیگر فقرا
و مساکین مقسوم میشد چنانچه در جمیع اوقات همین حال است و از ین روایت خصوصیت
وقف بر حضرت خاتون و ذریات ایشان معلوم میشود و علی ای حال هر گاه وقف شد
متولی آنحضرت ابو بکر ظاهر بود و بحکم و لا بتیه الاکبر چنانچه همین معنی را حضرت ابو بکر خود
فرموده اند قال ابو بکر انا ولی رسول الله صلعم و حضرت عمر نیز فرموده اند که انا ولی رسول
الله صلعم و ولی ابو بکر آری اهل بیت نبوی علیه السلام مصارف این وقف شده اند
متولی فقط

سوال اول انکه عقاید صوفیه

ابتدای زمان از شور وحدت وجود که حقیقت منافی عقاید اسلام است تمادی یافته میشود
در انصورت نماز ایشان جواز میدارد یا نه و صحبت با ایشان هیچ فائده خواهد بخشید یا نه و صوفیه
سلف از طبقه اولی و من بعدهم بر همین اعتقاد بوده اند یا غیر آن بودن متصوفه طبقه
اولی و غیرهم ممن سمعهم برای مسئله ایها از کجا اخذ اعتقاد نموده اند مشهور است
که مسئله جبر و اختیار دریای تاریک است که عاقل در ان درمانده است و این حقیقت توحید
فعلی است و توحید ذاتی که عبارت از وحدت وجود است چندین مرتبه از و باریکتر و خفی
تر است فهم ان بدون ریاضت عقلی و صحبت های متعدد دشوار است درین مقام این ضعیف
را گفتنی است بسیار دراز الحمد لله ذکر آن مناسب است جمعی از بجز معرفه از شهود ترانند
باید دانست که وحدت وجود متفرع بر تفسیر معنی وجود است بس وجود را دو معنی
است یکی وجود انتزاعی مصدری که از امور منضمار بعضا بین لفظ استعمال میکنند
مصداق ان خارج الهیه حالتی یا بدکه ثبوت علم آن بر موصادق باشد و بمانند نکاه
این زمین اما انتزاع عارض ذات است و معنی دیگر وجود است و این معنی بر شی بطفی

یا ترتیب امام یا ترتیب مصاحف عثمانیه رضی الله عنه عن بدونهما و معلوم نیست که ترتیب
مصحف امام ما و ترتیب نزول موافقت دارد یا نه و در صورت موافقت یا مخالفت هر دو ترتیب
با هم ما قلیل البضاعتان را اطلاع بران دشوار است ولیکن موافقت ترتیب بر مصاحف عثمانیه
بیشتر رست اما چون این ترتیب در زمان سید انبیا و له افضل الصلوة والسلام نبود صحت
جواز رعایت این ترتیب نماز از کجا ثبوت رسید چون در کتاب حصن حصین در بیان نماز حفظ
القرآن خلاف ترتیب در رکعت دویم و سیوم واقع شده است شراح در جواب نوشته اند که اینها
شفعه نفل نماز جدا است پس خلاف ترتیب واقع نشد و دیم اند در نفل خلاف ترتیب مکروه نیست
اینجا ایراد می شود که رعایت ترتیب در فرایض بعمل شارع علیه الصلوة والسلام بواسطه جبرئیل
ثبوت رسید و چون در نفل بسبر خوانده شده است عدم کراهیت در عدم رعایت ترتیب از کجا دریافت شد

کیفیت نزول قرآن مجید آن بود که سورتهای کلان چهار چهار و پنج پنج
صورت معا نازل میشدند و حضرت جبرئیل امین علیه الصلوة والسلام میگفتند این آیات را
بعد این چند آیات از فلان صورت نهند تا یکیک سوره از اول تا آخر نازل شد بعد از ان
سوره دیگر شروع میشد آری هرگاه بعد بسم الله آیات میخواندند دریافت میشد که از
نو شروع شده است و لهذا در سوره مکیه آیات مدنیه و در سوره آیات مکیه واقع شده است
بنا بر این ترتیب قرآن مجید در زمان جناب نبوت مآب صلی الله علیه وآله وسلم متعذر بود
که ترتیب در ترک لازم می آمد مگر حفاظ صحابه رضی الله عنهم بحفظ خود همه را یاد میگرفتند
بعد وفات آنجناب صلعم حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه جنگ مسیلمه کذاب پیش شد
دران جنگ هفتصد از صحابه قراء شربت شهادت چشیدند و بدرجات عالیه رسیدند بعد از ان حضرت
حضرت عمر رضی الله عنه حضرات ایشان گفتند که مارا با عرب و عجم جنگهای بسیار پیش است
اگر قراء شهید شوند قرآن مجید از جهان خواهد رفت لازم که این را جمع فرمایند در مصاحف
منوسد شد بعد مطارحه آن همت بر ده بزرگ مربت بسته شد که البته این کار باید کرد محنت
کشتی این کار زید بن ثابت را معین کردند که در جناب نبوت صلعم نیز بکتابت وحی امتیاز
داشتند چون بفضل الهی قرآن مجید مدون و مرتب گشت آن صحیفه پیش حضرت صدیق

در ترکیب این وحدت با نقاط اعداد است و هو بطور یا ذات بسیط الهی می بخشد این نعمت
مثال است تا یار کرا خواهد میلش بکه بخشد اری ترتیب جمیع اسباب حسب
این مراتب موهوم است که از خود تاثیر و منشا ترتب آثار اعیان اند و انتهاء سمر [illegible] وجود
حقیقی بموجودات محققه اینمعنی اصلا با حقیقت اسلام و با احکام صادقه منافات ندارد
اما آنکه این را نعطا ناقهمیده بطریق حلول سخنهای عجیب در میگویند الکه بنا بر آن است که ظل آن
حقیقت مطلقه در هر مخلوق می یابند چون بهره از حقیقت در هر موجود عاید در دنیا و
آخرت نیستند مگر تکلم باین کلمات سوء ادب کنین بمقتضای مصرعه عاشقی نه ملت و مذهب
جداست و بمضمون کنت سمعه و بصره معذور و معفو اند و در حق ایشان علما میگویند
که این سکر محبت کلام هی این یطوی ولا یروی و آنرا که باین حالت نیستند اجماع الامة شد
که حق تعالی را مراتب مختلف است در ظهور آنچه مختص بمرتبه وجود است مستحق معبودیت
است و آنچه در مرتبه ظلال است بسبب اضمحلال در اصل خود مستحق عابدیت حقیقت است
هم علامتی بنو جهته نمی باید ساخت هر مرتبه از وجود حکمی دارد گر حفظ مراتب نکنی
زندیقی و آنرا که باین تفرقه هم نمی فهمند و بقول صوفیه بی تحقیق حقیقت جنگ می زنند
جهالت و ضلالت بر ایشان مستولی شده و اصل ایمان که بنای آن عابدیت و معبودیت از
دست ایشان رفته اینها را حکم بالحاد و زندقه است و اقتدا با ایشان بیجا از این بیان
معلوم شد که صوفیه سلف را چه اعتقاد بود و تابعان ایشان چند قسم اند و ماخذ
ایشان [illegible] قاطع است چند از آیات و احادیث ناطق باین آیت الا انهم فی مریة من
لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط فاینما تولوا فثم وجه الله و نحن اقرب الیه من حبل
الورید و هو معکم اینما کنتم و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون لو دلیتم بحبل
الی الارض السابعة السفلی لهبط علی الله الی غیر ذلک تاویلات این آیات بنا
بر اضطرار است در اجرای آیت بر ظاهر چون این اضطرار رفت اجرای بر ظاهر بلا
کیف لازم آمد کما هو مذهب الائمة من السلف والله اعلم فقط علم
[illegible] ترتیب در سوره و فی الله در رکعات مکروه نماز است و مراد از نا ترتیب نزول آیات

لعدازان حجاج بن یوسف رسم تشکیل یعنی صورت ضم و فتح و کسره معین کرد مصاحف
نو را معرب ساخت و این ترتیب ظاهر است که موافق لوح محفوظ گشت زیرا که در لوح محفوظ
همان مکتوب است که نفی است پس برین ترتیب اگرچه اجماع واقع شده لیکن اجماع الاول
است که ایجاب ترتیب در تلاوت چنانکه در چیزی مسواک کردن اجماع است لیکن این اجماع
سنت است نه وجوب همچنین این اجماع بر کتابت است نه بر تلاوت پس تقدیم و تاخیر سور
را اجماع کراهتی نداشت و لعدا اجماع کراهت دارد نه حرمت فافهم والله اعلم

تلاوت مصحف مجید را لله مجرد بوقف یعنی قطع صوت
بر همه اوقات مطلقه جایزه و مجوزه و مرخصه و غیره افضل و اولی یا بطور قرائت
که بر وقف مطلق را مصرف می نمایند و باقی را وصل میخوانند وقف
عبارت است از قطع کلام از ما بعد و این را سه صورت است یکی منصوب منون [illegible] دوم آن
است با اسکان چون علیما قدیرا و دوم متحرک غیر از فتح و آن با لفاظ حرکت است
چون یعلمون و عزیز الحکیم [illegible] و [illegible] الرحیم و سیوم بر سکون ملاحظه کرده [illegible] در اینجا
فرق قطع سکته خفیفه می توانند شد و اقسام این اوقاف لازم و مطلق و جائز
و مجوز را وصل اولی مختار و مصحح باعتبار ترجیح معنی است چنانکه معلوم [illegible]
پس موافق معنی جائیکه ترجیح بود وقف بهتر و جائیکه لازم بود لازم و جائی
دیگر اگر وصل کند بهتر و اگر قطع کند روا و حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم
در تعلیم اول بعد از نزول بر هر آیت خواه بجای متعلق است خواه بجای جائز و خواه دیگر
برای شمار اعداد وقف میکردند و بعد از آن نظر بمعنی وصل و وقف می نمودند و گاهی
بسا آیتها را وصل و گاهی بر همان آیت وقف می نمودند تعین یک ضبط نبود تا همه بدان
رسان باشد والله اعلم

اگر ادعیه ماثوره در قنوت و جز آن اندک
افضل است یا ترک آن بنا بر زعم الفقهای زمانها

مخالفت فقها در حسب [illegible]
[illegible] قدر و اعتباری ندارد بهتر آنست ادعیه ماثوره بقدر توسط افضل است بجماعت
عامه نیز اهم و مؤکد است بسیار طول نباید کرد تا مردم دل تنگ نشوند و موجب محرومی

... رضی الله عنه ماندند تصحیح آن و مطالعه آن بیشتر میکردند و در نهایت مسائل قرآن
... گشتند یکی قرآن حضرت مرتضی علی رضی الله عنه به ترتیب نزول اوایل سور جمیع
آیات زیرا که ترتیب آیات هر سورت توفیقی از جناب الهی و تبلیغ حضرت قدس بود دوم
قرآن ابی بن کعب رضی الله عنه بر ترتیب سبقهای خود از جناب نبوت صلعم سور را
مرتب کردند سوم ترتیب عبد الله بن مسعود که ایشان به ترتیبی که از جناب
نبوت صلعم در نماز تهجد شنیده بودند مرتب نمودند و در بعضی روایات است که زید بن ثابت
در اعتکاف رمضان آخر وقت در جناب نبوت صلعم با حضرت جبرئیل علیه السلام
بیرون حجره نشسته شنیده بر همان ترتیب مرتب ساختند بالجمله جناب نبوت صلعم را در
خواندن و تعلیم صحابه کرام را ترتیبی معین نبود که در بعضی سوره در تلاوت نماز
ترتیب آمده پس حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با نزدیک وفات خود بحضرت عمر
رضی الله عنه سپردند و ایشان نزدیک وفات خود بدختر خود ام المومنین حضرت
حفصه رضی الله عنها سپردند اتفاقا در خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه حضرت حذیفه که از اکابر
صحابه بودند یک لشکر از افواج عراق و یک لشکر از افواج شام فراهم کرده بحرب خرد
و کرمان و ملم متوجه شدند و اینها دیدند که مردم یک لشکر بر الفاظ تلاوت لشکر دیگر
اعتراضها میکنند و تخطئه ها می نمایند بعد از مراجعت از فتح آن بلاد در خدمت
حضرت عثمان رضی الله عنه رفته گفتند که تدارک اختلاف این امت در تلاوت
قرآن شریف لازم است والا به سبب اختلاف عظیم واقع خواهد شد و دین خراب
خواهد گشت حضرت عثمان رضی الله عنه آن مصحف را تلاش کرده از پیش حضرت
حفصه رضی الله عنها طلبیده هفت نسخه بخط خوش نویسان آن وقت بیک لفظ و سطور
نویسانیده در هفت شهر اسلام فرستادند و نسخه های دیگر را گرفته سوختند تا اختلاف
در رفع شود پس ایشان جامع قرآن نبودند بلکه جامع مردم بر قرآن بودند و تقیید
... بودند در رسم ... یکی خلاف آن نمودند و این قرأت سبعه که متواترند هم در اکثر جاها
... بر مصحف ایشان اند و آن رسم یک کلمه را بدو وجه یا سه وجه میتوان خواند

وقوع ابر و باران و وقوع است ترک میکند که کفر محض است و اعتقاد این منکرین تا این غرض

این کفر مصون مانند خیری معقولیت دارد بیان رسوم میکه در عیدها و شادیها میکنند

بعضی از قبیل تفاول است حالانکه تخلف یمن و برکت از آن بارها میبینند حکم لغویات

دارد می تواند مضمون (الا حاجة فی نفس یعقوب قضیها) درج کرده شود و بعضی از آن

قبیل که در زبان عوام الحق حضرت اعتقاد و آن از قبیل کفار نیست اعتقاد اگرچه کفر صریح نیست

زیرا که کفر صریح عبارت از انکار ما انزل الله است و اینجا انکار صریح نیست بلکه الحق ابطال تو خواص صادر

میشود مانند مقناطیس حدید را و کاه کهربا را کار میداند و هر از مخلوقات الهی اعتقاد میکنند

نه آنکه ابطال قضا و قدر میکنند این اعتقاد بد است و جهل مرکب شود و قسمی دیگر از رسوم آن

اند که از کفار اخذ میکنند و آن از رسوم کفر توان گفت مانند حواله کردن ساعت عقد و تسلیم

و مولود بر منجمان هنود و موافقت در دیوالی بنابر گمان فواید میشود و آن پس این فسق کالسبق

زیاده از حکم کفر صریح نمیتوان کرد و قسمی دیگر است از رسوم که در مرض جیچک و امثال آن بجا می آرند

بنظر آن اند است که باپیرها و شیخ سدو و ستیاها دیگر نذر می آرند و بنام آنها ذبح میکنند

و از آنها علم غیب میخواهند تصرف در کاینات خرنیه مانند کشاده کردن ارزاق و دادن اولاد

و دفع امراض و تسخیر ارواح و مانند آن بکار می آرند این همه شرک صریح است در اینجا مخدر

نیست و کاو سید احمد کبیر و مرغ بعض بزرگان از این قبیل است و آنچه سوای ذبیحه نذر آنها میکنند

از طعام و دو او ایشان بند چنانچه حضرت امیر المومنین شیر را که والد ایشان برای مغبر

حمد ... میدادند و ... مضایقه ندارد و اگر بعد ادای نذر از و انتفاع خواهند بسیار بدات

... از قبیل حلوان الکاهن بلکه بدتر از و کبیره و حکم شرک جاری نیست ما ... انجیر اسمی حرم و

اشارت آن میدهیم که مرجع که سخن ما قبول ندارند مختار اند و در اینجا چند فایده نوشته می

شود حق تعالی ... اللهم ... صدقه میکنند برای بعضی قسم است یکی برای عموم

المومنین و آن محمود است زیرا که اعانت است آن مومنین را برای حصول ثواب و دفع

عذاب و داخل در امر استغفار است که للمومنین والمومنات و تصدق برای موتی

و حدیث در جاهای بسیار وارد شده است از آن جمله است سقایت سعد بن عباده چاه را

[illegible] خیر الامور اوسطها و اگر منفرد باشد هر چند قدر خواهد دراز کند [illegible]

انگشت [illegible] سارک حلال است یا حرام همچنین دیگر حیوانی که در ملک ما

[illegible] شباهت دارد و در جثه از سارک صغیر و رنگهای سارک زردی باشد و

منقارهای طایر مذکور سرخ چه حکم دارد در طفلی از بزرگان خود شنیده ام که سارک

حرام است و آن طایر دیگر حرام حلال و در رسایل صغیره و کتب حیوة الحیوان ذکر

آن نیست و حق آنست که تا آن را از اسامی آنها در لغت عرب اطلاعی نیست امید

آنکه از حکم آنها و اسامی آنها اطلاع یابیم   فقیر را نیز اسامی اینها عربی آنها

نیست و این وقت تجسس کتب لغت برای این معنی فرصت ندارم مگر حکم شرعی نوشته

میشود در شرح شریف حلم حلت و حرمت انواع است [illegible] اصناف [illegible]

معنی [illegible] اختلاف [illegible] داشته باشد [illegible] سارک [illegible] منقار [illegible] سرخ [illegible]

و منقار هر دو یکنوع اند همچنین [illegible] سفید رنگ [illegible] سبز رنگ دیده می شود

[illegible] مختلف می شد لیکن باین اختلاف انواع متعدد شمرده نمیشود [illegible]

دریافته شد که در عرب [illegible] این [illegible] سارک [illegible] منقار را کوان میگویند

[illegible] حرام [illegible] میدانند [illegible] مانند طوطا در دست گرفته میخورند [illegible]

[illegible] نطق می آموزد [illegible] سرخ منقار را [illegible] میخورد [illegible]

[illegible] میگویند او را حلال میدانند [illegible] این [illegible] امر در [illegible] چنانکه فقیر را هم

[illegible] حکم صحیح است لیکن در کتاب [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] اصول حنفیه سمت صحت دارد [illegible] این حکم باین [illegible] در حلت

و حرمت [illegible]   [illegible] رسوم [illegible]

[illegible] تولد فرزند سوای عقیقه و تسمیه و غسل و بعد از انقطاع نفاس [illegible]

از [illegible] و [illegible] سوای عقد نکاح و [illegible] و همچنین

[illegible] آنچه که مسلمانان این دیار رسیده [illegible] حکم [illegible]

[illegible] میگویند که [illegible] این رسم [illegible] حکم [illegible] [illegible]

باید دانست و اما آنچه بر قبور اولیاء می‌برند سه قسم است یکی آنکه نذر مجلس فاتحه
و ختم برای حاضران مجلس بنهند که این جماعت بر سر قبر نشسته‌اند و آنجا تقسیم شود و ثواب آن
باموات رسد و اگر در خانها بنهند و بر حاضران آنجا تقسیم نمود این قسم نمود این قبحی ندارد
دوم هدیه اقربا برای ارواح ایشان که موجب رضای ایشان شود چنانچه در حدیث شریف
آمده است که بر روح ایشان با صدقات و الدین ایشان و صدقت اولاد کسی موجب رضای
و نیز در حدیث است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم شاتی ذبح میکردند چیزی از آن
با صدقای حضرت خدیجه میفرستادند این هم قباحتی ندارد و سوم آنکه چیزی بطریق نذر
بی تعین وقت که بنهند تا هر محتاجی که خواهد ببرد این قبیل است چنانکه در بسیاری
از بلاد و در اعراس طعام برای محتاجان میکنند و ثواب آن بکسی رسانند آری اگر
آن تقسیم طعام را بنهند مشابهت با نذور شیاطین میشود چنانکه گذشت در این صورت
مشابهت است اگر نیت رسانیدن ثواب است قباحتی ندارد و اگر خالص برای این است
بی نیت هر چه کنند شرک است از این احتیاط باید نمود اما جریان برسوم متعارف با
جهان که اگر حکم فساد قدر ما فی طبع طبایع بوقوع آید شوان بی عقلان را موجب اعتقاد
آن محض است ترک شده و این کفر است برای احتراز از آن زرین و هم مخالفت رسم کردن
عذری ضعیف است که از کفر صریح باز میدارد و الله اعلم

الله نور بی

معلمی اطفال هنود و عند الشرع جائز است یا نه

در آنچه خلق بر بنا دارد و اشد و ستن

در باب ناسپی بر آن است دو رفه امور حق و ساتی صاحب فهما بیدن حصا ثبت ندارد در آنچه
تعلق بدین دارد یا در اثبات عقاید کفر تقویت میکند منع است با موجب والله اعلم

آنکه نوکری نصاری هنود و غیرهم من الکفار علی التفصیل رفعتی که
میشد بری و کوتوالی و وکالت و مرقیداری و جمعداری و رسالداری و معلم گری و
سعت یا بیشارت عهده که بستر علی اصل الاصول و تحسب تحیج الرعل ... صورت جواز
و ... رد یا ند در این باب آنچه از معقول و منقول رفته بید مفصل ارشاد شود ...
الکرم و الامی و حضرت بی ... بموجب آیه کریمه یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود

وقت خوردن آن برای ثواب مادر خود و گفتن ایشان هذه لام سعد و دیگر روایات نیز
تابعین کرام کان السلف یحبون الاطعام عن المیت اربعین یوما و نیز ابراین سبیل است
قسم دیگر نذر است برای اولیاء اگر به نیت تبرع و احسان است بارواح ایشان بعینه آن
احسان با دوستان خدا است بعث رضای الهی است و متوقع است که در مقام مکافات بنا دهد از
بخشنده این نذر هند دعا کرده در انصار حاجت است از جناب الهی بدعا و التجا و این از ظاهر
است که دعای ایشان از دعای ما قریب تر است باجابت بنسبت کثرت طاعت و عبادت و
ایشان و لیکن طریق این نذر بدو حسن آن است که حرف های خدا بدهند و لیکن سر آن که
حق تعلق است نخواه ایشان نمایند زیرا که رسانیدن ثواب بحصول ثواب می باشد
و ثواب بدون صرف در راه الهی حاصل نمی شود پس در این صورت آن اولیاء در اخذ ثواب
نایب ما گشته اند شریک می شوند و طریق دیگر آنست که ابتداء آن صدقه را از جناب
الهی بدهند چنانچه جناب نبوت مآب صلی الله علیه وآله وسلم علی مرتضی رضی الله عنه
را وصیت فرموده که تا زنده باشند از طرف من هر سال قربانی می کرده باشند و در این مبحث
و نوعه که از مهمات دافع خواهد شد مانند اینکه در بادای در رشته بیا ستانند از خود بت
ساقط می شود قسم سیوم آنکه از حاجت باشند در مقام معبودیت به پرستاران نحو
نذر را هم می کنند و در روبرو خود نیایش و عاجزی میخواهند و دعوی غیب می نمایند
و ادعای مالکیت نفع و ضرر بسیار از این جماعت مو با نا جناب الهی اندبه در است
مشرکان که بهانه یک تمیز را هیکلند خود را و این جماعت خود را در مقام شریک می نمایند
بدتر از اصنام اند که آنها برای خود نمی کنند بلکه دیگران برایشان تهمت شرک می نهند
و اینها را اینها برای خود طلب عبادت می نمایند پس برای اینها نذر اسید ما و حیوانات
و اموال دیگر هم شرک و حرمت است خوردن آن باید کرد لهذا از جمیع بها آن نذر کرده باشند
نباید خورد زیرا که ایشان استحقاق ثواب ندارند و نه پرستاران ایشان نیت ثواب
می کنند بلکه تعلق ایشان باشیاء منتعلق رسیکلانست با لقمه که روبروی او می
آرند و اگر مقصود رشته تبهای ایشان از بحسی و نهاست و اگر تو به قبول نکند هم

وقتی آن بلاد را نیز جا اهل قرب و جوار در عمل ایشان آنقدر قوت نبود که حکمی را از احکام
اسلام اگر خواهند جاری دارند و اگر خواهند موقوف سازند و هیچ کس محصول ملک فی
اجازت ایشان تصرف نتوان کرد ما امان اول مساکن نتواند شد این حد دار الحرب
در حق امور کلیه تعلق بولایت و تصرف دارد اما در باب هجرت پس اگر کفار تعرض
فرایض کنند هجرت فرض گردد و اگر تعرض شعائر کنند بغیر فرایض از سنت یا حاجت
باشد هجرت سنت موکد گردد و اگر غیر شعائر را و غیر فرایض را تعرض کنند خلاف
سنت بر آمدن و ماندن مستحب است نه واجب نه سنت موکده اما از سخن در جواب
تحقیق آنست که در اصل جمعه یکی می باشد و در شهرهای بسیار کلان در جا تجویز
نموده اند پس بنا برین دستور از حاکم لازم نیست که در تعیین مکان و امام اهل جماعه
و حرمت بنا نشسته می کنند و چون دستور مسلمانان از صد سال بر هم زده اند
حاجت امام اذن او نیست و تعهد او در فتاوی عالمگیری تصریح امام نموده
نموده است و اگر مسلمانان شهر یکی را در امور دینی مطاع و ممنوع سازند در
اقامت جمعه کفایت است و از روی تاریخ دریافت می شود که اهل ماوراء النهر و عراق
و عجم در وقت چنگیزیان نماز جمعه ترک نکرده بنابرین در جایکه شروط صحت
باشد معتقدان و الی اهل اسلام جمعه باطل نکرده و دو ذمی آنست که اراده دوام
اقامت در بلاد اسلام دارد و در وقت استغاثت به مسلمانان پناه گیرد و
حکم ایشان را در عضو ما شد و معاملات مسلم دارد چون این معنی در دار الحرب یافته
که در نیست نمی شود بلکه استغاثه در فیصل خصومت به حکام کفار می باشد پس ایشان
را ذمی اسلام نخواهد آمد والله اعلم اما تصرفاتی که مسلمانان بر حربیان
جائز است از قتل و نهب و اسیر و امثال آن جائیست که در ملکی با ایشان
بر سر حرب باشد خلاف جماعه از ولایت برآمده برای زدن و برباد کردن اینها ای
اما جماعه از مسلمین که در امن ایشان نشسته و مسلمانان ایشان ...
تعدی موجب اتلاف اموال ... ایشان ...

[illegible] بعضهم اولیاء بعض الی آخر مطلقا ازین هم باید اجتناب نمود

نوکری کفار دو حالت دارد یکی حالت اضطرار که بدون ان معاش

میسر نمی آید و دیگر حالت اختیار که معاش بوجه دیگر بدست می آید در نوکری ایشان خیر و شر

نیست در حالت ثانی هرگز خوب نیست چراکه در اینحالت خیرخواهی مقتضیات ایشان و تعظیم

آنها لازم می آید و در حق مسلم و کافر در حدیث شریف وارد لا تتراءی ناراهما یعنی بعد

درمیان مسلمان و کافر باید که یکی را آتش دیگر بنظر نمی آید و اما در حالت اضطرار

نظر باید کرد که نوکری های ایشان دو قسم است یکی آنکه در ارتکاب محرمات شرعیه لازم می آید

و این نوکری سبب طاعات شود مثلا جنگ با مسلمین و اطلاق [illegible] و حاضر ساختن

شراب و مردار و خنزیر [illegible] این قسم را باید کرد و دوم آنکه این

چیزها در وی نیست این دو قسم است یکی آنکه در وی مظنه قوی در ارتکاب شبه حرام است که این

نوکری برای آن نیست مانند گرفتن رشوت و حمایت ظالم در باب ظلم بر مظلوم این

چیزها فی نفسه قباحت دارد خواه نوکری مسلمان کند خواه در نوکری کافر برای بهبودی

خدمت قضا را اکثر علما نکرده دانسته اند و ازان اجتناب نموده دوم آنکه این مظنه

در وی نیست مانند [illegible] در دروازه ها و مدرسی و قلم و نویسندگی عدالت دانسته

این قسم [illegible] [illegible] از محبت

[illegible] شود [illegible] لا تتخذ

المومنون الکافرین اولیاء من دون المومنین و من یفعل ذلک فلیس من الله

فی شیء فقط   اگر [illegible] حکم توجه آن در [illegible] نموده [illegible]

الاقوال و معنی [illegible] هندوستان را [illegible] حکم است [illegible]

[illegible] صادق است

[illegible] این جایز و باز [illegible]

هرگاه [illegible] قول صحیح کدام است

[illegible] که مسلمانان از تدارک آن عاجز شوند

توانند و قلتبان مطرود با وجود قدرت و ملکیت خود اینها از تحصیل کسب حرام باز نمی
دارند و توبه نمی دهند بلکه باعث و موجب اصلی بر فتن کارهای حقه همان بدبخت
اند اینها و اگر ایشان استخلاص جواز این امورات شنیعه میخواهند و طلب نکاح
میکنند اورثای نمی دهند مانع آید پس درین صورت لولیان مذکور که بعد ملک داشته
اند مجبور اند معذوری میتوانند باشد در حضرت باری قبول عذر این گرفتاری خواهد
افتاد یا نه و قلتبان مذکور بعوض همه خبثها ماخوذ و معاقب خواهد شد یا نه لقوله علیه السلوة
والسلام کلکم راع وکلکم مسؤل عن رعیته و اگر بر قلتبان توبه عرض کنند و او قبول
ننماید بر همان کار خود مصر باشد او را قتل باید کرد یا نه در صورت عدم قتل کدام تعزیر باید داد
و مال ایشان را غنیمت بردن میسر باشد و حرمت این مال که ایشان خواه از محصول زنا
باشد خواه از رقص از راه فتوی و تقوی چه حکم دارد در صورت عدم طاقت اجرای
تعزیر بر قلتبان ترک السلام علیک و ملاقات به پاس شریعت و جهت دین ازان نمودن
والبغض لله داشتن و جواز و ذلیل پیش مسلمانان نمودن درست باشد یا وجوب
همه کسب حرام تا آنها قبل مشترک ازان از صوم و صلوة بجا ارند سقوط لازم خواهد شد یا نه و اگر از
مال حرام صدقه دهند و ایثار نمایند محسوب و مقبول خواهد گردید یا نه بینوا توجروا
لولیان که مدام دست بر کسب حرام دارند بی توبه بر همین حال بسر می برند حکم بکفر اینها و ترک نماز
جنازه درست نباشد اینها مرتکبات کبیره اند و در حدیث آمده است شفاعتی لاهل الکبائر
من امتی اینها را استحقاق دخول نار مقرر است و به وعید عام تعذیب بر اینها صادق لیکن
لیکن باین قدر حکم خلود که لازم کفر است ثابت نمی شود و همچنین قلتبان و مالکان اینها که باعث
تشنیع می شوند همه مرتکبان کبیره اند و اموال ایشان حرام و فاحش است از مناسبت بکلام
و مشارکت در طعام با ایشان حرام و نذورات ایشان غیر مقبول که در حدیث شریف و لا یقبل
الله الا الطیب و بغض داشتن با ایشان و نارضامندی از فعل ایشان واجب میگردد
مقام امر بالمعروف و نهی عن المنکر انفع و اولی را باید دید اگر در ملاطفت کثیر اثر
بخشد ملاطفت باید کرد و اگر در عنف موثر شد عنف باید کرد الا در هر دو در اسلام عمل طیب

... ری گروه پناه خواهند ساخت چون هر دو طائفه در امن است بنابر آن دیگر
حاجت نبودند ... قاضیان بلاد و قضات که فی زماننا موجود هستند
لیاقت شروط قضا در اکثر ایشان یافته نمیشود و اجرای معاملات و احکامات
ایشان بعمل موافق این حکم حاکم که کفار اند می شود درین صورت ایشان را قاضی فی
الحقیقت دانستن و رجوع بایشان در حالت معاملات دینیه و دنیویه از اذن بیع و شرا
و غیره ضروری دارد یا نه و اجرت بر نکاح گرفتن چه حکم دارد و آنانکه میگویند النکاح طاعة
و اجرت حرام است قول کدام است — شروط قضا بنابر استحسان است کمال این
است و الا در کتب فقه قاضی نمودن و جایز داشته بشرطیکه حکم از مفتیان شرع
بگیرد و قطع و فیصل از حکم او شوند اما چون جماعت از طرف کفار منصوب اند حکم ایشان
داخل حکم کفار است و قضات شرعی نیستند اجرای شرع می نمایند گرد و در امر نکاح وجود
قاضی ضرور نیست اگر اینها قاضی شرعی باشند نکاح موافق شرع بندند و ولیت نشنیده اند از
طرف حکام در امر نکاح نافذ می شود چنین اگر با جازت طرفین هر فضولی که نکاح کند منعقد
می شود و اجرت بر نکاح گرفتن از شروط نیست بلکه بدعت است کسی را اندیشه کار دیگر اگر
و امثال آن مواجب مقرر نشد در گرفتن مضایقه ندارد و اگر مبادرت بر گرفتن اجرت نکاح حوالی
جایز داشته اند و قاضیان این زمانه را از جواب این تفرقه منقول نمیباشد شروط کامل
را از بی پروائی تعرض آن نیست — آنکه فرقه لولیان فاتت الله علیهم
که علی الدوام از زنا و شرب خمر و رقص وغیره من الکبائر مداومت می نمایند و بر
همین حالت بی توبه می روند پس درین صورت حکم بتکفیر اینها نمودن و نماز جنازه
اینها خواندن درست باشد یا نه و اگر کسی از اینها هم توبه بظاهر بوجود می آید زنان
می شوند که پیرزال و فرتوت لایق اعمال خبیثه خود نمی مانند مثل مشهور است — عصمت
زن بی چادری ای حسن توبه آنزمان کردی که ترا طاقت گناه نماند پس توبه
ایشان مقبول شد یا نه و باقی گناهان متقدم خواهد شد یا نه لا و قلتبان که رئیس امیر الفعال
و صاحب ایشان است چنانکه از بیهات ... کرایه اجارت مالکه میماند بر رقص و زنا رفتن نمی

است و صحت صحیح ندارد و باحتمال صحیح حدیث ماول است باعتبار اکثر اولاد زنا بسبب نبودن
پدر مربی و بسبب بد وضعی مادر خراب میشوند و تربیت ظاهر و باطن نیابند پس باعمال بد خود گرفتار
عذاب می شوند و بوقوع نطفه در محل حرام و بوجه حرام البته خبثی در مولود داخل می شود چنانکه
در حالت ... در بوالاحق میگردد و نظیر آن آنست که در بعض جا فرموده اند فیهم المیته
مع آبائهم ... بطریق اکثر بقیه است و بعضی علما هم تحقیق فرموده اند و الله اعلم بما کانوا
عاملین این طریق تحقیق است پس مراد از لا یدخل الجنة دخول اولی است نه آنکه دائم الحرمان از
جنت و صاحب خلود در دوزخ باشند و باید شریف لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت

سوال ... دیگر ... آنکه اشغال مراقبه و اذکار بطریق ائمه و
... که مشایخ ... ساخته و جلد ها پرداخته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکی از صحابه
را باین وضع و قسم تعلیم فرموده اند یا نه و در کتب حدیث ذکر این اعمال بالتصریح باین رسم
و طریق که در رسائل مشایخ نوشته آمده یا نه و حالیکه در زمان سعادت اقتران سرور دو جهان
صلعم تعیین مدرج و تعلیم نبود حکم به بدعت آن نمودن میرسد یا نه بینوا توجروا

جواب اصل این اشغال و مراقبه از ذی آیات و احادیث ثابت است اما طریق آن از ائمه و حد و
... تعیین ... تجربه ... بهیچ جا نیامده از کار مشایخ و حسب نفس از تعلیم حضرت
خیر البشر ... ثابت نیست لیکن بدعت دو قسم است یکی آنکه در و معنی قبیح در صوابط
ریا ... شود و مثل آن در شرع ... باشد این بدعت سیئه باشد دیگر آنکه او را اصل صحیح در شرع
... بدعت حسنه یا مباح خواهد بود ظاهر این اشغال
... از قبیل مباحات است چنانکه افزودن قوت ورزش و کشتی و ... دیگر ...
... حرمتی ندارد بلکه از قبیل معالجات نفسانی است برای دفع خطرات و ...
... محبت و انسداد ...

سوال اینکه غوث و قطب و ابدال و اوتاد و غیره که در فضل
تمام کتب ... اند و تعیین قطبی در ... وجوبا که ... حکم ... مشهور ...
کرد و ... ثبوت آن از حدیث گردیده یا نه و ذکر اسامی مراتب در جای از آن
حضرت علیه ... صلعم آمده یا نه کسی از صحابه و تابعین را هم این مراتب است ام لا

بحقیقت مناسب است و بات رسید اینجا توان کرد و زنیکه از بقدر یعنی حد به پا شیما
که پایا انه تقول صاحب من العلم تو بان نامقبول بلکه سبب سعی در سیخ شستن بالی
تا مرتبه گویا در همین کار است لیکن تحقیق آنست که این یعنی توبه مفوض بحق تعالی است
اگر ندامت شدید و ترک مبادی آن کرده اند امید است که توبه قبول شود اگر تنها ترک است
بی انکار و بغرت از قبیح ظاهر است که توبه نیست تا بقول چه رسد مع هذا حکم تکفیر و بقتل
در رسید منسب ایشان خصوصا هرزه ان فربه که لزر ادا که اسلام سپرد است نرفته اند و صوم
و صلوة ایشان اگر نیز هان شد مسقط ذمه خواهد شد و موجب قضا نخواهد شد و موجب
بطلان ثواب حسنات دیگر هم نمی شود چنانچه در حدیث شریف است که فاحشه از قوم
از بنی اسرائیل یک تشنه را آب داده همین عمل مغفور گشت و نیز در حدیث شریف من
رای منکم منکرا فلیغیره بیده فمن لم یستطع فبلسانه ومن لم یستطع فبقلبه ولیس
ورای ذلك من الایمان حبة خردل بر همین حتی المقدور عمل باید کرد و اگر مقدور در تعدیه
ایشان نشد ترغیب تحذیر با هم رسانید که هر چه خیر محض حد تا زبانه است و حبس
باید نمود و به مناصیح و جمیله بر ترک بر ترک عشق باید گرفت و ایمان ایشان بر خلاف آیه
و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا مرتکب می شوند اگر مملوک شرعی
اند مالکان ایشان را بر جبر و توبیخ بر ترک مماغنت از نکاح باید آورد اگر مملوک شرعی نیستند
از دست ایشان چگونه خلاص کرده بحیله شرعی کسی باید داد تا باز بطور خود در فاحشه نیفتند
و در صورت مماغنت مالکان اگر این کنیزکان را فریاد رسی معلوم شود در گرفتار در بید
بجبر مالکان معذور نخواهند شد و اگر فریاد رس نشود معذور اند قال الله تعالی فمن یکرههن
فان الله من بعد اکراههن غفور الرحیم   آنکه ولد الزنا لا یدخل الجنة
صحیح یا ضعیف مطلق و موضوع و مفتری است ولی طرق او صحبت دارد یا نه و در
مرتبه او جاه اند یا سو ... اگر ضعیف بدرجه اسقاط است یا قبول و در صورتیکه عمل و
لد الزنا عمل او موافق عمل والدین است اطلاق معنی حدیث برا و صورت می بندد
یا نه بینوا توجروا   حدیث ولد الزنا لا یدخل الجنة نه صحیح و نه موضوع بلکه ضعیف

مثلاً امر شیخ معین الدین چشتی بحکم جناب حضور نبوی بود که خواجه را در هند نشانیدند و خواجه قطب
در دهلی نیز ببشارت و حکم خواجه معین چشتی بود و نشاندن حضرت نظام الدین اولیاء
در دهلی حضرت علاء الدین صابر در کلیر کوت موافق الهام و اشارت غیبی بود و همچنین جماعت
اولیاء در مقامیکه بحکم مرشدان کامل بود از ین قبیل است و حق تعالی از وزیر مشهور
مبارز عالی تربت کار خود بدیگری سپرد و مستحق عبادت کسی را نساخته قال الله تعالی
واسال من ارسلنا قبلک من رسلنا جعلنا من دون الله الله یعبدون
بر سر هر قبر بزرگی در سالی جمع آمدن و آن در عرف عرس و وفات
فی الحقیقه قرار دادن با وجود آنکه زمان سیال غیر قار است و بر گور چراغ روشن نمودن
با وجود سرو و اضاعت برفاق آن و از گچ و خشت و ملبوسات حریر و غیره پوشانیدن
سبیلات قبر بر دادن و سرود از قسم ملولی و ثمری و خیالات مع آلات
و جمعیات منکرات و هلی ساز کمک و تنبور و غیره شنیدن و بانی آن فعل را ثواب
اجر از جناب خدا در همتال برای خود مرتب ساختن ماخوذ از جوار از کدام خانه است و
حضور حسینی مجلس مه تکلم دارد و قایل و حاضران را چه تعذیر باید کرد بینوا توجروا
آنکه زمان اگرچه غیر قار بوده است اما آنچه بدان تقدیر کرده میشود زبانها از شب
و روز و ماه و سال و امثال آنها شرعاً و عرفاً دو دور مقرر است چون ذکر شده تمام میشود
باز از سر شروع می شود معین هستند مثل رمضان را شهر صوم و ذی الحجه را شهر حج و
شهور دیگر شهور دیگر را در دوره حکم اتحاد بالنظیر داده میشود
ذالک به حدیث است که یهود عرض کردند در حضور جناب نبوی صلعم که حق
تعالی نصرت حضرت موسی و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکرانه او
روزه میگیریم جناب رسالت مآب صلعم فرمودند انا احق بموسی و امر به
صوم صیام یوم عاشورا و امر الناس بصیامه و نیز حضرت بلال را وصیت
فرموده اند بصوم روز دوشنبه و فرموده فیه ولدت و فیه انزل علی و فیه هجرت
و فیه اموت بنا برآن یاد کردن تاریخ دران ماه در رسم مردم افتاده اگرچه یاد داشتن

منها و نجبا   از اقسام اولیاء اولیاء دو جز در حدیث. در حدیث شریف ذکر ابدال

و نقبا و نجبا و در حدیث شریف برای ابدال هم عدد آمده هفت و چهل چون از اینها

کم شوند دیگری بجای او قایم شود و نیز در حدیث شریف از حضرت مرتضی علی رضی الله عنه

آمده است که جناب نبوت مآب صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند لکل نبی سبعة نجباء و رقباء و

انا بی اربعة عشر قال الناس علیاً رضی الله عنه من هم قال انا و ابنای و جعفر و حمزة

و ابوبکر و عمر و مصعب بن عمیر و بلال و سلمان و عمار و عبدالله بن مسعود و ابوذر و المقداد

رواه الترمذی و اقسام دیگر از غوث و قطب و اوتاد ذکر می شود از مکتوبات الهیه ازنا نوار

مشرقی والله اعلم مبنی بر کشف مقامات اولیاء است و قسم مصطلح نیست و از صحابه کرام

مدرجه های عالی از صدیقیت و شهادت و غیر آن رسیده اند چنانکه این اصطلاح قرار داده

از غیر ایشان برای صحابه هم نوشته اند و جری برای غیر ایشان چنانکه مینویسند قطب

در زمان الخلفا سیدی عصام قرنی بود هم اویس قرنی بعد از آن هم مردان غیر مشهور

نوشته اند و این خلفای کرام را قطب ارشادی و از غیر قطبیه دانسته و خلافت

نبوت بالاتر از مقامات عالیه است و خلفا را لیکن این مشرف شد و در میان اقطاب شیخ اکبر

در کتاب فتوحات زیاده از صد نوع قطب نوشته اند برای یکی منزلی از آیات قرآنی

تحقیق نموده این صورت قطبیت را و الله اعلم   اگر در شهری

بزرگی در عهدی دفات آن بزرگ شد ولایت شهری قرار دادن و منتظر شدم امور

شریعت هم متعلق شده و نیز صحابه کرام با وجود آنکه متعدد است که در آن ایشان

متعلق اند هیچ یکی شاه ولایت شهری و ولایتی نشده بیو چنانکه میکنند این

بالقطع معلوم نیست که متعول کرده باشد این چنین صورت شده است در عرف عجب

بر اندکی بیشتر در عبدوت قاطع هم متعلق آیات است کار مسلمان لایق مینمود

توجه ها   و در تشخیص هم از روی نسبت اولیاء تشخیص کردن است کم وقتی

محتجبند از آن شهرت فیه بلیا نات ان بدعا و شهرت میشوند بسبب سماع

نسبت و زیادت کمال کردن حمایت بر وحدت بر قول قوم کالانعام های باقی بینید

تو جزو ... مقصود از آفرینش بنده محبت حضرت منعم و اطاعت اوست و این
محبت را اقسام بسیار است و حکم محبت بسبب مختلف می شود یکی اسباب محرکات محبت
دویم بمقتضای دوره سیوم بفیض مرشدان و چهارم از صحبت محبان با این سبب گونا
گون طریق برای اظهار محبت پیدا می شود حق تعالی چندین مراتب محبت که پیدا کرده است
برای اختلاف از صد احوال اهل جنت است جماعتی فی الحقیقت شورشی در دل پیدا
می شود که تحمل خفقان از محافظت ادب معقول و مشروع [illegible] می آید صحابه کرام
و تابعین عظام را بسبب غلبه انوار نبوت و انوار قرآن شریف این احوال طاری نمیشد
چون نظر بر احوال قلب اعتماد بذکر و شغل که لطیفه ذات را بجوش می آرد مشغول شدند
گوناگون احوال از انواع دیگر پیدا شد بعضی را که مزاج غلبه حسن و سماع مرا مغلوب
نسبت ایشان مستند و بعضی را بالعکس زیرا نسبت ایشان نسبت و استغراق بوده
است و بعضی نسبت ابتهاج و انبساط بدریافت وصال محبوب حقیقی شد
بعضی را [illegible] ثابت شد [illegible] ابدی لازم حال است [illegible] مردن بعضی
از [illegible] دلیل صریح است بر شدت هیجان شوق محبت الهی و [illegible] آن بر قلب
ایشان [illegible] باید کرد   چون خدا خواهد که پرده کس درد
میلش [illegible] پاکان نهد   من اخذ الی ولیا [illegible] بالحرب ظاهر است که [illegible]
نیل [illegible] تفاوت [illegible] برای هر یکی عبادتی است جدا آمدیم بر آن که کلمات
[illegible] حب الهی چگونه باشد این راه طریق
یافته می شود بعضی از آنها از قبیل [illegible] و بعضی از قبیل احوال
[illegible] تحمل باید کرد و تحقیق آن را بر صحبت [illegible] اگر
[illegible] اولا آنکه [illegible] را در خود بصورت
[illegible] بعضی [illegible] بیخودی با وجود بیداری واقع
بعضی [illegible] این مرتبه و ادب [illegible] در این تجلی واقع می شود محمول است
[illegible] دوم آنکه این کلمات گاهی به نسبت شیخ خود

را نیز فائده بوده است زیرا که وقت تصدق و دعا معین است لیکن چون مردمان
جهان بمحافظت این رسم گذشته اند ایشان را انتظار بسوی هر ولد از اقارب
خود می شود رفع انتظار ایشان فائده است متعدیه و معاملات و مکاشفات در باب
شده که در چنین روز اجتماع ارواح دوستان عشاق در عالم برزخ هم می شود پس امداد
به علو همت و اطعام به معنی مباح است وجه قبح ندارد و اما آنکه سعیها شده اند از
روشن چراغان و ملبوس ساختن قبور و سرودها و نوشتن معارف هم بدعت
شده اند و حضور در چنین مجالس ممنوع اگر منعقد شود بحکم حدیث شریفه من
منکم منکرا الخ عمل باید کرد و در مقام زجر به آن کنده کردن با سبب بدعت کامی است
والله اعلم　　　تواجد و رقص در سماع سماع نمایند و حرکات
نامعقول به جنبانیدن به جائی بستی اند آیا باید دانست ذوق و شوق هیچ یکی از صحابه و تا
بعین را دست داده بود با وجود آنکه تکمیل ایمان و وقت آنها لقطع از حصول
بوجود دیگر از ایشان نماز رسیده است از غالب بودند و حبس و حالتی لطف
او تعالی جل شانه بودند محض موجب کوردود تخفیف مع الذات بمجرد از
نامیر دل عقیدت دست میدهد بشنیدن آیتی از آیات الهی و احادیثی از احادیث
حضرت رسالت پناهی و دیدن صنعی از صنعت حاصل میگردد این چنین حالت و
ذوقی دست که به هر چه میخواهد کما قوله تعالی افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت
والی السماء کیف رفعت والی الجبال کیف نصبت والی الارض کیف سطحت
پس عجب است که از خواندن قرآن دست داد با هم نکند و معرفت به تعالی حاصل نبود و
با استماع محرمات شرعی و دهولی و مزامیر این چنین ذوق دست و لطیفه وقت
گردد معاذ الله تأثیر و مرتبه قرآن از مرتبه دهولی و مزامیر فرو تر گردد سبحان الله
علو آن بیشتر است و کلمات الله هی العلیا در این باب انصاف و انصاف بلا تعصب
باجداد الاطراف باید دید این چنین کسان را از اهل الله شمردن تصور باید
... ایشان دلیل از کتاب و سنت قائم کرده التمسک واجب القبول بشود

بالتزام مجموعه نوشته بود تعجب میکنند این جماعت را با وجود یافت ادله شرعیه اصرار کردن

تمام است چرا که بعضی مقلدان با وجود دریافت احادیث صحیح مخالفت قول مجتهد را دست آویز می

سازند و از مضمون حدیث صحیح تغافل و تعامی میکنند بالجمله کسی که از دو قسم اول نسبت او را

لازم است که خود را در [illegible] نگیرد و با دیگران امر بالمعروف و نهی عن المنکر آداب تمام ادا نماید

و با حملت و حرمت سماع پس صحیح نیست زیرا که اصل آن مباح است و یکی از چهار جهت

سبب حرمت عارض میشود یکی از جهت محل که احتمال شبهات باشد سوم سبب اجتماع

ایشان [illegible] و سوم [illegible] و دیگر کفار [illegible] هیجان شهوت بر شرح [illegible] و مانند آن و چهارم سبب

مقارن که آلات لهو و لعب [illegible] چهار وجه حرمتی ندارد والله اعلم

خوردن افیون و جمله سمیات هم حکم دارد در صورت اثبات حرمت آن کسی که آن را حلال دانسته

بخورد [illegible] چهار جهت که بنابر آن خوردن آن حرام است اول سمیت و

[illegible] حرام میشود که [illegible] خورده [illegible] از حکم [illegible] بجهت صلاح [illegible]

[illegible] حرام نخواهد [illegible] دوم مسکرات [illegible] عقل را زایل

[illegible] و حس [illegible] شهوت و غضب که مانع [illegible] ایشان [illegible] حرام مطلق

[illegible] ابو حنیفه رضی الله عنه [illegible] مسکرات هم موافق حنفی وارث صحیح قایل

[illegible] حرام [illegible] حرام است قسم سیوم

مفتر [illegible] مانند [illegible]

مانند [illegible] حرام است [illegible] شده است و آن آلت

[illegible] شهوت و غضب که [illegible] تنبیه [illegible]

[illegible] عقل درست نمی [illegible] هر که عقل [illegible] افیون [illegible] را

[illegible] قباحت [illegible] نفع [illegible] می‌شود

[illegible] آدم را از مصالح دین و دنیا و مفاسد قباحت [illegible] میگردد

[illegible] مسکرات [illegible] سبب [illegible] شهوت و غضب [illegible] عقل که

سبب [illegible] میگردد و دوم غافل [illegible] از عبادت [illegible] انما یرید الشیطان ان یوقع

[illegible] از احکام شرعی مرتبه اند مانند مخاطب اند بسوم آنچه [illegible] دو [illegible]

[illegible] میگویند که تشبیه [illegible] امور متعدده با هم تشبیه میدهند مثل تشبیه

[illegible] مسطور می‌شد چنین از استحضار این حالت مجازی که عاشق را با معشوق

در این جهان واقع میشود نسبت محبت و تعلق را که مسمی بعشق است انتزاع نموده

حضرت بجناب الهی میکنند جزئیات آن کلام را از سبیل لطف طرح میکردند نسبت این

اسمی چند را با کلیات اصلا توضیح میباشد چنانچه در آیت کریمه الله نور السموات

والارض تمامی حالات تشبیه این نور درسیاق آیه فارغ خصوصیت رتبه [illegible]

[illegible] بالغا در [illegible] تشبیه [illegible] و قوی [illegible] فقیر را در شرح این

رساله الیة لطیفه دراقسام محبت [illegible] این رساله دلپسند عجیب

و غریب دربیان حقیقت کلی و اقسام آن کلامی مبسوط [illegible] بعض

بزرگان [illegible] واقع در اندر این طائفه [illegible] قسم [illegible]

[illegible] شهادت [illegible] این [illegible] جمعیت حق [illegible]

و غیر [illegible] استغراق در جمال الهی مجذوب میکنند و فهمیده [illegible]

[illegible] که [illegible] داعیه شهوانی یا حرص دنیا یا غفلت

و [illegible] میکنند [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] از قبیل اصطلاحی [illegible] یا خصوص لفظی

[illegible] نسبت [illegible] از آن جمله [illegible] سلیم [illegible]

[illegible] مرتکب حرام [illegible] الله [illegible] حکم شرع [illegible]

[illegible] تشبیه [illegible] این [illegible] واسطه [illegible]

[illegible] بعد [illegible] استغفار میکنند و

[illegible] کسی [illegible] کلمات [illegible] استغفار

[illegible] جمیع معاملات [illegible] خود را [illegible] بنا بر اعتقاد

[illegible] میکنند و [illegible] حرکت نفسانی [illegible] بدون حرکت باطن [illegible]

اجمالا اعتقاد نمايد اما شهادت وجدان با وجود استقرار امری در خاطر عقول افضل

نيز را احتمال خود و اقران خويش قبول نمیکنند چه جای هم در جکان خود پس در اينصورت

اگر کسی در عصر شروط اجتهاد بهم رسانيده استنباطات احکام خلاف سلف می نمود

هر يکی موافق استعداد خود چه ناقص چه متوسط رای می نمود و اختلاف بحدی میرسيد

که انجام به فساد در عبادات و معاملات بر هم ميخورد و باب امر معروف و نهی منکر

مسدود می شود چنانچه تا وقتيکه مردم بر چهار مذهب مستقر نشده و تقليد ايشان اختيار

نکرده اعتقاد و چند فرقه پيدا شده و بعد از ايشان تابعان هم فرقها باقی ماندند و مذاهب

ديگر مخترعه گشته نيز اين مصلحت تا حصول شهادت عقل و نقل هر دو ثابت فهيم و

کثرت عبور و صلاح قلب و نور باطن و بی طمعی و خلوص در مواد مزيد تقوی چنانچه

از بن مجتهدين مروی گشته در خود يافتند مع ذلک در جرح و تعديل سوای نقل ادلا الفاظ

مسلکی نديدند و در سليقه فهم عربيت موافق لغت قديم نيز خود را قاصر يافتند و

امور بسياری که از قراين بسيار که از قراين مجلس و قائل مستنبط ميشود و حذف نيز مبهم

نظران را در اجتهاد مسدود ساختند پس عند ايشان سبب انعدمت همين است

که خدا بند را در اختراع ادای حق عند خود نديديم و اتباع سلف مستحکم تر دانسته

چون عند الله مستتر يافتيم معارف ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مؤول و مطلق

و مقيد بر فهم ايشان گذاشتيم که مقلد ايشان در اين امور قوت نداشتيم و همين مصالح

حالا هم ثابت است لکن اين هم قايل نشدند بتحريم اجتهاد مذهب کسی نسبت مگر از هم

هر فرقه متعصبان سبب تشريکهما وجدنا عليه آباءنا از زبان زد خود ساخته اند و غير

ايشان چنانچه از اکثر فقهای شافعيه مستند را کات و تعصبات بر امام محمود و فتوی

مذهب امام ديگر مروی است لکن حنفيه و حنبليه در اين باب از ديگران را تعصب

و ميروند چنانچه صاحب مجتبی و نظام گفته که اگر از ما پرسند که مذهب ما چگونه است

و مذهب مخالف ما چگونه حال انکه در اصول حکم مينه المجتهد يخطی و يصيب

گوييم مذهب ما صواب است محتمل خطا و مذهب مخالف ما خطا است محتمل صواب و امر

... يصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة ودر تحقيق

... ثاني توجيه عين اول از كتاب ثابت است ثاني از صحابه نيز بود

... تمام شد اول جواب ... جناب قدوة العلماء و زبدة الفضلاء حضرت

مولانا شاه عبد العزيز صاحب بن شاه ولي الله صاحب محدث دهلوي رحمة الله عليهما

بسم الله الرحمن الرحيم

... احكام شرع

... كتاب و سنت مختلف ... علماء ... بعضي ... نمايد

... احكام ... حجت ... قول شخصي

... قول كسي ... حجت ... القياس

... و حجت ...

... قوله تعالى ... لعلكم تهتدون اطيعوا الله و اطيعوا الرسول لعلكم

ترحمون ... ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا ...

... موجب آيت فاسئلوا

اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون ... آورده ... ثابت است

... از مجتهدين ... جماعه ... اجتهاد ...

... علوم ... قرآن و حديث و

فقه ... اجتهاد ... ربع ... بعضي

... قرآن و حديث ...

... اجتهاد ... استنباط از قرآن و حديث

... اصل ...

... باشد ... مصلحت است

...

اگر مذاهب سهل موافق هوای نفس از مذهب انتخاب نماید و این درست
نیست زیرا که از قبیل اتباع هوی است نه اتباع امر خدا چنانکه نوشته اند الکرخی در ابوا
و مسح و غیره بر طور حنفی و در مطعومات بر طور مالکی و در طهارت منی و نفی تحریم بر طور
شافعی عمل نماید انتهی مختصر شد اگر بر مذهبی که انتقال میکند روایت
مرجوح آن مذهب گیرد و اگر اکثر علماء آن مذهب آنرا متروک داشته اند این
نیز درست نباشد بعد از این هم خلاصه کلام آنکه اگر کسی را بمزاولت علوم عربیه و فهم
کتاب و سنت سلیقه ای تکلف میسر شود و حدیثی دریابد که محققان فن حدیث صحیح
[illegible] کرده اند و از محل [illegible] اهل سنت جمعی بران رفته و چیزی از مخالفت
اجماع بیرون آمده و از بسیاری از حضرت و شریح [illegible] دریافته شد اتفاق در فسخ
آنرا [illegible] و نیز معلوم است که در هر مذهبی شهره در آن مسئله
اتباع حدیث نکند و در غیر آن چنین نفی یافته نشود و هر کس که حسن ظن داشته
باشد تقلید او نماید از انتقام حکم واضع شارع را بوهم آنکه صاحب مذهب در ترک
آن حکمت در نظر داشته باشد نکند از [illegible] هرگز از آن مذهب خارج نمی شود
چنانچه [illegible] اربعه به صراحت آنچه ثابت شده که هرگاه حدیث صحیح را برخلاف
قول ما دریابید عمل بحدیث کنید فی الحقیقت مذهب ما همین است و چگونه چنین نباشد
که در توهم خلاف آن تبلیغ احکام [illegible] لازم می آید گویا دعوی رسالت
مستقلی [illegible] میکنند و [illegible] از مقتدای [illegible] امر رسول میدانند
[illegible] بالجمله [illegible] است که متعصبان هر مذهب را وجود مخالفت صاحب
مذهب از آن مذهب خارج نمی شود پس با اقتداء قول پیغمبر چگونه از آن مذهب خارج
[illegible] و آیا هرکه صاحب کمال در اقتدای پیغمبر صلعم ذکر کرده [illegible] و در این
امر [illegible] را [illegible] نیست و فی الحقیقت از [illegible] مذهب تفحص کند می
[illegible] تقلید ایشان [illegible] یکی را از فقهاء [illegible] در مقابل
حدیثی می آید و ترجیح میدهند و این از آن قبیل است که علماء را به پیغمبری رسیده

... متحقق با اجتهاد کوشید شود بیان حرف و وجوه آنکه نوشته فلاموده ان

تحقیق یا دانسته در استخراج مذاهب دیگر که از تحلیل و تحریم در شریعت حلها پیدا بوده

باز که حق تعالی او را قوت اجتهاد واقعی داده بالضرورة الواجبة باید که بعد

تقلید نمی شود لکن هم را دعوت بمذهب خاص محل فتنه میدانند این کار نمی باز

بالجمله اگر کسی از قوت اجتهاد خواهد چند چیز را بر خود لازم گیرد تا رو برو رب العالمین

مالک یوم الدین شرمنده نشود   اول درستی فهم و تکلم و تدقیق در استنباط از کتب

عربیت از قواعد منطق و ضوابط فهم و درس کتب تحصیل   دوم مزاولت

کتاب و سنت بوجه عبور و تدقیق   تخلیه نفس از هوا و تعصب   الصفای

روحانی بکتاب نبی صلی الله علیه وآله وسلم   تصفیه نفس تا جذبه ... فی

راز نورانی فرق فهم کجا در سنت شبهه وان تاکی المفتون

اطلاع بر مذاهب تا نقض اجماع لازم نیاید و مذهب هر کس از نقش گردد تا

میان نماید اگر این هم شروط ... مسائل الاجتهاد دو مرتبه و تا آنکه براین

یا هر مسئله اگر خواهد فی الجمله از رنجم تقلید مرآنچه در مذهب دیگر در بعض مسائل

عمل نماید و که تحت اجتهاد مطلق نشده اجتهاد چند چیز لازم است و این جمع مذاهب را

تلفیق گویند و این را چند صورت است   الحال از روی دلیل حقیقت قول بعضی

ایها با وجود جمهور ... مخالف آن ترجیح یافته باشد بر تقدیر ترجیح قیدی نیست

و از ... حدیث صحیح غیر منسوخ ظاهر الدلالة عمل نماید که در مسائل

مقلد مجتهد شخص   اجلی را عمل نشده وضو یا نماز یا صوم یا باقی از عبا

معاملات بر طور شخصی بکند و باقی بر طور دیگری در این صورت اگر بعض شروط الست

مانند حنیف ... وضو اجزای صلوة پس احتیاط نماید در آنکه عمل مذکور صاف

شود که پیش هیچ کس درست باشد اگر بر همه مذاهب درست باشد هذا بالاول و نیز

آنکه در باب دیگر تعلق ندارد و مانند صلوة و صوم و زکوة و مانند نکاح یا

بیع در آنجا بعمل اگر خواهد بعضی او را بر مذهب کسی بکند و بعضی دیگر بر مذهب کسی

از دست افاغنه سوء مستخلص گردانیده ازان خانان دو برادر مجنون خان و بابا خان

زاده بت واسطه بابا خان که میر سند همراه آورده و احوال این هر دو در تواریخ محمد

اکبری مسطور است و نسب مادری این بزرگان به نوده واسطه به صاحب قران میرسد

نسب فقیر بچهار واسطه بابا خان منتهی میگردد و جدم [illegible] خان مذکور در عهد اکبری

منصب [illegible] شده بود پدرم بمنصبی گرفتار بود و در خدمت اورنگ زیب بادشاه

گذرانیده آخر دولت ترک دنیا معزز و مفخر گردیده در خدمت بزرگی از خلفاء

طریقه قادریه استفاده نموده در سال هزار و صد و [illegible] هجری انتقال ازین عالم

نمود و در سال هزار و صد و یازده ولادت فقیر اتفاق افتاد و در عمر هفده سالگی

پدر فقیر به بی سروبرگی نشست و در بست کمر همت بسته و دست از دنیا برداشته پا بر

سر [illegible] گذاشته علوم متعارفه در عهد پدر خوانده و کتب

حدیث در خدمت حاجی محمد افضل سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبدالله ابن سالم

مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول دهلوی تلمیذ شیخ القراء

عبدالخالق منوفی سند کرده و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه

از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بدایونی که به سه واسطه بحضرت قیوم

ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفته و در خدمت ایشان [illegible]

بعد وفات ایشان از مشایخ متعدده این طریقه استفاده نموده آخر با استعانه فیض

ایشان حضرت شیخ شیوخ شیخ محمد عابد رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز به دو واسطه

بحضرت مجدد میرسند [illegible] بوده مدتی در خدمت ایشان کرده خرقه و اجازت

طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود و بحکم حضرت ایشان سی سال به تربیت

طالبان خدا مشغول هست خدا خاتمه بخیر کناد

به [illegible] رسیده بودند

و در سند عمل بحدیث و انتقال از مذهبی بمذهبی [illegible] میرزا جان [illegible]

عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی رح رساله نوشته ملخص آن بفارسی تحریر

میکرد و قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و قال رسول الله

[illegible] نشود زیرا که در حدیث ترمذی آمده است که عدی بن حاتم رضی الله عنه گفت

[illegible] در تفسیر آیه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله عرض کردم یا رسول الله صلعم

[illegible] ما ایشان را نمی پرستیدیم و خدا نمی دانستیم فرمودند آیا چنین نبود که ایشان را محض

گفته ایشان حلال و حرام میدانستید گفت آری فرمودند همین است ارباب گرفتن

و ظاهر است که منصب [illegible] بتحلیل و تنصیب شریعت مخصوص بخداست و نبی نص

قاطع دیگری را این منصب ثابت کردن شرک است نعوذ بالله ان نکون من المشرکین

[illegible] قال اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و من یطع الرسول فقد اطاع الله

فاتبعونی یحببکم الله و مانند آن دیگر در حدیث و اطاعت اولی الامر مخصوص است

به مباحات چنانچه فرموده فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول و در اتمام

کلام تنبیه [illegible] نقل استفتا [illegible] ساکن [illegible] عظیم گرد

که از [illegible] مولوی محمد [illegible] صاحب لکهنوی فرستاده بودند مولوی [illegible] سبب [illegible]

[illegible] مولانا عبد العزیز صاحب دهلوی ارسال داشته مولانا [illegible] علیهما [illegible]

[illegible] مولوی رفیع الدین صاحب برادر عینی خود فرمودند برادر [illegible]

[illegible] جواب [illegible] تصحیح [illegible] روانه لکهنو ساختند فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] صاحب و نسب کرده [illegible] برای [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] گذشت مجلی [illegible] حضرت

[illegible] انجام [illegible]

[illegible] محمد بن حنفیه [illegible] علی مرتضی

علیه التحیة والثنا [illegible]

[illegible]

[illegible] حکومت

[illegible] همایون بادشاه مملکت هندوستان [illegible]

خفاست

در مذهب خود جز رسم تقلید اندک [illegible] انتقال اراده حصول مال یا جاه کرده پس مراد او

به حقیقت انتقال او نیست و نیست دائر علم و فقه بود برای دنیا انتقال کند پس از

بدتر است زیرا که تلاعب بمذهب دیگر کند برای غرض دنیوی و این نوع غیر جایز است

و اگر در مذهب حنفی متفقه است و باعث انتقال وی سبب دینی است و مذهب

دیگر مردود ترجیح یافته بقوت ادله بر نزد حنفی کسی انتقال واجب است و بعضی جایز

دانسته‌اند و اگر عاری از فقه است و در مذهب حنفی تفقه نشده و جاهل مانده و مذهب

غیر را بر حنفی سهل و قریب الادراک یافته است و اراده تفقه در این مذهب است برای آنکه

نیز انتقال واجب است چو اولی زیرا که تفقه در مذهبی بهتر است از جهل و جمیع

مذاهب ثانیاً عامی جاهل صحیح بود و اگر انتقال به هیچ سببی دینی یا دنیوی

نبود بلکه لازم در مذهب قصد مجرد عمل بود این جایز است [illegible] ممنوع است

هر فقیه را زیرا که او در حد فقه این مذهب حاصل کرده حالا چون در مذهب دیگر

انتقال کند محتاج [illegible] برای تفقه در آن مذهب [illegible] عمل که مقصود از تعلم

و تفقه است باز مانده پس او را ترک انتقال اولی است و آنکه می‌گویند که اگر غیر حنفی

بمذهب حنفی انتقال کند جایز است و عکس آن جایز نیست محض تحکم و تعصب است

دلیلی ندارد زیرا که ائمه اربعه در حقیقت برابر اند اگر در تقدیم مذهب حنفی یا مذهب

دیگر بر مذهبی نصی از آیه و حدیث وارد بودی تقلید آن مذهب بر هر فرد است

واجب شدی و تقلید دیگری واجب نبودی و این خلاف اجماع است

و [illegible] صاحب جامع الفتوی که حنفی مذهب است گفته [illegible]

یا زن را انتقال از مذهب شافعی بمذهب حنفی و عکس آن الا بعد [illegible] مذهب

اختیار کند نه در بعضی مسائل و بسیاری از خلف و سلف انتقال کرده اگر جایز

نبودی انکار کردندی و هر که بخلاف آن گوید قول او دلیل و غیر معقول است والسلام

علی من اتبع الهدی — در مدح معاویه بن ابی سفیان

امیر صحابی و اتباع او و اعتقاد باید کرد و بدانید که علمای مذهب اهل سنت [illegible]

صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح
است روایت کرده است آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب
الحجه ذکر کرده و در روضة العلماء که امام ابو حنیفه رضی الله عنه فرموده اترکوا قولی بخبر
الرسول علیه السلام و بخبر الصحابة رضی الله عنهم و قول مشهور است از آن که امام فرموده
اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی پس کسیکه مهارت در فن حدیث دارد و ناسخ را
منسوخ و صحیح و ضعیف را خوب می شناسد اگر بحدیث ثابت عمل از مذهب امام بر نمیگردد
چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی لغو است و اگر با وجود اطلاع بر حدیث
ثابت عمل نکند این قول امام اترکوا قولی بخبر الرسول را خلاف کرده باشد و مخفی
نیست که هیچ یکی از علماء امت جمیع حدیث را احاطه نکرده چنانکه قول امام مذکور
دلیل بر آن است براینکه جمیع حدیث با امام نرسیده بلکه بعضی از آنها فوت شده و
چیزها فوت نشود مثل خلفاء راشدین که اعلم اهل امت بودند بعضی احادیث از
ایشان نیز فوت شده و پیدا شد ازینجا معنی آنکه بعضی حدیث وارد و ... که
برای افراد امت اتباع پیغمبر واجب است و اتباع هیچ یکی از ائمه واجب نیست
و اینجا است که جماعه [illegible] مجتهدین خود را اختیار نماید و هر که سلوک عمل
بحدیث از مذهب بر می آرد [illegible] بیاد اما انتقال از مذهبی
بمذهبی دیگر ازین مذاهب مشهوره تفصیل دارد امام سیوطی رساله
جزیل المواهب فی اختلاف المذاهب انتقال از مذهبی بمذهبی جائز است و خبر کرده آنرا امام
شافعی و [illegible] امام نووی در روضه گفته که بعد تدوین مذاهب
آیا جائز است مقلد را از مذهبی بمذهبی دیگر رفتن گویم که لازم است مر مقلد را
طالب علم بر احوال مردم مجتهد نماید تا غالب شد ظن او که جواز ثانی اعلم است
تا جائز است او را و احمد [illegible] نیز جائز است انتهی بر مقلد [illegible] حالات است در
[illegible] چهار حال خالی نیست چرا که مقلد عامی است یا عالم و این هر دو یا باعث
بر انتقال [illegible] دینی است یا دنیوی پس از عامی و عامی است از جهت [illegible]

که پیغمبری حقتعالی برو ختم کرد و کافهٔ انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی
تا انقراض دنیا است و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین در شان روست جماعه که در طول نبوت
او صحبت داشته باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در صحبت و تا حیات او در ترویج
شریعت و تمهید مهمات وی فرو نگذاشته باشند بدستگیری او از ورطه کفر رسته و به ساحل
نجات پیوسته اند طرفه حسن ظنی که بخدا و رسول دارند معاذ الله که اگر حقیقت کار چنین
بود که زعم ایشان است لفظین لیس ما صحبت را از چنین صاحب امید رحمت نماند و از
چنین پیغمبر چه توقع شفاعت اهل پیغمبران سابق و [illegible] ایشان چو شنیده نیست و
دقایق اولیای این امت نیز همان قدر که دیده و شنیده شده که بعد از زمان
کی از این بزرگان هم بخلاف او مرتد و منکر گردیده و از او [illegible]
نشده اند پس از بعثت پیغمبر مقصود از آن اصلاح امت است که کدام [illegible]
[illegible] خیر القرون میکرد و خیر الامم [illegible]

اسلام

مخفی نماند [illegible] حنفیه

انکار ذکر جهر [illegible] فتوی [illegible] بعضی [illegible] اتباع [illegible]
ذکر جهر [illegible] فصل [illegible] بعضی [illegible] و فرقه [illegible] افراط و تفریط [illegible]
و در الفاظ [illegible] تنقیح میخواهد و محاکمه مطابق [illegible] درست
که معنی الفاظ ذکر [illegible] یاد کردن است مخفی نیست [illegible] قسم کی ذکر لسانی
است بی ضمیمه [illegible] قلب و [illegible] [illegible] و دافع [illegible]
غفلت دوم ذکر قلبی [illegible] لسانی و [illegible] صوفیه معتبر است
ذکر خفی [illegible] قبا [illegible] است که و معمول [illegible] جمیع طرق [illegible]
است با حضور [illegible] مذکور [illegible] ملاحظه [illegible]
او ما خوذ [illegible] فی نفسه [illegible] و دون [illegible]
بالعدو و الآصال [illegible] دوم [illegible] ملاحظه [illegible]
طریق استدلال [illegible] شرح معتبر [illegible]

حضرت صحابه را بنابر حسن ظن که در شان اهل خیر القرون لوازم ایمانست تاویل میکنند
و اگر تاویل نباشد تفویض بجناب الهی می نمایند و جهت اثبات طعن ممنوع میدانند
و خطای این بزرگان را خطای اجتهادی میگویند چرا که در قرون ثلثه مشهود بالخیر
هیچ یکی از علماء محدثین و مجتهدین باوجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال ایشان
باوجود نسبت خطا بمخالفات حضرت علی رضی الله عنه تجویز طعن نکردند و اگر چند روز
میان ایشان نام و ننگ و فساد واقع شده نشئه عصبیت و غضب بود
بر عقیده کفر همدیگر اصرار در حیات و بعد از عزیزان امری حرفی نشد و طریق مسلم
همین است زیرا که در وقت نزاع مشاجرات صحابه سه فرقه شده بودند جماعه
جانب خلیفه برحق علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گرفتند و جماعه دویم بطرف
امیر شام رفتند و فرقه سیوم توقف نمود در شکست مجتهدان و محدثان آن قرون
در اخذ حدیث بر مرویات هر سه فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدی از ان فرق
مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات از وی نکردند با احتیاطها در ثبات
روایات بجا نمی آوردند و اگر معنی روایات آنها روا داشتند ترویج اسلام
بر هم ... نمیکردند ... آنها ... حضرت خیر البشر علیه
الصلوة والسلام ... اگر مخالفان گویند که صحت حرمت قرابت آنحضرت ...
نمیتوان قبول حق لیکن از اهل قرابت آنحضرت صریح بتکفیر منازعان ثابت نیست
وحشت و نفرت که لازم نزاع است همچنان صدور آن بجز خطا از اهل خیر القرون
خیلی مستبعد و مستنکر است اگرچه آن خط خطای اجتهادی باشد که مودت ذی القربی
آنحضرت را حسب ارشاد بر جمیع افراد امت واجب است و اگر استدلال نیز در میان نباشد رضا باذیت
اهل قرابت رسول الله بعمل نمی آید و کیفیت این مسئله مناسب نیست سکوت بالاولی تام
در اجتماع اولی است و فرقه شیعه حین از مسلک اعتدال انحراف ورزیدند و اعتماد
بر اخبار غیر اصل کرده و آن نفوس قدسیه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نمودند رفته رفته
بیلغ ... لازم که عبدا التواتر ... و با قرآن کتاب و سنت زند مبتلا گردیدند و ...

سبحانه وخیر الکلام ما قل ودل والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه اتمه الثنا   که لفظ نسبت به معنی دارد
باید دانست که لفظ نسبت در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میانه حق جل
شانه و خلق واقع است متکلمین تعبیر میکنند از آن بصانعیه مصنوعیه چون نسبت
کلال با کوزه و در نظام هر کتاب و سنت بهمین معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه تعبیر از آن
نسبت بظهور وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج و حباب و جی
گویند که کثرت اعتباری است و وحدت حقیقی با مطلق نیست و حاصل این تعبیر اثبات
عینیت خلق است با حق و این معنی را ابا و نیایات و تمثیلات مشروع و معقول میسازند
و اگر شهودیه اند نسبت ظل با اصل چه چون ظهور شکوس متکثره بیشخص در آیینه
خانه ثابت می نمایند و این کثرت ظلی نیز بمحل وحدت حقیقی اصل نمیتواند شد ایشان
فرق است میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را حقیقی دیگر اعتبار از اصل اوست نمات
اصل در مرتبه ثانی ظاهر کرده هر چند ظل را عین او نمود اما محل مواطات کلی بر دیگری اینجا صحیح
نیست زیرا موج و دریا صحیح است پس ایشان اعتبار من وجه اثبات غیریت میکنند
و مطلق در توحید خلل نکنند و این معنی از کتاب و سنت بسا فی بیشتر آورد و تعبیر
معنی نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه آنکه
که ذوات ایشان حقایق ممکنات در مرتبه علم الهی مرکب اند از عدم و وجود و این معنی
که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر است بجهل و عدم القدرت که معبر است بعجز
و غیرها مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه علم پیدا کرده اند و مرایای صفات
حقیقیه که مقابل آن عدمات اند گردیده و انوار صفات در آن مرایا منعکس گشته
مبادی تعینات عالم شده اند پس اعیان ثابتة فی العلم مرکب اند از اعدام
اضافیه و ظلال صفات حقیقیه در مرات خارج طفیلیه ظل خارج حقیقی و معبر
بوجود منبسط و صادر اول منعکس شده مصدر آثار خارجیه گشته پس اعیان
خارجیه ذوات ایشان بوجود ظلی موجود شده نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند

[illegible] معلوم است و قسم سوم از اقسام ثلثه ذکر [illegible]
[illegible] معنی [illegible] کامل [illegible] ذکر [illegible] اکتفا ذاکر [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] نفس [illegible] ذکر خفی [illegible] زبان شرح و ماخوذ است از آیه
ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین دوم [illegible] در شرع [illegible]
بجهر است [illegible] افضل است از خفی [illegible] چنانچه از ابو قتاده [illegible]
در صلوة جهر [illegible]
خفی [illegible] و فضل
ذکر خفی [illegible] کتاب و سنت ثابت است [illegible] اکرم
[illegible] جهر [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] حضرت مشایخ الطریق [illegible]
[illegible] دایره [illegible] محقق
[illegible] کتاب و سنت ثابت [illegible] افضل است
[illegible] تعلیم ذکر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
تعلیم ذکر [illegible]
[illegible] افضل [illegible]
[illegible] ذکر خفی [illegible] جمیع
[illegible] ذکر جهر [illegible] و اثبات [illegible]
ذکر خفی [illegible] اثبات [illegible] ذکر جهر [illegible]
[illegible] اثبات [illegible]
[illegible] القلب [illegible] افراط و تفریط [illegible]

بسیار است فرقه اولی میگویند که سماع مطلق حرام است بنابر سد باب فتنه و فرقه ثانیه می
فرمایند که حلال است الا مطلق نیست بلکه باقتضاء غلبه ذوق و حال انصاف آنست که سماع
بر دو قسم است یکی مستحسن علی قسمتها باشد کلامی موزون بالحنی موزون بی همراه اصلا محذور
شرعی از ثبات دهاید فساد عقاید از آن در باطن مستمعین نیز نباید سروری یا حزنی در قلب
پدید آید این قسم البته مباح است نه مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و صوت
موزون باشد چرا غیر مباح شود و نیز در قرون اولی در تقریبات مشروعه مثل نکاح
و غیره هم اکابر معمول بوده اتقیا و علمای امت احیانا ارتکاب آن نموده اند چنانچه
از کتب احادیث ظاهر میشود اما این عمل از آن بزرگان بر سبیل اتفاق واقع میشد
نه بطریق التزام قسم دوم آنست که غالبا درین زمانه رواج داده اند و از آن رنگ
گرفته و امور غیر مشروعه را در آن خلط نموده اند این قسم بقدر مداخلت امور غیر
مباح از کراهت تحریمت حرام میرسد و اعتقاد اباحت محرمات متفق علیها اکثر بکفر هم
رسانید الحمد لله جماعتی از ارباب کمال صاحب سماع مباح نیز نبوده اند مقصود صحبت
ذوقی است نه از احکام شرعی مثلا شاعر حرمت مثل نقال شعر .... نمی کنند و در مباح
با خود است رغبت به نقال تکلیفی نمی نمایند تا آنکه به نقل دیگر را حرام نمی دانند هم حضرات
سلسله چشتیه که نشان نسبت ایشان است آخر هستا به آنست از نفوس .... مستغرق
میشوند و بسکوت حضرات نقشبندیه که منشاء نسبت ایشان جمعیت اوقات عین
آنست از سکوت بهم میرسد از سماع نمیشود در مجلس سماع نمیشوند و این خلاف ذوق طبیعی
است نه دین و شرع و کار هر چیز طرف عقل تابع دین و ملت اند نه مستمع هوا و طبیعت
و نیز هم در اجتناب از غیر مباح متفق جمله اهل طرق از اعتبار ساقط اند
از افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل این مسئله از کتب مبسوطه محققین مثل
امام حجت الاسلام غزالی و شیخ شیوخ سهروردی و غیرهما باید طلبید و الحمد لله
که فقیر از چهل سال از سماع غیر مباح تائب است و سماع مباح را تا کنون هست در محل ورد
عقیده اباحت غیر اباحت تابع کتاب و سنت است و لیکن از ذوق و وجدان ابا دارد

اند چنانچه حقیقی در عالم وجوب است از وجود و توابع آن ظلال و انعکاسات اند پس ثبوت

... متحقق ... ظلا موجود بالوجود الحقیقی فی الخارج الحقیقی الا بعد فهذا

... وجود همچنین عدم منشأ شر و نقص است و وجود مبداء خیر و کمال و عالم ترکیب

است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی او است و وجود عاریتی پس عالم مجموعه حسن و

قبح خواهد بود اما وجود حسن مستفاد از حضرت وجود است و جهات قبیح هم حاصل

از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوة السیر وجود و جذب مشایخ کمل جذبه اینست

سیر علی از حضیض امکان تا اوج وجوب قطع مسافت که عبارت است از خرق

حجب ظلمانی و نورانی که ... در میان حق و خلق واقع است فرماید برکات

آن نسبت محاذات که در میان ظاهر و مظهر متحقق بود مرتفع این حجب مانع

ظهور شمس حقیقیه در مرآت حقیقی سالک بودند تمام نظر ظهور میرسد و استیلا انوار

فتبارک تعالی آنکه را مستور میسازد این حالت را نسبت فنا تعبیر می نمایند

و بعد فنا لازم است که وجود موهوب از جناب اقدس بنا بر مقام بقا عطا می فرمایند

که سالک این وجود عطا نمود و شریعت و احکام شریعت را بر پا می تواند درست

و این را نسبت بقا پس سالک از خرق حجب ظلمانی و نورانی تمامها ... و از تجلیات

صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده در باب نبوت باقی ...

پس نبی میگردد و بدرجه عصمت که عبارت از عدم احتمال صدور شر میرسد و اگر

نقیضی حسب فطرت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف است دور تر افتند

و بوجود که خیر محض است نزدیکتر میگردد و ظلمات عدم را استیلا انوار وجود

مضمحل گشته و بیشتر صدور خیر میشود اما احتمال وقوع شر احیانا در اولیا متحقق

میگردد و تربیت و اصلاح بنی نوع خود میکنند اینست معنی آنچه میگویند که انبیاء

معصوم اند و اولیا محفوظ و اینست معنی ظهور نسبت که در اصطلاح این قوم

است ... بنسبت صوفیه مشهور ... رحمهم الله تعالی والسلام

در بیان آنکه فنا و حضرات صوفیه رحمة الله تعالی علیهم اجمعین اختلاف

معاملات وسیع فرو نگذاشته‌اند و از تواتر اخبار پیدا ثابت است که ازان عزیزان آثار کمال

و تکمیل بظهور پیوسته بود رسید لیکن تصریح آنها از مثل انبیاء عرب علی التعیین ذکر نکرده و

مشهور است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله و سلم در هر قومی پیغمبری

مبعوث شده و اطاعت و انقیاد پیغمبر آن قوم واجب شد اتباع پیغمبر دیگر و بعد ظهور

پیغمبر ما خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و مبعوث است به کافه انام و

دین او ناسخ ادیان است شرقاً و غرباً ابداً تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد و

نماند پس از آغاز بعثت او که تا امروز هزار و دویست و هشتاد سال است هر که ایمان

نگرویده اند کافر است اما پیشینیان حیث شرع از بیان احوال ایشان ساکت است

در شأن آنها سکوت اولی است نه جزم به کفر و هلاک ایشان لازم است و نه یقین به نجات

ایشان بلکه واجب موافق آنچه از زبان ایشان مفهوم شده و حسن ظن متحقق است

به شرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس نیز اعتقاد مثل هم تا

ظهور خاتم الرسل بگذشته اند ولی شرع از احوال ایشان ساکت است همین عقیده

دارد و الا کفر کسی بی دلیل قطعی که عبارت است از تحریر رحمت الهی ابدا آید

باید دانست که حقیقت بت پرستی ایشان آن است که بعضی ملائکه که به امر الهی در عالم

کون و فساد تصرف دارند یا بعضی ارواح کمل که بعد ترک تعلق اجساد در این نشاء

تاثیری دارند یا بعضی احیا ذوات اند که به زعم ایشان مثل حضرت خضر زنده جاوید اند

صورهای ایشان ساخته متوجه به آن می‌شوند و به سبب این توجه بعد مدتی مناسبتی به صاحب

آن صورت بهم می‌رسانند بنابر این مناسبت حوائج معاش و معاد خود را روا می

سازند و این عمل مشابه است به ذکر رابطه که در صوفیه اسلام معمول است که صورت

پیر را تصور می‌کنند فیض برمی‌دارند اینقدر فرق است که در ظاهر صورت پیر حاضر

نمی‌سازند و سجده ایشان سجده تحیت است نه سجده عبودیت و اسلام ... الله

که بزرگی به مثابه تشبیه مشابه به بلای حضرت یوسف

علیه السلام مبتلا بود بزرگی به عبادت آمد پرسید چه حال است جواب داد ...

[illegible] از کتب قوم ظاهر است که در باب احوال صحیح و مقامات منیعه و [illegible]
[illegible] داده اند و هر که از مراتب طریقت واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح و اعتدال
[illegible] دارد [illegible] تحریر [illegible] خیر الکلام ما قل و دل والسلام

[illegible] سند [illegible] عرب [illegible] اصل [illegible] آن را اصلی است و منسوخ
شده [illegible] باید [illegible] و مختصر از روی تحقیق و انصاف مرقوم [illegible] و باید
[illegible] کتب [illegible] معلوم [illegible] رحمة الله [illegible] در وقت [illegible]
[illegible] اصلاح معاش و معاد [illegible] مسمی [illegible] چهار دفتر دارد [illegible]
احکام [illegible] ماضی و مستقبل [illegible] توسط ملکی نام کرده [illegible]
[illegible] کلام [illegible] ماضی [illegible] آن [illegible]
[illegible] تربیت کرده [illegible] ایشان [illegible] کتاب [illegible] نموده
[illegible] گذشته [illegible]
[illegible] مقرر نموده
[illegible] کتب [illegible] آورده [illegible]
[illegible] شده اند
[illegible] تصرفات کرده اند [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] و عقلا
ایشان [illegible] در تحصیل علوم و فنون
[illegible] معاش [illegible] و تصحیح [illegible] نفس [illegible]
[illegible] مستعد [illegible] و قواعد و ضوابط
ایشان [illegible] نام [illegible] شده [illegible]
[illegible] هذه الاسلام [illegible] در ممالک هندوستان
[illegible] اسلام [illegible] شده و [illegible] مصالح [illegible]

[illegible]

اخر عبارت مکتوب سی و پنجم سید فقرا عرفا و سرحلقه
اولیا جامع علوم باطنی حاوی فنون ظاهر حضرت
شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره

[illegible] از خود و از طاقت خود منکر باشی ... حضرت [illegible] عبادت خود [illegible]
شمرده خود را [illegible] در تصور کن [illegible] دور باشی [illegible]
ربوبیت [illegible] رسید [illegible] همه [illegible]
و همه [illegible] زوال گرفت و همه [illegible] معصیت [illegible] از [illegible]
گنگ [illegible] عالم [illegible] در [illegible]
[illegible] موجودات عالم [illegible] قدرت او [illegible]
را بوجود [illegible] صد هزار [illegible] محمد [illegible]
[illegible] قاب قوسین [illegible]
[illegible] صد هزار [illegible]
[illegible] در جهان [illegible]
[illegible] از صفت قدرت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] الله [illegible]
از صفت [illegible] ذره [illegible] قدرت [illegible]
مکنونات [illegible]
چون [illegible] آمد او [illegible]
الف [illegible]
[illegible] گذشته [illegible]
طریقت [illegible] شریعت [illegible]
[illegible]

[illegible] نسبت انی مسنی الضر گفته‌اند [illegible] مثل ایوب علیه السلام [illegible]

[illegible] خواسته در صورت مقام صبر است ولی ارفع از مقام صبر است ولی

[illegible] بر سبیل [illegible] این حال این شبهه [illegible] محذور [illegible]

[illegible] شبهه [illegible] تامل کنند محل شبهه نیست [illegible] الله اکرم حضرت

ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین و نیز انی مسنی الشیطان

بنصب و عذاب گفته و این آیات نظر بر بیباکی و بی صبری [illegible]

[illegible] مقام [illegible] و حضرت [illegible] انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب

[illegible] که این بی صبری [illegible] و اگر

[illegible] با وجود بی صبری [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] انواع بلا [illegible] و [illegible]

[illegible] صبر [illegible] مقام

صبر [illegible] جمیع مقامات [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] است

[illegible] رضای حق [illegible] و [illegible]

[illegible] با وجود [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] گفت انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب [illegible] حضرت شیخ

رحمة الله علیه [illegible] الصبر [illegible] الی [illegible]

و حضرت ایوب علیه السلام [illegible] حال نمود

[illegible] این ولی [illegible] و مقصود

[illegible] کمالات نبوت و حقیقت عبودیت

[illegible] ولایت [illegible]

لكم ثم اوفيكم اياها فمن وجد خيرا فليحمد الله ومن وجد غير ذلك فلا يلومن
الا نفسه قال سعيد كان ابو ادريس الخولاني اذا حدث بهذا الحديث جثى على ركبتيه
انتهى پس ظاهر است كه اتقى قلب از هم سعيد بود كما قال النبي صلى الله عليه وسلم كما
ورد في الحديث اي اتقيكم بالله وفي القرآن المجيد ان اكرمكم عند الله اتقيكم
واكرم الخلق عند الله هو الحبيب الله صلى الله عليه وسلم وعلى اله وصحبه اجمعين و ذكر
حضرت جبرئيل عليه السلام بنا بر قولی است که حضرت ملائکه متعبد الحب اند در
میان مادر که ماده حب است مشغول بود که خلق ملائکه از آن بظهور آمد و که در تفسیر عزیزی مذکور است
والتفصيل في التفسير پس مصداق از انس که و مصداقی از جن مذکور گردید
و مصداق فجور قلب رجل شیطان و دجال از انسان ذکر شود فافهم ولا تكلم
الخ پس بر قول مذکور طعن طعن و تشنیع کند گویا بر این حدیث هم که عمدا ...
حدیث آورده هر روز حفظ سیاه و صفت مقتطمس ...

چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین دراین صورت از مدد کتبه بیان؟
ثواب اعمال چون روزه نفل یا سنت ختم کلام الله ربع یا نصف یا ... سوره
و صدقه از خورانیدن و نوشانیدن و پوشانیدن و نماز نفل یا سنت یا حج نفل یا
باموات می بخشند میرسد یا نه و نفع میکند یا نه بینوا توجروا به قسم ثواب
از روزه نفل و یا سنت و نماز نفل و یا سنت و یا ختم کلام الله ربع یا نصف یا سوره
دو سوره و صدقه از خورانیدن و نوشانیدن و پوشانیدن وغیره از اعمال حسنه
که می بخشند یقینا بغیر شبه بمرده میرسد و نفع کنم از جانب خدا تعالی
میشود و اینکه میگویند که نمیرسد و نفع نمیکند حقیقت مذهب معتزله است
و عقاید آنان که دیدار خدا تعالی در روز قیامت و ثواب عقاب قبر و میزان اعمال را
نیز منکر اند و میگویند که خالق جمیع افعال انسان است و حال آنکه خود خدا تعالی والله
خلقکم و ما تعملون یعنی خدا تعالی پیدا کرد شما را و هر چه میکنید و در حدیث هم وارد
آمده که المیزان حق یعنی که میزان حق است و دیگر حدیثها در این باب وارد آمده اند

[illegible] پرده وشغلی در صرف کرد آن نفس بر باد ده وصلی
[illegible] اجتماع [illegible] از هر دو طائفه بزرگان واقع شده هر که بخدمت
[illegible] شیخ قدس سره [illegible] کشید اول مراتب بزرگ گشت در خدمت
حضرت [illegible] بر عهد وعهد را [illegible] کرده نقط.

اور [illegible] تقویۃ الایمان کہتے کہ روایت لوگ اگلے پچھلے اور آدمی اور جن
سب مل کر ایک [illegible] ہو جاویں تو [illegible] اللہ کی سلطنت
میں رونق کچھ [illegible] بڑھ جاوے گی اور سب لوگ شیطان اور دجال
ہی سے ہو جاویں تو [illegible] سلطنت میں [illegible] حدیث [illegible]
مسلم [illegible] صحیح [illegible] مسلم [illegible] حدیث [illegible] صلی اللہ
علیہ وسلم از حضرت [illegible] روایت [illegible]
عن النبی صلی اللہ علیه وسلم [illegible] قال یا عبادی انی
حرمت الظلم علی نفسی وجعلته بینکم محرما فلا تظالموا یا عبادی کلکم ضال
الا من هدیته فاستهدونی اهدکم یا عبادی کلکم جائع الا من اطعمته
فاستطعمونی اطعمکم یا عبادی کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی
اکسکم یا عبادی انکم تخطئون باللیل والنهار وانا اغفر الذنوب
جمیعا فاستغفرونی اغفر لکم یا عبادی انکم لن تبلغوا ضری فتضرونی
ولن تبلغوا نفعی فتنفعونی یا عبادی لو ان اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم
کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم ما زاد ذلک فی ملکی شیئا یا عبادی
لو ان اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد
منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا یا عبادی لو ان اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم
قاموا فی صعید واحد فسألونی فاعطیت کل انسان مسألته [illegible]
[illegible]

نموده باشد خوب است سیوم اینکه غیر مجتهد کلا نیست در تقلید ابوحنیفه و گفته

اعلم ان العلماء دونها یزورون قبره رحمه الله علیه ثم یتوسلون عنده فی

قضاء حوائجهم ومنهم الامام الشافعی قال انی تبرک بابی حنیفة واجیء الی قبره فاذا عرضت

لی حاجة صلیت رکعتین وسألت الله عنده فیقضی سریعا پس امام شافعی

استفاده یافتن با آنکه مجتهد مطلق است و مجتهدین هر زمان [illegible]

یقینا میشود و در [illegible] الا اعتبار [illegible] [illegible]

دهلوی محدث [illegible] [illegible]

از قبر امام موسی رضا اکسیر [illegible] والله اعلم بالصواب

چه میفرمایند [illegible] فتوی [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] تاج الفقهاء والمفسرین مولوی [illegible] و اذکی المحدثین

والمتکلمین مولانا محمد اسمعیل رحمة الله علیه در استفتاء [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه وآله وصحبه الصلوة والسلام [illegible]

[illegible] مسلمان ثواب تعالی [illegible] ختم کلام

الله تمام یا بعض [illegible] خواه لباس [illegible]

یا طعام و غیره [illegible] مسلمان میت [illegible] ثواب آن [illegible]

[illegible] میت میشود یا نه بینوا توجروا [illegible]

ثواب [illegible] و عدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال [illegible]

[illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] معتزله میگویند که بهشت و دوزخ تا حال خدا پیدا نکرده است دیگر از
[illegible] مذهب معتزله آن است که میگویند که ثواب عبادت بغیر نمی رسد و قسم اعمال
[illegible] فرقه معتزله ناریست بموجب حدیث سرور کائنات که ستفترق امتی
علی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة یعنی اهل سنت و جماعت
پس این فرقه معتزله [illegible] قبایح مذکوره ناریست [illegible] مسلمان
[illegible] شفاعت [illegible] بر قول معتزله عمل نمایند و [illegible]
[illegible] در دل [illegible] بموجب [illegible]
روایت اهل سنت و جماعت از بخشیدن ثواب [illegible] اعمال [illegible] تغافل نمایند
و [illegible] تعالی اعلم ان للانسان ان یجعل ثواب عمله لغیره عند اهل
السنة [illegible] صلوة او الصوم والحج والصدقة والتلاوة وغیرها من جمیع
انواع البر ویصل الی المیت وینفعه وقالت المعتزلة لیس له [illegible]
والله اعلم بالصواب [illegible] شرح الوقایة [illegible]
[illegible] سید محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استفتای [illegible]
علمای دین و مفتیان شرع متین درباره استعانت از اهل قبور [illegible] صالحین
از اولیاء الله [illegible] درست باشد جواب استعانت
از اهل قبور [illegible] درست است [illegible] در حصن حصین [illegible]
استعینوا یا عباد الله [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] حضرت رسالت پناه صلعم [illegible] طلب کنند حضرت
[illegible] طلب نمایند پس [illegible]

همین قدر مسلم مختار است اگر خواهد بکند و اگر نخواهد نکند لیکن تعیین حال این
وعده بالخصوص هیچ حاجتی ندارد و صاحب شرع محمدی هیچ وعده نکرده باشد
مراد از بخشید فوز دیگر است سوم مندرج سوال نسبت بالجمله دین و نفع
ثواب مردگان نسبت خیلی دشوار و هیچ معنی ندارد در این صورت ایصال
نفع ثواب مردگان چنانچه در کتب معتبره مرقوم است دیگر بحث در منقول
ایصال نفع ثواب اموات می باید کرد زیرا که این امور از نقل ثابت است
پس مقولات این است که زنده از طرف مرده بطریق نیابت و وکالت
آن عمل خیر را برای رضای او تعالی بجای آرد حق جل و علا بکند و ثواب بسوی
مرده حواله نمایند و این مقام تفصیل است که آن عمل خیر یا عبادت محض
بدنی است چنانچه نماز یا روزه یا تلاوت قرآن یا ذکر و تهلیل و درود یا
محض بمال تعلق دارد چنانچه صدقه نقد یا دادن طعام یا لباس یا بنای مسجد یا
چاه یا قربانی و امثال آن [illegible] یا مرکب است از هر دو یعنی بدن و مال هر دو
تعلق دارد چنانچه حج و جهاد پس در هر دو اخیر یعنی مالی و مرکب
نیابت جایز است و ثواب آن بمرده میرسد چنانچه احادیث کثیره بر آن دال اند
و اتفاق اهل سنت بر آن است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه نماز و روزه
و تلاوت قرآن و تهلیل پس مختلف فیه است نزد محققین اهل سنت بسوی ثواب قرار
اهل سنت [illegible] ثواب عبادت بدنیه [illegible] هم کرده اند و قول امام
اعظم و امام احمد همین است چنانچه در شرح [illegible] و غیره کتب نقل شده
و اکثر متاخرین [illegible]
[illegible] کتب معتبره است [illegible]
القرآن [illegible] المیت [illegible] و ذهب الاکثر الی انه [illegible]
[illegible] الامام [illegible] من [illegible]
[illegible]

[illegible] شده یا بعد و تعالی [illegible] خواهند [illegible] و
[illegible] در [illegible] خواهد شد چنانچه از آیات و احادیث [illegible] معلوم
[illegible] میداند [illegible] کسی [illegible] بر [illegible] از
[illegible] در بیان فقه [illegible] از عقود [illegible] چنانچه بیع و اجاره و غیر ذلک
[illegible] عقود [illegible] تعریفات و ارکان و شروط [illegible] آن عقد
صورت [illegible] پس تعریف در کتب فقه [illegible] عبارت [illegible] حالا بلا عوض
[illegible] عبارت [illegible] ملک کسی گردانیدن [illegible] فی الحال [illegible] و رکن
[illegible] ایجاب [illegible] قبول یعنی ایجاب از [illegible] قبول از طرف [illegible]
[illegible] شرط [illegible] بودن آن چیز [illegible] مقبوض [illegible]
الایجاب و القبول [illegible] عقد و قیام [illegible] و شرطها ان یکون [illegible]
[illegible] بالایجاب و [illegible] فی مجلس [illegible] الی اذن [illegible]
[illegible] بس [illegible]
[illegible] حکم معقد [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] و بعد [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] و [illegible] فی المجلس [illegible]
[illegible] حکم [illegible] پس [illegible]
[illegible]
[illegible] ثواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لا عند القدرة وكذا فی مواهب الرحمن وغیره من الكتب المعتبرة الفقه ودلایل

و عمل هم میرسد قول خداست چنانکه در برهان شرح مواهب الرحمن زیر قول ما ثنی میگوید

ولا تجزی النیابة فی العبادة البدنیة بحال لان المقصود وهو اتعاب النفس لا یحصل

به پس العیال نفع و ثواب نقل نمیبرده بطریق نیابت در عبادت مالی در که مجمع

علیه اهل سنت وجماعت است و همین طور از قرون ثلاثه علمای کرام و تابعین و تبع تا

بعین ماثور آمده استحبابا لیهم و وقوع کسی شخصی و مهلک متوجه است بر هر تکرک آن

نیست و اگر کسی بکند بر وی نوحه ترغیب شرعی هم نیست عمل باحتیاط میکنند و معتزله

که فرقه مردوده است انکار ایصال ثواب میروند در سه صورت میکند اهل سنت را با ایشان

در این مسئله خلاف بسیار است چنانکه در صحیح کرده بید اصل خلاف اهل سنت با معتزله

در اصول است و عقاید در فروع هم جدا شده شد واگر نشده نه شد الا در مر امر خلاف

بودن اهل سنت با فرق دیگر واتفاق بودن در کدامی مسئله و کدام تر بیان

متعذر است مثلا اهل سنت خدایتعالی را معبود میدانند و جناب محمد مصطفی

را رسول اعتقاد میکنند و آوردن جبرئیل کلام الله را و آمدن آخرت را و

دخول مؤمن را در جنت و کافر را در دوزخ یقین میدانند و معتزله غیرهم معتقد

این هم هستند پس خلاف تمام نشد و در متفق بودن با ایشان کدامی اهل

سنت در زمره معتزله نخواهد گردید والله الهادی الی سواء السبیل

و مفتیان فتوی شعار در مقدمه استعانت

از اهل قبور که جایز است یا نه بینوا توجروا — استعانت در لغت مدد

خواستن را گویند پس مدد خواستن از اهل قبور اگر در امور است که از حیطه استطاعت

مخلوق بیرون است و محض باختیار و قدرت خالق بیچون جل وعلا تعلق دارد چنانکه

شفا دادن از مرض و رزق رسانیدن و فتح یا شکست دادن و افلاس دادن

و دیگر بلیات چیز مالک گردان و بینایی و شنوایی عطا کردن و غیر ذلک که در حیطه

قدرت و استطاعت احدی از مخلوق نیست پس درچنین امور کسی تمد را از غیر حق

[illegible] و شیخ عبد الحق المحدث دهلوی قدس سره در مدارج النبوة از
[illegible] اختلاف کرده اند علماء در ثواب قراءة قرآن شریف دیا بمیت میرسد
یا نه پس شافعیه برآنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک و جماعه از حنفیه آنست
و کثیر از شافعیه و حنفیه برآنند که میرسد و همین قائل است امام احمد حنبل
و از امام احمد گفته که قراءة قرآن بر قبر بدعت است و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم
سالوسی اگر نیت کند قاری بقرائت خود که باشد ثواب آن برای میت نمیرسد
زیرا که نیت کردن این پیش از حصول تلاوت وی عبادت بدنیست بسوی واقع
نشود و از عبارت شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة قبل کتاب بیان کرده که
تفصیل کلام آنست که عبادت چند نوع است یکی مالی محض چنانچه زکوة دوم
بدنی محض چنانچه صلوة سیوم مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت عبادت
در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود و فعل نایب
جاری است در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل
نمیگردد بفعل نائب جاری میگردد در نوع ثالث نزد عجز از جهت معنی
ثانی که مشقت است بتنقیص مال و در هدایه مذکور است چنین و در شرح
[illegible] قال الشافعی [illegible] ليس يصل الى الميت الا الصدقة و
[illegible] في معاني الصحاح [illegible] اتفقوا على ان الاستغفار
للميت يصل اليه [illegible] ثواب الصدقة والعتق والحج اذا جعل
الميت وصل اليه ثم اختلفوا في الصلوة وقراءة القرآن والصيام والى انه
ذهب [illegible] قال احمد يصل ثواب ذلك اليه ويحصل نفعه وقال بعض اصحاب
الشافعي [illegible] من اصحابه الذي دل عليه الخبر بالاستنباط ان
قراءة القرآن [illegible] نفع الميت نفعه قال ابو حنيفة ومالك ثواب الفاعل
والميت [illegible] مؤيد قول [illegible] كما في الملتقى يجوز النيابة
في العبادات [illegible] عند العجز

صادق رسیده و حال آنکه قبول نمیکنند زیرا که اگر قبول میکردند و بقدرت او شان

میشد پس حاجات بر می‌آمد و هیچ گاه بر نمی‌آید پس یا قدرت ندارند یا نمیدارند و لیکن

نمیکنند پس خواستن بهر دو صورت عبث بی‌ثمر است پس ازین توجه الی مخالفت [illegible]

گردید که جز خدا کسی را نباید خواند قال الله تعالی و لا تدع من دون الله ما لا ینفعک

و لا یضرک فان فعلت فانک اذا من الظالمین یعنی مخوان جز خدا کسی را که نه نفع

رسانیدن تو تواند و نه نقصان باز آوردن لو اپس اگر چنین کنی تو آن

وقت از ستمکاران هستی پس کسی که نفع رسانی و ضرر رسانی ثابت و [illegible]

ثابت خواندن مالک نفع و ضرر ... حق است قال الله تعالی

قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملکون مثقال ذرة فی السموت

و لا فی الارض و ما لهم فیهما من شرک یعنی ای محمد صلعم بگو اینان را

[illegible] بالشید [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] قال الله تعالی تعلیما لعباده ایاک نعبد و ایاک

یعنی تعلیم کرد حق تعالی بندگان خود را که هیچ وقت این حضور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و یا من [illegible] الصادق

الا استعانت [illegible] الخ [illegible] رسول الله صلعم [illegible]

اذا سألت فاسأل الله و اذا استعنت فاستعن بالله یعنی [illegible]

صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

لیسأل احدکم ربه حاجته کلها حتی شسع نعله اذا انقطع یعنی [illegible]

خواه جن باشند یا فرشته انبیا باشند یا اولیا در کی شنید یا نمود

نیست بلکه شرکست قال الله تعالی ان الذین تدعون من دون الله لن

یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه

منه ضعف الطالب والمطلوب یعنی بتحقیق آنانرا که می

خوانید شما اولیا نزد برای حاجات بر آمدن مرادات بجز خدا تعالی هرگز طاقت

پیدا کردن مگسی ندارند گو که همه جمع شوند واجتماع کرده تدبیرات بنمایند برای

پیدا کردن مگس و اگر بغارت می برد مگسی چیزی را از مرادات شان ربانیدن نمیتوانند

از و آنها چنان عاجزانست طلب کننده و آنکه از و طلب کرده شده بود هر دو یعنی

اینکه قدرت آنانرا این قدر نیست که مثل یک مگس هم پیدا کنند گرچه همه صاحب

عیش صاحب تدبیرات جمع شوند اما هیچکس را مقدور پیدا کردن نیست

و این چنین ضرب حقیقت را چون پیدا کردن نمیتوانند پس بدیگری چیزهای که

ازرزن بزرگ جسم و با حقیقت آنچه خواهند قدرت نیست و اگر دیده شود پیدا

کردن همچون مگس بی حقیقت پس امر عظیم نیست اگر میتوانستند پس یک سخن

بود که گو که کلان از این پیدا کردن نمیتوانستند تا هم یک نوع قدرت و استطاعت

اینها را ثابت میشود فاما قدرت این امر عظیم کجا است از ایشان هم طاقت

ندارند که آنچه مگس از ایشان چیزی را بغارت می برد و میرا از و ربانیدن نتوانند

پس معبودان شان اینقدر لاچار و عاجز اند اولیای شان برای مطلب بر آری

خواندن نادانی است خواننده هم عاجز و خوانده شده هم لاچار و عاجز و چون

او خود مجبور و عاجز است بدیگری مدد چه خواهد کرد اگر چیزی بر لیتی و رباننده

دیگری را غنی چه خواهد کرد قال الله تعالی ان الذین تدعون من دون الله

عباد امثالکم فادعوهم فلیستجیبوا لکم ان کنتم صا

دقین یعنی بتحقیق آنانکه میخوانید شما جز خدا تعالی بندگانند مثل

شما پس بخوانید اوشانرا پس باید که قبول کنند از شما آنچه خواهند و میدانید اگر

میمیراند جانها را در وقت موت و آنها را که نمرده اند در خواب میمیراند باز نگه میکند آنها را
که بموت جان ایشان گذشته است بر آنها حکم بموت جان میکند و میگذارد دیگرها را تا مدت معین یعنی
جانها بر دو قسم هستند یکی آنکه بر آنها حکم بموت جان شده است که باز در دنیا نمی
آیند دیگری آنکه بر آنها نشده که باز در دنیا می آیند ولیکن هر دو مردگان اند
و مرده بودن یکسان پس آنکه بر او شان حکم بموت مستمر نشده بود باز گردیدنی
است پس مردگان و خوابیدگان یکجا هستند و نیز در حدیث شریف وارد است
در احوال مرده هرگاه در قبر سپرده میشود و فرشته منکر نکیر نزد وی می آیند و بر او می
نشانند و پرسش از معبود و دین و پیغمبر او مینمایند پس اگر آن شخص کافر
یا منافق می بود جواب صحیح نمیدهد فرشتگان وی را تعذیب میکنند
و اگر مومن می بود جواب درست میدهد در آن وقت فرشتگان بر وی با بسیار آرام و
استراحت میگذارند و خوش وقت میشود و میگویند بوی نم کنومة العروس
یعنی بخواب مثل خوابیدن عروس یا کسی که مست خوابیده کاملست که از اعمال
و اقوال و افعال خود کردن دیگران و شنیدن آن و کار و بار نمودن غافل
و بیخبر است و هم چنین مرده هم غافل است چنانکه در قرآن مجید فرموده
انک لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء یعنی بیشک تو ای محمد صلعم
نمی توانستی شنوانیدن مردگان را و نمی توانستی شنوانید کران را یعنی چنانکه
کران بحسب عادت الهیه از کسی نمی توانستند شنید هم چنین مردگان نیز
بحسب عادت الهیه نمیتوانند شنید چنانکه بحسب عادت شنوانیدن کران را
خارج از مقدور است هم چنین شنوانیدن مردگان را نیز خارج از مقدور است
بحسب عادت الهیه زیرا که عادت هم چنین که خوابیده شخص هم طاقت شنیدن در
حالت خواب بحسب عادت نمیدارند و نه شنوانیدن را دستگاه است که در حالت
خواب خوابیده را ایشان نمی شنوند پس هرگاه اموات از ندای پیغمبر غافل اند پس بدیگری
چه رسد زیرا که مرده و زنده یکسان حال نیستند چنانچه الله بحسب عادت الهیه

[illegible] که [illegible] کار خود تمامی حاجات خود را حتی که جزئی نعل

[illegible] سبب [illegible] و فتیله شکسته شود بس مستکم حکم طلب و سائل

[illegible] که هر [illegible] توکل [illegible] بعضی از [illegible] وسائل [illegible] بعضی سوی

متوجه باشند [illegible] اگر [illegible] که [illegible] مخلوق و

[illegible] تعالی [illegible] اختیار و قدرت گوشی

[illegible] مخلوق [illegible] است و عادت مستمره استمداد [illegible] دیگری [illegible]

جاری [illegible] جنانچه [illegible] از طبیب [illegible] و از [illegible] مال یا [illegible]

و از حاکم [illegible] صنعت و از اقا [illegible] دادن [illegible]

و غیر ذلک [illegible] طلب [illegible] طالب [illegible] است

[illegible] بود [illegible] نمی [illegible] از آنکس که [illegible]

[illegible] شرع [illegible] جنانکه والذین [illegible] من

دون الله [illegible] است که [illegible] و بامراد [illegible]

[illegible] و [illegible] مستمد [illegible] مستمد [illegible]

[illegible] نامراد [illegible]

[illegible] که [illegible] یا [illegible]

[illegible] کسی [illegible] اصحاب [illegible] شاید [illegible]

[illegible] اطلاعی [illegible]

[illegible] جیوان [illegible]

[illegible] باید دریافت که اصل [illegible]

[illegible] قبر [illegible] و دنیا [illegible]

[illegible] العاقل [illegible] جل [illegible] مجید [illegible]

[illegible] الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک

التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی [illegible]

که چون وجود کیست اگر تأمل کرده شود عمل بخلاف منطوق آیت کریمه لازم آید
چنانچه سابق مذکور شد و آنچه که خلاف منطوق است البته ممنوع است و کار
ممنوع اختیار کردن خود را در مهلکه انداختن است ضرور از این احتراز می باید
و بقصص سلف کبار که بطریق خوارق عادات از ایشان بظهور رسید مثل
قصه قلیب بدر و حکایات اولیاء کبار در این باب تمسک نباید نمود و الا لازم
که از استحضار و اجابه هم استعانت کرده شود نبایدگه تکلم با آنها هم واقع شده و از اینجا
واضح گردید که طلب دعا از اهل قبور چنانست که از غائب کسی طلب دعا کند
اگر مستمد و با اهل قبور مشغول شده بقبور رفته تذکر موت و آخرت از حال
ایشان نموده پس این درست است بلکه مستحب چنانچه در حدیث شریف وارد است
نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها فانها تذکر الاخرة یعنی منع کرده
بودم شما را از زیارت قبور حالا رخصت دادم که زیارت کنید قبور را زیرا که زیارت قبور یاد
دهانی آخرت میکند پس بموجب این حدیث گفته اند که زیارت قبور رخصت داده شده که زیارة
قبور اکسیر اعظم در دفع حسرت و شقاوت می بخشد و یاد دهانیدن موت و آخرت
چنانچه در مقوله اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور که مروی و واقف
از نسبت بحدیث شریف می نمایند و حال آنکه نزد حفاظ محدثین از موضوعات
است همچنین شرح کرده اند یعنی هر گاه شما را در کاری تحیر رو دهد درست
و تفکر کنید ... و اسباب دنیا پیش آید و تدبیر آن نتوانید کرد طبیعت
متحیر گردد در آن وقت بسوی اهل قبور در مقبره ها بروید و تذکر احوال
نمایند که در ... و تفکرات ارباب آنها همه ... عبارتی ...
... و ... خالی گشته چنانکه ... رفتند و خاک
شده منعدم گردیدند ... اثری ...
حاصل گردد ... یاد موت همچنین است چنانکه
فرمود علیه السلام اکثروا ذکر هادم اللذات الموت یعنی بسیار یاد کنید خراب

زندگان میشنوند و آگاه میشوند و مردگان که هیچ نمی‌شنوند بیگانه اند چنانچه حق تعالی

نشنوند هیچ خبر ندارند و مطلع نمیشوند بدانکه کسی میشنوند چنانکه فرموده حق

سبحانه تعالی وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله یسمع

من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور یعنی زندگان و مردگان

برابر نیستند بیشک حق تعالی می‌شنواند هر کرا میخواهد و تو شنواننده نیستی

کسانی را که در قبور اند پس معلوم شد که حال زندگان و مردگان برابر یکسان

نیست که شنونده زیرا که حق تبارک و تعالی نفی شنوانیدن و شنیدن در این مقام

فرموده و نیز میفرماید والذین تدعون من دونه لا یملکون

من قطمیر ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم ولو سمعوا

ما استجابوا لکم یعنی آنانکه میخوانید غیر از خدا نیستند مالک پوست

هسته بلکه برابر رشته که در تخم خرما میباشد ملکیت هم نمیدارند اگر خوانید شما ایشان

را نمیشنوند خواندن شما را و اگر میشنیدند قبول نمیتوانستند نمود در جواب

شما را پس معلوم شد که مردگان هم نمیشنوند خواندن کسی را که در وقت حاجت میطلبد

از مردگان و بر تقدیر سماع هم معلوم شد که مردگان نمیتوانند جواب الا که و زیرا که

مقام مقام حضرت است که تو برای انتفاء اول است بجهت انتفای ثانی و نیز

فرموده حق تبارک و تعالی ومن اضل ممن یدعو من دون الله

من لا یستجیب له الی یوم القیامة وهم عن دعائهم غافلون

یعنی کدام کس گمراه تر است از کسیکه میخواند بجز خدا کسیرا که قبول نمیکند و نمی

تواند کرد مراد وی را تا روز قیامت و ایشان از خواندن اینها غافل اند پس

معلوم شد که مردگان از خواستگاری دیگران و ندای ایشان غافل محض اند

و اطلاع و خبری ندارند پس الا معاملات بحسب عادت با زندگان که بیدار

اند چه بایستی کرد با مردگان که خوابیدگان اند نمیتوان نستی نمود و الله در

تحقیق این و بهبودی آن مدد و حفظ هر شد پس این استمداد هیچ معنی ندارد

امور و فتیکه بر قبور میباشد رفتن مردان مضایقه ندارد هرگاه که مرتکب بدعت نشوند
بحسب آن امور بدعت و ما نعت هم در پس پیغمبر اکرم از اطوار ممنوعه در ان نحو
جود است رفتن نشاید تا در خلاف قول پیغمبر صلعم افتادن نشود هرگاه که چیزی
را امور ممنوعه نبود و خالص بوده بی هیچ والتزام مذکوره رفته نذر و بوت نکند
و دعا کند ایستاده شده و قرائة قرآن در انجا برای ایصال ثواب بعمل
نیاورد زیرا که از رسول صلعم صحیحاً منقول نیست و در قرون ثلثه عمل
مشروع بودن آن ثابت گردیده و نه رواج در ان وقت پذیرفته و نه از امام
اعظم منقول آمده بلکه خلاف آن مرویست که فرموده قرآن خواندن بر قبر مکروه
است و ابا کرد خواندن آیات اول سوره بقره تا مفلحون بالای قبر و آیات
اواخر را از رسول ثابت نگاید با بالای قبر بعد از دفن و خواندن سوره
یس در جمعه بر قبر والدین پس اول ثبوت نزد امام اعظم نشده چنانچه در
برهان کتب معتبره حنفیه امام همام نقل کرده که قرائة قرآن بر قبر مکروه است زیرا که از پیغمبر
صلعم در احادیث صحیح ثابت نشده و در ... اے ... بنا بر کسی به
ثبوت نبوده نسبت در روایات در مواضع معتدد مخصوص بغیر مردان شاید
و قیاس مردان بیمار در نسخه طبیب زیاده کی دیگر را نمیرسد و آن قرأة
مذکوره برای نفع رسانیدن بخاصیت آیات قرآن است برای ایصال ثواب
چنانچه خواندن یس وقت نزع رسانیدن بخاصیت تامه برای آسانی
در نزع روح شود و چنانکه خواندن معوذات و سوره فاتحه و ادعیه مخصوصه
که بعض حصه برای جستن است برای دفع مرض خاصه در کتاب و ادعیه مخصوصه
نه برای ایصال ثواب چنانچه هملوه است شیخ صاحب در معمول بوده در ان شفا
اثبات امر خرابی اند کهات که در آن وقت و جای آن و جا آن مزید بوده ان صحیح
سوره فاتحه را برای خواندن امر کرده باذن الله شفا یافت پس در مقام ایصال
ثواب قرائة فاتحه معمول نبود بلکه هم بود نه مسلم بلکه حصول شفای آن بخاصیت

کند زیارت قبور یعنی موت را و انتظور استمداد از اهل قبور نهایت حسن بلکه مستحب

شد اما آنچه بطور مسنونه بعمل آید و این است که بغیر از هجوم مردم و بی التزام تعیین

روز [illegible] هر گاه که بیدار شد مر دیگر زیارت موکد در رفقه مذکور بگوید برود و دعا بجا

آورده بشتابد نماید اما بغیر هجوم و التزام روز معین پس بجهت آنکه جناب

سرور کائنات ازان منع کرده و فرموده که لا تتخذوا قبری عیدا اگر قبر را

مقام اجتماع هجوم آوردن چنانچه در مسلمانان معمول مقرر شده است یعنی هجوم نکنند

و در راه نیفتند و التزام روز هم معین نکنند که بجهت آن هر کس هجوم خواهد آورد

چنانچه در عید میشود و در ملیه نمیشود که در میان روز معین هر کس می آید و اگر

این نخواهد بود جمع نخواهند شد چون جمع خواهند شد بر بیکاری به یکدیگر اشتغال خواهند

ورزید و از اشتغال بتذکر موت و آخرت و نصیحت نخواهد انجامید و اما بودن

قبور خاص بسبب آنکه تعمیر آن موجب لهو و غفلت میشود و ازان منع

وارد است که نهی ان تجصص القبور و ان یقعد علیها و ان یتکأ

علیها یعنی منع فرموده صلعم از پوزه گچ کردن بر قبور که موجب غفلت

و لهو میگردد زیراکه نظر بسفیدی و صفائی و عمران متوجه خواهند شد

و از نشستن بر قبور چنانکه تجاوز ازان می نماید زیراکه چون عادت ازان

ازان مقام شد پس یاد آمدن موت و آخرت کمتر خواهد شد و عظمتش باقی

تر نخواهد شد زیراکه نفس بهر کاریکه معتاد شود تعظیم و منزلتش بنزدان بسیار کم

میگردد و همین مقصود است که فرموده علیه السلام زر غبا تزدد حبا یعنی زیارت

احباب یکروز درگذشته مرد آنچه فاصله داده محبت از او بسیار زیاده پیدا گردد

و اگر هر روز همین نقل میشود پس ازدیاد نمیشود و رغبت حاصل نشود و

تجنب از استعمال شمع و چراغ بر قبور که سفید شد که نمیشود منع فرموده

خوانندگان بر قبور زیراکه اینها بواعث غفلت [illegible] و بنا کردن زیراکه

از مقام [illegible] لهو و لعب و نظاره و تماشا پس این چنین امور هم جمع

پیش می‌آید قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و
رسوله الخ یعنی ای مومنان پیش قدمی و تقدم نکنید در پیش خدا و رسول او پس قرائت
قرآن وغیره بر قبر یا جای دیگر برای ایصال ثواب بدعت سیئه است و ازین سبب امام المجتهدین
امام اعظم آن را مکروه گفته و امام المحدثین احمد بن حنبل بروایتی بدعت گفته و قول امام
محمد مکروه بودن علی سبیل العموم نیست بلکه در مواضع که ماثور شده غیر آن را رد و حجر آن
بر اصل حقیقت که آنچه بسنت ثابت شده است مزید بر آن بدعت سیئه است زیرا که احداث فی
الدین محذور است و در دیگر مواضع که برای ایصال ثواب بغیر از قرآن محمل می‌آید پس ولی
کلام در همانست که ثواب عبادت بدنی بمیت نمیرسد و دوم مزید بر سنت و
تقدم بر پیغمبر صلی الله لازم می‌آید زیرا که روایت حدیث درین باب ثابت نیست و
روایتی که معروف گفته هم نشد و سوم مسئله شرعی بودن در آن از جهت هم
منقول نگردیده و نه اجماع امت بر آن شده چنانکه اختلاف علمای مجتهدین
در این باب منقول شد پس ترک این چنین تصویر بر اصل و اختلاف حرز
لابد است خصوصا و قبلک انقراض دراجه رسید که بتبرک آن بلاحرف
پیش آید پس آن قریب فرض یا واجب یا سنت موکده گردید بلکه زیاده از آن چنانچه دیده
می‌آید زیرا که اکثر ترک این چنین امور مطعون میشوند و بترک فرایض و ارتکاب
محرمات چندان ملامت نیست پس ترک و انکار این چنین امور بر هر فرد واجب است
و شاهد این معنی هست قصه حضرت عمر که شخصی بعد نماز فرض بی فورگی
همان جا برخاسته دو رکعت نماز خواندن نمود حضرت عمر نماز او شکست
و گفت مردم اصفهان سابق همچنین امور هلاک شدند که در فرض و سنت امتیاز
و فرق نکردند پیغمبر خدا صلعم سنت مرحبا بحضرت عمر گفتند و فرمودند که
حق رسیدی و کلام با صواب گفتی و نهایت احسن کردی پس [illegible] نمود
تقدم و اقدام در چنین امور نشاید و مستحبات و مسنونات را از دست نباید داد
و مرتبه فرض نباید رسانید مثلا بر قبر رفته دعا برای مغفرت او شان نماید و

[illegible] مخصوص [illegible] تعالی قراءة مذکوره کرد از خواص آن نفع میت را

[illegible] مخصوص [illegible] ثواب طبیبی که بتقیید گلاب برای مریض

[illegible] علاج تجویز بوده از طرف حضرت تجویز ایشان معالجه باید کرد [illegible]

[illegible] برزخ خواه [illegible] دعا احمد [illegible] بطور

خاص [illegible] ایشان [illegible] وضع [illegible] النبی اکرم برای ثواب [illegible]

صلی اللہ علیه وسلم [illegible] ارشاد [illegible] زیراکه رؤوف رحیم بمؤمنین

در صفت [illegible] حق تعالی [illegible] حضرت تعلیم [illegible] منافع دینی

و دنیوی فرمودند چنانکه تعلیم [illegible] باید وضع [illegible] بکنند که

قبله [illegible] باید [illegible] دست راست بکنند [illegible] بگیرد

[illegible] کنند و عادت [illegible] وضع [illegible]

[illegible] صدقه [illegible]

[illegible] تعلیم [illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] ثواب [illegible] قرآن

[illegible] فرمودند [illegible]

[illegible] حدیث [illegible]

[illegible] آنها [illegible]

[illegible] تعلیم [illegible]

[illegible]

[illegible] تعینات [illegible]

[illegible] سنت مصطفی [illegible]

[illegible] اختراعات [illegible]

[illegible]

[illegible]

و جانورم را بگیرید که من هم بنده خدا هستم بود اینجا ذکر اهل قبور هیچ نیست و
ظاهر است که بحسب عادت جاریه کسی از اهل قبور او را زنده نمی‌گوید که
بسم یا جانورم گرفت مردم کشید یعنی بگیرید و حاضر آرید و اگر کسی بگوید از
احمقان و مجنونان شمرده شود چه جای تعلیم این امور و نیز فرشتگان و جنیان
هم مقامات حاضر اند و موجب پس اوشان اعانت در دادن و گیر جانوران
نمایند که عباد الله هستند چنانچه در حدیث وارد است که سه صد شصت فرشته‌ها
محافظت هر آدمی نمایند پس از محافظت جانوران هم نمایند ممکن است و نیز
ثابت است که پیغمبر خدا صلعم رسول انس و جان است چنانکه اتباع حکم ایشان
را لازم است پس هرگاه که باین تعلیم او را زاده مراد ایشان هم باشد این تعلیم از
راه ما حفظ اطلاع یافته شدند و تعلیم پذیرفته شده شدند ممکن است لهذا ما نمی
دانیم نمایند و اگر بالفرض از عباد الله اهل قبور مراد باشند پس این قصه حدیث
موقوف است که در مصنف ابی شیبه صاحب حصن حصین نقل کرده است و
در حصن حصین اکثر احادیث صحیح و ضعیف هر دو قسم خورده است چنانکه بر
اهل علم ظاهر است تحقیق و اگر بالفرض این روایت درست هم بود پس حدیث
مرفوع نیست بلکه موقوف و حدیث موقوف در تمسک قطعیه حجت نیست حدیث
مرفوع و اگر حدیث صحیح مستفیض هم باعتبار مضمون مخالف
مضمون آیه قرآنی شود پس ناسخ آن نمی‌تواند شد و لیکن جوی دو عی
رفع تنازع نمایکرا باید و حدیث باید بود و چنان نیست پس تمسک
باین روایت چگونه درست شود زیرا که نصوص قرآنیه بر عدم سماع حی فی ذلک
مسکینه و در غالب بودن اوشان بجز خدا بودن را کامل ثبوت نیست
چگونه هم بسیار بنظر آید و تمسک باین چنین ضعیف صحیح و اما
تمسک بعقل یعنی ... ما ... علم ... ... است باطل
کما قال الله تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی بیشک هر شما را

نزد قبر او دعا و بگوید که السلام علیکم الخ و دست بعمل آرد و ایستاده ماند و نشستن هم
اختیار نماید چه جای نکیر است که همین سنت است چنانچه روایت عالمگیری
... ای عند القبر مالم یعهد من السنة والمعهود منها
لیس الا زیارة القبور والدعاء عنده قائما و دیگر هم هر چه آن زوائد ترک می باید کرد
مزید بر سنت است فقط و اما بر قبر رفته دعا کردن بحق حضرت صاحب الهی برکت
و وسیله فلان بزرگ یا بحق یا بحق فلان یا تقرب فلان یا برکت فلان و
غیر ذلک سوال نمودن اختلافی است بعضی از علما می گویند که این امر مخصوص
بجناب رسالتمآب است صلی الله علیه و سلم کسی غیر او صلی الله علیه و سلم نباید کرد و بعضی می گویند
که هیچ گناه نیست و از کسی دیگر هم نمود و ... است اما این امر بنهایت
حقیر ... اگر کاهی ... اصل استعانت و ...
اعینونی یا عباد الله بر مطلق استعانت از اهل قبور ... چنانچه ...
... اگر ... اهل قبور با خصوص از این حدیث مفهوم نمی گردد
چنانکه روایت ... است اذا انفلتت الدابة احدکم فلینادوا اعینونی
یا عباد الله رحمکم الله یعنی اگر یکی مر ... از شما باید ...
... ای بندگان خدا ... دریافت که دستور ...
... هر ... که ... شخص ... بیند
... یا ... شهدا و ... علاقه ... یادی
شهید ... یا ... گرفته که ای فلانی مدد کن و جانورم بگیر مثلا
بگوید که ای عبد الله یا ای ... یا ای عم یا ای ... یا ای دوست مدد کن و
جانورم بگیر ... صحیح ...
... از این علاقه ... چه کند ... جناب رسالتمآب
... که ... یاد ... ماند
... بنده خدا بودن است پس بگوید ای بندگان خدا رحم کنید

اند و حاصلش بیان شده قابل مثال نیست و اگر نزد بعضی استغاثت علی العموم کجا ثابت شد
و اگر از استعانت همین مراد است خصوصاً لغیر خدا آمده ولیکن عادت آن قرار دادن
و بدین عمل نمودن و نصّ قرآنی را اجیب دعوة الداع اذا دعان
یعنی قبول میکنم دعا دعا کننده را هر وقتیکه دعا کند از من خواه بوسیله
خواه بی وسیله که کمال الطاف و عنایات الهیه بر بندگان دلالت میکند فراموش
دادن و تلاوت آن نکردن و نکنانیدن مقتضای کمال الی الشقی است و
غفلت نسبت بقرآن خواهد بود و آنچه از امام شافعی منقول است پس عبارت
مذهب است که برکت یابی حنیفه میکنم و بقبر وی می آیم و وقت پیش آمدن حاجتی
دو رکعت نماز میخوانم و سوال میکنم از خدا نزد قبر او پس جلد قبول میشود پس این عمل
او شان هم صحیح نیست و اگر صحیح باشد هیچ معنی استغاثت از اهل قبور ازین
کلام و معنیش ثابت نشود زیرا که از امام شافعی مقابر حنفی [illegible]
صفا محل قبولیت دعاست چنانچه صفا و مروه پس بقبر امام اعظم رفتن و
برکت گرفتن از مقام چنانچه از صفا و مروه که مقامهای متبرکه و اسلاف و دعا
برکت جستن استغاثت نیست یا نماز حاجت در آن محل خواندن و سوال
حاجت از خدا خواستن حسب مذهبش که آنهم محل اجابت دعاست
استغاثت نشد زیرا که حاجت علی الخصوص را از امام و قطع نظر ازینهم
فعل امام شافعی حجت بر مقلدین مذهبها نباشد بر مقلدین امام ابی حنیفه
الگ از امام اشتهم مخالف آن در غرائب فی تحقیق المذاهب چنین آورده در ترجمه
عارشتی بحنفیه از ابی حنیفه مرویست این است رای الامام ابو حنیفة من
یاتی القبور من اهل الصلاح فیسلم ویخاطب و یتکلم و یقول یا اهل القبور
هل لکم من خبر وهل عندکم من اثر انی اتیتکم و نادیتکم منذ شهور و لیس سؤالی
منکم الا الدعاء فهل دریتم ام غفلتم فسمع ابو حنیفة بقول یخاطبهم فقال
هل اجابوا لک قال لا فقال له سحقاً لک وتربت یداک کیف تکلم اجساداً لا

[illegible] صلی الله علیه وسلم به پیروی نیک در اصول مقرر است که سنت یا ثابت است
[illegible] یا تقریر [illegible] متمسک است و اما غیر آن حضرت پس قول معتبر است
[illegible] است و پیروی آن وجهی ندارد هرچند امام اعظم [illegible] فرموده اند که
[illegible] مخالف [illegible] الله در روایت صحیح حدیث یابید بر دیوار زنید و اتباع
آن [illegible] غیر معتبر در باب پیروی و تمسک [illegible] مقابل النصوص
[illegible] نقل نموده شیخ عبد القادر الحق قول امام شافعی [illegible]
[illegible] امام [illegible] اکبر [illegible] الا غیر [illegible]
[illegible] است که علما و اصحاب [illegible] امام اعظم می نامند
و [illegible] در [illegible] امام شافعی که گفت
[illegible] ابی حنیفه [illegible]
[illegible] و سوال [illegible] از حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] توسل [illegible]
[illegible] کلمه [illegible] توسل [illegible]
[illegible] توسل [illegible]
[illegible] توسل [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]

دو رکعت نفل بعد نماز عصر وغیر ذلک من المخصوصات پس چنین امور وقیاس برای دیگران
روا نیست یعنی کسی دیگر هم جمع زاید از چهار زن در نکاح نماید یا نکاح او وصیه کسی بعد فات
روا نبود وغیر ذلک همچنین روزه نمودن بقرآن حسر و صلعم مخصوص آنحضرت
است چنانچه در مخصوصات نبویه معدود کرده شده است مجمل کو اگر همین اتباع منظور
شد و استعانت همین معنی دارد پس می باید که بر وقت خط روزه ها بجز ادا کرده شود
و این امر در حوازنه شرعی و عقل ببیله کرمی سنجد که کسی تحقیق وستو نیست پس استمداد
از اهل قبور بهر صورت که شد ممنوع است بجز اینکه کسی زیارت محض کند و دعا برای موتی
نماید و تذکر موت کند انتهی والله درست است و تفاوت در روایات می افتد حسب مراتب
منهی عنه عاید بود فقط تمت بالخیر

الحمد لله الملك الديان الذي يحكم بالفضل و
الاحسان جعل القضاء دار الحق الاسلام وبناء الملة ودقائق سند
الانام واشهد ان لا اله الا الله العدل والحكم واشهد ان محمد عبده ورسوله ذو
المجد والكرم صلى الله عليه وعلى اله واصحابه اما بعد فان نشاة الفضاء الملك
الجبار والاتي شرائعه في شبانة من الصغار والكبار من افضل الطاعات
واوكد العبادات قد امر الله به في زبوره المنزل وقضى به في فرقانه المسجل
فقال عز من قائل ان الله يامر بالعدل والاحسان وقال الله تعالى ان الله يامركم
ان تؤدوا الامانات الى اهلها واذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل ان الله
نعما يعظكم به ولما اردنا ان نبعث رجلا يقضي بحكم الله الملك الجبار في
اصلاح المنسوبة الى بنجار وكان الاخ المحب والفاضل الاديب المزكى من
الظلم والجهل بالعلم والعمل الحبر النحرير مولانا سيد امير حقيق بان يقوم
فيهم بما قضى به رب العالمين ويحكم عليهم بما شرعه سيد المرسلين اصبنا
فهم قاضيا وجعلنا حكمه عليهم ماضيا وفوضنا اليه قطع المنازعة
وفصل الخصومات واقامة الحدود والتعزيرات وازالة الجور والفساد واقامة

يستمعون ولا يعقلون شيئا ولا يسمعون صوتا وقرأوا انت بمسمع من في

القبور يعني او ديد كسی را كه می آيد بر قبر اهل صلاح پس سلام كرد و خطاب بكلام

نمود و میگفت ای اهل قبور آيا هست شما را خبری و هست نزد شما اثری از آنچه

می آئيم شما را و نداء ميكنيم شما را از نامهای شما و هست سوال من از شما مگر دعا پس آيا

خبردار شديد يا غافل هستيد پس چون شنيد ابو حنيفه قول و خطاب او را كه ميكرد

و گفت آيا جواب دادند ترا گفت نه پس گفت امام مر او را خاک آلوده

باد هر دو دست تو چگونه كلام ميكنی از ميت كه هيچ طاقت ندارند

مالک هيچ چيز نيستند نمی شنوند آوازی و نمی خوانند در آخرت و ما انت بمسمع

من في القبور پس از تحرير و توضيح امام همام بحق دعا كنند يا در باب زيارت

و ذار اوهام و خيالات بايد گذاشت و آنكه در مشكوة روايتی وارد است اين

است عن ابي هريرة رض قال قحط اهل المدينة قحطا شديدا فشكوا الى عائشة

قالت انظروا قبر النبي صلعم فاجعلوا منه كوى الى السماء حتى لا يكون

بينه وبين السماء سقف ففعلوا فمطروا يعني قحط افتاد بر اهل مدينه قحط

سخت پس شكايت آوردند مردم بسوی عايشه رض گفت ببينيد قبر نبی

را صلعم پس بكنيد ازان روزنها بسوی آسمان تا نباشد ميان روزن و ميان

آسمان سقفی پس كردند همچنان پس باريده شد ازين حديث باران پس ازين

گمان سبب شد كه مردمان طلب آب از قبر نبی يا طلب دعا يا طلب شفاعت از جناب

رسالتمآب نمودند ما از قبر ايشان طلب كرديم باران و [illegible] كردند بلكه بيان

حاجت نمودند پس حضرت عائشه صديقه رض مشوره دادند و شان تدبير بيان كردند

مردمان نمايند و چون [illegible] باران [illegible] و در ايشان جناب [illegible] الخصيص

وجود [illegible] صلعم رحمت الهی و باران رحمت است پس ازين

استفاده [illegible] كشوده و اگر نه هم سند [illegible] و تخصيص [illegible]

آب [illegible] مثل هيچ [illegible] را [illegible] خوانند

قبضه الله فأمن لقيه في امته ويدعى الاسلام لملة وينعى الاعتصام بسنة
عليك بالاقحام في معارك القتال وانك ان تؤثر النفس والمال على ما امرك
ربك الكبير المتعال وسمى لك نبيك ذو الماثر والمقال الاولى هذا هو انه
الامتحان منه والامتحان من سنة الله في من يدعي الايمان ولا تحسبن ان يكن
ترك المؤمنين على ما يدعون احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم
لا يفتنون وإياك وان تزل قدمك في هذا الامتحان فتخلع عن رقبتك ربقة
الايمان وترجع خاسرا خائبا وتكتب عند الله كاذبا والكاذب خيبه طريد ملعون
في الكتاب المجيد والمتخلف عن هذا الامر العظيم فان المتخلف موعود بالعذاب
الاليم قال ربنا كما حكى الا تنفروا يعذبكم عذابا اليما اين الصديقون هذا
زمان ظهور صدق الاخلاص واليقين واين المحبون هذا الصدوق التاوه واين
المتمنون ان تكونوا مقعد صدق في جوار الله الكبير المتعال حتى غيران يتملى الاجساد
ويهتف له ... دون ... ذات العزة الجلال والعلا والمعالي ... حقيق بان
يرحم له الاناف وتنبع الرؤس بقي له الجوارح وتتلف له النفوس واين عباد
قد جاء ان تفعلون ما لستم تقولون كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون
وتوبوا الى الجهاد في الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون وتربصوا اتربصوا
الا ما المتقاعدون المنافقون قال الله تبارك وتعالى من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا
الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا ليجزي الله الصادقين
بصدقهم ويعذب المنافقين ان شاء او يتوب عليهم ان الله كان غفورا رحيما
ورد الله الذين كفروا بغيظهم لم ينالوا خيرا وكفى الله المؤمنين القتال وكان الله
قويا عزيزا بارك الله لنا ولكم بالقرآن العظيم ونفعنا واياكم بالآيات والذكر
الحكيم انه تعالى جواد كريم ملك قديم بر رؤف رحيم الحمد لله
الذي اوقد مصابيح الرسالة بقدرته ... ليدور ... بحكمته خلق السماء
... اشرف ... الاكوان وجعل ... ضياء ... بازغة بمشاهد

ف

... فان قام فيهم بالعدل والانصاف وتجنب عن الميل والاعتساف

... فله عند رب الارباب اجر على ذلك وبه يجوز الآخرة من المهالك ويستحق

... التعظيم والاكرام وجميل الثنا من سائر عظماء الاسلام وان عدل الى

غير ذلك يخشى عليه عند الله وعند عباد المؤمنين والله حسيبه في الدنيا

والآخرة وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون واخر دعوانا الحمد لله

رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد واله وصحبه واصحابه اجمعين فقط حرره يوم

الجمعة الخامس عشر من شعبان سنة الف ومائتين واربع والاربعين من هجرة

النبوية على صاحبها الصلوة والسلام في [illegible]

الحمد لله العزيز الحكيم الملك الديان الذي حكم

بالعدل والفضل والجود والامتنان اصطفى من عباده اولياء [illegible]

عباد الرحمن [illegible] واولياء الشيطان اذا [illegible] المستكبرين كجنود المستضعفين

من [illegible] سلطان وقطع دابرهم [illegible] وشرد

باولهم آخرهم فله الحمد والامتنان واشهد ان لا اله الا الله [illegible]

[illegible] واشهد ان محمدا عبده ورسوله المبعوث بالنور اللامع

والكتاب الساطع والسيف القاطع صلى الله عليه وعلى اله واصحابه الصادقين

في محبته بمبادلة الاموال والنفوس الناصرين كلمة الحق برماح الاسنة و

السيوف فقال عز من قائل فقاتل في سبيل الله لا تكلف الا نفسك وحرض المؤمنين

الا وان الجهاد في سبيل الله بالنفس والمال ولذا لا افضل الاعمال واحمز الاعمال

وانه ذروة سنام الاسلام ومن اوكد سنن سيد الانام ما زال [illegible] متخوف

[illegible] النفس والمال [illegible] الكتاب [illegible] من الابطال وما ورد

[illegible] الاسنة والصوارم [illegible] الرقاب [illegible] حتى سمي في كتب السابقة

نبي الملاحم ولم يكن [illegible] الجهاد في سبيل الله [illegible] من مولده الى ان

ازواجه امهات المومنین و ذریته واهل بیته کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل
ابراهیم انک حمید مجید وصل وسلم علی جمیع اخوته من الانبیاء والمرسلین
وعلی جمیع اتباعه من الصدیقین والشهداء والصالحین وسائر المومنین الی
یوم الدین خصوصا الی اولهم وافضلهم امیر المومنین ابی بکر الصدیق
وثانیهم امیر المومنین عمر الفاروق وثالثهم امیر المومنین عثمان
ذی النورین ورابعهم امیر المومنین علی مرتضی وعلی امام الشهیدین ابی
محمد الحسن وابی عبد الله الحسین وعلی سیدة النساء فاطمة الزهراء وعلی
سائر الائمة الاطهار والاعلام الاخیار خصوصا علی امام الزمان خلیفة الرحمان
قدوة المهاجرین عظیم المجاهدین السید الامجد امیر المومنین السید احمد
اعز الله الاسلام والمسلمین بنصرة اصحابه وزین وجه المجاهدین بقهر
اعدائه اللهم انصر من نصر دین محمد صلی الله علیه وسلم واجعلنا منهم
واخذل من خذل دین محمد صلی الله علیه وسلم ولا تجعلنا منهم عباد الله
تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان ان الله یامرکم
بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر یعظکم
لعلکم تذکرون اذکروا الله تعالی العلی العظیم یذکرکم وادعوه یستجب لکم
ولذکر الله تعالی اعلی واولی واعز واجل واعظم واهم واتم واکبر فقط خطبه
در لشکر ظفر پیکر سید احمد صاحب نوشته رفت

ما قول علماء ربانیین خدا ام شرع المتین درین صورت که
جمع کثیر وجم غفیر از علماء ورؤسا وذوی الاحتشام بر دست امام همام خلیفه
سید البشر امام علیه الصلوة والسلام سید احمد امیر المومنین سید احمد مد الله ظله
بیعت امامت بجا آورده اطاعت آنجناب التزام نموده پس آنجناب بنابر
خدمت دین و اجرای احکام شرع متین امری کا صدار فرمایند وکسی از مسلمین خواه درویش
شد خواه ضعیف امر آنجناب را بجا نیارد و بر مخالفت آن مستعد شود چنانکه

[illegible] وأشهد أن لا إله إلا الله الأحد وحده لا شريك له اللطيف الخبير

وأشهد أن محمداً عبده ورسوله السراج المنير صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه الصغير

والكبير أما بعد فاعلموا أن ربنا تبارك وتعالى عزه وكرمه بعث النبيين

مبشرين ومنذرين وأمرهم بتبليغ الرسالة وتعليم الهداية وأيدهم بالروح الأمين

مجدوا [illegible] وعددوا وعددوا وذكروا ونهوا وأمروا وجادلوا

وقاتلوا [illegible] الصراط المستقيم حتى أبلغ بهم حجته وأوضح لهم محجته وأتم لهم نعمته

ونجاهم من الفضل المبين والفوز العظيم ثم دعاهم إلى الرفيق الأعلى وأطلع على

الناس طريق الإيمان والتقى لتصبح عبادة أئمة الهدى وما ترك الناس

سدى فالحمد لله رب العالمين فأضوا [illegible] فهم ورثة [illegible] واتبعوا

على آثارهم واقتبسوا بأنوارهم وساروا بسيرهم وتشبهوا بسيرتهم وساسوا أمتهم

وحفظوا ملتهم وأوضحوا سنتهم فسموا بالهادين المهديين [illegible] الذين

[illegible] من المسلمين وأنفى بهم تحريف الغالين وانتحال المبطلين

وتأويل الجاهلين [illegible] عن البدعات وأخرجهم من الظلمات

[illegible] إلى الأرضين [illegible]

[illegible] الطاعة وذكرهم [illegible]

[illegible] المنصوبين منهم فقال

[illegible] أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم [illegible] الذين

[illegible] بينهم [illegible] السبيل [illegible] رب العالمين

[illegible] في هذا الدين [illegible] والاستقامة

[illegible] في [illegible]

[illegible] وشتى [illegible]

[illegible] على [illegible] الذين

[illegible] على محمد [illegible]

مات میتة جاهلیة وقال صلی الله علیه وسلم من خلع یدا عن طاعته لقی الله یوم
القیامة ولا حجة له و چون سرکشی مخالفین بحدی رسیده برون برما معرکه قتل و
قتال و جنگ و جدال از مخالفت دست بردار نشوند بحکم امام کردن فهمند سبب جمیع
مسلمین مامور شوند که برایشان لشکرکشی کنند و حکم امام برایشان جاری کنند قال
الله تبارک و تعالی فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله
وقال النبی صلی الله علیه وسلم انه ستکون هنات وهنات فمن اراد ان یفرق
امر هذه الامة وهی جمیع فاضربوه بالسیف کائنا من کان وقال صلی الله علیه وسلم
من اتاکم وامرکم جمیع علی رجل واحد یرید ان یشق عصاکم او یفرق جماعتکم
فاقتلوه وقال فی مختصر الوقایة والبغاة قوم المسلمین خرجوا عن طاعة
الامام فندعوهم الی العود فان تحیزوا مجتمعین حل لنا قتالهم بدأ بنا بهم
از لشکر امام درین معرکه مقتول خواهد گردید پس بود شهید و ناجی و هر که از
لشکر مخالفین پس بود مستحق طرید ناری و موت این مخالفین اشنع است از سایر
فاسقین مثل زنا و ... پس نماز جنازه بر سایر فاسقین ادا کردن واجب
بخلاف این مخالفین که نماز جنازه برایشان جایز نیست کما فی الدر المختار و
الله احکم الحاکمین انا کتبه عبد الضعیف محمد احمد اخوندزاده ساکن
هذا الحکم مطابق الواقع کتبه عبد الضعیف عبد الرحمن ساکن خورد ... محمد
... اخوندزاده بحکم مطابق افتی به سراج الدین و اکبر شاه و محمد شاه و ولی محمد
سید امیر و محمد شاه و ولی محمد و صالح محمد و میر ... عبد الرحمن و محمد غلام و علی
محمد و سید علی و عبد الغفور و محمد مکرم و محمد گل و مصطفی اند

طالب دیدار یار محمد ساکن ...
یا منظر لطف الهی سید احمد ساکن ...
محمد اسمعیل
طالب ... محمد عمار

یا منظر لطف الله محمد عرفان
طالب دیدار ولی محمد
اخوندزاده ملا سعد الدین
الحمد لله ... عین الدین ...

مراد بخش اخوند ملا ...

بر مخالفت آنجناب سبب قتل و قتال و جنگ و جدال آماده گردد در انصورت حکم شرع

در حق معتقدین مخالفت مذکور و رفیقان او چیست بینوا توجروا

امامت جناب مذکور بسبب بیعت علما و رؤسای مذکورین منعقد گردید زیرا که امامت
بسبب بیعت این کسان منعقد میگردد و چه جایکه جمعی کثیر و جمعی غفیر از ایشان
بیعت مذکوره کرده اند قال شارح المقاصد من ثبت الامامة باختیار اهل الحل والعقد
وبیعتهم من العلماء والرؤساء ووجوه الناس الذین تیسر حضورهم ولا یشترط
اجماعهم علی ذلک ولا عدد محدود بل ینعقد بعقد واحد منهم وقال ملا علی قاری
رحمه الله فی شرح فقه اکبر ینعقد الا ببیعة واحد قال شارح المواقف واذا ثبت
حصول الامامة بالاختیار والبیعة فاعلم ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع
من جمیع اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیه ـ علی هذا الاشتراط دلیل من السمع
والعقل بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد کاف فی ثبوت الامامة و
وجوب الاتباع الامام علی اهل الاسلام وذلک لعلمنا ان الصحابة مع صلابتهم فی الدین
وشدة محافظتهم علی امور الشرع کما هو حقها اکتفوا فی العقد للامامة بذلک
المذکور من الواحد والاثنین کعقد عمر لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف
لعثمان لم یشترطوا فی عقدها اجتماع من فی المدینة من اهل الحل والعقد فضلا
عن اجماع الامة من علماء امصار الاسلام ومجتهدی جمیع اقطارها هذا کما
مضی ولم ینکر علیهم احد وعلیه ای علی الاکتفاء بالواحد والاثنین فی العقد
الامامة انطوت الاعصار بعدهم الی وقتنا هذا و وقتیکه امامت آنجناب
ثابت گردید پس در حکم آنجناب اثم صریح است و جرم قبیح قال الله تبارک وتعالی یا
ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصانی
فقد عصی الله ومن یطع الامیر فقد اطاعنی ومن یعص الامیر فقد
عصانی وقال صلی الله علیه وسلم من خرج من الطاعة وفارق الجماعة فمات

و فتح بر سیرت نبویه علی صاحبها الصلوة و السلام پس جواب اینان غیر ضرب

بالسیف چیزی دیگر نیست نمیتوانند شد و مادامی که استطاعت این بغیر حاصل

نیست جواب ایشان همین ترک التفات بکلام ایشان است و لیس سبب

تمسک که بقرآن و خبر نبوی این است جواب شک که جواب الشک بدهی الجناب گویند

صفای عقیدت بی بدل اند و در صدق نیت ضرب المثل اثابت الله تعالی عنه

الملاقات حقیقت این امر را تفصیلا بخدمت عالی عرض خواهم کرد اما درین فرو رفتن

گرو تست تو درشتی وساوس شیطانی است محافظت جان خود را از وساوس شیاطین

و ترغیبات جنود ابلیس بعین واجب و خود را بنده کرده اصالح سیرت سید

المرسلین و جمیع خلفای راشدین اهل مطهرین و صحابه مکرمین همین که تمام عمر خود

بلکه هر ساعتی از ساعات روز و شب در سعی تمام جهد و صرف نمایند و جمیع ذرات

هر جزو خود در همین مساعی جمیله مصروف دارند و صرف عمر عزیز خود را در راه تحصیل

سعادت عظمی نمایند چون سعی مذکور را تمام رسانیده شد مقصود ذات

رسد و [illegible] رب العالمین و اتباع سنت سید المرسلین ذا الانقلاب اند و در [illegible]

[illegible] انقلاب اقبال و ادبار در هم [illegible] حال دو دل پس تعلق [illegible]

[illegible] استطاعت [illegible] محمدی [illegible]

[illegible] آبروی خود را در همین [illegible] سعادت

[illegible] و ترقی و تنزل عوائق و مخالف بیعت [illegible]

[illegible] در عشق [illegible]

[illegible] در همین مساعی عظیم عبادات [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] رب العالمین [illegible]

بجناب حشمت مآب جلالت انتساب نواب وزیر الدوله

بعد از سلام مسنون و دعای اخلاص مشحون ملتمس آنکه نامه [illegible] اقبال [illegible]
نامی [illegible] رقیم کرمی که بمدرست تجارت نشان عبدالجبار خان بنام این ضعیف ارسال فرموده
بودند ممدوح بعد از اقبال بکید رسیدند لفاصل اخبار صداقت آثار از زبان واضح
البیان خان ممدوح بوضوح انجامید حاجی محمد صابر که سابق از این [illegible] قبایله
رسیده بودند از زبان صدق ترجمان ایشان چنان بوضوح پیوسته که اکثر [illegible] از
سکان هندوستان از قسم و انتساب از کتب تصنیفات [illegible] و ساکنان [illegible]
[illegible] و ایران [illegible] شعار و اتباع ایشان رضا و حجاز بلکه جمیع منافقین شرار
و فاسقین [illegible] از ملت محمدیه دست بردار شده راه کفر و ارتداد [illegible] طعن
ساعیان جهاد اختیار نموده و [illegible] شقاوت [illegible] از وسواس خناس [illegible]
طالبین حق اتفاق کرده و در راه راست محمدیه علی صاحبها الصلوة و افضل
التسلیمات [illegible] نموده و طالبین حق را سد راه گردیدند این گروه شقاوت
پژوه [illegible] بنص قرآنی مورد [illegible] رب العالمین شدند چنانچه حق جل و علا
در کلام مجید خود میفرماید لا لعنة الله على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله
و يبغونها عوجا چنانچه پاره از اشکالات [illegible] امام همام عسکر
اسلام ایراد کرده بودند و [illegible] اهم اشکالات بر کلام ملک العلام
[illegible] انام وارد می گردید از زبان صدق ترجمان حاجی صاحب مسموع
گردیده حال اشکالات مذکوره از کلام رب العالمین و سنت سید المرسلین
[illegible] صاحب ممدوح که با حسن وجوه [illegible] صاحب ممدوح
که طالب حق بودند از اصل مذکور [illegible] گردیدند اما این ضعیف را یقین
قطعی [illegible] حاصل است که تقریر مذکور [illegible] منفعتی [illegible] مذکورین
[illegible] که سند تقریرات مذکوره کتاب و سنت است [illegible] منافقین
[illegible] اشکالات [illegible] کتاب و سنت [illegible]

من كل وجه مما دال لتطهير سره وتيسير وتطهير كالشمس على كافة اولى الالباب حتى نزل
باذن الله الملك الحي القيوم في القبيلة المعروفة بيوسف زئي فاظهر دعوات جهاد
وعمم بها الناس صغارا وكبارا فشافه بها بعضا وكاتب بها آخرين ان تعالوا عباد الله
الى ربكم ناصرين فان كفار الهند يهجمون على هذه البلاد في كل عام فاليوم صار
جهاد فرض عين عليكم يا كافة اهل الاسلام فاجاب لدعائه جماهير القيام
وانابت الى ندائه ستة من الاقوام فاجتمع عليه الاعاظم والاصاغر وحف به
الاصاغر والاكابر ولما كان الجهاد لا يتم الا بنصب الامام ونصبه كان من
فرائض الاسلام كما لوح اليه كلام الملك العلام وصرح به حديث سيد الانام عليه
الصلوة والسلام واجمع عليه جمهور المحدثين من اهل الحق وسائر الملتين
الا شرذمة من مبتدعين كانهم خرجوا من جماعة المسلمين فلما كان كذلك
عزم المسلمين على ذلك فبايع على يده جميع نفر وسلم امامته جم غفير منهم
من هو من اهل الحل والعقد والجرح والنقد من السادات الكرام والعلماء الاعلام
والرؤساء العظام ثم انه اعظم الله مجده واكرم له رفده ارسل الكتاب
والرسائل وبعث الرسل والرسائل الى من غاب من المسلمين يدعوهم الى اعلاء
كلمة رب العالمين ثم الى قبول امامته وتسليم خلافته فانتدب لنا الله باذن
والله اولى والافاضل والاسافل فحملوا اليه التقديم على الاصاغر والاكابر وسد بها
الله بعينه الجيوش والعساكر حتى ان [illegible] قد بعثوا اليه كتابا
يجحدون فيه من الفرقة لم يسمو انفسهم الامامة الكبرى والخلافة العظمى وانهم
لما اتى بذن معه اقامة الجهاد وانكان يريدون بقلوبهم المكر والفساد وقد اظهروا
له الخضوع والانقياد وان اضمروا في نفوسهم البغي والعناد وفيهم بذلك بيعتهم
للامامة ولم يظهر خلافهم بعد اتمام خلافته ثم انه رفع الله قدره وشرح له صدره
بدا له بعد امد منه من الزمان وعلم بتقلب الدوران ان يشمر للسير وتردده
في قرى سوات وبنير فانعقد عليه بذلك تراسله نظار عليها فضل الله

[illegible] نحمده ونصلي [illegible] والسلام مع الاكرام

[illegible] والحمد لله [illegible] لتقويم تلامذة جهابذة العلوم طلبة العلوم الدينية [illegible]

شرح المبين والمقتبسين من مسالك التعصب [illegible] السالكين في جور [illegible]

[illegible] الحمد لله الذي جعل الامام عصاما للاسلام

[illegible] للمفترقين [illegible] وامر الناس بان يعزروه ويطيعوه ويعلموه بالتعظيم

والاكرام [illegible] عليهم [illegible] والرحمة [illegible] دار الاسلام واشهد ان لا اله

الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله سيدنا [illegible] صلى الله عليه وسلم وعلى آله واصحابه

الكرام [illegible] فهذا الكتاب [illegible] تحقيق [illegible] يتيقن عدة من احكام

الصلاح والرشاد وعدة الاحكام [illegible] الصراط المستقيم [illegible]

لتقويم الدين القويم نذكر [illegible] المهاجرين [illegible]

[illegible] في هذا الامام [illegible] نور [illegible] الظلام [illegible]

[illegible] الفضل [illegible]

[illegible] امير المؤمنين [illegible] سيد احمد الفاضل محمد [illegible] المهدي مولانا [illegible]

[illegible] الكفر [illegible]

[illegible] الصلاح والرشاد [illegible] من اهل الكفر [illegible]

[illegible] المشركين [illegible] الاحكام [illegible]

[illegible] مناقب [illegible] منهم [illegible]

الكرام ومنهم [illegible] ومنهم [illegible] ومنهم [illegible]

[illegible] الصلوة [illegible] ومنهم [illegible] القرآن ومنهم [illegible]

[illegible] الناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضور تا خبر نیامده بود الحال که شقهٔ مبارک بنام نشان فتح نظیر سیف را جواب مذکور شرف
صدور فرموده باوجودیکه درین روزها بعارضهٔ تپ و سرفه که نسبت نزله عارض است و
عارضهٔ خارش علاوه بران است معهذا در همین حال بحسب ضرورتی که در پیش آمده است
از شش روز بغرض تماشا نمی‌ماند به هر طور جابجا رست محافظ تاکید انجناب بجای تحریر این عریضه
بر درخت حضرت هر اگرچه بیان حقیقت مستفسرهٔ انجناب طولی میخواهد و احقر را فرصت
کثیر آنهم ندارد و معهذا اکثر تش زیاده رفته و باین تحریر اکثر از ان حالات که سماعات
ثقات جمع کرده اند مصحوب برادر صاحب عالیشان محمد ولی الله صاحب بخدمت عالی
رسید لهذا اقل قلیلی از انکه بجای ضرورت هم برای تحقیقات مثبت و بعرض میرساند
که چون مولوی عبدالحی صاحب سلمه ربه درینجا تشریف آورده‌اند وعظ شروع کردند
وعظ اکثر امور در میان علما و مشائخ مختلف فیهاست می‌برد هستند تا اینکه نوبتی
شد که وقوع اختلاف در میان علمای اینجا شایع است لیکن بعض عسکر زبانی از پیش مسائل
خلط فیها می شنیده‌اند آنرا بحضور نقل میکردند و در بعض این نقل بجواب آن اقتضی
تا تمام صلح بر حضرت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب قدس سره و جابجا در ان اثنا
بسبب اینکه فتوی و تحریرات ان برخلاف فتوی مولوی عبدالحی صاحب بود میرسد
چنانچه شخصی میگفت که حضرت شاه عبدالعزیز صاحب را اختلال حواس رو داده
بود لهذا در جواب مسائل خطا میکردند و دیگری میگفت که طریقت ما موصل بمقصود نیست
هر چند مولوی عبدالحی صاحب را ازین کلمات اطلاعی نبود لیکن در میان خواص که
تابع مولوی عبدالحی صاحب بودند این کلمات شایع بوده و دیگر از نوزده
حضرت ما هستند تحقیق بلکه آن پی‌گویان می‌بردند و با هم مناقشه میشد چنانچه لهذا
مولوی محفوظ الله صاحب و مولوی موسی صاحب که صاحبزادهٔ شاه رفیع
الدین صاحب قدس سره هستند و مولوی محمد شریف صاحب که از تلامذهٔ حضرت
موصوف اند بسماع کلمات و سیر عوام ستوه آمده مستعد شده روز جمعه با
بمقام مسجد جامع که محل وعظ شان بود جمعه رفته با وشان لسطور مسائل علم

فعلى تقدير [illegible] احد من اهل النهى يدعوهم الى ان يقيموا الجهاد ويسلموا له
بامامته [illegible] عليه حجة [illegible] نقبل منه هذا القول الوفي من الصادقين ولم ينكر ذلك عليه
[illegible] من المنافقين بالله كلفته جماهيرهم ولم يخالفه احد من مشاهيرهم ثم ان
[illegible] الجليل [illegible] فينا وما اكرمه من تنزيل علما اظهر علينا دعوته وعرض علينا بيعته
[illegible] امامته [illegible] اطاعته وبايعناه على ذلك ونرجو الله ان ينجينا من
المهالك فنشهد بالله والله ان امامته قد ثبتت واطاعته قد وجب وان
رحمة الله [illegible] قد عمت العباد وان حجة الله بامامته قد تمت في الجهاد ان من تخلف
عنه بعد ظهور دعوته او خالفه بعد ثبوت بيعته فهو الذي اخبر به النبي صلى الله
عليه وسلم بانه مات ميتة جاهلية وهو المعروف من فرقة الخارجين
الى رحمة [illegible] ولا امامة تنعقد ببيعة واحد من المسلمين كما صرح به شارح المواقف
وغيره من المتكلمين فضلا عما اذا اجتمع خلق كثير بهم بايعت [illegible] اولي الاحكام
وسيوف [illegible] احكم الحاكمين الله الملك العلام فهو الذي يحكم به على الصغار
والكبار واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين صلى الله على خير خلقه محمد واله وصحبه
اجمعين   امامت نامه بمهر ملا [illegible] خان و ملا ولي محمد و ملا محمد اسمعيل
و ملا محمد [illegible] و ملا محمد [illegible] و العبد ملا محمد [illegible] و ملا سلطان محمد و ملا عبد الغفور
و ملا عبد الرحمن و ملا سيد محمد امير فقط

عالمیان [illegible] عمدة [illegible] دوام اقباله بعد گذارش مراسم تسلیمات
ملتمس اینکه سابقا شخص بنام ولی الله خان فتح [illegible] استفسار گفتگوی کم [illegible]
[illegible] بادر رسیان [illegible] باتفاق دیگر علماء [illegible] با مولوی سید [illegible] صاحب
[illegible] بود [illegible] امروز [illegible] بود چون بنده در شب روز فرصت [illegible]
[illegible] ضروریه [illegible] سبب در تحریر جواب استفسار [illegible]

کرد بوقت پیش کردن قرطاس استفتا مولوی محمد رحمت الله صاحب بجناب مولوی عبد الحی صاحب
خطاب کرده فرمودند که ما برای مشاوره فی العلم آمده‌ایم که بحکم آیه کریمه وشاورهم فی الامر مامور
هستیم در این اثنا بنده گفت که موجب ضرورت شدیده ما مردم بر حاضر شدن بخدمت شریف
در این مجلس دو امر شده اول آنکه مردم عوام از توابع شما الفاظیکه منافی جناب بنسبت بطرف
جناب نسبت کرده شایع میکنند هرگاه مردم خاص و عام که درین مجمع کثیر جمع اند حرف زبانی
شما خواهند شنید از زبان از رعایای ایشان مستفید خواهند شد دوم آنکه توابع پاک شما حضرت
شاه عبد العزیز صاحب و برادران ایشان را تفسیق و تضلیل میکنند پس ما مردم تنبیه بر دفع
آن نه پرداختیم تا که راست از زبان حضور را منع میکنیم بسبب تجویز فسق و ضلالت ایشان نه کرده‌ایم
که ما از سند حدیث ما مردم اند سند منقطع و اعتبار این نزد شریف عمری حضور را در
خدمت ان حضور کرده‌ام بسبب انقطاع سند صحیح مرتفع میشود و اگر جناب را در اینکه توابع
شما تفسیق حضرت شاه عبد العزیز صاحب میکنند شکی پیدا شود شخص در این مجلس
موجود اند چنانچه احقر بعضی شخص را که از برادری ملیح رسانده بود او را زود داده که شخص
ادای شهادت حقه نماید چنانچه آن شخص الفاظی بعضی از توابع مولوی صاحب
موصوف در تفسیق و تضلیل حضرت شاه عبد العزیز صاحب شنیده بود بیان نمود مولوی
عبد الحی صاحب فرمودند که هر که تفسیق حضرت شاه عبد العزیز صاحب نماید من از او
بیزارم و میگوید که الله عزیز لی جناب شاه عبد العزیز صاحب بتصور شکر نیز حاصل
کرده‌ام و بسا مطالب متعدده از جناب ممدوح حاصل دارم و حالت عقیدت من بجناب
ایشان امیست که ایشان را امام اعظم و زیاده تر از کرخی و طحاوی که از فقهای
عمده حنفیه هستند میدانم من بعد استفتا کلام بوسه پرکه در قرطاس استفتا شد
مستشتم بود اولا جاری شد مولوی عبد الحی صاحب در جواب آن مسئله را جواب
این عبارت نوشتند که بوسه جهنده قبر مشترک نیست باز آنکه در بوسه قبر مشترک
بعضی علما مراد است بوسه داده قبر که بدست ... از ترجیح تعظیم ...
دارم ... باب تقلید ایشان درست نمی‌کند اسم ... عظم این عبارت نمود

[illegible] خاص و عام تقریبا [illegible] نشنوند و امر که فیما بین فریقین [illegible] بود
[illegible] حضرت مولوی عبدالحی صاحب نسبت کرده [illegible] فقط الاعتبار
[illegible] مسائل چنان قرار داده‌اند قرطاسی که مشتمل چهار مسئله از مسائل اختلافیه مثل
آنکه تقلید را [illegible] شرعیات و عقلیات باید داد یا نه و مثل آنکه برای مومنین [illegible]
دخل است یا نه و مثل آنکه اجماع حجت قطعیه است یا نه و مثل آنکه قیاس حجت شرعیه است یا نه
و مثل آنکه تاویل در کتاب و سنت جایز است یا نه و مثل آنکه بوسه قبر [illegible] است یا نه و مثل
آنکه فتوی دهنده [illegible] نقل و عقل [illegible] است یا نه و مثل آنکه ثواب عبادات بدنیه مثل
قرات و صلوة و نافله هرگاه به نیت میتی بعمل آورده شود باو میرسد یا نه و مثل آنکه ناقل اجماع اگر
عادل معتبر شود نقل آن را تسلیم باید کرد یا نه و مثل آنکه [illegible] مفارقه [illegible] عند الشرع [illegible]
[illegible] یا نه و مثل آنکه [illegible] کافر [illegible] است یا نه و مثل
آنکه کتابت قرآن [illegible] یا نه و مثل آنکه اعراب قرآن [illegible] درست
است یا نه و مثل آنکه عدم قول و فعل آنحضرت صلعم [illegible] عدم قول و فعل صحابه کرام
موجب عدم جواز [illegible] فعل می‌شود یا نه انتهی خلاصة السوالات و [illegible]
بود که شرح آن دستور [illegible] جواب سوالات [illegible] منفی بود [illegible]
[illegible]
بود [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] ربیع الثانی [illegible] هجری [illegible]
[illegible] امرا و سلاطین و دیگر [illegible]
[illegible] جوابات [illegible]
[illegible] بیان [illegible] واقع [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] استنباط [illegible]
[illegible]
[illegible]

بلفظنا رانی مرقوم است که مثل اعتقاد وما اتفاق وسلف صالح است وتاویل حذاق التصنیع
الفاصرین المتاخرین کرده اند سوم آنکه در احکام توقیفیه فقهیه مثل عدد رکعات و روزها
وغیره دخل عقل نهایت قبیح است ومنجر بکفر و قیاس دخل عقلی بمعانی مذکور نیست
قیاس را معتقدیم و درجه قیاس تا اجتهاد نیابد معلم مذهب حنفی انتهی کلامه بلفظه چون
جواب نفس مسئله بود کلامی دران بعمل نیاید بعده مولوی عبدالحی صاحب فرمودند دیگر
دیری بسیار خواهد شد اصغر گفت که من سوالات مندرجه قرطاس منتخب اند تا جواب
جوابات آن زبانی دهند تا بیند اگر در جواب سوالی خلاف ما ثبت عندنا ارشاد خواهند کرد
کلام دران خواهند نمود بعد اصغر سوالات مندرجه قرطاس منتخب اند و مولوی عبدالحی صاحب
جواب یکایک زبانی بیان میکردند جوابات اکثر مطابق ما ثبت عندنا دادند و در بعضی
خلاف ما تقرر عندنا جواب دادند کلام دران بعمل آمد که تحریر آن موجب طول میشود اما هرگاه نوبت
سوال سیزدهم که مشتمل ذکر بدعت حسنه و سیئه بود رسید کلام دران بطول انجامید و مولوی
عبدالحی صاحب فرمودند که نزد من البته بدعت منقسم است بسوی حسنه و سیئه می شود و اصل [illegible]
نزد حنفی تحمل قول حضرت عمر است در باب تراویح که فرموده اند نعمت البدعة هذه لیکن نظر
بر کلمه کل بدعة ضلالة لفظ حدیث هر بدعت ضلالت است آری اگر بجهت حسن دران یافته
شود بدعت حسنه خواهد بود والا باعتبار اصل حقیر بجواب گفت که اصلا بدعت سیئه
نیست بدلیل حدیث من سن سنة حسنة فله اجره واجر من عمل بها ومن سن سيئة فعليه وزرها
ووزر من عمل بها دلیل حدیث من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد و بدلیل حدیث
من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله الحدیث چه هرگاه آنحضرت صلعم در حدیث
اول امر مستحب را حسن فرمودند و در حدیث ثانی مربوط بدعت را بقید ما لیس منه مقید
نمودند و در حدیث ثالث بدعت را مضاف بسوی ضلالت نمودند پس مراد در حدیث
بدعت ضلالة شد نه نفس بدعت و لهذا علماء احکام خمسه یعنی وجوب و ندب و اباحت
وکراهیت وحرمت را در بدعت جاری کرده اند مولوی عبدالحی صاحب فرمودند که اصل
هر بدعت را ضلالت گفتن منافی کلیه کل بدعة ضلالة بر عموم مسکویم بنده بجواب گفت

[illegible] بحضرت خطاب کرده فرمودند که مولوی عبد الحی صاحب نفی

[illegible] فرموده اند ازا مقید کرده اند باینکه آن مشرک نیست باشراک که

[illegible] شرکت الی آخره مراد است وازین مستفاد میشود که باشراک دیگر مشرک

[illegible] تفتیش [illegible] مخصوص الد صاحب عرض نمود که مراد

مولوی عبد الحی صاحب ازین تقیید اینست که بوسه دهنده قبر مشرک نیست که

[illegible] اشراک که مقابل ایمانست چه اشراک مقابل ایمان حبط کننده جمیع اعمال میباشد

[illegible] مولوی عبد الحی صاحب در همان عبارت تصریح بکراهیت بوسه فرموده اند باحتمال

شرک که مقابل ایمان [illegible] میباشد [illegible] در همان بود مرتفع شد چه اشراک مقابل ایمان

[illegible] نکرده پس هرگاه مولوی عبد الحی صاحب اشراک [illegible] عدم مقابل

ایمان [illegible] نموده اند در اینحال جناب التفتیش دیگر از شان [illegible] نکرده [illegible] اشراک

نام [illegible] چنانکه ریا را شرک میگویند و شرک خفی [illegible] شرک میگویند نزاع در آن

خارج از بحث است [illegible] جناب [illegible] تدقیق خواهند نمود [illegible] سوالات چهارگانه

که در [illegible] تحریر [illegible] مولوی محمد [illegible] صاحب [illegible] بنده [illegible]

تفتیش [illegible] بعد سوال [illegible] قرطاس [illegible] مولوی عبد

الحی صاحب [illegible] عبارات [illegible] نوشته اند [illegible]

[illegible] اجابت [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] مثل حضرت جناب [illegible]

[illegible]

[illegible] جناب رسالتمآب صلعم [illegible]

[illegible] آیات متشابهات وصفات

[illegible] الرحمن علی العرش استوی [illegible]

[illegible]

اصغر زبان خود گاهی بعد مکالمه ذکر آن نمود و با مردم با هم قضایا میکنند لیکن افسوس

از وقوع این خلاف سبب در تلامذه و متوسلان یک خاندان خیریات را ارکان مخطط

علم شد. این نقل النقل حرفی از اصل مکتوب قلم خاص مولوی رشید

الدین خان صاحب که نزد میرزا محمد جان شاهزاده عالیمقام نوشته بودند منقول گشت

هفتم ماه شعبان [illegible] هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

مخدومت معدن غیرت ایمانی منبع حمیت اسلامی سلمکم الله

مقبول بارگاه ربانی مخدومی میرزا شاه علی سلمه الله تعالی بعد از سلام مسنون و دعای

اجابت مقرون واضح آنکه نامه نامی و رقیمه گرامی که متضمن بر بیان بعضی مباحث

دینی و مسائل یقینی واقع گردیده رسید مضامین مندرجه واضح جزاکم الله خیر الجزاء علی ما تجدد و

اهتمام فی نشر اللسان و تعون الطالبین علی طرق الایمان آنچه در آن رقم زده بودند

که [illegible] جواب [illegible] [illegible] تالیف رساله [illegible] باید داشت

مخدوما حقیقت الامر این است که هر چند کمترین تقریر در این مقدمات نوعی از جهاد است ولیکن

به سبب ضعف قلب [illegible] در امر [illegible] مشغول [illegible] تقریرات و تحریرات را

[illegible] بالنسبه حال مردم به نسبت حال این تقریر [illegible] اشکال

[illegible] ادای صلوة مشغول است به نسبت کسی تعلیم [illegible] صلوة [illegible] پس هر چند

تعلیم مسائل صلوة هم از جمله مقدمات صلوة است اما حال شخصی ادای صلوة [illegible]

[illegible] قال به تعلیم [illegible] صلوة کسی که حال [illegible] بدون [illegible] نماید بالیقین

[illegible] قال [illegible] [illegible] حق [illegible] [illegible] ذکر است [illegible]

مردم دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

المومنین [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

... تمام نوشت و بوجه دلیل مسمی التخصیص لازم بلکه تخصیص عام بعبارت سابق است
موقوف بر تعریف صاحب کنند ولذا قیل ما من عام الا وقد خص مولوی عبدالحی صاحب
بجواب فرمودند که انچه از علما تقسیم در هر بدعت گفته اند مذهب امام محی الدین نووی
است چون شرح اربعین نووی در ان مجلس حاضر بود در ان تقسیم بدعت بسوی احکام خمسه از
شافعی منقول بود از مقام عبارت کتاب مذکور را بنده خوانده بطور وعظ بیان نمود
و بعده مولوی صاحب مولوی عبدالحی صاحب فرمودند که سیئه بودن هر بدعت مذهب
بعضی علمای اهل سنت است بنده عرض کرد که حضرت مجدد الف ثانی باین قایل اند لیکن مذهب
شان را با مذهب جناب مباینت کلی نیست چه از بنا بموجب تقریر جناب معلوم میشود
که اصل هر بدعت سیئه است و نزد حضرت مجدد بدعت سیئه همان است که باعتبار ذات
خود اصل نداشته در شرع و چیزی که نداشته باشد پس امور یکه باعتبار اصل در شرع وجهی
داشته باشد نزد ایشان در سنت داخل است در بدعت و نزد شما بدعت سیئه است لیکن فرق
شی با مذهب حضرت مجدد چه مناسب من بعد کلامی درین مسئله جاری نشد در مسائل
دیگر مکالمه در پیش نه آمد است انچه احقر بیاد حفظ طریق نمونه تقریبی از هزار ها و از بسی
از بسیار نوشته است الحال همراه برادر صاحب عالی اقتدار محمد رفیع الدین خان نقل صورت
مجلس لیکن انچه که مردم نوشته اند و نقل قرطاس ساخته اند بنظر رسید لیکن بخبار این
هر یکی را باحتیاط نگاه دارند که دران بعرض بعضی زیادت است که نقل درست
مجلس نیست یاد وهم عرض نماید   انچه انجناب تلمیذ فرمودند که بعضی مردم که از
شاه جهان اباد رفته اند نقل صورت مجلس بطور دیگر میکنند حضرت من آن مردم سخن
صادق اللهجه اند که واقعه را روبروی هزاران مردم شنوده و دو کسی زبردست مولوی عبدالحی
صاحب دران موجود است و انوقت هزاران هزار سامعان و واقعات این واقعه
موجود اند بطور دیگر بیان مینمایند لیکن انجناب بکسی کلام نفرمایند که علم برای تکمیل
نفس نیست نه برای مکالمه دیگران خصوصا کسانیکه دیده را نادیده میسازند انجناب
سخن مردم خلاف گو اعتباری نفرمایند بموجب تاکید جناب عزیز نوشته شد والا

ادعای وجود این قبایح در ذات آنجناب نمیتوان کرد و بالجمله چون امامت آنجناب ثابت گردید
هیچ امری باعث انعزال آنجناب از منصب امامت نشده باشد پس اطاعت آنجناب بر کافهٔ
مسلمین واجب گردید هر که حسب آنجناب آید قبول نکند یا بعد قبول انکار نماید پس بموجب
نص مستحق اعدام که قتل او مثل قتل کفار عین جهاد است و قتیل او مثل قتیل سائر
اهل فساد و عین مرضی رب العالمین چه امثال این اشخاص بحکم احادیث متواتره
از جمله کلاب النار و ملعونین شرار اند این است در مذهب این ضعیف و رائیهٔ
پس جواب اعتراضات معترضین نزد این ضعیف بجز ضرب بالسیف نیست
و بجز تحریر و تقریر آنچه ذکر می‌نماید که برای مقابله اهل شوکت مماثلت ایشان در شوکت
ضرور نیست پس میگوییم اولا آنکه مقدمه مذکور ممنوع است بلکه سعی در تحصیل
شوکت بقدر استطاعت خود کافی است مماثل شوکت مخالفین باشد یا نباشد قال الله
تعالی واعدوا لهم ما استطعتم و لم یقل واعدوا لهم مثل اعدائهم
ثانیا آنکه معنی وجود شوکت این است که در جسم امام قوتی بهم رسد که بهمان قوت شوکت
مخالفین را بر هم زند و بتسخیر تمام جنود و عساکر ایشان هزیمت دهد بلکه
معنیش همین که جماعت موافقین همراهی بجدی مجتمع شوند که باعتبار ظاهر عقل
مدافعت مخالفین بقوت ایشان می‌توانند کرد و مراد از اجتماع این نیست که در هر آن
همراه او ایستاده مانند بلکه معنیش همین است که ایشان را بذات او علاقه که بر
مقتضای آن علاقه در حق ایشان اطاعت احکام او شود مثل علاقه نوکری در عرف
سلاطین و علاقه قرابت و برادری در عرف قاطبه و در عرف سلاطین همین است
که جمع کثیر از نوکران همراه او رشته باشد و در عرف اهل عجم این است که جمع کثیر از ایشان
در رشته او باشند همچنین در عرف شرع امام صاحب شوکت همان است که جمع کثیر از مسلمین
بر دست او بیعت امامت او آورده باشند چه علاقه بیعت نزد شارع قوی است
از علاقه نوکری و قرابت پس جناب امام همام را شوکت شرعیه بالفعل بجدی
حاصل است که مراتب قوی تر است از شوکت مخالفین چه سرداران پیشاور که صاحب عساکر

... [illegible] حال است و ... صدق عاطل و آنچه بر رفقای آنجناب نسبت می نمایند
... [illegible] قادح نیست بر تقدیر تسلیم پس قبح رفقای امام هرگز در امامت ان قادح
... بلکه قبح هرگز در نبوت انبیای ایشان قدح نتواند کرد و نیز بر تقدیر تسلیم آنچه
... نسبت می کنند پس ظاهر است که آنهم در ثبوت امامت با اتفاق ایشان اصلا
قادح نیست چه منتهای آن قدح در مراتب ولایت است و نبوت مراتب ولایت اصلا
از شروط امامت نیست بلکه فسق و ظلم هم نسبت بزوال امامت بعد ثبوت ان هرگز نمی تواند
شد چنانچه احادیث متواتره و عبارات اسلاف از اصلاف از فقهای متکلمین بران
دلالت صریح دارد و بالجمله مدار کار بر تعیین دو امر است اول ثبوت امامت دویم بعد ازان
عدم زوال آن بسبب اعتراضات مسطوره اما مقدمه اولی پس بیان آن است که طریق ثبوت
امامت را از کتب حدیث و کلام و فقه تفتیش باید کرد و در انتقاد روایات قوی را از
ضعیف و راجح را از مرجوح تمیز باید داد و بعد از آن خلاصه صورت قوی راجح کرده باب
دلایل انعقاد امامت است منقح کرده در ذهن ملحوظ باید داشت و بعد از آن تامل باید
کرد که ما نحن فیه ازان امر محقق و منقح است یا نه هر چند حقیقت امر در مثال این
مقدمات [illegible] مشکلات [illegible] لیس الخبر کالمعاینه حدیثی است و شنیده
[illegible] است [illegible] حال [illegible] محقق
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت
[illegible] امامت
[illegible] مقدمه [illegible] کتب حدیث و کلام و فقه [illegible]
[illegible] از امامت [illegible]
[illegible] امامت شد
[illegible]
[illegible]

لوجه الله برای نصرت دین حق قایم گردد و در حوا و حصول یعنی فتح و نصرت مستعد
نمیدارند و آنرا از جمله اوهام بعید می شمارند در شکال الا آنکه آنکه و اعتراضات گوناگون
بروی وارد کرده اند وجود فسق او تشویش عوام مسلمین را از رفاقتش متنفر
گردانند و آخر منجر شده نوبت باینجا رسانند که برهم زدن کار و بار جهاد سعی نا مشکور
بجا آرند الا لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها
عوجا رابعا آنکه مسلم است حصول شوکت قوی شرط اقامت جهاد با اهل شوکت
شد الحاصل یا بالفعل شوکت حاصل نیست لکن میسر که طریق حصول شوکت برای
امام وقت حیثیت ایا شوکت با طریق حاصل میشود که درست نخست این شخص امام در جمع
عساکر شود و سایر سامان جنگ بیرون برآید تا وقتیکه اقامت جهاد حاصل نشود
پس بر توقف فی الفور از غیب الغیب تمام عساکر و سایر سامان جنگ یا و حاصل
شود این امر که هیچ شده است و نه گاهی خواهد شد فی الحال بلکه طریقش همین است
که چنانکه نصب امام بر ذمه کافه مسلمین فرض است و بدایت در آن موجب جمعیت
مجاهدین تحصیل یعنی شوکت هم برای امام وقت بر ذمه ایشان فرض است که همه جما
عات مسلمین لازم بود و این تحصیل از اول جمع شوند هر کس از ایشان مطابق بقدر استطاعت
خود در تحصیل سامان جنگ کوشش نموده و اسباب آن بقدر طاقت حاضر
آورده مخصوصا بامام وقت ظاهر گردانند لهذا در کریمه واعدوا لهم ما استطعتم
و کریمه جاهدوا باموالکم وانفسکم خطاب بعموم سلف متوجه گردیده بخصوص
ایشان پس هر که میگوید که شوکت امام شرط جهاد است و شوکت مذکور در ما نحن فیه
متحقق نیست پس او را لازم که اول خود بیاید و بقدر استطاعت خود سامان جنگ
همراه آرد و انتظار دیگری در دین امر اصلا جایز نیست پس آنچه در امر جهاد
تعویق و تعطیل واقع میشود و بال آن اکثر بر گردن قاعدین متخلفین است
مشابه آنکه ادای نماز جمعه بر هر کس واجب است و ادای آن بدون جماعت
متصور نه چه انعقاد جماعت بدون امام ممتنع پس اگر هر کس در خانه نشسته انتظار

[illegible] بیعت نموده‌اند و خوانین سوات و بنیر و [illegible] و عوام و خواص ایشان

[illegible] بیعت امامت بر دست آنجناب آورده‌اند و مشارالیه را این شخص

[illegible] لا [illegible] لشکر آنجناب بجبر خود [illegible] کسی از مخالفین

[illegible] نمی‌تواند رسید اما [illegible] بعضی از اتباع [illegible] بیعت نمودند [illegible]

اطاعت [illegible] پس محتمل است که [illegible] همین معامله پیش کنند پس این

معنی اصلاً در شوکت شرعیه قدح نمی‌تواند کرد چنانچه بسیار [illegible]

حرامی [illegible] [illegible] [illegible] پس [illegible] همین

معامله پیش کنند پس چنانچه این احتمال در شوکت [illegible] السلاطین قدح

نمی‌کنند پس همچنین این احتمال در شوکت شرعیه الحال قدح نمی‌نماید [illegible]

مماثلت [illegible] با شوکت جمیع مخالفین از کفر شرق و غرب اصلاً مراد نیست

والا امامت هیچ امامی [illegible] لاحقین ثابت نگردد پس مماثلت یا

شوکت [illegible] مخالفین مراد [illegible] بالفعل مقابله [illegible] است [illegible]

[illegible] شوکت [illegible] مماثل [illegible]

[illegible]

[illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] و ترقی [illegible]

[illegible] بجا می‌آرند و عروج شوکت اسلامیه [illegible]

این امر اصلاً [illegible]

[illegible] ضعیف از ضعفاء احاد الناس مثل بادشاه [illegible]

اجتماع از رفقاء بهم رسانند [illegible] و شوکتی [illegible] بدست می‌آرد [illegible] بسلطنت

سلاطین [illegible] کبار و مملکت [illegible] ذوی الاقتدار [illegible]

[illegible] برای [illegible] دین [illegible] و نصرت [illegible]

[illegible] اختیار [illegible] رضی الله [illegible]

مصاحبت ورزند و خیالات دور و دراز بدرخه اعتقال اسباب براست سر رجی آیند دست
بردارند و آنرا در ادنام جز جزو شمارند و مطالب دنیویه را که مانع از استعمال این امر
شمارند هم نشنیده شود مصلحت دین خود انست که یاران هم کار بگذارند
هم طرف یاری گیرند حدیث شریف وارد گردید الا ان تقلب ابن آدم بکل واد شعبة
فمن اتبع شعب کلها لم یبال الله بای واد اهلکه ومن توکل علی الله کفی التشعب
مخاطب انکلام سیادت پناه محبوب عزو امثال آن از طالبین حق هستند
که دین و ایمان را هم از جنس صفات محموده می شمارند مولوی نصیرالدین و امثال
ایشان که بسبب بلادت طبع و غباوت فهم منتهای مقصود ایشان همین قیل و قال
و بحث و جدال است نه تفتیش حقیقة الحال را کتاده کتب معقول و قیاسات ضعیف
نا بینی بزرگ و فرستادن ... ملاقات شهیدات رجال ... ایشان همین منوال بود
که انکار نص صریح نمایند اما فی الحال ارسال ایشان ... بدیده باشند ...
را از ممکنات عقلیه می شمارد والسلام
ذکر سرگذشت حضرت امام همام در این ایام هرج مرج بطریقت که صوف از جناب
استغفر مراجعت نموده اند در مقام سوات رسیدند چنان فکر فرمودند که قیام جهاد
با تحمل وجوه که باعث تائید کسی فی تجدید بن انهون متصور الوقوع نیست که خلاصی
این اصلاح را اول بقبول احکام شرع ربانی و وجوب اطاعت امام حقیقی دعوت
کرده شود تا جمع خالص از شوب بدعات و منکرات و عصیان امام شوند و اطاعت
... اولی الامر بالحق ... در این صورت الله تیار ... جهاد بکمال ...
صورت شاهد است ... در مقام سوات اظهار این دعوت حق فرمودند چنانکه
هزارها مردم از سادات و علما و خوانین و عوام فوائد بیعت امامت برحقیت
آنجناب بجا آوردند و احراز احکام شرعیه اقرار نمودند اما چون هر کسی ... سبیل ...
اقرار نموده و کدام جمعی از مسلمین بهیئت اجتماعیه بر نهجی مستعد گردیده
بنا دعایه سرانجام این امر عظیم باعتبار ظاهر عقل از ایشان مستبعد بود

منصب معرفت شد و وقت امام قایم خواهد شد و جماعت مجتمع حاضر کردید بهمان وقت
حاضر شوند حاضر خواهند شد پس لابد نماز جمعه فوت خواهد گردید و هر کس در عصیان گرفتار خواهد شد
چه نزول انعامی ارواح مقدسه و جماعتی از جماعات ملایکه برای اقامت جمعه هرگز
شدنی نیست پس حاصل تقریر همان است که هر کس از خانه اگرچه تنها شد بیرون بر آید و در
مسجد رود اگر جماعت مجتمع شد شریک ایشان شود والا در همان مسجد بنشینند و
و انتظار دیگر نمایند تا اینکه چون مسجد را خالی بینند و بخانه خود باز گردند که
انعقاد جماعت و اقامت جمعه هرگز بانفراد نخواهد شد همچنین لازم که هر کس اگرچه تنها
و ضعیف و قلیل الاستطاعت باشد بمجرد استماع آوازه دعوت امام از خانه بدر رود
و جان خود را هر قدری که از سامان جنگ که میسر شود در مجمع مسلمین برساند تا
قیام جهاد صورت بندد انکه جان خود را از سلک عباد الله برکشیده بود در زمره
عباد الله چونین داخل گرداند در رکن رکین دین متین را گذاشته در کار دنیا
اغنیاء متمردین و فرج سانی نسوان ناقصات العقل والدین مشغول شوند
سبحان الله حق است همین بود که چنین رکن اعظم او را بر کشند که با وجود ضعف
و ناتوانی غیرت ایمانی و حمیت اسلامی در سینه او جوش زند او ملامت مطعون سازند
ابای قوم از جمله نصاری و یهود یا مجوس و هنود اند که با ملت محمدیه عداوت
میدارند بلکه مقتضای محمدیه همین بود که اگر کسی طریق لهو و بازی هم ذکر
بر زبان می آرند قلوب مسلمین از استماع آن بسان گل شگفته می گردید بسان
سنبل شگفته میشد اگر بلاد دور دست هم آوازه قیام جهاد بگوش میرسید اهل غیرت
اسلامی میرسید فی الفور دوان دوان در دشت کوهسار میدویدند بلکه مثل
شهبازان می پریدند اما امر جهاد با وجود این عظیم الشان از پایه تعلیم و تعلم
کتاب الحیض و النفاس هم ساقط گردید مناسب همین است که هواجس نفسانی
و وساوس شیطانی از دل دور کرده اند غیرت ایمانی و حمیت اسلامی را بگوش آرند
و مردانه وار در مجمع مجاهدین در آیند و در تشییع غزا زمانه که ایشان میکنند

بالکلیه بجز شروع است دست بردار شوید و در باب معاش محض بر کفالت ایزدی
مطلق توکل نمایند بالجمله چند روز در تقاریر سمای حضار گذشته بود که درین
اثنا امر مشکلی که باعث سفر آنجناب بضلع اتمان نامه که جمیع برای تصفیه کر
تیم مسند امشاکر دیده چون آنجناب بموضع باجاکه مرکز ضلع مذکور است رسیدند
علمای آن نواح همه بر ملاقات آنجناب مجتمع گردیدند و نیز واقع گردید در ضلع سرحده
بموضع دکی متحقق گردیده بود همان واقع بعینها در موضع باجا مذکور بوقوع آمد چون
باز بموضع پنجتار مراجعت فرمودند باز فتح خان موصوف عود کلام سابق
پیش کردند الا خر الامر خان موصوف اقرار نمود که بعد چندی هر طبق امر آنجناب
عمل خواهم نمود در همان ایام جناب امام همام تقریبی علمای سرحده و اتمان
نامه را در موضع پنجتار طلب فرمودند چنانچه جمعی کثیر رسیدند و جمعی غفیر
از تلامذه که عدد ایشان قریب دو هزار شدند بموضع مذکور فراهم گردیدند در
اثنا چون ایام رمضان و قادیان را نیز طلب فرمودند فراهم گردیدند
و ضیافت بس وسیع برای علما و خوانین مهیا ساختند بالجمله روز جمعه غره
شعبان سنه ۱۲۴۳ هجری در مجمع ایشان علما و روسای آنجناب فتح خان و غیره
را از همان معنی فهمانیدند و فرمودند اگر مقدمه مذکوره قبول کردنی است بالفعل
درین مجمع قبول کنند و الا از اتحاد ما دست بردار شوند خان مذکور بعد از فکر
عمیق و غور دقیق فرمود که هر چند قبول این امر نهایت صعب است که هم ترک
جاه و مال است و هم سد وجوه معاش و هم برپا کردن مخالفت با جمیع اقارب
در باب ترک رسوم راسخه از صدها سال لیکن محض لله و فی الله و ابتغاء
لوجه الله و توکل علی کفالة الله اینمعنی بجان و دل قبول نمودم و اتباع شرع
رسول و صاحب امر در جمیع احکام عبادات و معاملات اختیار نمودم
و منفعت عاجله را بر منفعت آجله و صلاح معاد را بر فساد معاش ترجیح
دادم ان شاء الله تعالی بعد از نماز جمعه در مجمع عام تجدید بیعت امامت خواهم کرد

[illegible] امام همام عزم انتقال مقام در دل مصمم داشتند در این اثنا سادات [illegible]
[illegible] و ریاست عنوان اشرف خان یک قطعه عریضه مشتمل بر این معنی ارسال
نمودند که اگر جناب در غریب خانه ما رونق افروز شوند ترویج احکام شرعیه کما
ینبغی [illegible] خود قبول خواهیم نمود و بر اولس خود تأکید اجرا خواهیم نمود و
وجهی از وجوه [illegible] در انجام آن سعی بلیغ بجا خواهیم آورد و چون عرایض
ایشان مشتمل بر این معنی علی سبیل التواتر و التوالی بحضور لامع النور رسید
بنا بر آن جناب از مقام سورت کوچ فرمود و به موضع [illegible] متوجه گردیدند
در اثنای راه به ضلع [illegible] که مجمع علمای کبار [illegible] وارد گردیدند
و در موضع [illegible] از ضلع مذکور رسیده نمودند به ملاقات جمعی کثیر از
علمای [illegible] مشرف شدند در موضع مذکور [illegible] گردیدند آن جناب مسئله وجوب
نصب امام [illegible] در مجمع مذکور [illegible] کردند آخر بعد قیل و قال و گفت و قال
[illegible] مسئله مذکوره منقح گردید [illegible] همه علمای
مذکورین مولانا [illegible] محمد و مجمع جمیع علما از تقویت مسئله مذکوره [illegible]
[illegible] و کلامی و عظمی [illegible] از زبان در حق
[illegible] امام [illegible] پایه تمام نمودند که
[illegible] بالکلام [illegible] آخر الامر مولانا ممدوح و جمیع علماء
حضار مجلس بیعت امامت بر دست آن جناب بجا آوردند بعد از آن به موضع [illegible]
تشریف آوردند تکبیرات و مبرات مجلوات و جلوات [illegible]
ممدوح را این معنی [illegible] رکعت [illegible] در صلح [illegible]
[illegible] یعنی مخصوص به رسوم ریاست و سیاست و سایر
[illegible] آمده اند [illegible]
[illegible] الناس [illegible] تا جا [illegible]
[illegible] شرعیه بالکل [illegible] و چون [illegible] احوال [illegible]

بی نظیر بر آمده خدمت صلوة احتساب بر تارکین صلوة سپرده شد و قریب
بیست مرد تفنگچی کاری از تفنگداران همراهی او متعین کرده شد چنانچه او مع
رفقای خود در دهات قریب جوار تا بکوه بنیر دوره و سیر نموده چندان ضرب
شلاق بر اعزه و نوجوانان افاغنه که تارک صلوة بودند قایم کرد که همه صغیر و کبیر
دهات مذکوره بر ادای صلوة مستقیم گردیدند چنانچه بالفعل یک متنفس هم
در دهات مذکوره که تارک صلوة باشد یافت نمیشود و بر اهل دهات
چندان هیبت تعزیرات واقع گردید که اگر کدام از هندوستانیان یا تنها یا
با بعضی حوائج خود بعضی دهات مذکوره می رود در تمامی دیه کسی نمی شود و بخوشی
بر پا می شود که روسای دیه مذکوره حاضر گردیده اظهار ... می نمایند که در این دیه یک
متنفس هم از تارکین نماز نیست و ... از ... افاغنه که اگر کسی
گناهی کرده باشد خواه از جنس حقوق العبد یا از قبیل غیر که بخیر نفری دیگر آمده
... سالها ... بالعرض ... اعانت از هیچ کسی خواه ظلم باشد
... که اگر ... هم بر طرف ... آورد جان و مال ایشان را
تباه کرده ... کوشد از رفاقت آن عاصی دست بردار نمیشوند و جان و مال
خود را بی تکلف بر او صرف ... بنا بر همین قاعده چند نفر از هر دهات
مذکوره در ... مرتکب بعضی از منکرات و فواحش گردیده از ...
... در دیهات دیگر رفته بودند آنجناب بنابر سد باب این فتنه
در یک شب چند جماعات از غازیان بطریق ... سر دیهات مذکوره فرستادند
چنانچه غازیان مذکوره شبا شب رسیده عاصیان ... آنها را گرفتار کرده
آوردند و آنجناب بعضی از ایشان را حبس و بعضی را ضرب و بعضی را ...
... نمودند ... بر شوارع عام تعزیر رسانیده و بحمد الله کسی ...
دیهات مذکوره باعانت ایشان ... یک ...
متصل ... علاقه پنجتار واقع است داخل علاقه پنجتار نیست بلکه داخل

[illegible] مسئله را بمعرفت نوشته خواهم داد و دیگر خوانین را نیز بتبعیت ترغیب خواهم
[illegible] در همان روز علماء محمد حسین را هم امر فرمودند که بیعت امامت که سابق
بجا آورده بودند در این مجمع باز تجدید نمایند چنانچه ایشان هم عهدنامه تحریر کرده
مهر و امضا و دستخط امیر علماء مسجل گردانیدند و درست کردند که بعد ادای نماز جمعه هم
تجدید بیعت واقع خواهیم کرد هم عهدنامه مسطوره پیش کرده خواهد شد
در همین اثنا از آنجناب یک صورت استفتاء مشتمل نقض احکام عامه و
باغی تحریر کنانیده و شهرت نمودند که بعد وقوع تجدید بیعت و عهودنامه این استفتا
در مجمع علماء مذکورین پیش باید داد و جواب آن مهر و امضا و دستخط امیر طلب باید
نمود بالجمله بعد ادای نماز جمعه علما و رؤسا تجدید بیعت امامت کردند
علماء عهودنامه خود را که بزبان عربی است مسجل بمواهیر پیش کردند و خوانین
عهدنامه خود را که بزبان فارسی است مسجل بمواهیر خود نمودند گذرانیدند
و بعد از آن جواب استفتاء مذکور مسجل بمواهیر و دستخط امیر علماء تحریر کرده شد
چنانچه نقول هر سه قطعات بخدمت سامی میرسد انشاء الله تعالی ملاحظه خواهد
رسید بعد از آن همروز جمعه بعد فتح خان و جمیع رؤسای دیگر اولوس حضور حاضر
نموده از ایشان طلب بیعت امامت و اجرای احکام شریعت و ترک جاهلیت
نمودند ایشان هم بلا تخلف بعد نماز جمعه بیعت امامت بجا آوردند و مهر و دستخط بر اقرار
نمودند که در همان مجلس جمیع یک فاضل هندی را بمنصب قضا سپرده شود
و دستار قضا بر سر بسته شد و منشور قضا هم داده شد چنانچه نقل منشور هم
بخدمت سامی میرسد انشاء الله تعالی ملاحظه سامی خواهد گذشت بعد از آن بحمد الله
احکام شرعی جاری گردید و فیصل خصومات و قطع منازعات بر قانون شرع شریف
و اصلاح متعلق هیچ تار ترویج شد چنانچه چندین از معاملات عمده مثل تکمیل
[illegible] از انجمله اینکه ملا قطب الدین ساکن ضلع تکوتار که از مدت
[illegible] است جهاد و رفاقت آنجناب سالها بسر برده در دیار [illegible]

بحدی واقع شد که نوبت بکشت و خون رسید بین حق مالکان و منقطع شد چون
منازعت مذکور بکشت و خون هزار نفر مردم رسید بود مدت مدیده بر همین گذشته
بنا بر علیه حق مالکان اول از اراضی مذکوره بزعم ایشان منقطع گردیده بود
الحمد اهل پانیزی از قبول این حکم سر پیچیدند الوس و خادیخان بنابر پاسداری
رسوم جاهلیت اعانت آن متمردین در این تمرد اختیار نمودند آنجناب اول سعی
بلیغ در تفهیم ایشان کار در رسید بعد از آن بحکم والسیف احز الجبل بر سر ایشان
لشکر کشی نموده عزم فرمودند چنانچه جماعه هندوستان و جماعه الوس فتح خان و
جماعه الوس نصرت خان و جماعه علما و طلبان اهل استصده مجتمع گردیده به
سمت ایشان کوچ نمودند علمای مذکورین ایشان را از جمله باغیان شمرده باهلال
دم ایشان حکم دادند و چون این لشکر آن بر پا گردید و حکم علما و جواب و اعقا
باستحلال قتل ایشان بگوش ایشان رسید ایشان مرعوب گردیده
رؤسای ایشان بحضور حاضر گردیده خود معاندان مذکورین را همراه خود گرفته بر اشیاء مملوکه
ایشان قابض گردانیدند و در باب قریه مذکور بایشان سپردند و جان خود و عیال
احاد رعایا در زیر علم ایشان آوردند از وقوع این واقعه خبری بین عظیم و هیبتی
بس جسیم بخیال اکثر مردم از قرب و جوار لاحق گردید چنانچه از شامیه علمای مسمی
مولانا صفی الله قاضی موضع مذکور مقرر نموده اند که از سکنه موضع مذکور عهود
پیش بستند و مواثیق بس درست در اینقدر اتاعت و اطاعت قاضی مذکور
گذشته شد همچنین معاملات نظاریک که از فروع اجرای احکام شرعی است شایع
رونق میگردد لیکن نتیجه معامله بطریق تمنا در این مقام ذکر کردن میخواهم
تا کافه حقیقت حال شد بالجمله تمامی ملک متعلق ... واقع در حسب

در [illegible] که خلق بخادیجان دارند بیغ خان و نام آن دیه مایری

[illegible] آن دیه مذکور بنهایت سرکش و بی باک اند و قرار تفنگچی از عین دیه

[illegible] و شش نفر تفنگچی از قوم ایشان در دهات دیگر [illegible]

مذکور سکونت میدارند و خادیجان که مالک جمیع کثیر از [illegible] رعیت از قدیم

الایام جنبه و حامی ایشانست در ایام سابقه که قبل [illegible] سال گذشته باشد یکی

حادثه در آن دیه واقع شده بود که مردمان دیه مجتمع گردیده [illegible] خود را

بجهت گستاخی و [illegible] از دیه [illegible] بودند و [illegible] منقولات ایشان

بطریق غضب در تصرف خود آورده آن مظلومان [illegible] دیه دیگر از

متعلقات [illegible] نشسته بودند و [illegible] اهل آن دیه [illegible] طلب [illegible]

اهل آن دیه رفاقت آنها اختیار نموده [illegible] قریه مایری [illegible]

[illegible] رضا [illegible] واقع گردید باز [illegible] عداوت فیما بین [illegible]

جاری [illegible] تا [illegible] آورده و [illegible] جنگ

و جدال [illegible] نموده [illegible] عداوت [illegible]

وراثت انتقال نموده [illegible] گشته [illegible] در میان ایشان هم جاری گردید

بالجمله [illegible] که [illegible] هزار مردم [illegible] بقتل رسیده

اند [illegible] احکام [illegible] اصلاح [illegible]

[illegible] ایام زمان [illegible]

[illegible] موافق شرع درخواست کردند [illegible]

[illegible] استفسار حقیقت [illegible]

[illegible] مذکورین واضح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] منقول [illegible]

... تخصیص شود رسم جاری خواهد شد و مامول از بارگاه رب الارباب
... استحکام بنیان دین را بوجه اوفی و آثر فی تحت و ابتدا این عروج
انجام رسانی یا رب العالمین

این عریضه است در بیان آنچه بندگان درگاه حضرت رحمان احقر العباد فلان و فلان
بشرحیت و میثاق نعابت درست بر ایمه تکمیل و سعی خود ما بندگان
بحمد الله که مسلمان و مسلمان زاده ایم آیین شرع مبین دین سید المرسلین
را بچشم قبول میداریم و از اصح وجه افتخار خود می شماریم ... اعلام ملات ...
... خلاف شرع شریف و لایح یافته از همه رسوم مذکوره دست برداشتیم
و همین حکم شریعت غرا را بنا بر خود ... در جمیع معاملات و همه
قضیات در مقدم مجری الاحکام شرعیه جناب قدسی القاب امام همام خلیفه ملک
علام نایب سید الانام علیه الصلوة و السلام یعنی سید احمد امیر المومنین ...
مظله را امام خود ... بیعت قرار داده ایم و بیعت را ... الخ ...
و اطاعت ... موجب آیه کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم ... اولوالامر ... بیعت
و ... مکمل ... این بیعت ...
... بالحق ...
... اظهار نموده ایم و ...
... و ...
... حیات و ممات ... و ...
... علی ما نقول وکیل ... بطریق ... نام

... فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

على طريق الحق و الصراط المستقيم بفضل العظيم لفضل

رسوله الکریم و آله و اصحابه الحلیم اگر شنود لطف حق براه نما شیطان

شود عمل رهش بزه در ا اگر کو بود نفس رسیده راه چون دوره بر کار رسید

هست دنیا بدانکه دریافت حقایق جمیع اشیا خصوصاً حقایق امور دین و ایمان

از علم ظاهر بحد کمال دانسته بقدر راست نیاید در این ببین امر سر فقه فیصل که هدایت

هادی حقیقی بکار می آید تا که در حمایت هادی بر حق مرکب ریاضات شاقه و مجاهدات

شاقه تزکیه نفس بهم نرساند و تصفیه قلب حاصل نسازد و از هوا و طبیعت

نفسانی که بعض حسد و تعصب و حب و محبت مال و حب جاه و ریاست

تمام پاک و صاف نگردد و صحت قلبی حاصل نکند آینه دلش قابلیت انعکاس

صور حقایق پیدا نمیکند و سخن حق در او و دلش را انطباع نمی پذیرد بلکه هر [illegible]

[illegible] شکوک و شبهات می زدد فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب

الیم و عادت کلیه اهل روزگار چنین است که هر کس از عالم و جاهل و وضیع و شریف

[illegible] جمیع اخلاق فضائل و رذائل نفس خود [illegible] میکند و بر عادت خود [illegible]

می باشد که کل یعمل علی شاکلته و المرء یقیس علی نفسه از چراغ کل با [illegible]

آمیختن [illegible] روغن [illegible] از قیاس [illegible]

[illegible]

و تصفیه قلبی [illegible] شده اند و از هوا و طبیعت نفسانی [illegible]

[illegible] و جدال مذاهب [illegible]

[illegible] این تمهید [illegible] حضرات [illegible]

[illegible]

[illegible] حقیقت امر [illegible]

[illegible]

صحابه رضی الله عنهم ثابت کرده و نسبت کفر و عدم لیاقت خلافت بایشان نموده
است ... بدالحکم در جواب این مسئله ایشان شیخ احمد سرهندی قدس
سره نوشته اند که کفایت می کند که آنحضرت جامع علوم ظاهر و باطن بودند بنده
هم بموجب فهم ناقص چیزی می نگارد .. در باب قول و فعل آنحضرت صلی
الله علیه و سلم اختلاف کرده اند بعضی برانند که صرف قرآن بموجب وحی
است و غیر قرآن بموجب وحی نیست و بعضی میگویند که هم قول و فعل آنحضرت
چه قرآن و چه غیر قرآن بموجب وحی است پس بدانید امر اینها افراط و تفریط
کرده اند و نزد محققان حق آنست که هم قول و فعل آنحضرت صلعم بموجب
وحی و بنسبت سوای قرآن هم ب اقوال و افعال آنحضرت بموجب وحی اند
ولی امور و حرکات همچنان بوقوع آمده که بمقتضای انا بشر مثلکم از تاثر
بشریت هم درین تاثیری بوده است چنانکه روزی حضرت صلعم در حجره ملی از
جامه طاهرات و غیر از قمیصی که در بار بود دیگر بر بدن مبارک موجود نبود سائل
سوال قمیص کرد آنحضرت مضطر جواد کرم قمیص را حواله سائل فرموده و خود در
حجره ماندند وقت نماز در رسید خودن اذان داده صحابه منتظر برآمدن بودند
آنحضرت بسبب برهنگی برآمدن نتوانستند دران حال قرآن نازل شد و لا
تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد
ملوما محسورا ... از خوردن شهد حلف کرده بودند دیگر بار شهد
نفرمایند قرآن آمد که آنرا پیدا شهد نخوردند یا ایها النبی لم تحرم
ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم
قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم والله مولکم وهو السمیع العلیم
... از التفات بطرف عبدالله بن مکتوم توقف فرمودند آیت عتاب
نازل شد عبس و تولی ان جاءه الاعمی الی اخره   برای نماز جنازه
عبدالله بن ابی منافق متوجه شد آیت نازل شد و لا تصل علی احد منهم

بموجب حقیقی و برضای ربانی مملو اند و در هیچ یک قول و فعل اغراض نفسانی ملحوظ
نمی شد چنانچه در اوایل ایام بعثت روزی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم
در بازار مکه میگذشتند و کلمات دعوت اسلام از زبان معجز بیان صادر میفرمودند
شخصی وخیم العاقبت جهیم الفطرت سنگی بجانب آن کوه صلح پرتاب نمود و آن
سنگ در ساق مبارک نبوی رسید و مجروح گردانید و چشمه خون روان گردید و آن
جان [illegible] سرمایه امانی و امان هیچ بطرف ریختن خون همایون التفات نمود و بمقتضا
رحمة للعالمین چنین بدعا فرمودند اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون
پس در این صورت اگر کمال رعایت اسباب دنیای فانی باعث غرض نفسانی
آنجناب نماید یقین که قوای ایمانیه آنکس ضعیف بوده باشد چون علی رضا ولی الله
نامه در تمهیدات ثبوت کفر فرقه امامیه علمای اهل سنت مقدس نوشته اند هر چند در
بیان [illegible] آن دست و پا زده اند لیکن چون بنا و دلایل آن بر تعنت و تعصب
است اکثر دلایل شان ضعیف شده در روایات [illegible] رقم نموده
هر چند در بادی النظر تقریرش فصیح است لیکن چون ماده او هم از صدق و صدا
خالی است و اکثر دلایل او خلاف روایات صحیحه است لهذا از پایه اعتبار ساقط
است [illegible] را عذر [illegible] چون [illegible] تحقیق روافض
زده اند [illegible] ایران محمدی مشرب که هیچ فرقه بر دو کار [illegible] سرد [illegible]
[illegible] خرافات [illegible] دانند لیکن [illegible] بجواز [illegible] اجنبی الامر است
[illegible] ظاهر می سازد که [illegible] ضعیف علیل [illegible] ناکرده
[illegible]
اول ولی الله نوشته اند که در بعضی اصحاب
[illegible] احادیث صحیحه منکره وارد اند و احادیث نبوی صلی الله
علیه وسلم بموجب [illegible] وما ینطق عن الهوی [illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر مطابق وحی می بود حضرت عمر و دیگر صحابه ازان اعراض نموده خلاف کردند
یقین که درین تجویز درآن باب قرآن نازل می گردید با حضرت صلی الله علیه و سلم
تاکید امر میفرمود با آنکه حضرت علی در مرض موت هم وقت بحضور حاضر می بودند
بخلاف دیگر و ابوبکر و عمر که در اطراف مدینه در اقطاع اراضی بنی نضیر مقام داشتند
و اکثر اوقات غیر حاضر می بودند از حضرت علی با وجود اهل بیت قرطاس طلبیدند ما فی الضمیر
نوشتند پس ازین وجوهات یقین است که معامله ائتونی بقرطاس مطابق وحی نبود
که منکران کلام الله اند و فضائل خلفاء ثلثه و دیگر صحابه که حین وصال قبل از موت بذات
ارشاد فرموده خلاف وحی مظنون نمی شود زیرا که خلاف وحی بود دیگر آن بر عکس
نازل شد پس درین صورت منکر فضائل خلفاء ثلثه را چه توان گفت چون فرقه امامیه
منکر احادیث صحیحه که در صحاح ستّه در باب فضائل هم اصحاب و خلفاء ثلثه وارد اند
هست لهذا آن احادیث را دلیل نیاورده و صرف بر قرآن و بعضی حدیث که متفق
هم فریقین است منحصر نموده چون بموجب حدیث خیر القرون قرنی فضیلت هم برامت
ما خیر ثابت است ماسوای آن حضرت صلی الله علیه و سلم اکثر صحابه را بصفت خاص
موصوف فرموده بودند که صفت نسبت بدیگر صحابه دران کس غالب بود لکل نبی
حواری و حواری الزبیر و لکل امة امین و امین امتی ابو عبیدة بن الجراح و انا
مدینة العلم و علی بابها هم چنین در شان حضرت عمر نیز احادیث مخصوص اند که ان الله
جعل الحق علی لسان عمر و قلبه لقد کان فیما قبلکم من الامم محدثون فان یک فی
امتی احد فانه عمر و الحق ینطق علی لسان عمر و در معامله مشورت هم اصحاب
را آنحضرت صلی الله علیه و سلم مجال رد و بدل بود و نیز حضرت عمر در کثر مشورات
می نمودند مطابق آیات قرآن نازل شد چنانکه در باب اساری بدر موافق رای
حضرت عمر قرآن آمد لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
الیم بلکه از هادی حقیقی توفیق هدایت بخشد تا ازین آیت لولا کتاب من الله سبق
معلوم شود که در حق آن هم صحابه سبقت رضوان است که [illegible] در دنیا [illegible]

او نقره علی هذا القیاس از ابتدای بعثت نبوت تا وفات حضرت صلعم همچنین
معامله بوده است کاری که خلاف وحی از حضرت صلی الله علیه وسلم صادر
می گردید قرآن در باب نهی نازل می شد یا بطور حدیث قدسی در باب رد نهی
رفع حجاب محکم دیده و همین قسم حرکات که خلاف مرضی الله و رسول و صحابه
بظهور می آمد در این باب امر و نهی آن قرآن نازل می شد یا ایها الذین
امنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله واتقوا الله ان الله سمیع
علیم یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا
تشعرون ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم
لا یعقلون حضرت علی و ابوبکر و عمر و سعد و غیره دیگر از صحابه
در یک مجلس عهد کردند و حلف نمودند که همیشه روزه دارند و تمام شب
بیدار بوده نماز گذارند و قرآن خوانند و غله و میوه و طعام لذیذ و گوشت
نخورند صرف از برگ درختان افطار سازند و پارچه نپوشند مگر پشمینه و در
مکان مسکونه ساکن نشوند و صحرا زیر درختان شب برند و در یک جا دو روز
مقام نفرمایند و با زنان صحبت نکنند این معامله ایشان بحضرت صلی
الله علیه و سلم معلوم گردید فرمودند که ما امرت بهذا صحابه گفتند که
حلف و عهد کرده ایم چه طور بشکنیم آن زمان نازل شد لا یواخذکم الله
باللغو فی ایمانکم الی آخره باز همه صحابه از عبادت مخصوصه رجوع
نمودند علی هذا القیاس تمام قرآن برهان قاطع این دعوی است که بر مستعان
تفاسیر پوشیده نیست در اینجا ایراد همه آیات قرآنی که در باب اقوال و افعال
رسول الله صلی الله علیه و سلم و صحابه نازل شده است موجب تطویل
کلام میشود پس در معامله ائتونی بقرطاس که بروز پنجشنبه شده بود بعد از آن
حضرت صلعم تا چهار روز بقید حیات بودند که بروز دوشنبه وفات شده بود

سلم فقال ابو هريرة نعم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما شأنك قلت كنت
بين اظهرنا فقمت فابطات علينا فخشينا ان تقتطع دوننا ففزعنا فكنت
اول من فزع فاتيت هذا الحائط فاحتفزت كما يحتفز الثعلب وهولاء الناس ورائي
فقال يا ابا هريرة فاعطاني نعليه فقال اذهب بنعلي هاتين فمن لقيك من وراء
هذا الحائط يشهد ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه فبشره بالجنة فكان اول من
لقيت عمر فقال ما هاتين النعلين يا ابا هريرة فقلت هاتان نعلى رسول الله صلى الله عليه
وسلم بعثني بهما من لقيت يشهد ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه بشرته بالجنة
فضرب عمر بين ثديي فخررت لاستي فقال ارجع يا ابا هريرة فرجعت الى رسول الله
صلى الله عليه وسلم فاجهشت بالبكاء وركبني عمر فاذا هو على اثري فقال رسول الله صلعم
ما لك يا ابا هريرة فقلت لقيت عمر فاخبرته بالذي بعثتني به فضرب بين ثديي
ضربة خررت لاستي فقال ارجع فقال الله صلعم يا عمر ما حملك على ما فعلت قال يا رسول
الله صلى الله عليه وسلم بابي انت وامي ابعثت ابا هريرة بنعليك من لقي
يشهد ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فاني اخشى
ان يتكل الناس عليها فخلهم يعملون فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فخلهم رواه
مسلم حاصل کلام آنکه چنانکه اکثر حرکات حضرت عمر که بظاهر خلاف حکم رسول الله صلعم بود
آخر مطابق حکم الهی افتاد کما عرفت الفاظ همچنان منع حضرت عمر از تبشیر بظاهر
اگر موافق مرضی الله تعالی نبود چه عجب زیرا که تاکید و مبالغه نفرمودند حضرت صلی
الله علیه وسلم در این باب دلیل است بر منع حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در روایات صحیح آمده است که بعد از آن روز پنجشنبه که حادثه قرطاس بود صبح آن روز
جمعه صلی الله علیه وسلم خفتی در وجع یافته در مسجد تشریف فرمودند بر منبر نشسته
کلمات وصیت و نصیحت در باب ادای حقوق مهاجر و انصار بیان فرمودند چنانچه ذکرش
نموده عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي
مات فيه بملحفة قد عصب راسه بعصابة دسماء حتى جلس على المنبر فحمد الله وا

موافقه ۱ در باب صلوة مقام ابراهیم حضرت عمر فرمود لو اتخذنا من مقام
ابراهیم مصلی فنزلت واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی ۲ حضرت را صلی الله علیه
وسلم برای حکم حجاب ازواج طاهرات گفت که قلت یا رسول الله لو امرتهن
یحتجبن فنزلت آیة الحجاب واذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء الحجاب
۳ ازواج طاهرات در امری که موجب رنجش خاطر حضرت صلی الله
علیه وسلم روزی حضرت عمر بخشم درآمده زجر نموده گفت که رسول الله صلی الله علیه
وسلم را خوش نکنید مبادا که اگر طلاق دهد شما را هلاک شوید والله تعالی بهتر از
شما زنان با آنحضرت عطا کند واجتمع النساء النبي صلى الله عليه وسلم في الغيرة
فقلت لهن مطابق آن آیت آمد عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا
منکن الی آخره ۴ حضرت صلی الله علیه وسلم برای صلوة بر جنازه عبد الله
بن ابی منافق قصد فرمود حضرت عمر دامن گرفته کشید و بشدت منع کرد که بر منافق
نماز نخوانید هم چنان آیت آمد که ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم
علی قبره ۵ وقت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ندا بالحی لا تزعموا بالصدا
در حالت بود که ابو هریره نعلین خود را داده فرمود که هر که بشنود او آید بگو که
کلمه رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین است در جنت بتصدیق و اعتقاد آن کلام
این نعلین است چون ابو هریره از باغ بیرون رفت با عمر ملاقی شد و صورت حال
وانمود حضرت عمر او را از آن حکم منع فرمود حدیث اینست عن ابی
هریرة قال کنا قعودا حول رسول الله صلی الله علیه وسلم ومعنا ابو بکر
وعمر فی نفر فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم من اظهرنا فابطأ علینا
وخشینا ان یقتطع دوننا ففزعنا فقمنا فکنت اول من فزع فخرجت
ابتغی رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اتیت حائطا للانصار لبنی
النجار فدرت به هل اجد له بابا فلم اجد فاذا ربیع یدخل فی جوف حائط من
بئر خارجة والربیع الجدول قال فاحتفزت فدخلت علی رسول الله صلی الله علیه

لهذا امیر المومنین از عمل عبدالرحمن بن ملجم خبر داده لیکن تعظیم و توقیر او ننموده و مدح و ثنا
در حق او نفرموده او را مومن نخوانده بود صدور مخالفت در حق خلفا از ایشان محقق
و معلوم است حضرت صلی الله علیه و سلم در فضائل خلفا و تعظیم و توقیر ایشان الحجه فرموده
در صحاح سته ظاهر است و نیز حضرت صلی الله علیه و سلم اخبار غیب مثل حرب معاویه
با حضرت علی و جنگ جمل و معامله حضرت امام حسن با معاویه و معامله کربلا و شهید شدن
است و خلفا ثلثه غیر از مدح گاهی در این چنین اخبارات ملاحظه نفرموده و همچنین اخبار
در حق خلفا ثلثه نزد سنیه قریب است   خلفا را و اولی الامر را بلا جستجوی
سه چهار وجه رد کرده است   اگر بعض اقوال ضعیف از ایشان بوجود آمده منافی
آن عهد و بیعت رضوان است چنانچه در امر خلافت خلاف قول پیغمبر صلی الله علیه
و سلم نموده اند و غصب خلافت کرده اند   [illegible] و نقض عهد و بیعت
در حق صحابه که در جنگ حدیبیه به بیعت رضوان داخل بوده اند باطل است زیرا که این
عهد و بیعت مخصوص در صورت وقوع جنگ با کفار مکه برای موت و استقامت
بود چون که دران سفر صلح با کفار مکه واقع شد اگر جنگ واقع میشد کدام صحابه که اهل
بیعت جنگ نکردندی نقض عهد بیعت لازم آمدی و اگر حمل عهد بیعت بر عموم جنگ
کرده شود باز هم کثرت صحابه داخل بیعت رضوان یک هزار و چهار صد اصحاب بودند غیر
سه کس متخلفین جنگ تبوک قصه شان در سوره برائت ظاهر است بعد از ان در
هیچ یک جنگ تقاعد نکردند و نیز دران بیعت ذکر خلافت احدی نبود از هیچ یک روایت
ذکر خلافت در بیعت رضوان ثابت نمیشود پس دلیل بلا شهودی در ملکت بیعت
صریح البطلان است و دیگر جرات و فضولی ایشان ببینیم که در حق خلفا ثلثه و دیگر
صحابه که الله تعالی در کلام مجید خود ایشان را مومن خوانده و رضای خود ظاهر کرده ایشان
را بر فسق و معصیت و نقض عهد نسبت کرده آزار داده اند حضرت خاتم [illegible] و
وجه عمل اینکه صریح خلاف تنزیل است و عدم تمسک به ثقلین [illegible] نسبت باینها
ثابت می شود و دعوی موافقت قرآن می نمایند چنانچه در آیت لقد رضی الله

ثم قال اما بعد فان الناس یکثرون ویقل الانصار حتی یکونوا بمنزلة الملح فی الطعام

فمن ولی منکم شیئا یضر فیه قوما وینفع فیه الآخرین فلیقبل من محسنهم ویتجاوز عن

مسیئهم فکان آخر مجلس جلس فیه النبی صلی الله علیه وسلم رواه البخاری [illegible] ولم یکن

من احادیث [illegible] [illegible] حضرت [illegible] خلفاء ثلثه متعینه جیش اسامه بودند

و از آن تخلف نمودند و دعوی کرده که این حدیث متفق علیه فریقین است پس این دعوی

را اصلی نیست زیرا که در کتب احادیث در هیچ حدیثی نیست که خلفاء ثلثه متعینه جیش

اسامه بودند بلکه متعینان جیش اسامه دیگر اصحاب اند که بعد وفات حضرت صلی الله

علیه وسلم همراه اسامه به آن کار رفتند و بخلاف آن احادیث وارد اند که ثابت روز مرض

الموت در هر وقت نماز که [illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم امامت نماز برای امامت

ابوبکر صدیق [illegible] از امامت ابوبکر در مرض الموت [illegible] ابوبکر

متعینه جیش اسامه بودی حکم امامت [illegible] دلیل [illegible] قابل شدند

شیعه [illegible] اخراج مروان [illegible] خلاف [illegible] نوشته

[illegible] زیرا که در کتب [illegible] صحیح [illegible] که حضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] مروان [illegible] تا باخر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سنت [illegible] حدیث [illegible] اصلی نیست [illegible] حدیث

[illegible] عبد الله [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اهل سنت [illegible] حدیث [illegible] حدیث [illegible] اند [illegible]

عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلغوا عنی ولو آیة وحدثوا عن بنی اسرائیل

ولا حرج ومن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار رواه البخاری

[illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] قبل از [illegible]

السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا
فانظروا کیف تخلفونی فیهما رواه الترمذی پس درین حدیث اگر بغور و انصاف
تامل نمایند که فرقه اهل سنت و جماعت متمسک بثقلین اند زیرا که درین عبارت
اگر ذکر خلافت نیست اما نام حضرت علی هم نیست اجمالاً لفظ بر هم اهل بیت صادق
است بر زوجات طاهرات هم شامل است و در حفصه و عائشه که مرتبه گفتگوها
کرده اند و در جناب حضرت امیر و اولاد شان چه قدر افراط و تفریط نموده اند
بعضی محق و بعضی مبطل و ستم قایل تبرا فیهما پس حق منصف شوند که عدول
ازین حکم بطرف کدام احدی از فریقین ثابت می شود و اگر حضرت علی را نسبت حسب
با بنی عمت موجب فضیلت باشد بسبب این دو فضیلت مستحق خلافت بود
پس درین هر نسبت دیگران هم شریک اند و اگر صحابیت و قدامت اسلام بشمارند
هم مشترک است پس کلام لفظ جامع و مانع در حق حضرت علی خلافت که متفق علیه
و یقینی نشد اگر حضرت صلی الله علیه و سلم با فتنه نسبت عصمت خلافت خلفا
ثلثه میکنند بلکه درین احادیث هم غدیر خم و غیره بجز لوازمات حصول نسبت
خصوصیت و محبت اهل بیت للطلب ثابت می شود که بوسیله محبت و خدمت
بجناب اهل بیت نجات است الا که بمعنی ایمان است و این امر بالتخصیص با اهل سنت
و جماعت بدرجه اولی و افضل حاصل است چه این حضرات قدر مراتب و آداب
هر یکی اصحاب اهل بیت کما حقه بجا می آرند صحابه را بدرجه اصحاب سید انند و اهل
بیت را به مرتبه اهل بیت میخوانند و در هر مرتبه در جناب احدی افراط و تفریط نمی
نمایند و اگر کسی بعضی عداوت می دارد و بر کسی سب و لعنت و تبرا میکند
نیز شیخین را در ایام خلافت خصمی بدون مشورت و بلا استصواب حضرت علی
هیچ کار مر خلافت و ترویج احکام دین بعمل نمی آوردند و حضرت عثمان تا وقتیکه
بموجب صواب حضرت علی کار میکرد نه هیچ شور و فساد واقع نشد و در آخر
الامر الجبر تغیر ... و احبار رسول الله صلی الله علیه و سلم بود بظهور آمد و حق

عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة از لفظ مومنين که جمع است هم
حمایت ایشان صحابه اهل بیعت بدا شروط شرطی الاشتراط پی شک بوده بود داخل رضوان
الله تعالی اند و طلحه ثلثه نیز از ایشان اند و نیز در حق اهل بدر حق سبحانه تعالی فرمود
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم چنانچه از قصه حاطب ابن ابی بلتعه در سو
ممتحنه و مسطح بن اثاثه در سوره نور ظاهر است و نیز از انیم لویثذ یفرح
المومنون بنصر الله ینصر من یشاء والله غفور رحیم که در باب روم
است هر که مرکزا وعود همان در آن وقت موجود خواهد ماند فرحناک خواهد
پس هم مومنین از صحابه و تابعین که در وقت فتح روم بودند داخل این آیت
باشند پس در حق ایشان سبحانه تعالی این چنین آیات فرماید لیست که مومنین خوف
نتیجه بر عکس شود نعوذ بالله منها ملا مشهدی اند که در عرض خلافت نص
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود که خلاف آن شد و بیعت است اول انکه
راجح یک تفسیر و حدیث ثابت نیست که در بیعت رضوان ذکر تعیین خلافت بوده
بلکه این بیعت صرف اتفاق جنگ کفار مکه بود چنانکه بالا مرقوم شد و تصریح کرده
که کدام نص صریح حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در باب خلافت است اگر مع
خم غدیر نص خلافت میدانند پس آن همین عبارت است که عن زید ابن ارقم قال قام رسول
الله صلی الله علیه وسلم یوما فینا خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله و
اثنی علیه و وعظ و ذکر ثم قال اما بعد الا یا ایها الناس انما انا بشر یوشک ان
یاتی رسول ربی فاجیب ربی و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه
الهدی والنور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به فحث علی کتاب الله و رغب فیه ثم
قال و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی و فی روایة کتاب الله هو حبل الله المتین الله
من اتبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی الضلالة رواه مسلم
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به
لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من

زر و زن و فرزند بهم آورده‌اند و ایذای کفار اختیار کرده‌اند و چه بعد رحلت آنجناب و چه
در ایام خلافت خود از مال غنایم و صدقات و زکوة برای خود و اهل و عیال خود
بقدر قوت روزمره نمی‌گرفتند و هرگز لطف جاه و حشم و راحت و آسایش و
طعام لذیذ و پوشش عزیز مصروف نبوده‌اند بلکه صرف ترویج احکام دین و قلع
و قمع کفار و غزا و جهاد بالنفس و بالمال ملحوظ داشته‌اند پس گمان غصب
خلافت در حق ایشان بزرگان که فانی فی الله و در رسول و باقی بالله و برسول
اند نمودن غیر از ثمره امراض قلبی چه توان گفت   خلافت هر چند از
مراتب قرب حق سبحانه تعالی و از کمالات نبوت است اما علی الاطلاق
خلیفه پس مرتبه خلافت قرب خداداد است ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء و حصول این مرتبه باختیار بشر نیست که کسی بغصب و ظلم حاصل توان
کرد و ابتدای نبوت و خلافت چنانچه از حضرت آدم علیه السلام کرده بحضرت
خاتم النبیین ختم شده هم چنان ابتدای خلافت بعد از نبوت از حضرت صدیق
شده بر حضرت علی ختم شد پس اعتباری که در میان ابتدای نبوت و ختم نبوت مرتبه
نبوت است همچنان در مرتبه خلافت هم هست که الخلافة من بعدی ثلثون
سنة ثم تکون ملکا و اماره چنانچه صلح خلافت حضرت امام حسن علیه السلام
مصدق این دلیل است و الا امر خلافت چنانکه مظنون فرقه امامیه است
ممکن نبود که حضرت امام از آن خلع فرمودندی   آنچه که نوشته‌اند که
حضرت فاطمه را آزرده کرده‌اند و حدیث فمن اغضبها فقد اغضبنی و من
اذاها فقد اذانی الی آخره دلیل آورده‌اند این هم ظن فاسد است زیرا که آنها
هر که بطور ظن و افترای آنها معامله شده بود صرف همین قدر است که حضرت
زهرا بواسطه حضرت صدیق درخواست میراث متروکه کرد و جواب ان لا نورث
ما ترکنا فهو صدقه شنیده غضب آلوده شد رسیده با حضرت علی ماجرا
بیان نمود و حضرت علی هم تصدیق این حدیث فرمودند از غضب درگذشته

[illegible] کلمه توحید بر زبان راندن و رسم صوم و زکات بجا آوردن و ثبت
[illegible] جمیع لله و توحید و عرفان پیدا کردن راست درین در زمره اولیاء و فرقه
[illegible] اهل سنت اند سلاسل و خانواده های متعدده ممتاز شده
[illegible] و ظاهر است که انتهای همه سلاسل در خانواده های ائمه اطهار رو
حضرت علی مرتضی بطفیل او طریق سلوک باطن و تصفیه قلب و تزکیه نفس مروج
گردید و فیض آن بجمیع سلاسل رسیده است و عالمی را بمنصب قطبیت و غوثیت
و مقامات ابدال و نجباء و غیره رسانیده از ایمان صوری و اسلام مجازی به ایمان
معنوی و اسلام حقیقی مشرف گردانیده و از حقیقت شریعت بهره مند ساخته است
پس کسانی را که ایمان و مغفرت شان و رضای الهی در حق شان از قرآن ثابت است
بجفای آنها کافر خواندن از اهل بیت کسی را محق و کسی را مبطل فهمیدن در فرقه
اهل سنت و جماعت نیست الحاصل این صفت مخصوص بفرقه امامیه است که بعقاید
اهل سنت و جماعت مندرج است که [illegible] نصوص را محمول علی ظواهرها از آن سبب که آیات
قرآنی تاویل نمی نمایند بلکه بر ظاهر آن عمل میکنند بخلاف آن فرقه امامیه
موافق ظاهر قرآن عمل نمیکنند و تاویلات بعیده خلاف اهل سنت می نمایند چنانچه
در باب رویت [illegible] با وجودیکه ظاهر آیات قرآنی بآن دال اند که انکار مطلق
دار[illegible] اسلام انصاف شرط است که کدام تمسک نقلی دارند و کدام ازان
تمسک [illegible] نماید الحمد در باب غصب خلافت نوشته اند معلوم
[illegible] خلافت را چیز فهمیده اند ذات قوات عالیات را چه خیال کرده اند با مثل انفاق
خویش [illegible] حسد و بعض عداوت و حرص دنیا مملو اند چنان میکنند صاحب
رسول الله صلی الله علیه وسلم را لا بر ابراهیم ادهم کم نباشند که برای رضای الله از سلطنت
دست بردار شد و کریمان چه جاه و ریاست و طمع دنیا خیال کرده شود از آثار
[illegible] و گذران و معاشرت ان بزرگان ثابت نیست زیرا که در عهد حیات آن سرور
[illegible] قدر دریافتند و غربت و جان نثاری و انفاق مال [illegible]

این عقیده خود را نمی پاید زیرا که صفای آینه دل پیش که عکس پذیر انوار دوستدار
محبت الهی بود و تجلیات قدسیه بود لعکوس خطرات ماسوا الله منعکس نمی گردید
انطباع او باستقرار تکدرات بغض عداوت و غضب مشوش گردد و صفای
دل رابل نفسی است در آن گمان کردن علوی شان آنجناب را از اوج کمال بحضیض
زوال آوردن است و ممدوحه سیدة النساء اهل الجنة را همسر نسوان عوام کالا
نعام فهمیدن است و مورد حدیث من اغضبها و اذاها بر عکس دعوی
ملامت مهدی است و آن این است که حضرت علی کرم الله وجهه خواستند که بنت ابو
جهل را بعقد نکاح خود در آرند حضرت زهرا از شکایت آن پیش حضرت صلی الله
علیه و سلم نمود آن حضرت بر سر منبر شده خطبه بحدیث فرمودند
المسور بن مخرمة رضی الله عنهما قال ان علیا رضی الله عنه خطب بنت
ابو جهل فسمعت بذلك فاطمة رضی الله عنها فاتت الی رسول الله صلی
الله علیه و سلم فقالت یزعم قومك انك لا تغضب لبناتك و هذا علی
ناکح بنت ابو جهل فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فسمعته حین تشهد
یقول اما بعد فانی انکحت ابا العاص ابن ربیع فحدثنی و صدقنی و ان فاطمة
بضعة منی و انی اکره ان یسوءها و الله لا تجتمع بنت رسول الله صلی الله علیه
و سلم و بنت عدو الله عند رجل واحد فترک علی الخطبة و فی روایة عنه ان
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی رواه
البخاری   اهل با دراء الله اگر الله تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و صاحب پیغمبر قابل مذمت و لعن نیست و ملامت مهدی اثبات به دلیل آیة یا
صاحب السجن قال له صاحبه رد نموده اگرچه در این مبحث دلیل ملامت مهدی
اقوی است لیکن چون هر دو از دایرة انصاف بیرون گشته اند آخر طلاق کلام
آن به بغض و عداوت که مذموم است می کند اصل آنست که اسما جنسی هر آنچه علو
و سفل شرکت معنوی دارند معنی آن از سیاق عبارت ما قبل و ما بعد دریافت می شود

[illegible] ست جوابش حدیث این است از عائشه ان فاطمة ارسلت الی ابی بکر
تسأله میراثها من النبی صلی الله علیه وسلم فیما افاء الله علی رسوله تطلب
صدقة النبی صلی الله علیه وسلم التی بالمدینة وفدک وما بقی من خمس خیبر
فقال ابو بکر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکنا فهو صدقة
انما یاکل آل محمد من هذا المال یعنی مال الله لیس لهم ان یزیدوا علی الماکل وانی
والله لا اغیر شیئا من صدقات رسول الله صلی الله علیه وسلم التی
کانت علیها فی عهد النبی صلی الله علیه وسلم ولاعملن فیها بما عمل فیها رسول
الله صلی الله علیه وسلم فتشهد علی ثم قال انا قد عرفنا یا ابا بکر فضیلتک
وذکر قرابتهم من رسول الله صلی الله علیه وسلم وحقهم فتکلم ابو بکر فقال والذی
نفسی بیده لقرابة رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الی ان اصل من قرابتی
رواه البخاری و جواب شبهه قصه فدک و اراضی بنی نضیر را دلیل قوی
و دست آویز کامل برای اظهار بغض و عداوت صحابه دانسته اند و گفته اند که از آیات قرآن
صریح ظاهر است که این باغ و زمین مال الله است بلکه میراث شدن نمیتواند بموافق
حکم الله تعالی حضرت رسول الله صلعم خلفا در این عمل کردند کما قال الله
تعالی ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی و
المساکین وابن السبیل کیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم بالقرینه
ان لیس مراد لفظ اهل القری اهل تفسیر همین فدک و اراضی بنی نضیر
نوشته اند و از لفظ کی لا یکون دولة بین الاغنیاء منکم مراد است میراث نمی
تواند شد و لفظ لم یتکلم معه حتی ماتت دلیل غضب نمی تواند زیرا که
آنجناب سیده رضی الله عنها محزون بود اصلا التفاتی بجانب عالم فانی ندارند
و با صحت روایات بعد دو ماه یا شش ماه با پدر خود ملاقی شده در
حجره با مجلس گفتگو و ملاقات نفرموده اگر با دیگر کسان غیر از خلیفه
[illegible] میکردی اعتراض ایشان بجا بودی و نیز فاحشت شناعت

حبشه کردن باز جهاد و غزا فرمودن حضرت صلی الله علیه وسلم صاف ظاهر

که همه موجب حکم الله بوده که تمام قرآن بدان ناطق است و در این امر احدی را

تردید نیست و برای حضرت علی که علم قرآن و وحی است و کمال انبیا اینست که معامله

انبیا را با فرعون و شداد و نمرود مساوی نمایند و آنچه در باب حضور عبدالله

بن مکتوم بر یکی از زوجات طاهرات منع حضرت صلی الله علیه وسلم

در این نوشته اند و از آن دلیل معامله را ذکر کرده است که حضرت صلی الله علیه وسلم حضرت

عایشه را بکتف مبارک خود بر نشسته تماشای جماعه حبشه که در مسجد لعب می کردند

نمود پس ملامت بی میدان علم را کار نفرموده در افعال حضرت صلی الله علیه

وسلم شک و تردد نمود   آنست که معامله حبشه قبل از نزول آیت حجاب

بوده است که صغارت سن حضرت صدیقه از کتف مبارک ظاهر و معامله ابن ام

مکتوم بعد از نزول آیت حجاب است پس اگر این تحقیق باید تا قباحت آن در شک

در افعال نبی صلی الله علیه وسلم رفع شود اللهم صل علی محمد و علی آله و اصحابه

اجمعین و ارزقنا انا کادوا فی محبت حبیبک برحمتک یا ارحم الراحمین

ای دل ز توهمات بیجا بگذر   از کر و فر و متاع دنیا بگذر   جز عشق همه کار

تو بیهوده سری است   اه از سر تمنا و تمدا بگذر   تمام شد

... در آیات الحمد لله رب العالمین فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا
و در آیه فلما جاءه الرسول قال ارجع الی ربک فاسئله ما بال النسوة اللاتی
قطعن ایدیهن مکث یعنی بیت بحیات لفظ صاحب در آیه وقال لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا و در آیه یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله
الواحد القهار و از سیاق عبارت قبل و بعد در یابند که ترجیح کلام معنی است
بقول مشهور لیکن باید تراتمیز تمام تا مکر [illegible] لا تکونوا [illegible]
اکثر جاهل در النهار آنکه حضرت امیر المومنین با کمال شجاعت روز وقت
بیعت مردم با خلفاء ثلثه بودند و منع نکردند این دلیل حقیقت بیعت است
و حرب [illegible] ملا شهدی اگر برای قلت اتباع و هم هلاک اهل حق باعث دیگر سبب
حرب نشدند سبای [illegible] ملا شهدی ضعیف واقع چه برای اهل حق قلت و کثرت
اتباع نمی باید که آیات یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المومنین یا ایها
النبی حرض المومنین علی القتال ان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین
کفروا بانهم قوم لا یفقهون الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا فان
یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین وان یکن منکم الف یغلبوا الفین
باذن الله والله مع الصابرین دلیل قاطع است و تجربه غزوات حضرت
حضرت صلی الله علیه وسلم مثل بدر و احد و احزاب و خیبر و حنین و غیره
ما قلت اتباع و کثرت اعدا او نمایان آمده و فتح مدد او نصیب کرده
و اکثر در اوایل خلافت ابوبکر هلاک اهل حق عدم مباشرت حرب بود اخر
در جنگ جمل چه شد که جمله [illegible] را اهل حق هلاک کردند و در جنگ صفین که با
معاویه بود زیاده از حد بهلاکت رسیدند و آنچه ملا شهدی نوشته است که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم با کفار قریش جنگ نکردند و از مکه هجرت نمودند و
در حدیبیه صلح کردند پس هر وجهی که برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم گفته برای جنگ نکردن امیر هم گفته [illegible] هجرت فرمودن از مکه در اوایل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی ما وعد الذین آمنوا وعملوا الصلحت من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لیستخلفنهم
ستخلفهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم والصلوة والسلام علی من ارسله
هدی للناس کافة فاختار من صحبه طائفة اکرمهم باجل الکرامة وحلاهم بحلیة
التایید والنصر والاستقامة لصحبته علی المکروه والمحبوب وانطق لسانه بالثناء
علیهم وبیناقبهم وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد بدان وفقک الله تعالی این سطری چند
است در ابطال مذاهب نواصب خذلهم که بر فرقه شیعه جماعت امامیه در هر وقت بزبان
خواص و عوام جاری میشود و آن کم بزبان عرب آشنا باشند ناچار در این چنین ذکر
بکتاب مجمع زبانی چاره نیست لاجرم بنده شکسته بال این مبحث را از کتاب مستطاب نهج
الباطل و اهمال کشف العاطل و صحیفه مصحفه که قبل سمیه التی بعضه باحقاق
الحق موسوم است بعید رقم ساخته الصاح زمن و تجلیل تحفه نور الله شوستری از
جنس خطوط اختلافی بار برده بزبان فارسی نموده التماس از ناظرین است
که اگر در این اوراق کلمات درشت در حق کسی یابند آزرده نشوند چه در اینجا ملا علی
علی در این باب از شوستری هم زیاده جسارت کرده و علاوه آن بعضی از صاحب
رسایل عجیبه رایج کرده اند خصوصا دشنام در حق بزرگان دین اهل سنت پس
کلوخ انداز را پاداش سنگ است مراجعم پس باید که اول از کیفیت مذهب سنی
و روافض آگاه کنیم آنگاه بمطلب پردازیم پس بدان سنی کسی است که در محبت
سائر مقربان درگاه خدا و رسول مقبول از ازواج مطهرات و اصحاب کرام و اولاد
عظام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم راسخ دم و ثابت القدم بوده بر جاده مستقیم
سنت احمدی صلی الله علیه وسلم قدم عقیدت گذاشته از جماعت اسلام انحراف
روا ندارد و رافضی آنکه بعض بلکه اکثر از ازواج مطهرات و صحابه السرور را سوای
چهار یا شش کسان علی اختلاف الروایات بظاهر بد گوید و مبغوض دارد و در حق
حسنین از اولاد و احفاد آنجناب صلعم بظاهر زبان تولا کند و بباطن عیب تبرا
نماید و در حق اکثری از ائمه عالیه نیز باعلان سب و شتم بهم ناسزا خود مراعات ذمی

این همه از مفتریات این شیطان دوست نمای و هرگز قابل التفات نیست از اینجاست
که بحضرت امام حسن سبط اکبر چنان رجحان میدارند و سادات حسنیه را بجوی نمی
شمارند و حال آنکه فضائل زیارات حضرت [illegible] حضرت امام حسین بیان
کرده اند اگر جانب هم نسبت عشر آن در فضیلت آنجناب نیست وای بر این قوم که
خوش کرده اند کینه اهل بیت را در دل از اینجاست که این فرقه قلیله و ذلیله را نواصب
خفیه گفته اند کفته فی نم و نصب عدو ان اهل البیت اظهر و تشیع فی بیت
وانتبناه فی کتابنا الموسوم بقربات العلویه علی نواصب الجنید و الجیلقه و حضرت
صادق در وصایا ابی محمد و زمره القواعن شیعه آل محمد رواه الاردبیلی فی کشف
الغمه و برادری که مترجم کشف الغمه است در نقل خیانت کرده و بر بی غرض [illegible]
رست وانتباه [illegible] فی کتابنا المذکور و در تکفیر اینها فقها را اتفاق است کما ذکره
ابن الجوزی الصواعق اما با تعین اختلاف [illegible] و حاصل اختلاف این است
که تا متنکر [illegible] و اصحاب [illegible] و دیگر اولاد و ازطهار
اعتقاد نکند تکفیر نباید کرد و در قذف عائشه بالاتفاق تکفیر است و همین است
حال [illegible] آیه [illegible] الکنون [illegible] و ماید [illegible] قال
الفاضل المحقق فرید دهر و وحید عصره محی السنه قامع البدعه [illegible] والمترجح
ماحی البدعه قاسط الخوارج و المارقین فضل الله ابن [illegible] الشیرازی [illegible]
[illegible] فی فتح الله ابواب الرحمة والرضوان فی خاتمة کتابه قال الله تبارک و تعالی
وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم کما استخلف الذین
من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون اعلم لاخلاف بین
جمیع المسلمین ان وعد الله تعالی حق و انه لا یمکن تقع خلفا فی وعد الله [illegible]
[illegible] لخلفاء فی وعد الله تعالی الممتنع عقلا و عادة شرعا و لا نزاع لاحد فی هذا
و لا خلاف فی انه تعالی وعد فی هذه الامة محمد صلی الله علیه و سلم [illegible]

... [illegible] شيعه اصحاب ثلاثه را کافر دانند تکذيبا من الله و حضرت امير المؤمنين

را [illegible] کاذب گويند تکذيبا من عند زوجته الشريفة يدل على ما روى اجل

علمائهم و سند المحققين الملقب عندهم بشيخ الاسلام ابن بابويه القمي

في کتابه الذي سماه علل الشرايع عن ابيه عن ابي ذر قال کنت انا وجعفر بن

ابي طالب مهاجرين الى الحبشة فاهديت لجعفر جارية قيمتها اربعة آلاف درهم

فلما قدمنا المدينة فاهداها لعلي بن ابي طالب کرم الله وجهه تخدمه فجعلها علي في منزل

فاطمة فدخلت فاطمة يوما فنظرت الى راس علي في حجر الجارية فقالت يا ابا

الحسن فعلتها فقال لا والله يا بنت رسول الله ما فعلت شيئا فما الذي تريدين

قالت تاذن لي في المصير الى منزل ابي رسول الله صلعم فقال لها اذنت لك فتجللت

بجلبابها وتبرقعت ببرقعها وارادت النبي صلعم فهبط جبرئيل عليه الصلوة

والسلام فقال يا محمد صلعم ان الله تعالى يقرئك السلام ويقول لك ان هذه

فاطمة قد اقبلت اليك تشکو عليا فلا تقبل منها شيئا في علي فدخلت فاطمة

فقال لها رسول الله جئت تشکين عليا قالت اي ورب الکعبة فقال لها ارجعي

اليه فقولي له رغم انفي لرضاك فقولها ثلثا فقال علي عليه السلام شکوتني

الى حبيبي رسول الله صلعم واسوأتاه من رسول الله صلعم اشهد الله يا فاطمة ان

الجارية حرة لوجه الله انتهى [illegible] صريح معلوم [illegible] بدون ولادت

و بدون [illegible] اعتقاد کنند که سيده فاطمه را کاذبه [illegible] معلوم شد که تکفير

[illegible] که حضرت سيد الشهدا را ظالم

برادر بزرگ خود حسن عليهم السلام اعتقاد کنند و يدل على ذلك ما روى الاربلي

في کشف الغمة کان الحسين يبدي الکراهية لما فعله اخوه الحسن من صلح

معاوية ويقول [illegible] اخي ولم ارض الله الذي

کان [illegible] ولم ارض الذي ارضوا به [illegible]

[illegible] ليس بالصعب للصلح [illegible] اهل سنت

لاحد واحد من اصحابه الى يومنا هذا وليقل الناصب انه هل كان لدينه
تمكين وعلي حصر امامهم في الدار وهل كان للامام واصحابه امن حين تشير بسيفه
الجارح حتى قتل ورمي في الاقذار واذا ظهر ان لا وجه لحمل على ما توهم الناصب فتعين
ان المراد انجاز ذلك الوعد عند ظهور المهدي الذي يظهر باذن الله تعالى في اخر
الزمان اولاد علي عليه السلام ويملأ الارض نورا وعدلا كما ملئت جورا وظلما اللهم
ارزقنا دولته ووصاله واجعل من المشرفين بلقائه كرفقائه ونحن لو اقتصر الناصب
في حمل الاية فلم لا يجوز ان يكون المراد بها الاشارة الى خلافة علي عليه السلام والجمع
للتعظيم ولقصد تبديل الخوف امنا تبديل ما كان له ولاصحابه من الخوف حسد المتقدمين
امنا والصالح يجوز ان يكون المراد من الاستخلاف في الارض ما ذكره البيضاوي
وغيره من امكان التصرف والتوطن فيها كما في حق بني اسرائيل الصادق مرارا لانه
قد اختلفوا في اشتراط النص في الخلافة وعدمه وقيل على الاشتراط الاحتياج الى النص
في قوله تعالى اني جاعل في الارض خليفة وقوله يا داود انا جعلناك في الارض خليفة وهارون
في قومي والاستخلاف على هذا الوجه يتحقق في حق الثلثة فلا يتم الاستدلال بالاية وبما
ذكرنا سقط ما ذكره الناصب من المقدمات كما لا يخفى على المنصف ثم ان
كلامه ملفق وتوالي فيه وجوه من الكلام وحشو وسبق تقدم اما اولا فقوله انما هي شأن
انه مصداق كريمة قل اعوذ برب الناس ملك الناس اله الناس من شر الوسواس
الخناس الى چه استبعاد است اگر مراد شياطين همين قاضي ناصب وديگر اخوان شياطين
مر الناس بحض ... نند اما اخوت ايشان شيطان بسوى ثابت است بروايت شيخ نجدي
كه در حيني كه حيدر امير المؤمنين در حوالى مدينه طيبه ذكر فضايل حضرت امير عليه السلام مشغول
بود شيخ با كمال سيد راشد ايشان از صحف او كه جبا در كي ... خوش گشته ...
بجميع ايشان درآمد ونفت ... از ... ذكر فضايل ... ان ... بعد ... از ... ايشان
... دوست داشتن امام ... جميل ... خشنود ... مرس ... رحمت ...
اين حاصل روايت المذكوره ... مشكوه ... از ... ايشان ... حكم ...

[illegible] تحقق في الثلاثة والا يلزم خلف الوعد وهذه الامور الموعودة موعودة
للمؤمنين [illegible] ذات صريح النص على ان هذا الان منكم يدل على ان المراد من المؤمنين
هم المؤمنون من امة محمد صلى الله عليه وسلم فلو قلنا ان مذهب الشيعة لزم الخلف
في المواعيد الثلاثة وهذا خلف ونحن نبين ان شاء الله تعالى هذه الملازمة بحيث
يقبله المؤمن المنصف ويدفع حجة المعاند الجاحد ان شاء الله تعالى فنقول الاول
من المواعيد الثلاثة الاستخلاف في الارض وهذا لم يقع على تقدير صحة مذهب
الشيعة لان قواعدهم تقتضي بكفر الصحابة الا شرذمة منهم وكذا تكفير من قال
بامامة الخلفاء على قواعدهم فيكونوا من اهل الاية فاستخلافهم في الارض لا يكون
استخلاف المؤمنين في الدين حينئذ وقع الاستخلاف للكفرة دون المؤمنين
انتهى كلامه اعلى الله مقامه وقال في قلع البدعة مروج الضلالات نور الله شوشتري
كسر الله شانه وخذله في الدنيا والاخرة كلاما وبالذي قال التوجيه عليه
لان ما سيجئ من المقدمات انما هي وساوس وقال بعضهم ليس من خلاصة ولو
[illegible] ان سيجيء [illegible] تعلقا وسقوطه لظهور انه على تقدير صحتها اي ان خلافة
[illegible] لم يقع ذلك الوعد لعدم تبديل الخوف بالامن على
حسب الذي دل عليه قوله تعالى يعبدونني لا يشركون بي شيئا لم يحصل بعد
وانما حصل [illegible] في بعض المواضع فان الثغور [illegible] اقطار بلاد المسلمين
المخوفة [illegible] والصين [illegible] ساحل بحر الهند والفارس والقسطنطنية
وما [illegible] يخافون من الكفار ولا يأمنون اصلا وانما [illegible] يسمون نظرهم
[illegible] على ظاهر الكلام [illegible] فتح في زمان الثلاثة بلاد العرب و
بعض بلاد العجم فقد بدل الله المؤمنين امنا ولم يتأملوا في كيفيته ما اظهره
[illegible] انتهى [illegible] عرضا منهم على اقامة الدليل على مطلبهم وقد
[illegible] باطل وليس اليه سبيل وما الحاجة ان يمكن الذين على وجه الاتم
[illegible] الاية [illegible] لم يحصل في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم و

خوف دینی نماند و تمکین دین بوجه احسن حاصل شد و قاصب کلام
دلیل بر دعوی خود قایم کرده است اصلی نیست که همه خیال باطل چون سودای
حرص از جوز دین لوث شده که صورت حماقت و باتفاق علما او ضلال است
پر ما عشی چه ده اما [illegible] فقوله و بالجمله آن تمکین الدین له لیس من قبیل
هذیان مجانین است بلکه در اینجا از شیخ جلیل علی حلی در تحقیق هم فهم قریب نهاده
و بطلان آن ظاهر است بوجوه اما اول آنست که [illegible] نموده
شیخ جلیل علی خصوصا در نهج حق و منهج الکرامت در جمیع اهل سنت و جماعت
و صحابه به تشیع بسیار [illegible] کرده اند محض سهو [illegible] جرم که انها را از خلافت بلا
فصل بر حضرت امیر ع منکر اند و آنها این منصب را از آنحضرت بظلم و
غصب گرفتند دیگر هیچ وجهی خلافت بلا فصل آنحضرت ثابت نموده از
جمله آنست که در نهج حق گفته الخامس و سبعون قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم
روی الجمهور عن ابی سعید الخدری ان النبی صلعم دعا الناس الی علی
فی غدیر خم و امر بما تحت الشجرة من الشوک فقام و دعا علیا فاخذ
بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطی رسول الله صلعم و اخذ
علیا ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الآیة الیوم اکملت لکم دینکم فقال رسول الله
صلعم الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و الولایة
لعلی ابن ابی طالب بعدی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه الحدیث
انتهی ملخصه و نیز شیخ مفید که در اینجا [illegible] قاضی را صاحب روضة
الواعظین روایتی آورده که خلاصه آن اینست ان الله تعالی امر جبرئیل
علی النبی صلی الله علیه و سلم بعد الفراغ من حجة الوداع و التوجه الی المدینة
فی طریق فقال یا رسول الله یقرئک السلام و یقول انصب علیا
للامامة فقال النبی صلی یا اخی یا جبرئیل ان القوم بعضهم حدیث عهد بالاسلام
اخاف منهم ان یجمعوا علی اضرار فنغضب علی ربی فصعد جبرئیل

[illegible] مذهب یعنی [illegible] یا دفعه نمی شود اما ثانیا فقوله وجب ان ینفذه

[illegible] عکس [illegible] مستحب محقق بکلا [illegible] برد و قاضی ناصب را در عهد جهانگیر

[illegible] بعد از ضرب نعل [illegible] ساده [illegible] ارتقی [illegible] کردند و خود [illegible]

در قادر است انداختند فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا و اما ثالثا فقوله

تغییر یافت خلفا [illegible] چون [illegible] زمان خلفای رسول [illegible] وقوع [illegible]

[illegible] ظهور عبادت و جمودت [illegible] قاضی [illegible] ایمان به ثبوت [illegible]

با این اعوجاج طبع در معانی کلام الهی دخل کردن چه سان [illegible] مراد از قول

کریم یعبدوننی [illegible] شیئا تاکید استمرار [illegible] مزعوم قاضی ناصب

است که [illegible] از سبب [illegible] باز باشند و تبدیل خوف [illegible] در زمان خلفا

علی وجه [illegible] کامل [illegible] حاصل بود [illegible] اسلام ظهور آمد و

هیچ خوف کفار اهل اسلام را در ممالک مفتوحه [illegible] باقی نماند [illegible] قوله

انما حصل ذلک الی [illegible] مراد [illegible] فی الارض [illegible] که تمام [illegible]

[illegible] تا [illegible] در [illegible] خلفا [illegible] است که [illegible]

[illegible] در زمان خلفا از کفار فرنگ و [illegible]

[illegible] هند و غیره [illegible] بود [illegible] اسلام [illegible] آمده [illegible]

[illegible] کفار [illegible] قسطنطنیه [illegible] علی زعم قاضی ناصب [illegible] ظهور یافت

و [illegible] برای حاضرین [illegible] روس بر اهل ایران در فتح علی خان هم غالب

شوند و بر تقدیر صحت مزعوم قاضی ناصب لازم آید که محمد رسول الله صلعم

مبعوث الی کافة الناس نباشند چه در زمان آنحضرت صلعم اهل [illegible]

[illegible] از شیوع اسلام اطلاع هم نداشتند چه جای آنکه سوی ایشان تبلیغ

رسالت کرده باشند اما خامسا فقوله وانما [illegible] بقصور نظرهم [illegible]

[illegible] ظواهر [illegible] بواطن کلام الهی حرف [illegible]

[illegible] ظاهر است که بعد از فتح [illegible] موحدین را اصلا

عمر بن الخطاب ان هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة وهو
دینه الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ وطلع حیث
طلع ونحن علی موعود من الله حیث قال وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا
الصالحات الآیة والله منجز وعده وناصر جنده الی آخر الخطبة از اینها کالشمس فی
رابعة النهار روشن شد که آنچه اهل سنت در این آیت موافق نهج البلاغه فهمیده اند مطابق
فهم امیر است بلکه خود آنجناب باعث این استدلال شده اگر کسی گوید حضرت امیر در خطبه
ظاهرا تقیه نموده تقیه نمی گردد و در حقیقت حق [illegible] است چنانچه فرموده نحن
علی موعود گویم ما تقیه را از نفس اسد الله الغالب ممتنع میدانیم و معهذا [illegible]
برای خصم مفید نیست زیرا که خصم درانجا از این آیه خلافت آنجناب هم ثابت میداند
واگر کسی گوید که آنچه در غیر محل نزاع واقع است محل نزاع در قوت [illegible] یعنی
است که استخلاف بطوریکه از این آیت فهمیده میشود از تبدیل خوف [illegible]
دین و تصرف فی الارض بحیث یعبدوننی ولا یشرکون بی شیئا در حق خلفای ثلاثه
نیست [illegible] مطلق استخلاف گویم خصم را باید که منع حصول خوف و خلافت [illegible]
کند یکی انکه حضرت امیر با وجود این وقت [illegible] بالوقت المطر نام خلیفه [illegible]
[illegible] اگر ما [illegible] او [illegible] الله [illegible] در امور ریاست باشد و
اهل الله در حق حضرت امیر و ثانی را در حق حضرت عمر [illegible] اعتقاد نماید گویند
نمودن علامه حلی بحدیث [illegible] که من ناصب علیا الخلافة فهو کافر
در اثبات خلافت بلا فصل شیعی حماقت بودن و جناب قاضی صاحب
ذهبی که [illegible] فهمیده که کما استخلف الذین من قبلهم بنظر فرموده [illegible]
اگر وعده الهی [illegible] شده باشد بالضرور کلام [illegible] سبحانه را در تشبیه استخلاف
لغو دانست و آنچه سابق در مبحث احقاق الحق فرموده اند [illegible] اگر وعده الهی
وفا نشده باشد بالضرورت کلام او سبحانه را در تشبیه استخلاف لغو باید دانست
و آنچه سابق در مبحث احقاق الحق فرموده بدانکه تعالی [illegible] ذکر الخلافة اضافة الی

... ارسولا فانزل الله تعالى مرة اخرى فقال النبي صلعم ما قال لی
... فصعد جبرئيل فكرر جواب النبي صلعم عند الرب
تعالى فامر الله روح الله في تكرير نزوله مع انيا مترددا وقع هذه الاية يا
ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك اه فلما نزل جبرئيل بهذه المرة
بهذه الاية قال النبي صلى الله عليه وسلم لما ضمن الله تعالى عصمتي من هؤلاء
الجماعة ترتب بيعة فامر بجمع الرحال والاجمال ووضع بعضها على بعض بين
المكة والمدينة بموضع يقال له غدير خم وارتقى عليها وقال ايها الناس ان
عليا امير المؤمنين وخليفة رسول رب العالمين ليس احد بعده سواه الى آخر
كاذبه در روايت مذكوره اين قاضي ناصب نيز در مجالس حجة نقل كرده چون
الی مرستخلص و نوع يا فتی بنود بسبب اسلاف شما چرا اینقدر هذیان سر کرده‌اند
و از عجایب غریبه‌های این قاضی ناصب آنست که در همین اعتقاد الحق در ذکر
مهمات است که حال الزام دران است گفته فلو لم يحمل الاية على خلافة علي واولاده
عليه السلام لزم ضعف وعد الله تعالى مثل مشهور است دروغگو را حافظه
چه نبوده ... در ... بیادش رسانیده ... کاره همین قاضی است بیچاره حق
اینکه ناحق ... در تقریر تصدیق قول قاضی که لم يحصل في عهد رسول الله صلعم
ولا في عهد واحد من الصحابة الى يومنا هذا است لازم آمد کذب و لغو در کلام الهی
که وعده و اکمال دین ... خلافت ... امامت ... اعظم اصول
دین است و نبود وقوع وعده ... اتمام نعمت و اکمال دین معلوم ...
... علی ... غیر ... رفت از اینجا است که صاحب ...
کافی ... خلافت را دو قسم کرده و گفته ... خلافت ...
ظاهریست پس در اصل ... ناتمام است در ابطال ... قاضی
... از نهج البلاغة که نزد ایشان صحیح ترین کتب است نعم
... کفایت ... جناب امیر ... از نهج البلاغة که نزد ایشان ... قال عمر لما استشاره

المیزاب ثالث تاسعاً فقوله هذا ولو اقتصرنا اه مراد اهل سنت آنجناب بسم درخلفاء
ثلثه بر علی خلاف است معنا حضرت امیر را کافی امین والتصرف فی الارض
چنانکه قاضی ناصبی افاده نموده آمده محاربات بغات گواه است بلکه تمامی
مدت خلافت از دست تصرف آنجناب بدر رفت حتی که در مسجد کوفه آنحضرت
کشته بود و کسان معاویه باطراف قلمرو غارت میکردند [illegible]
در خصوصیت گرفت و نه امین و متصرف در خصوصیت حاصل شد اما آنکه
فقوله و نقصد به بل نحوه اه نیز مربانی نیست چه در خصوصیت
تخصیص حضرت امیر چه معنی دارد مرسی را این قسم امن حاصل بود و معهذا
الکتاب نوعی از فوتهای متقدمین با فجه خود [illegible] قاضی و معاصر خود
که حضرت امیر بعد بیست [illegible] از تقیه و چون تعلق [illegible] نماز تراویح
منع کرد فرمانده [illegible] آورده ند پس طرح داد مسلمانان کوفی از معتقدین نه
مانده بود فی الارض و تمکین در بکر [illegible] واحید است که رفت انا الحادی عشر قوله
والقصاد لا یجوز [illegible] بر تقدیر صحت نقل باز تخصیص امیرالمومنین چیست مرسی
را شاید و صحن جواز تصرف و توطن دارد و جا بر است که در کلام قاضی صاحب ایراد
مراد از امکان تصرف توطن عدم خوف خود امکان عزل و نصب عمال و تنفیذ
احکام و امثال آن شد فتدبر اما الثانی عشر فقوله والفا قد مرو ان ائمة
قد اختلفوا الخ این حیله نیز شبیه تمویه و جواب محقق در فهم معانی این آیت
در تخصیص بر خلافت خلفاء راشدین اقتدا بحضرت امیرالمومنین دارد سبب [illegible] قائم
صحبت الرای مخالفت اهل اختلاف که قاضی ناصب بود منه [illegible] و نیز
این قول را و معارضه [illegible] باقوال سابقه که خود در این کتاب ذکر کرده و ما نیز قدری
از ان یاد کرده ایم بسبب بعضی از ان مذکور شد مندفع است بعضی از قاضی ناصب
را بیاد آورده ایم و بعضی در شرح [illegible] قائم است فتفکر قال المحقق فتح الله
له [illegible] الرحمة و الرضوان [illegible] تعالی [illegible] المواعید الثلثه تمکین دینهم الذی ارتضی لهم

[illegible] عند الشیخ نیز از قبیل شرط التعبیر آمده اگر وجه تخلف
[illegible] خلافت حضرت آدم و حضرت داود پس نیز موجب [illegible]
[illegible] واقع شده بود و اکتفا فقط انی جاعل فی الارض خلیفة ومثل
[illegible] وعده چند او بوده اند همچو تمکین دین و تبدیل خوف بالامن
اما [illegible] نشود و لیقل [illegible] کان الله تمکین آن نیز [illegible]
[illegible] وعده الی تمکین دین و خوف کفار [illegible] من بعد کی مظلوم و شهید
[illegible] بسبب [illegible] حضرت ذی النورین قلع و قمع اصل دین نمی شد
[illegible] الی [illegible] فی ثلثة اصابعة السوسری [illegible] قوله واذا ظهر
الله لا وجه لحمل علیها توهم [illegible] نیز [illegible] بوجوه اما اولا [illegible]
جهت [illegible] خلافت [illegible] قول [illegible] کلام [illegible]
اما ثانیا قول الهی در مقام تشبیه ناقص [illegible] سابقین مثل
خلافت حضرت مهدی [illegible] در کلام کریم خطاب [illegible]
[illegible] ظاهر است [illegible]
[illegible] اصول [illegible]
[illegible] المهدی [illegible] اقرح [illegible] که جمیع
[illegible] فرموده اند
[illegible] امام [illegible] احادیث [illegible] و کافی
کلینی [illegible] موجود است و نیز [illegible] امام محمد [illegible]
[illegible] امام مهدی [illegible] بالفعل [illegible]
الفعل [illegible] و عده [illegible] و اجب
[illegible] بالفعل [illegible] فطرت لازم آمد و لطف عظیم [illegible]
[illegible] نصب امام [illegible] و عقیده [illegible] کرمانه از وجوه
[illegible] ان الله فرض المطر و قد تحت

لظهر ذلك لمن تتبع كتب التواريخ وقصص الانبياء واما قوله كانوا جماعة مخفين
رمى آنهم مردود بانه لا شك ان هذه كانت صفات رسول الله صلعم وصحبه
اصحاب مدة نبوة ويؤيده قوله تعالى واذكروا اذ انتم قليل مستضعفون في
الارض فقط بان لك بالدليل من العيان عن سواء السبيل ولا يخفى ان السطوة
والقهر قد يكون بالبرهان وهو عندنا وليس لنا صاحب علينا سلطان وما ذلك
الا بتوفيق المنان وفيما ذكرنا كفاية في كسر سورة افتخار الجمهور بكثرتهم وكشف
عوارهم بكون الكثرة محمودة وكونهم حزبا وحدهم منتوجا انهم انصار حتى اجرهم
المذكور وبالا عليهم كما قال سبحانه في شان نظرائهم يخربون بيوتهم بايديهم وايدي
المؤمنين انتهى واقوال در اينجا نيز دو دير ستان كوهى ودر منزل مقصود وما نظره
بمراحل دور افتاده وبوجوه مدفوع است اما اولا فقوله لا يلزم الخلف في هذا الوعد
الصادق شد كه مهدى موعود بالفعل خليفه رسول الله صلعم باشد بانه اگر مهدى شد نيست
دور است الى اصلا امن از شر اهل سنت ما صل نيست فضلا عن غيرهم و
اينقدر حجت دم بس كه در ان امام مخفى بوده بانه محض از ترس سنيان واكثر علما
ديگر علماء او صحيفه در عذر اين حسن گفته اند كه اختفا انجناب از ترس
وهيچ نيست بلكه در اين غيبت سرى وحكمتى است كه بجز خدا كسى بران واقف نيست
نيز دوم جوابى بيش نيست كه از ان ذوى الافنا سر زده چه در صحاح اينها
بهيچ وجهى بجز خوف جان در اختفا امام غائب مروى نشده روى الكليني
والكافي والقمي في العلل عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال لا بد
للغلام من غيبة فقيل له ولم يا رسول الله صلعم قال يخاف القتل انتهى وعن
زرارة قال سمعت ابا عبد الله يقول ان للقائم غيبة قبل ان يقوم قلت
ولم قال انه يخاف واومى بيده الى بطنه يعني القتل انتهى اما ثانيا فقوله ولما ذكره
من كلمة الشيعة اه نيز فاسد است بايد كه دانيان قاضى ناصب اول بدست او
نيز اسمى نبوده كه بالاعراف لقبه شيعه شد ششصد پنجاه از هجرت بمجالس

منشؤها ان المذاهب الشيعة حتى لم يقع هذا الموعود ايضا لان مذهبهم ان الصحابة
كلهم ارتدوا بعد رسول الله صلعم وبدعوا في الدين الكفر والضلال ولم يبق الا علي والحسن
والحسين عليهم السلام وابو ذر ومقداد وسلمان وعمار بن ياسر ونفر يسير غيرهم
على ان سلامتهم ثم اعقابهم في كل زمان كان نفر يسير من المنتمين اهل الدين والباقون
كلهم كانوا في ضلالة والمراد من تمكين الدين في الارض انتشاره وشهرته واذعان جميع
اهل الملل له وتشرفوا بعد ذلك احاسنه وكل هذا لم يقع لاهل الايمان لان اهل السنة
عندهم كفرة فجرة فساق ضلال وجميع الناس يعلمون ان في كل عصر من الاعصار
من زمن النبي صلعم الى زماننا هذا وهو زمان اناف على تسعمائة سنة كان عدد
الشيعة اقل من القليل وكانوا جماعة مختفين مختفين الاذلة مجهولين وبعث
اليهم الى الشيعة ما قدروا ان يقولوا الكلمة واعتذروا الا عذرا ومنعوا بهذه التقية عن
انفسهم ولو وجب لهم ذنب يكون الرفض منهم اماما لم يلزم سكونهم مدة يسيرة
ولم يتوقف منهم سطوة في الارض وتسلط تمكين فقط فظهر على تقدير صحة مذهبهم
لم يقع هذا الموعود الثاني ايضا انتهى كلامه عليه الرحمة وقال السويدي كأنه
ثانيا وكان عجبا من ذلك فقد بينا انه على تقدير بطلان مذهب
الشيعة والسنة جميعا لا يلزم الخلف في هذا الوعد ايضا لان المراد اي ذكر ذلك
عند ظهور المهدي عم الموعود فسقط جميع ما ذكر في هذه المرتبة ايضا من اصله
ثم يقال الوهية كما لا يخفى واما ما ذكر من قلة الشيعة وقد ذكرناهم وان كانوا قليلين
عددا لكنهم كثير وقد قال الله تعالى وقليل من عبادي الشكور وما امن معه الا
قليل وكم من فئة قليلة وما اكثر الناس ولو حرصت بمؤمنين وان كثيرا من الناس
لفاسقون ولسان فلك كثيرة قال بعض الحكماء اهل الجنة بالحق ان يكون بحريته
الحمد للرب ان يطلع عليه واحد بعد واحد وقال الشاعر العارف خليلي
قطاع الفيافي الى الحمى كثير وان الواصلون قليل وايضا يقول الله صبغنا
عن عدد المعين ان هؤلاء لشرذمة قليلون وكذلك اتباع اكثر الانبياء كانوا قليلين

مذهب امامی و ثبات این فرقه بعد از مرور دهور و اعوام الا رکانی منهم باین مذهب میشدند
بغایت قلیل و ذلیل بوده اند اما الآن دفعاً للمعاند و التشنیعات بعضی از
علمای اهل السنه رسائل ترتیب داده در بیان آنکه مذهب شیعه چنین و چنان
است و همچنین در اقطار عالم منتشر بوده و جماعت عالیه کبری اهل سنت ایشان را متهم
بتقیه در تحفه محسوب میکردند مثل ابن طاوس و همچنین قاضی ناصب و بعضی
ملت و ذلت را عین مذهب قرار دادند مثل امام اعظم ایشان نصیر طوسی
و علامه حلی و طرابلسی مفتی و صاحب تحفة الابرار نیز همین زاده ذلت شده
حقیقت کرده اند چنانچه مینویسد دلیل بر حقیقت مذهب شیعه آن است اگر
از هر مذهب معتاد دو کافر پرسند که بدترین مذاهب از مذهبها کدام است
گویند مذهب امامی الی آخر ما قال و عجب است از امام اعظم ایشان که مخالفت
اهل مذهب با صول خود دلیل حقیقت خود دانسته در این صورت اکثر فرقه‌ها
بر حق شده چه ایشان در اکثر مسایل با معتزله و تابعین ایشان که اصحاب حنفیه اند و
خوارج و زیدیه و ... علیه و غیرهم مخالفت کلی بمذهب امامیه انتهی ایشان را هم
چه موافقت این قوم با معتزله در عقاید الهیات و با زیدیه و غیرهم علاوه در
اکثر مسائل امامیه بر همه مرتب با قطع نظر از فرق اسلامیه تحلیل الخمر و اعاره
الفروج و اجاره فروج و بیع امهات الاولاد و متعه دوریه و شرعیت با کفر قوم
کفار از هند و یهود و نصاری نیز موافق اند و اما ثالثا فقوله و قال بعض الحکماء
ان اولیاء و قادتی ناصب باید که بگویند هم خواص و عوام این قوم بخیر و بد
و اصل نیست که قاضی ناصب بسبب جوده ذهن و اعوجاج طبع در فهم این
عبارت چنین قصور ظاهر داشت تفسیر کرده چه قایل است که اسرار شریعت
که لعلم طریقه مشهور است نه هرکسی را اطلاع در آن ممکن ... ابن مطهر نیز همین معنی
صاف اشاره میکند و ابن ... نیز تصریح ... قرآن و حدیث الناس بما یعقلون
فحسن الله افواجا اما رابعا فقوله و انهم یقول الناصب

نموده‌اند و هر خط خط کشند و با بعد ملاحظه مجالس این قول و باید
این تقریر دهند و با فی آنچه از آیات ذکر کرده قطع نظر کرده‌اند فهی و غیر
ذلک واقع شده کما لا یخفی علی من له ادنی سلیقة فی الذهن و مع هذا در انفس
می‌باید اولیاء قاضی با صبح صاف بگویند که حق در ممالک ایران و اکثر بلاد
هندوستان و کربلای معلی و اقطار عالم کثرت اینها و اعلان سب و تبرا و غایت
شوکت اظهار رسوم مثل منصور علیخان و شجاع الدوله و آصف الدوله و شاه طهماسب
و شاه عباس و فتحعلیخان قاجار و نادر شاه و نجف علیخان و سراج الدوله و جعفر
علیخان و قاسم علیخان و غیرهم من الکفرة الفجرة بوجه احسن ظهور آمده پس مذهب
اهل سنت و جماعت در اماکن قلیله و قلیل گشته لابد حق بطرف اهل سنت نشود
آنچه از حضرات امیر در کتب فریقین منقول است در نهج البلاغه مروی است که
الزموا السواد الاعظم فان ید الله علی الجماعة نیز لغو شود اگر گویند مذهب ما در هر دو
حال یعنی قلت و کثرت و شوکت حق است گوییم که دعوی بلا دلیل است و جنونه حق
نشود چه در این عرف مشهور که هرگاه جهل موجود در عالم فراهم خواهد [illegible] حضرت مهدی
خروج خواهد کرد پس ورد فتح شوکت اینها با التفات مؤمن و محل اطمینان امام
نیست مثلا احمد بن محمد علی بن محمد باقر اصفهانی که دارد عظیم آباد بود در رساله
کشف الشبه عن مسالة التشیع که کلمه حق گفته و راه انصاف رفته چنانچه
می‌گوید و اگر کسی بدیده انصاف در احوال شیعیان تأمل کند معلوم نماید که قبل از
ظهور امام زمان و مشتاق ملاقات قائم البرکات آن سرآمد و لغتهم اصری
و طلاب ایمعی سنت یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم الی آخره ما قال
و بالجمله اصل حقیقت این است که سابق هلا زرقه ما جید در مطلع این گروه ذکر
می‌کردند که این مذهب جدید است که از زمان پیغمبر تا سالهای دراز هیچ کس از
اهل این مذهب نامی و نشانی نداشته بعد مرور دهور اکثر کافی بی‌ستم با بیت
مذهب پیچیده نهایت عار و خوف از این مذهب ظاهر می‌بدعت و ستم ابراین

اما صاحب براهین العیان اگر ائمه را بسیار در امور دینی جائز نیست قاضی ناصبی جز مشروع

است مگر در بعضی اوقات مثل اوایل زمان بعثت جائز میدارند پس اخترت النار بالعار

صادق آمد قال المحقق فتح الله الملقب بالرحمة والرضوان الثالث من المواعيد الثلاثة

تبديل الخوف بالامن فلو قلنا ان مذهب الشيعة حق لم يقع الموعود الثالث لانا

لانهم يعترفون بانهم في كل عصر من الاعصار السابقة الى يومنا هذا قط لم يكونوا

آمنين على انفسهم بل كانوا خائفين من اهل السنة ولهذا اخذوا التقية صيانة

لحصول حقوقهم وحفظا لارواحهم ولم يجترؤا قط على اظهار المذهب كما ذكر

والحال ان المراد تبديل الخوف بالامن ان يامن الناس عن المؤمنين ويتمكنوا

من اظهار الدين وقواعد الحق ولا نزاع في ان الشيعة لم يتمكنوا في الارض قط

لاظهار مذهبهم في هذه السنين المتطاولة فقد ثبت ان مذهبهم لو كان

حقا لزم الخلف في وعد الله والحال ان الخلف محال فيكون حقيقة مذهبهم

مستلزما لوقوع الخلف محالا وهذا هو الخبط ولو تامل المتامل لعين الانصاف

وشاهد الاوضاع السابقة والحاضرة علم ان ما استدللنا على بطلان مذهبهم من

هذه الدلائل من اظهر البراهين انتهى كلامه اعلى الله مقامه قال الشوشتري كسر الله سنه

جوابه ايضا بامر من انه يجوز ان يكون مصداق هذا القسم ايضا زمان ظهور مهدي

الموعود المنتظر ولو استعمل الناصب دستور مصعب الانتظار فليكن مصداقه

الزمان اولاد على هو نيرا اذ قد صرح فيه ما اعترافه في كتابه هذا من اولاد علي

عليه السلام وهو اليمن شاهم انه صب في السعود خاتمه باعلى العلا امر الحكم

حصول لهم تبديل خوف الشيعة بالامن وارتفعت التقية بل انعكست القضية

حتى ان الناصب وخلق من امثاله كالمحلة الحاضي بلاد ماوراء النهر وطردوا

شردوا بمقارع القهر والقهر وهلاك العياذ ملع سبيل القهر اياه حتى استغاث

الناصب بقوله واغوثاه انتهى بلفظه واقول فيه خفاء سداما اولا فقوله يجوز

ان يكون آه گفته شد که در این صورت خلافت ائمه اثنا عشر از دست میرود و

... عليه اللعين له این خرافات بیربانی ز رکفر محض است که بیان نیز دفته
قابل ... در قطع رعالم فراچیده اهل حق نام رنهاده و جعل اهلها شیعا ززان بحر
... مع هذا سزاوار جواب نیست تا اطالت نموده آید س و جواب جاهلان
شیر خوش است اما ما فقوله لا شک ان هذا کانت صفات الرسول الله عز اه
اغلب که بجرم همین بود ادب و افترا بجناب خاتم النبیین المرسلین تا بیان القهر
محمد الهی زبان قاضی ملعون و خبیث را از قفا برکشیدند و ... ارازل و
اوباش اگرچه در دو ... شدند الله الله صفات خبیثه نفوس شیطانیه را
با صفات طیبه ... که بر طهارت آن کلام خدا ناطق است ... می‌نمایند
بلکه ... ان لعین املاء الله قبره بالنار کما ملاء بالاقذار و ارسله
الی دار البوار ... که کدام روز ... اصحاب او را ایمان بالله و باشد آخرت
ابطال ... اصنام و تضلیل و تکفیر عبده آنها ... و اعذار
... که آنحضرت از دعوی نبوت بخوف ابوجهل ... منکر شده بود
چنانچه ... مذهب صوف ترکیه در حرف ... میگویند اصل این است
... شیخ ابن بابویه در ... اکمال الدین ... گفته
... دعوی نبوت میکند و در وقتی از آن ... منکر شود و در حالت
... این خرافات ... تامل در احوال انبیا و ... الله ...
... قدر ... وقتی ... ضعیف بود ...
... از دست ... منکر باشد کدام وقت کسی از آنحضرت ... رسید که تو نبی
... علی و عجب است که همین قاضی گفته ...
جمیع اصحاب ... کافر نیستند ...
... مومن ... بود حال ... تصریح ایشان است که روز
... ثبوت ...
... آن و ... اعظم ... طوسی ...

نور الله شوشتری در بیان خلافیات در رساله بدعت ... صورت هر اختتام پذیرفت

بسم الله الرحمن الرحیم — الحمد لله الذی خلق ضلالة وجعل

الاختلاف بین العلماء رحمة والسلام علی نبیه الذی ابدع سنة حسنة وعلی آله وصحبه

ومن سوله فلعوا بدعة سیئة در این ایام قطعه استفتا در اوراق نقل مجلس مرسوله صاحبنا

دهلوی منظور احقر درآمده خلاصه بیش مشتمل است بر مباحث مسائل ثلثه فیما بین العلماء

دو طایفه مسلم گردیده فرقه اولی حامی سنت جناب محیی الدین خاندان ... و فرقه دویم

ماحی البدعة مولانا عبد الحی دامت برکاته رسیده ... در تحقیق بدعت مسئلهٔ ثانیه دعا بعد از

بعد الدفن مسئلهٔ ثالثه دربارهٔ کلوم میت چونکه گفتگوی طرفین بطول انجامیده تا ...

به نهایت نرسید لهذا این راقم آثم حوصله که ... از لسان اساتذه خود علیهم الصلوة

والرحمة شنیده و هم در بعضی تحریرات سلف دیده بعنوان خلاصه بلا جنبه احدی ندانسته

بنوک قلم آورد اگر منصفان ارسطو دانشمندی بمحک تحقیق ... یافت

ساخت والامر موکول به مستعین — خلاصه تحقیق فرقه

اولی آن است که بدعت دو قسم است حسنه و سیئه چه اگر چه ... حسنه

است والا سیئه و کلیه علیه السلام مخصوص است به بدعت قبیحه و استدلال کرده اند باحادیث

یعنی قوله علیه الصلوة والسلام من سن سنة حسنة فله اجره واجر من عمل بها و قوله علیه السلام

من سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها و خلاصه تقریر فرقه دویم آنکه اصل در

هر بدعت اساءة است اما بعضی افراد بوجه لاحق وجه حسن پیدا شده و بدعت حسنه

شده اند چون جماعت تراویح تا کلیه مذکوره بر ظاهر خود قائم ماند فقط کرم غالب

... حسنین شد که اساءة ... لازم بدعت است اما بعضی افراد بسبب لحوق وجه حسن

نیک شده ... اند من وجه بنظر بدعت شدند و حسنه اند من وجه بسبب عروض ...

اما نیکی غالب است لهذا ثواب بر وی مترتب می شود واضح باد درین تقریر کلیه مسلوه ...

شده یعنی کل بدعة ضلالة فی ذاتها و بعضها در ... حسنه بالعرض اقول

بالله التوفیق فاستمع بسمع الانصاف و ایاک من الاعتساف ... بصیرت

... نصب امام امیر لازم می آید و منصب امام مهدی چرا هیچ نمی فرماید و منصب امامت

که نزد امامیه اعظم مناصب است نصیر طوسی صاحب قواعد در قواعد العقاید و الله سبحانه

[illegible] مشتمل علی ترغیب عموم الناس فی حفظ مصالحهم الدینیة والدنیاویة و

[illegible] الی آخر ما قال عبارت از ریاست دینیه و ترغیب خلق و ترویج احکام شرعیه

است مثل آن [illegible] چرا تحمل و تعطیل میکند [illegible] و طعن شدید علامه حلی را که

الجبان لا یستحق الامامة چرا گوارا میکنند و عذر ایزد [illegible] لطف و

اصلح است چرا ایشان [illegible] بکار برده اند از اجله علمای ایشان گفته اند وجود امام خود

لطف است و اورا تصرف دادن لطفی دیگر این همه حیله سازی [illegible]

تقدیر تسلیم ادای یک لطف و اصلح بر ذمه او باقی مانده و معنی وجوب را صاحب

مواقف شارح [illegible] حادی عشر چنین نوشته الوجوب بمعنی الثبوت واللزوم

و اصطلاحا ما یذم تارکه [illegible] در لطف اداث مثل اگر [illegible] باد [illegible]

شود [illegible] گویند [illegible] حکومت [illegible]

قوله [illegible] صاحب الخ [illegible] از اقوال سابقه [illegible] لازم

که در [illegible] غلبه و شوکت [illegible] قوم بظهور آمد [illegible] اهل سنت

صاحب [illegible] چراکه قلیل و ذلیل گشتند و قلت و ذلت برعم او موجب

[illegible] قاضی نصب امام باید [illegible] آن

[illegible] که پادشاه وقت [illegible] اهل سنت [illegible] خلیفه رسول الله صلعم قرار

دهند و گویند [illegible] آمد در وقت [illegible] آنچه در [illegible] شایع

است که [illegible] خلیفه بلا فصل اعتقاد کنند محض دروغ است بلکه [illegible]

رافضی [illegible] خلیفه بعد از رسول علی [illegible] الذی [illegible] امام [illegible] مهدی را [illegible]

[illegible] از صدیق اکبر تا حضرت امام حسن رضی الله عنه و بعد ازان

در [illegible] امام [illegible] اعتقاد کنند پس باید که این قوم [illegible] بعد احدی [illegible] شود.

[illegible] اثنا عشریه [illegible] مولف [illegible] فرزند [illegible]

عنهم و دوم بدعت بمعنی نو پیدا است مطلقا که بعهد سابق بنوعی خاص یافته نبود
و این معنی بدعت عام است از بدعت بالمعنی الاول یعنی خواه اصل او موجود باشد
در دین چون تسبیح منظوم از رشته تار که در سلف نبود اما اصلی البته میداشت چه
بعض صحابه بعهد آنحضرت علیه الصلوة والسلام تخم خرما جمع کرده شمار در اوراد
میکردند خواه اصل او هم نباشد چون تعزیه سازی و سینه کوبی وغیره رسوم حرام و دلیل
دلیل اطلاق بر این معنی قول خلیفه ثانی است چه در حق جماعت تراویح نعمة البدعة هذه
شبه تراویح بدعت بالمعنی الاول نیست و این معنی بنا بر بدعت نیست نزد دیگر علما است
و این بدعت ثانیه دو قسم است یکی حسنه که اصلی داشته باشد خواه بعروض بعضی
اسباب موجب ثواب باشد بطور واجب چون تدوین علوم دینیه و ادبیه
فرض علی الکفایه یا بطور مندوب چون تصنیف دین با وجود اتفاق کتاب
قدیمه و بناء مدارس یا موجب ثواب نباشد مباح است کالتسبیح دوم سیئه
که اصلی نداشته باشد خواه بعروض بعضی جهات موجب عقاب هم باشد
بطور حرام چون مذهب اهل بدع و ضلال یا نه باشد فقط مکروه باشد و قبیح چون
بعضی رسوم مشابهت کفر و اهل هوا و لهذا هر بدعت بالمعنی الثانی احکام خمسه
جاری کرده اند کما فی شرح الاربعین و از اینجا معلوم شد که بدعت مباح سیئه نیست
کما وهم والتفصیل فی تلک الاوراق بلکه داخل حسنه است و مباح عام است از
بدعت چون این هم واضح شد پس باید که مراد از قوله علیه السلام کل بدعة ضلالة
همون بدعت بالمعنی الاول است و کلیه مذکور درست است لیکن تخالف آمدیم بر سر
مذاهب پس نقل فرقا ولی هست بر آنکه بدعت مطلقا دو قسم است نیک و بد
مبنی است بر آنکه مراد از بدعت بدعت بالمعنی الثانی است اما تخصیص
در عام و کلمه مذکوره که عبارت حدیث شریف است باید کرد بایاد در تعاوی کلیه
مذکوره سیاق المقام فی ذلک الحدیث چه فرد بدعت مذکوره است عمر
و آنکه بدعت مطلقا سیئه می شود بنا بر این است که مراد از بدعت همون

تحقیق مقصود درین مقام آنکه معنی بدعت بعرف شرع باید جست پس ذکر تقسیم او باید ساخت
بر آنکه اطلاق بدعت بر دو معنی آمده اول ما خالف السنة کما می گویند رافع السنة
چنانکه در ترجمه مشکوة باید دید کما می گویند بدعت آن است که اصل او در عهد آنحضرت
علیه السلام و خلفاء راشدین نه باشد بلکه امر حادث باشد و در سنت موجود نیست واما آنچه
مر اصل آنکه مجتهد خلفاء راشدین باشد هم داخل سنت قال علیه السلام اقتدوا بالذین بعدی
ابی بکر و عمر و ایضا علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین من بعدی و دلیل رست آنکه
در مشکوة شریف است قوله علیه السلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی
محمد صلعم و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و ایضا فی المشکوة فعلیکم بسنتی و سنة
الخلفاء المهتدین تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة
بدعة و کل بدعة ضلالة پس هر چه مستند بکتاب و سنت نیست همون است بدعت و هر
بدعت ضلال و خیر آنکه اصل از سنت نه دارد چند باشد [illegible] معنی قیاس خفی باشد
بدعت سیئه نیست [illegible] در مشکوة بشرح قول کل بدعة ضلالة نوشته است البدعة
ما احدث من صلوة او صوم او ذکر او اجماع او قیاس فهو حرام انتهی لهذا
بعضی گفته اند التعیین بالنیت [illegible] فی الشرع بدعة ای التعیین فی العبادة
بناء علیه در تفسیر [illegible] از کتب معتبره صفحه است نوشته شد [illegible] در دو سوره
فاتحه [illegible] که بعضی [illegible] برخود واجب لازم کرده اند و این بدعت
است ممنوع ایضا فی شرح الاربعین من کتب ان فیه تخصیص [illegible] شرع
شریف هر عبادت را [illegible] شخص بعضی [illegible] عموم در وروا داشته اند
[illegible] تکمیل [illegible] در تمام نعمت [illegible] آنحضرت علیه السلام بوقوع
آمده قال سبحانه الیوم اکملت لکم دینکم الآیه پس هر شیء که اصلش در کتاب
و سنت [illegible] است و بدعت والله اعلم و [illegible] معنی اول برای بدعت تحقیق
[illegible] استاذ [illegible] رفیع الدین ذو الفقار علی قدس سره موافقا لبعض
[illegible] ثبوت [illegible] اطلاق بدعت بر بعضی حسنه بمعنی دیگر -

آری مروانیه پس چگونه جایز شده وجه اصل در روایه بعضی بالمعنی الاول است که وهم اصل او
این است که بدو روز وعظ و خطبه جزء داخل شده و بهترین وعظ آن است که عقاید مردم
صحیح شود اعتقاد حقیت خلفاء راشدین نمود مثل ارباب تشیع و خوارج نشود
پس ذکر انها در خطبه آمدند و بات سنت شد و فهمیده علماء اسلام تنزل الرحمة عند ذکر الصالحین
و بدانسته انها از اصلح الصالحین بودند و ترک ذکر انها سبب توهم تشیع خطیب
در این زمان بکراهیت می کشد اتقوا مواضع التهمة کذا سمعت عن عمی ازاستاد
قدس سره و لی رسم نویدنکه اصل عربی در کتب و سنت لم یوجد اما از قیاس و یا اجماع
باثبات رسد پس حکم او چیست جواب هرچه که از قیاس خفی و جلی و با اجماع ثابت بود انها
داخل سنت قرار داده شده نه بدعت چرا که قیاس و اصل اجماع بی سند نمی آید
سوال اگر اصل از دلیل اربعه یافته نشود پس بر تقدیر که نص منافی آن در دین
موجود است البته بدعت است و اگر نص بر خلاف آن موجود نبود اما از نص مذکور هم موجود نیست پس حکم
او چیست جواب این شی دو قسم است قسم اول آنکه مخالفت با قیاس
شرعی دارد قسم ثانی آنکه این چنین نیست قسم اول دو صنف است اول آنکه
رواج و در عرف علماء یافته شد پس مباح است نه بدعت چرا که عرف و تعامل ناس
حکم اجماع است بشرطیکه نص صریح یا روایه فقهیه منافی او یافته نشود کذا فی
الاصول حیث قالوا [illegible] که در فقه روایه او موجود است ذکر فی
الهدایه هر آنچه مستند او است دفع حرج از ترک عادات کذا فی [illegible] لقوله تعالی
لا حرج امثال او است اجاره غسل حمام که خلاف قیاس است لیکن جائز است
و همچنین استصناع موزه از کاریگران بی تعیین زمان که بیع معدوم است اما بتعامل
الناس جایز است کذا فی الهدایه صنف دوم رائج نباشد پس مخالف قیاس
بدعت است چون بیع طیور در هوا و غیره بیع نامشروع مثلا قسم ثانی آنکه مخالفت
با قیاس ندارد البته جائز است باباحت اصلیه بدعت نخواهد بود بعدم مخالفت
بالسند قطعا و عدم وجدان الاصل دلیل برای عدم الاصل فی الواقع نمی

[illegible] بدعت است اما بر تقدیر توجیه مذکور الصدور در کلیه مذکوره بی فائده
[illegible] بدعت قبیح بلکه اکثرها حسن با لعوارض جهت تراویح هم میخوانده
[illegible] در این است

سوال کلیه کل بدعة [illegible]

[illegible] مراد در بدعت بدعت بالمعنی الاول باشد تا هم درست نیست بدلیل آنکه
اعراب دادن قرآن منافی است با قوله علیه السلام جردوا القرآن حالانکه بالاتفاق
اعراب دادن مشروع در اول به بعضی بدعت اولی و بعد جواب این است آنکه تجویز
اعراب هم که مشروع است پس بدعت مذکوره شد چرا که [illegible] احتمال ضیاع قرآن و
تغییر الفاظ حاصل است مجمیان بجواز قوله تعالی فاسعوا الی ذکر الله و قوله تعالی
فاقرؤا ما تیسر منه اعراب بحروف در آن قرآن دیدند و اجماع بر آن منعقد گشت
بالجمله تجویز مجتهدین خالی از [illegible] دلیل شرعی نمی شود پس بدعت مجوز شد
پس تنازع در لفظ معینه بدعت من قبیل نزاع لفظی است پوشیده نیست
که مراد [illegible] قوله علیه السلام من سن سنة حسنة الخ همچون است که [illegible]
[illegible] موجود شد چه اگر اصل [illegible] شد منافی [illegible] لا [illegible] بود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] کل بدعة ضلالة

پس تطبیق [illegible] [illegible] در این حدیث مراد [illegible] [illegible]
حدیث صحیح است و روایه [illegible] فهو عند الله حسن [illegible] [illegible]
حسن [illegible] [illegible] [illegible] هر چند اصلی او در سنت [illegible]
[illegible] بدعت [illegible] بالکلیه ضلالت [illegible] [illegible] مراد [illegible]
اصلی [illegible] [illegible] مخالف او [illegible] شود [illegible]
[illegible] [illegible] بدلیل [illegible] [illegible] اجماع [illegible] دلیل
آورده [illegible] اجماعی [illegible] معتبر نیست [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] [illegible] اجماع [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] واقع و اجرای [illegible]

موجود و انواع صرز اندازه مستفید و این روز عبادت و صحبت با رندلیس بنظر آید که در شرح
مشکوة سال العالیه الکرمیه الشیخ عبدالحق از بدعت حسنه نیست که بی نظیر از اجماع خاص در عهد
خلفای راشدین بثبوت رسیده و قوله علیه الصلوة والسلام من تشبه بقوم فهو منهم
علاوه و لهذا بعضی منع او رفته اند قسم دیگر آنکه امیطور یافته نبود که سرور
دران روز نمایند و خیرات و صدقات بفقرا رسانند به نیت ثواب روح پرفتوح
آنحضرت علیه الصلوة والسلام پس جائز است همین طور در اوراد از هر لو ثبه
ابوشامه رح جائز داشته صاحب مجمع در شرح اربعین است عبارت هکذا ما یفعل فی
الیوم الموافق لیوم ولادته علیه السلام من صدقات والمعروف و اظهار
النعمة والسرور فان ذلک مع ما فیه من الاحسان الی الفقراء مشعر لمحبته علیه
السلام و تعظیمه و جلالته فی قلب فاعل ذلک و شکر الله علی ایجاده علیه السلام
ولی شبه مولود که الیوم متعلق شیخ رح بالجمله انهم مطلقا رد نمیت انهم صاحب
بحث تحت عبارت با اجمال جواب بسته و در باب بدعت کما طیبا الکلام
تفصیل المقام
خلاصه فرقه ثانیه
آنچه جائز است نزد ایشان قسم لغیره پیشوا بدعت نیست که در احادیث
از ان رفته خلاصه تحقیق فرقه ثانیه آنکه بدعت سیئات در تلقین حیث نزد ابی
حنیفه رح ثابت نشده اول نزد امام شافعی رح جائز خلافا لابی حنیفه رح پس آنچه
فرقه دوم این است که نزد امام ابوحنیفه درست نیست لهذا باشد که این قول ثانی
کیاست رحمه بعضی حنیفه تا امام شهر عمل بران جاری داشته شد اما اطلاق
بدعت مطلقا عبر سلم که مسئله مجتهد فیها است لا بدعة وان گفت آنکه حدیث
نبوی ذکری از ان رفته و قول فرقه اولی تلقین باز جمع حنفیه با اسنا بسته حنفیه
که بدعت باشد و آنچه احادیث تلقین متون حنفیه نوشته اند در وزین در کتب
معتبره حنفیه واین با یده الله کفته خود کرده نجاح جائز است
والثانی سیوم خلاصه تقریر فرقه اولی آنکه سوم جائز است بلا ...

[illegible] اجتماع قوم و برادری و شادی وغیره رسوم مباحه اند معمول و موجود

[illegible] قدس سره حنفی بود کسی که مخالفت او با دین قطعا ثابت

[illegible] سلف همانی آن یافته نمی‌شد اما در عرف رواج شیوع یافته

[illegible] متعذر بود هرچند خلاف قیاس شد اما خبریکه روایت علماء بر منع او

وارد شده باشد البته منع او [illegible] آنچه نوشته اند که بنای مدارس و خانقاه و تدوین

در علم نحو و صرف مثلا و تصنیف کتب [illegible] بدعت حسنه است پس انکار زوائد بدعت

المعانی الثانی است نه بدعت اولی که ضلالت است زیرا که اصل این اشیاء در

سنت موجود است اما بنای مدارس وغیرها پس اصل او [illegible] صفه [illegible] در

در دوره آنحضرت علیه السلام برای سکونت مسافران و [illegible] اصحاب صفه

وغیره مهمانان [illegible] بود [illegible] تعلیم ایمان می آمدند و اصل تدوین علوم این است

که چند قواعد صرف و نحو و بعضی قواعد علم اصول فقه منقول شده است از

جناب خلیفه ثانی و از حضرت امیر رضی الله عنهما و اصل تصنیف این است که

پارچه قرطاس چند احادیث نبوی جناب امیر نوشته جمع کرده در قبضه ذوالفقار

بسته همراه میداشتند و حال تسبیح [illegible] آمده والتفصیل فی الکتب المبسوطه

[illegible] سابقه آورده از سوی

[illegible] امارت معاویه بن

ابی سفیان [illegible] مباح است و بدعت بالمعنی الثانی است

سوال رسوم مولود را چه حکم است جواب رسم مولود که در هندی رواج یافته

دو قسم است اول آنکه مسلمان فراهم شده [illegible] ذکر ولادت

آنحضرت علیه السلام مذکور نمایند و بخوانند خواه بنظم خواه نثر [illegible] وکسان پاره

[illegible] بیان کتاب [illegible] محرم [illegible] نوبت ذکر

[illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible] می آرند [illegible] شده

[illegible] گویا جبین مبارک آنحضرت علیه السلام [illegible]

قدس سره نوشته اجتماع مخصوص بروز سیوم و چهارم بدعت است و مکروه انتهی در بعض
بلاد رسم چهارم بجای سیوم مقرر است و سفر السعادت است عادت نبود که برای میت
جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات کنند نه بر سر گور و نه در غیر آن مکان این مجموع
بدعت است و مکروه انتهی در شرح اوسط تعزیه اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن [illegible]
این اجتماع مخصوص روز سیوم از کتاب کشف الغطا مذکوره بدعت است و حرام
انتهی کلامه قسم دوم اگر مردمان برای تعزیه کسان میت یا سابق بر ان تعزیه بیایند و نشینند
بمیت تخفیف تصدیع اهل میت اگر آیند و تعزیه مشروع و تسلیه بجا آورند فلا
باس کما فی شرح سفر السعادت اگر جماعه قرآن خوانند و تعزیت نمایند آهسته آهسته بنشینند
و صواب ثواب میت [illegible] فلا باس اما بحث بتشابه فی القرآن [illegible] بکمان ادیا
ثواب ذلک از رسوم البته جهل است و جهل و الله اعلم بالصواب تمت تمام شد

رساله مولوی برهان الدین صاحب عفی الله عنه فقط   بسم الله الرحمن الرحیم

چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت مسئله که در کتاب
اشباه و نظایر واقع است سب الشیخین و لعنهما کفر و ان فضل علیا علیهما فمبتدع
کذا فی الخلاصه مبتدع باصطلاح فقها عبارت است از کسی که احداث امری
کند در دین که مستنبط از قواعد اصولیه شان نباشد چه امری که مستنبط از قواعد
اصولیه باشد آنرا اجتهاد و استنباط نامند نه بدعت و ابتداع بی شبهه بر بدعت
مرتب مضمون خبر مشحون حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم ضلالت است و هر ضلالت
مآل کارش بجهنم است و در فضیلت شیخین بکتاب و سنت و باجماع امت ثابت است
شاهد و این دعوی تفاسیر معتبره و صحاح سته شان صاحب شرع هو وقف در
فضیلت حضرت ابی بکر خلیفه اول میفرمایند که علما باجماع کرده اند آیه سیجنبها
الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی در شان حضرت ابی بکر است بوجه شکر

[illegible] مباح است پس تعزیه برای تخفیف تصدیع اهل ماتم روز
[illegible] مجتمع شده اگر [illegible] باک خلاصه فرقه ثانیه الگ ممنوع است منظر
[illegible] مردمان زینت است [illegible] واگر در سیوم زیاده تر مفید است بدلیل
[illegible] سیوم [illegible] قسم است [illegible] این دیار [illegible] جوز [illegible] خواه
[illegible] صورت [illegible] قوم اهل ماتم خواه [illegible] یک روز وفات میت
یا روز سیوم برای تعزیه آمده [illegible] لهذا [illegible] بروز سیوم مجتمع شده رسم
[illegible] ازده میت آمده ختم قرآن [illegible]
[illegible] خوشبو [illegible] عام روغن خوشبو در [illegible] می آید [illegible] زینت [illegible]
[illegible] خوشبو روغن مذکور را [illegible] بدست خویش [illegible] لهذا
[illegible] امروز روز سیوم میت فلانی است بعد [illegible]
[illegible] میت [illegible] نوحه می کردند [illegible]
[illegible] و از اول [illegible] تعزیه می آید [illegible]
می آید [illegible] تکرار تعزیه ممنوع است [illegible] الصراط المستقیم [illegible]
[illegible] تعزیه [illegible] اجماع [illegible]
بدعت [illegible] قرآن خوانی [illegible] مجموعه [illegible]
[illegible] قرآن مجید [illegible] انفار [illegible]
[illegible] قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون
بعد [illegible] غلط [illegible] اسلام [illegible]
القرآن [illegible]
علیه السلام [illegible] فی القرآن [illegible] چهار [illegible]
[illegible] مصحف [illegible]
[illegible] هر چند مذهب [illegible]
[illegible] مذکوره [illegible] شاه عبدالعزیز [illegible] محدث

الحال اطلاق لفظ قاضی بر پسر قاضی و اطلاق لفظ مولوی بر پسر عالم رائج

و نیز مصحح آنست که پسر نبی را نبی و پسر امام را امام و پسر شهید را شهید و پسر مجتهد را

مجتهد گفته شود و علی هذا القیاس لهذا صدور این قسم تفریع الحال از اهل علم و

کمال مستبعد بل یا در مطابقه بعید مینمایند همچنین نحو سوال سائل از ستبار ارشش

واضح نیست که آیا او را دریافت صحت و سقم این تفریع نزد اهل سنت منظور است

یا بکمال آن خود از قواعد اهل سنت برای آن اعتقاد افضلیت اولاد شیخین را بر

اولاد حضرت امیر لازم میکند چون مطابقت جواب با سوال ضرور تر لهذا بدون

تحقق شدن یکی از احتمالات تحریر جواب بخصوصه آن از غیر منصور دیگر خیال

خلاصه جواب آنکه اگر سائل عامی است او را خود دریافت صحت و سقم تفریع

عند منظور است کما تناقض در صحت آن پس از مقصود خود اطلاع بخشد

یا بعد تنقیح آن جواب بس مطابق مطلوب سائل نوشته آید و اگر از اهل علم است پس لازم

است که اول صحت نسبت تفریع خود که باین الفاظ ذکر کرده است و چون شرف

شرف اولاد نسبا فرع شرف آبا است الی آخر ما قال بیان نماید تا کلامش لیاقت

جواب نزد علما پیدا کند و بیان این معنی الفضل موروث عنه و معنی میراث

و فرق در میان دو تعدیه اصحها الی الاولاد دون آخر و دیگر خللهای فراوان که

در کلامش نمایان است بیان نماید

عبارتیکه در جواب استفتا بمهر اشرف اهل العلم عالم لوذعی

مولوی رشید الدین خان دام افادته دیده شد اگرچه آن بودی که خاتم فاضل

ممدوح بر خاتمه عبارت ثبت و رشد علی الاطلاق لا بالاضافه در بعضی دیار

سیرست ناظر در تحیر می افتاد که قابل عامی جاهل است که در ماندگی از فهم عبارت

استفتا که مرکز تعقیدی و اغلاقی ندارد و موجب استعلام با اعمال

کرده دیده و یا عالمی است که در دادن جواب از لزوم اشکالات که دیده اند شهید

این نفع و معنی سعی بعضی عبارتها الفاظش طرف معانیش نیست آنکه لا

... معروف يعني ابوبكر اتقى است و از مفاد كريمه ديگر ان اكرمكم عند الله اتقيكم

نيز مستنبط شد يعني ابوبكر اتقى اكرم است پس نتيجه برآمد كه ابوبكر بزرگ است و در

شان او مرويست كه والله ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبيين والمرسلين

على رجل افضل من ابي بكر و اجماع صحابه و تابعين بر اين منعقد است پس بر

تقدير عكس اين يعني تفضيل علي بر شيخين مخالفت كتاب و سنت و اجماع

بر چيزيكه مخالف اين امور جليله در بدعت بودن آن شبهه نيست و چون نسب

و اولاد نسبا فرع شرف امام است در انحصوص (؟) از نسب شيخين بجهت از اولاد

علي ابن ابي طالب شرف تر خواهند بود پس قايل بفضيلت اولاد علي بر اولاد

شيخين بعينه مثل قايل بتفضيل بر شيخين مبتدع است و يا شيعي

بينوا توجروا

موقوف است بر دريافت حال سائل

كه اياعامي است يا عالم و علي التقديرين ايا اين سوال براي رفع وهمي ميكند

كه بخاطرش خليده نموده يا بطريق الزام برهان است يا باين طور كه چون شيخ (؟)

تفضيل حضرت شيخين بر حضرت علي مرتضى [illegible] قايل نيست

اثبات اشرفيت اولاد شيخين رضي الله عنهما بر اولاد حضرت امير لازم مي آيد

و از عبارت سوال تعيين احدي ازين احتمالات غير ظاهر بلكه دلالت آن

بر احتمالات متعارضه موجب حيرت تا ظاهر بكه دفتر (؟) بيل روايات

تفقيه و دلايل مطالب علميه را اشتغال ميشمارد (؟) ب او بعلم دارد و تفريع

بحبجی ميكند تفضيل شيخين با شرفيت اولاد ايشان بر اولاد حضرت

امير المومنين علي مرتضى عليهم السلام كه حضرات حسنين ليز (؟) دران داخل

شده خود استدلالش بر عدم ممارست او بمطالب علميه دلالت دارد كه اين

تفريع بتقدير تسليم جميع مقدمات منفي عليها مشابه است كه ...

علم و تقی الی غیر ذلک می باشد کما هو ظاهر و الا هر عامی جاهل میداند که شخصی از اهل
الناس که مرتکب معاصی باشد از صاحب نسب فاخر کنا جز شنید افضل است فضلا
عن الفضل اعلام صاحب کمال میداند بلا ضرورت جحود امصد جنین اشارت
مادب باشهیدین السعیدین سیدی شباب اهل الجنة کو درته دل التزام علی الغیر
معهود نشد شد و ایما انذار معصود معنی جنان مضمون میشود که تفضیل او
لاد شیخین بر علویین خواه فاطمیین سوا استثنا هم المنصوص بالتفضیلیت
متفرع نمایند لکن اگر ازین مقدمه تجهیل ... الا اما اراده دارد بعضی غیر
مشکور است چه در خطر ایست مورد نص و الولیما خیر منهما یعنی حضرت ابی الحسن
علی مرتضی علیه السلام کی از پی قوم مضایقه میرود که اکرام شرف اولاد شیخین
بر اولاد اجاب ولایت آیت کاشی خواهد ساخت ازین کلام الادین شیخ بما فیه ثانیا
فاضل ممدوح تفضل حضرت عبدالله بن عمر که از غایت ورع و تقوی است تباوت سبیه
جاهلیه بی بیعت خلیفه وقت زندگانی کردند که از زاد شده بر ی شط
و نصیحت عبدالله بن مطیع از ضلع بیعت خلیفه عصر قدم رنجه فرسوده بوده
بجست عرفت و خلافت و اذعان بعدم انعقاد اجماع جمهور از بعد خلیفه
موجود نشد کما فی جامع الاصول و الاستیعاب و غیرهما بر حسین بن علی
ابن ابیطالب که بدون اجماع اهل حل و عقد و نص سابق ماموری در سعد
بر سلطان خلیفه عصر خروج کرده و باعث تفریق عصا المسلمین شده بودند کما
نعم اصول الم المختلف قائل بوده نهند که فی یا اند ... با ناحا هم رفت و دیگر
افاده تمثیل عجیب فرموده که ملخص آن است که تفریع بمشابه آنست که ... لفظ
قاضی بر پسر قاضی کرده آید و پسر نبی را نبی و پسر امام را امام الی غیر ذلک گفته شود
سخن از راه انصاف لایق مطالبه است اند آشنایی بمسائل عرفی و غیره
بر خوان را می افکند حیرت بر حیرت می افزاید که این قیاس ... الفارق
و این نظیر بی نظیر از کجا بخاطر شریف آورده رسیده اگر بالفرض مستفتی میگفت

... به وجوه عدیده اشنع از اول مرجح می بود زیرا که ازین خبر دلالت بر وقوع
... وجهی که دلالت بر فضیلت و عدم علم در تشبیه مستنبط غیر دو از
علم از تعلم جدا و مضمر خاطر مستقیم امر بغایت غریب است آری اگر مفتی را
در تحصیل عبارت مسئله شبهه افتد استعلامش از مستفتی میرسد و آن
در ما نحن فیه منتفی چه حاصل مسئله اولاد شیخین از اولاد افضل الناس بعد
خیر البشر جناب امیر المومنین حیدر صلوات الله علیهما افضل اند یا نه در غایت
ظهور و وضوح است و این اسلوب غریب کالدلیل بی کسی نخورده که مثلا
شخصی از عالمی از مجتهدی اباحت مسکرات سوالم مثل النبیذ و غیره حد
سکر سوال کند و آن عالم بگوید که تا ظاهر نسازی که تو عامی هستی یا از اهل علم
و غرض تست رفع شبهه ات یا الزام بر قائلین با باحت مسکرات دون حد السکر
علی ارادة التقوی جواب تحقیقی نتوانم داد و هذا عجیب عجائب بل لیس
بعجیب فان الضلالات مالا عاجیب و هر چند ظاهر است که اعری از امور
معاملات از معاملات و عبادات دین نیست که من حیث الشرع جواب آن توان
داد لیکن علی سبیل التنزل اگر جواب این مسئله متعلق باحکام شریعت
محمدیه نبود ائمه ما ارشاد میکردند و اگر داخل مسائل اعتقادیه خواه فقهیه بود
سوا [illegible] الاسلام ام لا جوابش بلا دو خمی رسم میفرمودند و در دادن
جواب چه شک [illegible] مطالبه از فهم اکثر الناس بالاتر
افتاده است [illegible] خاطر عام را [illegible] تقریع عجیبی
افضلیت شیخین با ترتیب با حضرت و لا دینا د برا ولاد حضرت امیر [illegible]
علیهم السلام نیز در ان داخل نشد [illegible] خیلی عجب است چه خیریت جناب
[illegible] رسول مختار صلی الله علیه و سلم و نصوص وارد بر [illegible]
و [illegible] صراحة منافی این احتمال است زیرا که سوال از تفضیل احدهم
[illegible] نسب المختلف بعرض [illegible] در ذکر فضایل از قبیل حمل

اند که بعرض بیان می‌رسد در آن تأمل بکار می‌رفت مگر آنچه از عبارت فاضل حمزه بود
مستنبط می‌شود تعریض عرفی معنی شرف و فضل است هر چند حیثیت [illegible]
ولیکن از شأن فاضل ممدوح بمراحل دور می‌نماید چه الفاظ متقارب المعنی اگر
شخصی استعمال نماید ناظر لطافت مقصودش دریافته بر آن کلام منکر شد که تفرقه در
معنی و الفاظ بر آورده در آن نزاع لفظی بکار برده خود را از ادای جواب اصل مسئله
دور افکنده چه این طریقه از دأب علمای اعلام نیست لکن مع ذلک منها لیس
کذلک زیرا که شرف و فضل علی تقدیر تسلیم تفاوت فی المعنی در مواقع استعمال یکدیگر
واقع شوند بلکه در اکثر فیه مراد از افضلیت همین تقدم بالشرف می‌باشد کما
هو مصرح فی موضعه فالواقی مثال التقدم بالشرف کتقدم ابی بکر علی عمر
لیس الافضلیة الا هذا التقدم بالشرف و قالوا الزیادة و لهذا سنة ایضا
مندرج نیست هذا القسم من التقدم پس کلام فاضل مزبور صحت توزیع محتاج است
است لیکن لهذا که بعرض مبین فاضل محرر نمودی نخواهد بود محلی صحیح بخاطر
می‌رسد که چون تفضل من جهة الشرف ملک تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح از
معتقدات نیست و بخاطر جا گرفته تفضل اولاد بر شرف مع فضل را در سطر دقیقه
رسی بس بعید نموده و تعدی [illegible] لاحدهما الی الاولاد دون الآخر که از قلم
فاضل محرر چکیده هر چند نزد اذکیا افضل من افاضل از این هم بحسب ما میس
رسانی بعدم تعدیه فضل و شرف جناب رسالتمآب علیه الصلوة و السلام
باحد الثقلین و ما یتفرع علیه محظوظ خاطر خطیر است مگر ظن احمد این که از
قبیل بعض الظن نیست آنست که فرع مسئله معلوم است که از عدم
تعیین صاحب فضل و شرف از ابا ابتداءً راه غیبت یافته است لیکن چون
حصر الفاظ طرف مقابل می‌باید لهذا تفضیل موقوف بر بیان موقوف است
بالجمله بعد از اغماض النظر عن الاسامی التی در این نسبت که [illegible] کلمه هم از مسائل
دینیه و در احکام دینیه ایجاد جواز من تلقاء النفس بدون النقل الصحیح کار

فضیلت شیخین بر دیگر اصحاب مقتضی آنست که اولاد شیخین هم از ان اصحاب
افضل شوند تا البته بجواب مسیر بودند که پسری نبی هم پسر خلیفه خلیفه نبی باشند
اینها که اولاد انت افضل بودند و خلافت را اولاد شان یافته شد و الا فا بینهم
من ذلک بلا منافی که ما بحث شبه تطابق دارد آنست که پسر امام امام زاده و
پسر خلیفه خلیفه زاده و پسر بادشاه بادشاه زاده الی غیر ذالک میگویند و جواب
تعظیم و تکریم باین الفاظ ذکر کنند و این محاوره قطعا کذاف عالم ربان
عالم و جاهل جاری است و کسیکه ادنی بهره از عقل و دین دارد هرگز در افضلیت
نبی زاده از غیر نبی زاده و امام زاده از غیر امام زاده بعد فرض مساوات
فی الخصال الاخر شبه نمیکند و سرش آنکه شرف نسبی عبارت است که در شخصی
فضیلتی حسب خواه دینوی یافته شد پس هر چند آن فضیلت مخصوص است
در اولادش یافته نمیشود مگر نسبت ایشان باین شخص افضل فضیلتی که بسبب آن
فضیلت ایشان ذکر سازیم که در این فضیلت یا فضیلت از همین قبیل افضل
از ان شریک نباشند افضل و اشرف شمرده میشوند بعد فرض مساوی فی
الملکات کما مر و هذا وجه صحة التفریع پس ناظر منصف را خطر نباید که
صحت تفریع کالصبح للسفر روشن کلام مستفتی در شایست و تاقت است
در شاست هر ثابت و مکابره حکابر علی است سا غیر ایر و انچه ارشاد
فرموده اند که مستفتی صحیت وجمان بیان نماید تا بیانیح ان معنی تفصیل
مجموعه شد و معنی شرافت و فرق در این هر دو و بعد احدهما الا الاولاد
دون الاخر و دیگر طلبهای نفرات که در کلام شما یان است بیان نموده شد
اگر مرجوب نهاده شد تناقض و تساقط عبارت فاضل ممدوح
بوقت نگارش گردیده ببطون انجا بد و خاطر دیجا ملکند لهذا باختصار
نظر از [illegible] تعرض داده میاید که صحت تفریع از اجلای بدیهیات است و بطلان
ترجیح [illegible] هم بیان کرده شد و دیگر طلبهای [illegible] الا ابهام اشاره باید نمود

منکشف گردیده چه در جواب استفتا سوای اظهار عروض تحریر رجال سابق چیزی
واقع است دیگر ذکر عدم وضوح مقصود کلیه بجهت ظهور احتمالات متغایره که
در کلام شان واقع است و بدون اظهار صحیح مفاسد مخفیه در تفریع و در ثبوت
تصحیح آن که مفاد سوال بطرف آن راجع است چیزی دیگر موهم تکدر سائل نبود
و ظاهر است که بیان مفاسد لازمه از کلام سائل شان تشنیع نیست از طرف
مجیب بل آن از امور است که لازم آمده از کلام سائل بسبب سیر او در ابداع
افادات لازمه از مقال خود تشنیع بر مجیب نمی شاید بلکه کلام خود بیاید با
لجمله اولا تفریع تعجب انگیز و دیگر ضایع طوش را ابداع فرموده که پرده استفتا نموده
در جواب آن کردن و هرگاه مجیب منصب بیان حال استفتا است بعض
فسادات لازمه بر آن و کلام نادران ذکر کند آنرا تعریض تصور فرموده به تشنیع
غریبه پرداختن طرفه ماجرا است بهر حال گر آیند بطرف چند از ذات اشاعره
نخواهند درست تا وقتیکه درین مسئله کلام خواهند نمود خواهند یافت که ارباب
طریقه سلوک که حال بینش خواهند کرد و معلوم خواهند شد که منظور سائل
قطع سلسله گفت وگو با حقیر است بهذا ما الا منظور نا رسید بجز بینی خواهم
چه زشت که بیهوده حرف شنیدن ز نادرست گفتن لطفی ندارد آری دیگر اهل
علم اینجا در تحریر جواب مطابق سوال اختیار دارند دو امور واجب الاعتنا اند
اول ترک تشنیع و ابهام آن که مستلزم ضیاع اصل مقصود و مستوجب الحزن
کلا الجانب گفتگو نامحدود است دیگر و احد از طرفین جای در کلام دیگر منطیه
غریب در مشاهده نماید بجواب آن بر ذکر لفظ تعجب و غریب بسبب سست خیره
نیفزاید دوم مختوم بودن شرح سوال و ما لوده بحکم طرف مقابل که ارتحال
شد چرا که حالا نوبت از استفتا در گذشته مناظره کشید درین صورت بنا بر اعتبار
کنایت در عدم بنسبر انکار ثبوت حاجت مختوم بودن آن لختم کلا سخنی مشهود
ضرور سوم ترک کلام غیر متعلق بمقام و اکتفا بر تصحیح تفریع و بیان مرام چه

المسمی

شده بی نسبت کو درا واصل عصر رواج یافته باشند کالیطهر بالرجوع الی الکتاب الملهی

بالتحفه الاثنا عشریه فاضل مزبور رامی بایست کرتای داکار کرده اولا

رجوع بتنقیح مقصود نموده اگر می یافتند که بعضی اولاد شیخین بر اولاد کاف اصحاب

فرع فضیلت شیخین و بیان ترتیب مذهب اکثر اصحاب است ابا نزد بنقض تفریع

مسعی می آورند والا ماخذ نقض را ذکر فرموده بر اعتراضی که متوجه می شد

ارشاد می فرمودند و هذا من ثمرات العجلة تم تم

شرح استفتا رسید از فحوای آن بسه مطلب مستفاد

گردید اول اشارات ما تاپان و تشنیعات نمایان دوم ابهام آن دوم تعدی

تفریع مبحوث عنه و غیر آن متعلق بالاستفتا سوم مضامین غیر متعلقه بمدعی

بوجه ما و چون عبارتش با وجود اشتمال آن بر بالا معنی (بیجا) دور از اصل مطلب

بمقامات تکلف با وار حدت ذهن و ذکاء بجز داده لهذا مضمونش را

علی الکمال خود مخاطب صحیح تصور کرده جوابش بدین نسق بقلم آورده که

از مطالب متعلقه بمقام بحث جواب اجمالی علی با الصحة بحال والمقام

نگاشته شده و تفصیل آن را بر تصحیح تفریع موقوف داشته و جواب امور

غیر متعلقه بمقصود اگرچه خروج از غرض بود لیکن چون اعراض از سبیل

اهل مبادی بادابی اخلاقی و اوهام دیگر عمداً لهذا جواب

آنرا سراسر ترک نکرده بجوابش اجمالی اقتصار داشت الاستفتا انتقا

نموده اگرچه مطابقت جواب با سوال بحکم میل بر مراد کسب الصلاح

بجهت با حصول راحت ایتلام مطبوع طبایع لیکن چون ذکر الفاظ مماثله

بالفاظ مستعمله شرح استفتا خلاف بعضلا و در حالت تخاطب

نار یبا و موجب اکدار مباحث علمیه بطرف گفتگوی نا روا و ذکر مفاسد

الاخلاق و لا تحصی است بنابرین جواب شنایع و استهزا واپس بقلم قلم انداز

نموده و ذکر الفاظ نا ملایم که در شارح استفتا بظهور رسید اصلا

بلکه بهمین قدر عبارت موجز مؤدی معنی المراد بدون ابداع تفریع بدیع و دیگر صنایع
عجایب ایجاد می پرداخت سوال مجیب را متحیر نمی ساخت چه دأب مستفتیان
در استفتاآت اکتفا بهمین قدر عبارت است که الحال نوشته اند و در وقت آن
مفتیان جواب بلا و نعم می نوشتند لیکن چون مسائل سابقه بر خلاف شیوه
مستمره اهل استفتا اسلوب غریبی بکار برده تفریعی عجیبی نقش غریب
بعمل آورده اند این ضعیف بابه ارشاد مجیب را مع بر استعلام شده الحال شایع
به مقتضای امر مستغربیه را این سوال در نموده بر حرف مطلب اکتفا نموده
حال آنچه مستغرب شده در مقام مناظره بعد ورود اعتراضات مخاطب هنگامی
آنرا از کلام خود حذف و اسقاط کرده ان کلام مجرد را برای استغراب عرض نمودن
نام حاذق در استغراب مماثل تفریع بدیع سابق و این اسلوب غریب که [illegible] جمع
کس نموده الحمد لله معلوم شده که اسلوب غریب مسائل بکار برده مجیب
بقاعده وجوب استفسار کلام مجمل از محل حیالکه در کتب فقه مصرح است [illegible]
و مسائلی که برای اسلوب جواب قلمی فرموده اند غیر مطابق با مماثل درست آری
هرگاه مستفتی از مثل عبارت استفتا که در ان از مفضولیت اولاد سیدنا علی ابن
ابیطالب علیه السلام عموما از اولاد سبطین رضی الله تعالی عنهما سوال کرده و
از ان عبارت عامه بدون تصریح باعدای حسنین علیهما السلام مراد
داشته که در اینجا هم شده و غیر مستکره را محمل نموده سرد روایات فقه فرموده
تفریع غیر مناسب با متفرع علیه بنیاد نهاده مقتضای ترتیب خوانند و له
بلا خطبه حواله فرمود که این سوال هم مثل سوال سابق غرایب شعایت جدا
خواهد کرد و مجیب را جایز خواهد شد که بجوابش بر طرز جواب استفتا بنویسد که
جواب تحقیقی این سوال موقوف است بر دریافت حال مسائل انتها فقط تحریر
لکن اهل تحریر جواب الاستفتا بعد دریافت حقیقة الامر مستفتی [illegible]
تحقیقی نموده بجوابش روایات فقهی بهادر با [illegible] این شرح بقلم آورده

از اندازه زیاده عرض و طول بسیار در مقال واقع و موضع بحث مخلط و ضایع شود
و بیان آنهم دیگر نیز منقوله از کتب متعارفه بعبارتها بعینها بکتابی ذکر کتاب و باب
نقل کرده شد تا ملاحظه آورده مطالعه کرده آید نحیم بقدر تمامی مطالب
مندرجه در عبارت مجیب لیکن بطوریکه تطابق در میان سوال و جواب استفتا
مرعی شود و عبارت جواب اوضح الدلالة بر مقصود شود پس بهم الله جواب استفتا
مندرجه در این قرطاس منضمنا به تحریر می‌آید و معلوم خاطر شریف باد که
منظور مجیب از استفتا که حسب سائل مخصوص دریافت نقیض مذهب اهل السنة عن
است در مجیب از [?] جز آن بطرف کدام گفتگو نا[?] والان اشرع فی
الجواب معرضا عن الاخلال والاطناب

از جهد استعلام حال و مضمر خاطر مستفتی امری بغایت بعید
انبای وجهی استعلام در غایت ظهور در جواب استفتا تشریح و لبط مذکور بجهت انکه
بجهت تطابق در سوال و جواب نزد عقلا ضروری الاعتبار و طرق جواب برای عالم
و عامی و متحیر و مسکت از هم جدا و باعتبار منطوق سوال تعین یکی از
احتمالات متعارفه غیر ظاهر و بدون آن تحریر جواب تحقیقی مطابق مراد سائل
خارج از مقدور ناظر است احقر العباد سابقا جواب اجمالی حسب مقتضای
سوال نگاشته تحریر جواب تحقیقی آن را بر دریافت مطالب مستفسر موقوف
داشته بود بر هر عاقل هویداست که در صورت اجمالی بل غیر متعین المراد بودن
سوال مجیب را استفسار مفاد کلام مجمل از مجیب مبهم ضرور پس آن بغایت
غریب که بعض از شأن علمای نهایت دور از آن است اگر مفتی را هم در تحصیل عبارت
مستفتی شبه افتد الحمد که در جواب استفتا مرقوم اشکال از عبارت سوال تعین وجهی
از وجوه احتمالات غیر ظاهر بلکه دلالت آن بر احتمالات متعارضه موجب حیرت
ناظر الله [?] پس از عدم تبیین مراد سائل کدام شبه فتوی نزد جواب تحقیقی آن
مطابق مراد [?] از چگونه از مجیب مقصور حاصل شد لهذا الحاصل در سوال

درحق جمیع بنی فاطمه که ایشان را درین ترسل در مفضل علیهم داخل کرده چه حیثیت
جمیع بنی فاطمه با رسول مختار صلی الله علیه وسلم ثابت و مناقب و مفاخر خاصه
دیگر اصحٌ در حق جمیع ایشان وارد مثل ما قال صاحب الصواعق فی الباب الحادی
عشر منها فی فضائل اهل البیت صح عنه صلی الله علیه وسلم انه قال علی المنبر ما بال
اقوام یقولون ان رحم رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینفع قومه یوم القیامة
بلی والله ان رحمی موصولة فی الدنیا والآخرة ومثل ما فی مفتاح النجا فی فضائل
سیدة النساء اخرج الحاکم وابن عساکر عن جابر عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال ان لکل بنی اب عصبة ینتمون الیها الا ولد فاطمة فانا ولیهم و
انا عصبتهم وهم عترتی خلقوا من طینتی واخرج الطبرانی فی الکبیر بسند رجاله
ثقات عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لفاطمة ان الله
غیر معذبک ولا ولدک انتهی وغیرها من الروایات الکثیرة المشهورة تمام الامر
اینکه مناقب و مفاخر حسنین نسبت به دیگر فاطمیین بیشتر اند لیکن ازانکه
شارح استفتا برای اخراج حسنین عموم حکم استفتا بر اصل فضیلت و مناقب
نهاده اند لذا از بدیهیات آن در اصل فضیلت و مناقب در کل فاطمیین موجود پس
با کل فاطمیین خارج شوند و یا حسنین نیز داخل باشند چون فاطمیین را در شرح استفتا
با وجود دلیلی که برای اخراج حسنین از اولاد علی مرتضی در مقام نهاد
نهاده اند صراحة داخل در اولاد علی کرده پس مطابق تصریح شارح استفتا
حسنین نیز با وجود دلیل مذکور در آن داخل خواهند بود درین صورت برد نهی
که برای تخصیص حسنین ذکر نموده نفعی با او نخواهد نمود در باب اشکال خواهد
افتاد دوم اینکه تفریع او یا فضیلت بر اولاد بر افضلیت آبا بر ابنا منقوض
است سیوم اینکه آنچه درین ترسل فرموده که در حفظ مراتب مورد نص والرحما
خیر منها کی از آن قوم مصداق میر و سرالی تعتنی عموم آن زیرا که سائل در سوال
سابق خود راستی وانمود استفتا کرده است پس مطابق واقع خواهد بود النقوم

از انجا مسطور در تحفه که سید عقب اولاد ان را باقی که در مذهب حنفی و دال بر این
و حنفی مذهب مثل شلت موجود است بر انکار در هر چند مبرهن است که امری از
امور و معامله از معاملات دنیا و دین نیست که من حیث الشرع جواب آن
نتوان داد الخ لیکن مطابق سوال و جواب مطابق سوال بیان است که مرقوم
شده بود که ظاهر و مستظهر و محمل صحیح که بخاطر راه یافته لکن فهم مشمول لفظ اولاد
علی که در عبارت سوال واقع است حضرت امام حسن و امام حسین را الکمل نحیب گردیده بلکه
غریب تفصیل این اجمال آنکه چون سائل بعد ذکر مسئله تفضیل شیخین رضی الله
عنهما تفریع فضیلت اولاد شان نسبت به اولاد سیدنا امیر اعنی اسباط حسنین
علیهما السلام دخول ولی ما حصل در این جواب لا می نزد هر ناظر ثابت ...
بر آنکه هر دو جناب درود اصل سیادت و منبع شعب آنها اند پس دخول
شان در اولاد سیدنا علی بغایت جلی و سوالی که موهم دخول حسنین در مسئول
عنهم باشد در ارشاد الدین کامل عقلا ان یکون منصوص عبارة السائل
و نظر بر بعد این قسم سوال دور از کار نسبت به موهم دینداران رفع الحرج
آن کرده شرح وجه استخراج بر نقد مراد سائل موقوف داشته بودیم حالانکه در این
باب مراد سائل در روایت سید و سائل عاقل محتاج اظهار آن نمی گردد
مقصد که راه یافت عبارت خود از دلالت بر آن اظهار بیان کرده حالا
رنگی از شرح آن باید شنید پس مخفی نماند که عبارت سائل اصرح است
بر دخول حسنین در اولاد سیدنا علی در اتفاق غیر حسنین بچند وجه اول
آنکه لفظ اولاد علی در عبارت جمع مضاف است و هو مفید العموم کما
تقرر فی الاصول و مشتمل علی البسر القول و قرینه بر تخصیص ... غیر مذکور
و از جهت تخصیص نبود ... که حرمت امامین همامین علیهما السلام با رسول الله
صلی الله علیه و سلم و نصوص دال بر مناقب و مفاخر شان و صراحت مناقب
... احتمال است که موجب استقلال با فضل و کمال است نیز اکابر اهل اسلام جاری است

در شرف نسبی نهد و آنرا جواب سائل از تفریع بدیع بکمال خوبی ثابت کرد پس مقتضای آن
تفریع اولاد شیخین از حسنین نیز نسبا افضل باشند و هو المبحوث عنه فی هذا المقام که در
دیگر فضائل مثل علم و تقوی رد اثبات مفضول باشند پس لحاظ تفریع سابق و قید
لفظ نسبا و عموم لفظ اولاد علی توجیهی فرمایند که حسنین علیهم السلام را از آن خارج
شوند از این قسم دور دورها کاری نمی آید که قوله ازین مقصود مفتی
چنان مظنون میشود الخ چون اینجا استفسار از مقصود سائل رفته بود پس با جواب
سائل هیچ یک از آنها برداخت بلکه بعد استفسار غیرتش ما فی الضمیر او بیان
می ساخت در مقام بحث حرف مظنون نوشتن منشاء آن میشود که مبنای مرجع
مستفتی من از این بیان بر کرده تقریری دیگر بنیاد نهد لهذا میباید که شارح فاضل
مقصود سائل را بصیغه جزم بنویسد بهر حال چون الحال سائل از شارح استفسار بندی
از مقصود مضمون مستفتی اکنون نخستین چیزی از شق کلامش مستفاد کرد به حالا
چیزی بجوابش نبود بس بعد یافت فرمایند که الحال معلوم شد بجواب مرتفصل ابتدا
علی حسب تفضیل الابا تفصیل معلوم خواهد شد که جمیع تا شبهات علویات از این
حکم مستثنی اند پس تمامی شبهات مندرجه جواب استفسار از تفریع بدیع وارد نیکه
اشکالات دیگر ایراد زاید کما هو مستظهر فی جواب النمر قوله ازین حکم اولاد
شیخ یکافیه الخ جواب این سوال عزیز بعد استشهار از طریقی ما نحن فیه دور دور رقم
ثانی مسطور واتم افاده مثل تعی الخ اقوال اباء حسنین مصادرات که بی عبارت
رنگین که در این مقام فنون دیگر قبول مزاج مراع مداع ابداع شارح مقال سائل برار من بیضای
وطاس صفا اساس رنگینه خاطر زرده را باغ باغ کرده لیکن چون خط مخصوص
بتمام ادراک نرسید لهذا تحریر افزوده بیانش اینکه افضلیت و شرفیت نسبی اولاد
شیخین را بر اولاد حضرت علی مرتضی علیه السلام متفرع بر فضیلت شیخین بر حضرت
ایشان نمود بود و از اینجا که فضیلت معظم اهلبیت فضیلتی مخصوص
شیخین است پس مثل فضیلت قضا و علم و نبوت شهادت و دیگر فضایل مختص باشد

در تفضیل شیخین بر علی مرتضی که افضل از حسنین بودند مضایقه نمیکنند
این تقدیر بحسب زعم او از فضل اولاد کی مضایقه خواهند نمود پس بحسب ظاهر
عبارت سوال محل حسنین نمود در اولاد علی بن ابی طالب واضح و هرگاه
محل حسنین در اولاد علی ابن ابی طالب از عبارت سایل ظاهر شد دانسته شد
آنچه فرموده اند حاشا که دیناری بلا غرض تغیر را مقصد حسنین اساءت
ادب باشهیدین سعیدین سیدی شباب اهل الجنة علیهما السلام کرده است دل
الزام علی الغیر حصر داشته باشد و انما بداشتن خوش عبارت معصود ما رستعبا لکم
عبارت جواب استفتا بران منعقد و اول این قول اران دو فصح بی کلامی که
شارح استفتا درین مقام فرموده اند اثر از زبان ما انکارند و برای تصحیح
کلام خود لو بوجهی دیگر بر روی کار آرند زیرا که سوال از تفضیل احدهم علی
الآخر من ارباب الانساب المختلفة لغرض صاف و در ذکر فضایل الحجون
[illegible] سایل در سوال از قاعده تفضیل شیخین شرف نسبی اولادشان
بر اولاد علی [illegible] لازم کرده و فضایل دیگر را در این شرف نسبی
دخلی نیست الا معصود بشرف نسبی فضایل دیگر داشته باشند امر اطراء آنست
مما نحن فیه تعلقی ندارد و چون حسنین در نسبت علی بن ابی طالب و اولاد
شیخین در نسبت شان داخل اند پس مطابق ظاهر مراد سایل از عبارتش
اولاد شیخین از حسنین نیز در امر نسبت که مبحوث عنه است افضل
شوند گو حسنین در دیگر فضایل که مبحوث عنها نیست افضل باشند پس
الحمد لله الحال شارح استفتا قید غرض صادق است و در ذکر فضایل افزوده
[illegible] کلام سابق سایل بر این دلالت دارد فضایل دیگر را در شرف نسبی مدخلیت
نیست ذکرا این کلام درین مقام زاید بر مرام و الا امر عامی و جاهل میداند حضرت
[illegible] کلام جناب سایل در شرف نسبی بود نه در شرف بوجه با لکفر
شود [illegible] متقی از شریف غیر متقی باعتبار تقوی افضل است و هرگاه کلام

زادکی وطلبی التمثیل من الممثل لیست شایع استفسار باید که توجه سوال سابق فرماید
شاید که سوالی دیگری ایجاد نماید قوله بمواضع تعظیم و تکریم الخ این تعظیم و تکریم عرفی
باعتبار فضیلت اعتباری است مثل تعظیم رئیس باعتبار ریاست و در حقیقت او معلوم شده
که در ان کلامی نیست بلکه در فضیلت ذاتی است که از ان باب سائل تعرض نماید و هرگاه
ان شارح استفسار را منشا دانسته ثابت نخواهد کرد لازم خواهد آمد که مرتبه ثابت دارا باشند که
خواهند و هو عین المطلوب بعینه کما لا یخفی علی المبتدی قوله مرتبت الله الخ مراد از
علماء عقلا دیگال مرحوم و تجلد آیتی مباهات آن در حق در حق اولاد علی مرتضی نازل
بچند وجه اول آنکه فضیلت اولاد برشیخین از همین قبیل است که نوشته ام دوم آنکه
معلوم شد که از این فضیلت اعتباری قربی واقعی میزات شعر کنم حاصل
نشود بخلاف فاطمیین و علویین که این نزد بجهت فاطمیت و ثبوت فضایل
ذاتیه خاصه و احادیث صحیحه است نه علی العموم وارد بلکه از آنها نص تطهیر مستفاد چنانکه
صاحب صواعق را بسبب ابن حجر در مبحث آیه تطهیر مبین باید و سابق بعض
که بطریق تحریمهم علی النار و هو فایده ذلک التطهیر انتهی پس فضیلت اعتباری اولاد
شیخین چگونه مقاوم این فضل ذاتی خواهند شد فضلا عن ان یفضل علیهم خصوصا
در صورتیکه امامین همامین علیهم السلام در عموم اولاد علی داخل باشند علی ما هو منصوص
عبارة السؤال پس سوال از فضل اولاد شیخین بر این اشراف آنجناب از اعجب العجائب
دوم آنکه نسبت فاطمیین و علویین که نسبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند
آنحضرت اشرف الانساب فکذا نسبهم الانجاب لانسبهم اشرف نسبی دیگر نسبت
حضرت عالیجناب موجب استعجاب سیدهم الشاه محمد ذکر نسبی عبارت از نسبتی است
که در شخصی فضیلت دینی یا دنیوی یافته شد پس هر چند آن فضیلت مخصوص آن کس
در اولاد آنکس یافته شد لیکن وجه اول آنچه فضیلت اعتباری در اولاد شیخین مسلم
در اولاد سیدنا علی ابی طالب ممنوع چه اثبات باید الفضل الذاتیه و معظم فضیلت
ذریه علیها که روی آنکه ذکر الغزالی ان اهل نبی صلی الله علیه و سلم ... دونی

... نسبت شیخین را باین فضیلت بدی فاضل گفتن بمنابه آنست که پیر قاضی
و غیر آن را بفضایل مختصه ایشان که قضا و غیر آن نبود قاضی گفته آید و پسر آن دیگر صحابه
و صاحب فضایل مختصه ایشان متصف گردد کی این لزوم نزد اوساط عقلا
نه کمال ظهور دارد فضلا عن الفضلا الا ذکیا پس آنرا عقل عجب قیاس مع
الفارق گفتن در نظر ارباب الباب اعجب العجایب بود الغرض مستفتی مکلف
به افضلیت شیخین بر دیگر اصحاب الخ عرض از نکنه بیع معلوم نمی شود چه مقصود
سائل تقدیر افضلیت شیخین بطرف اولاد شان بود بطوریکه اشرفیت نسب
شان بر اعدای ابراهیم کان فی نفس علیه الشیخان ازان لازم آید و تعلق
بحث ظهور سلطان تقدیر مذکوره بر دلیل مقصود سائل و بحث خصوصیت
معصل علیه السلام که صاحب الجنة بعضی ندارد یا بجهت عدم آن تمثیل مارا غیر مطابق با
ممثل له گفته تبرئه کی مثال که باهم بحث فیه تعلق دارد الخ این مثال را بما نحن فیه
تعلق نیست زیرا که کلام در فضیلت و تقریر است که مسائل فضل اباء نسبت اشرف
و سیادت نه در فضیلت اعتبار غیر هما فیه با نخور ایام زادگی و مجتهد زادگی
فضیلت و فیما نحن فیه التفضیلت اباء امام و مجتهد را اصلا نسبت نکرد محض اضافه
و التسبیحی بمنزله قبیل صفتیه کمال شدق و عرف که مجتهد زاده مثلا عتبار اعلم
دارین نسبت اعلا افضلی نیست و این مجتهد زاده را اصلا نیست کما انجال سید بوده
عاقل چه ظاهر است که این نسبت لیلا دعقل زید به پیر غیر متعدی و صفتی
حقیقیه او در غیر حاصل لاتقرر فی محله من ان الصفات بحال متعلقات و صونا
ثها لیست صفات حقیقیه فضیلت امام زاده اگر از بنی فاطمه نیست حقیقی است یا عتبار
فاطمیت که از اولاد دیگران است که منتهی با امام اول بوده نه پس مجتهد زادگی
اعتبار است که در ما نحن فیه حقیقی را از شیخ حصر الکریم که باعتبار این فضیلت
اعتبار او را دیگری را افضل زاده می توانند گفت نه افضل زاده را افضل
... لازم و سائل فضیلت آن شیخ را افضلیت با متفرع نمودن بوده افضل

بعد قوله اینها از کسانیکه در این فضیلت با فضیلتی از همین قبیل افضل از این شریک
باشند و افضل و اشرف از بعض شمرده میشود الخ ظاهر است و فاطمیین و علویین باولاد
شیخین در این قسم فضیلت هم اعنی پیغمبرزادگی از افضل از افضلیت اولاد
شیخین باشند شریک اند پس مطابق تصریح جناب فاطمیین و علویین از اولاد شیخین
اشرف شد قوله بعد فرض مساوات فی الملکات الخ اقول ان هذا الفرض فی حق الفاطمیین
والعلویین فرض محال عند اهل الیقین کما قد ظهر علی اهل النظر قوله پس ناظر منصف ملاحظه
نماید که چه نسبت بسراج فی الصبح المسفر روشن الخ گویم ناظر خالی الذهن از انصاف
واعتساف کالشمس فی رابعة النهار عند اشتعال الانوار واضح ولایح گردید که صحت
تفریع خارج از دائره امکان و تصدی تصحیح آن بعید از علماء و شان و آنرا
از اجلای بدیهیات گفتن بعیدتر از آن و مفاسد که مسبوق ذکر آن بوقت بیانی نظر در
مرتبه ثلثه اضعاف مضاعفه مرتبه مقدم جلوه کرد و چون رخ استفتا در این مقام طالب
انصاف از دیگری است پس ظاهرا خود منصف باشد لهذا از جناب او طالب انصاف
میکنم در باب تصحیح تفریع که آنچه عرق ریزی و توجیه انگیزی بران فرموده است
آیا مقتضای انصاف است یا اعتساف صاف و این قسم سخن پروری اهل علم و دیانت
را زیبا است یا نه و ا بالجمله اگر انصاف خواهند کرد البته حرف انصاف خواهند شنید
و اگر مخصوص تقریر آرائی و طبع آزمائی بطریق شغل منظور دارند پس از آنها
در صورت ترک تشنیعات طرزی که در جواب احقر العباد بعمل خواهند آورد
بنده نیز مراعات آن خواهد کرد و اگر قوله در جواب تناقض الخ اگر شارح این اجمال
می پرداختند و محظور خاطر خطیر مراجعه با شارح بیان می ساختند بعد زیادت
از آنچه بخاطر میگذشت تحریر آن مبادرت میکنم مگر آنچه از عبارت شارح استفتا
مستفاد میشود حکم بعدم تفرقه است درمیان معنی شرف و فضل و این حکم از امثال
او بر صدق فهم و جودت ذهنش از تقریر بیانش واضح است بعاد ملا دارد
توضیحش آنکه در شرف و فضل لغوی که متقارب المعنی اند کلامی نیست بحث در شرافت

بشيا فى الاسلام قال السلام عليك ايها النبى وقال سلام على ال ياسين والصلوة
عليه وعليهم فى التشهد وفى الطهارة قال تعالى طه اى يا طاهر وقال
ويطهركم تطهيرا وفى تحريم الصدقة وفى المحبة قال تعالى فاتبعونى يحببكم الله وقال
لا اسالكم عليه اجرا الا المودة فى القربى انتهى كذا فى الصواعق فى الباب الحادى
عشر فى مبحث الآية الثالثة عشر من الآيات الواردة فى اهل البيت پس
فضيلت عنصريه ونسبيه ذاتيه ثابت شد آنرا با فضايل اعتباريه ديگران
متوازن نمودن يعنى چه چهار ائمه منسوب شدن بطريق رسول [illegible] سوى عثمان و
عمر [illegible] در نسب بحكم حديث كل سبب ونسب ينقطع الا سببى ونسبى
وغيره من الاحاديث المعتمدة اشرافيت ذاتيه است كه هيچ شرافت هم سنگ آن
نميتواند شد پس با اين همه پس چه شرافت ديگران غالب آمد [illegible] اكثرى از فاطميين
را رتبه عاليه در دين ودنيا حاصل بود با آن همه انسب شده اند چنانچه گويند
فلانى سيدى موسوى است فلانى سيد رضوى است بخلاف اولاد شيخين كه ازين را
رتبه مذكوره حاصل نشد فضيلت اول ثانى [illegible] پس اولاد شيخين انتساب
بعرف افضل دانند و فاطميين وعلويين انتساب اقوى دو قرب بطرف افضل
الافضلين واشرف الاشرفين من الاولين والآخرين اعنى خاتم النبيين صلى الله
عليه وسلم وآله اجمعين پس شرافت نسبى نزد كمال شارع است دگر گروه فاطميين
وعلويين اشرف شدند بعضى ازيشان فاطميين مرتبه امامت وقطبيت حاصل داشتند چنانچه
كه صاحب صواعق در باب حادى عشر در مبحث آيه اولى از فضايل اهل بيت ميگويد
ومن ثم لما وجب عنهم الخلافة الظاهرة لكونها صارت ملكا ولذا لم يتم للحسن
عوضوا عنها بالخلافة الباطنة حتى ذهب القوم الى ان قطب الاولياء فى كل زمن
لا يكون الا منهم انتهى بخلاف اولاد شيخين كه ايشانرا اين رتبه حاصل نبود پس يكى
فضايل ذاتيه كه بآنچه ازان مذكور شد حاصل است وفضيلت اعتبارى ديگر بموجب
[illegible] استمدادى از فضل او كه [illegible] بر فضايل ذاتيه ايشان غالب آيد

کما یظهر بالرجوع الی الکتاب المسمی بالتحفة الاثنا عشریة انتهی افا...

ازانجا که شارح استفتا مثل این بعض سهو بر جانب الصاف منسوب نموده بلکه ایمای
بطرف بودن از قبیل بعض الظن فرموده لهذا مارا در اینجا حاجت اطناب
باقی نمانده و در دو مسایل دیگر من تلقاء النفس الخ بعد از طی شدن کلام در تفریع
غیر آن هرگاه شرح جواب استفتا ازین طرف مرقوم خواهد شد فهمیده خواهد شد کدام کلام من
تلقاء النفس است و کلام کدام مطابق با اصول مذهب سائل مسئول عنه قوله هذا
هذا الکلام لا یتعلق بالمقصود وجواب من القسم الاول مسرود قوله رجوع بکتب فقه
الخ چون سائل بعد نقل مسئله تفضیل شیخین از کتب اهل سنت ادعای تفریع برانست
نسبی اولاد این را بر اولاد سیدنا علی بن ابی طالب بدون تصریح و کنایه و اشاره
بطریق منقول بودن آن از کتب فقه اهل سنت فرموده اگرچه الواقع این تفریع
بدیع از کتب فقه اهل سنت منقول نه لیکن چون سائل اشعاری بر منقول بودن
آن نفرموده پس مدعی شد فاعل لما تقرر فی علم المناظرة ان الاتیان بقول
الغیر علی وجه لا یظهر منه انه قول الغیر لا صریحا و لا کنایة و لا اشارة اقتباس و
المقتبس مدعی فی اصطلاحهم پس محجیب جناب را رجوع بکتب فقه برای دریافت
صحت نقل سائل و مطابقت آن با قول دیگری چه ضرور بلکه بقواعد مناظره دور از کار
اگر الحال خواهند از دعوی تفریع دست بردارند و سوالی دیگر بطور نقل تفریع درست
کرده روایات صحت را الهادرین برابر کارند تا دریافت نمایند که این نسبت صحیح
بدیع تر است از ابداع تفریع سابق

چه در حط مراتب حضور و نص الیوم ما خیر منهما الخ الخ معلوم
خاطر حقایق ناظر خواهد بود که حدیث الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و
ابوهما خیر منهما در فضایل صحیحه مکرر مثل دیگر احادیث صحیحه بسیار در طرق اهل سنت
مروی است لیکن پس تنها رواه صحیح احادیث کثیره متعلقه بباب حقیقت ...
برخلاف احادیث مرویه در طرق حضرات عظام ... که مروی ...
ایشان از جمیع مرغیات محبت تعظیم بر ... بالجمله طعن کشارح استفتا در ...

نسبی چنانکه سائل در سؤال فرموده که چون شرف ابنیا نسبتاً تابع شرافت آبا است انتهی
او در تفضیل اصطلاحی جناب مجیب در جواب اشاره بطرف آن بوعده
بیان معنی تفضیل مبحوث عنه نموده بود می رود پس تفضیل مبحوث عنه
را آنها با شرافت نسبی متقارب المعنی دریافته را بمواقع استعمال دیگر مستعمل
گفتن امر لیست که نزد عقلا تعجب لازم باشد بقوله خود را از جواب اصل
مسئله دور افکنده الخ جواب اصل بالاجمال سابقا مرقوم شده مگر جناب
سائل را در دستی تفریع دست نشده چون پس از غور بطور انصاف طالب جواب
فرموده باشند دریافت خواهد کرد که بجواب بی سوای شرح با تنقیح تتضمنه للجواب السابق
حرفی نخواهد افزود پس محل انتفاء جواب محل موعود البیان از پایه اعتداد
وثوق انسان دور افتاده عجب از واو العدول جواد سیح نحو یر پسند قوله بلکه درما
نحن فیه مراد از فضیلت معنی تقدم الشرف است الخ لکن تفریع شرف الله
زمامداران را از شرف است قوله کما هو مصرح فی کتب الحکمة حتی قالوا الخ اقول هذا
من اعجب العجائب عند اولی الالباب فان المصرح فی کتب الحکمة التقدم بالشرف
ومقصود السائل فی السؤال لزوم الشرف النسبی منه فما هو مصرح فی کتب الحکمة
کیف ینفع السائل فیما تصدی امامه بهم قوله بلکه تفضیل مفضول او ترجیح
مرجوح از معتقدات است الخ اگر مراد سائل استغنا به ترجیح مرجوح من حیث
وصف المرجوحیت پس بطلان آن از امور بدیهیه و نسبتاً معتقدات اهل طرف
عقلا از عجایب بیهوده اگر مرادش ترجیح مرجوح باعتبار من غیر ذلک الاعتبار است
پس بطلان آن ممنوع بالجمله رجم سامی تفریع تفضیل اولاد بر شرف و فضل
آبا لفضل مخصص با بهام مبحوث عنه است قریب بعقل شد با ثبات آن فرمایند
قوله ونعرف احدهما الحاصل الاولاد دون الآخر که فتدبر فاصل بخیر حکیمه الخ
این حرف شگرف از شأن افاضل اذکیا مراحل بعید است لفظا آن بلحاظ
پیش آمدن مخاطب که بعینه جواب با کلام سامی از امثال جناب غریب بود و از نحو

منع کرده بود چنانکه اکثر ائمه اطهار نیز او را بازمانده اتباع و اقربای خود را
از خروج بر متغلب منع فرموده اند شریف مرتضی در تنزیه الانبیاء والائمه
در ذکر حضرت امام حسین علیه السلام آنجناب امامت مآب نقل نموده که فرموده
انما اردت بما فعلت الا حقن الدماء وهو الفقهاء الله وسلموا لما امره
والمراد هو اسوتکم و امسکوا الخ ومنع حضرت امام محمد باقر علیه یحیی بن زید
بن علی بن الحسین را از خروج که عمال بنی امیه نموده بود در صحیفه صحیح
صحیفه کامله موجود است وجه بیعت ابن عمر رضی الله عنهما با متغلب
معهود و منع مردم از خروج بر آن معهود آمدم بر بیان وجه تقاعد ایشان
از بیعت خلیفه حاضر امیر المؤمنین که آن نه بنابر انکار بود بلکه به انتظار اجماع
مسلمین و تردد در امر دین و هر عاقل میداند که بسا اوقات بجهت بعضی
اسباب در اول نظر بعضی مردم را صورت تردد میشود پس چون بعد
تامل در ادله آن شک آن مردود زوال می پذیرد حقیت خلیفه وقت از کرام الناس
بودند لهذا ابن عمر عذر خود را با اوصاف تواضع و اداب برای آنجناب عرض نمود
چنانکه ابو حاتم در تاریخ خود در ذکر خلافت حضرت علی مرتضی رضی الله عنه
میگوید قال له ای لعلی علیه السلام ابن عمر رحمک الله والرحم ان
تخلینی علی الاعراف الخ آنجناب خلافت مآب نظر بر کرم ذاتی خود و عدم توقع
فساد از و عذرش را بلا تکرر متوقف قبول فرمودند چنانکه در استیعاب در
ترجمه حضرت امیر المؤمنین و تخلف عن بیعته نفر فلم یجبرهم و لم یکرههم الخ
و چون بعد نظر در ادله شبه طاریه از خاطر ابن عمر زوال پذیرفت بر عدم شرکت خود
در حروب خلیفه بحق با فرقه باغیه نادم شد و حسرتها کرد چنانکه در استیعاب
در ترجمه ابن عمر میگوید و ندم ابن عمر علی ذلک ای علی عدم الشرکة فی الحروب
علی رضی الله عنه حین حضرت الوفات وسند ذلک فی اخر الباب انتهی و بعد
آخر بسیار روایت متضمن این ندامت از ابن عمر ذکر کرده پس بعلم حدیث

مستلزم رد قرار داده آن را امر واحد و تعیین لطرف مخالف خود نسبت می نماید و بدگو بعد از

صرف یا اثبات این مطلب میسر آید پس عقلا را بلفظ لعن طعن متدافع در حالت تخاطب

نمی شاید تا بخاطب چه تیز مثل آن سرش بیاید قوله آری الانا تیرشح بما فیه لقوال هذا

محض کلام القایل علی طلاق مفاده بل علی ما یاتی صریح مراد و مثل ذلک بعید

عن العقلاء فضلا عن الفضلا بهر حال لذا انکار بر سوال را جواب مناسب می

باید لهذا قلم می آید که چون مطلب معهود را اهل مدینه اولا علی بیعة الوالد رجل

علی وافی جامع الاصول اخذ معظم نموده بود و سایر تغلب او را وقت بیعتش

یا در استحکام وارون بطرف اخذ بیعت از کرام اهتمام تمام و سعوان او مالی و شیعه

مخالفت مشکلات ما اسیراء می نمودند و این طایفه در قوم او مستمر ماندند تا اینکه ابن عمر نیز

مثل بعضی دیگر اشاره به جاذب دست خالی که سنان زهرآلود بپایش خلانید

شربت شهادت چشید علی ما فی الاستیعاب لابن عبد البر و تاریخ الخلفا للشیخ

السیوطی لهذا ابن عمر حضرت به بیعت او در داد و در ملبس گشتند اهل

جور نکو ز نشاند و بر مذاق شیعه نیز بیعت محقق با مبطلین بنا بر اسباب داعیه

بران نه واقع زشریف مرتضی در ترتیب الانبیا و الائمه در ذکر حضرت امام حسن

علیه السلام میفرمایند و اما البیعة فان اریدها الصفقه و اظهار الرضا و الکف

عن المنازعة فقد کان ذلک لکنا قد بینا جهته و وجهه و الاسباب الموجبة الیه

و لا حجة فی ذلک علیه الصلوة و السلام علیه کما لم یکن فی مثله حجة علی ابیه

[illegible] علیهما السلام البائع المتقدم من علیه و کف عن نزاعه منهم و از آنکه

خلع بیعت مستلزم سفک دما است لهذا ابن عمر بوقت خلع اهل مدینه حشم و خدم

را جمع کرده از اقبال بر آن منع نمود و عبد الله را ابن مطیع را نیز از خلع بیعت

منع نمود و چون مردم مدینه از دست تعدی متغلبان آمده برگفته ابن عمر عمل

کرده منع خلع نکردند از خود جور رستند سوی ایشان بجا نرسید و قضاء الهی جاری گردید

تصحیح که ابن عمر رضی الله عنهما از قتل متغلب معهود خود نیکو ماند و دیگر ایشان از

از خروج بر متغلب مثل منع ائمه اطهار بیت نواصب و توابع صحابه از آن بر متغلبین

بس اگر آنرا منا طعن بر ابن عمر ساخته اند ملاحظه فرمایند که جها بقباحت در می

نماید بالجملة الحجت اح سفنا در ایمقام طعنا علی الحبیث فرموده اتفاقی سهو شد

که از مراد او نحاد بلا بل تضاد دارد آری قباحتی که در ما نحن فیه بر مذهب طرف

مقابل لازم می آید ترک تقیه است از حضرت امام حسین علیه السلام در وقت

شد حاجت لطرف آن تقریری که صاحب نواقض در صفت ثالث از چند

ثالث ذکر کرده و صاحب مصائب بر خلاف دأب مستمر خود در این کتاب جانب

آن را هوا در برتر به الانبیاء و ائمه نموده به تقاریری بر آورده و یک دو انقض

صاحب نواقض نقض شد و وجه اعراض صاحب مصائب از ذکر آن علی خلاف

دأبه فی کتابه بیان فرماید بعید از علم و فضل او نباشد و کما یظهر بالرجوع

الی الکتاب المسمی بالتحفة الاثنا عشریه اقوال لا یخفی علی اصحاب الاذهان

الذکیه ان الکشف [illegible] فی الزمان الماضی من امثال کشف الحق للعلامة الحلی

و مصائب النواصب القاضی [illegible] هذا المقال من قبیل [illegible] للسان

[illegible] لا یخفی علی من نظر الیه بالامعان فقط تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نزل القرآن علی النبی

العربی الحکیم و سمی فاتحة الکتاب السبع المثانی والقرآن العظیم والصلوة

والسلام علی محمد رسوله الکریم الذی لم یات نبی قبله مثله صلی الله علیه وسلم تسلیما

کثیرا الی یوم الدین والحمد لله رب العالمین باید دانست که وجوب قرائت سوره فاتحه عقب

امام از احادیث صحیحه ثابت شده و رواة همه مقبول و ثقه اند این احادیث است فیعمل

و حدیث مرعی [illegible] و اسند آن از قسم متواترات هر چند عدد به تواتر نرسیده باشد [illegible] حکم

فرموده اند اسامی آن بتفصیل تمام خواهد آمد اکنون باید فهمید که هر حکمی که از کتاب و سنت

نبوی ثابت شود عمل آن مسلمان را واجب و فرضیت و در اصول فقه بر دو قسم روایت

دارد [illegible] ثابت [illegible] فقیه را باید که رجوع باحادیث صحیحه نماید چون در احادیث

لهذه نقله علماؤنا فی الصحیفة الکامل و الکافی و غیرهما انابت ابن عمر ذکر کرده‌اند
بعد از تفریط با خلیفه برحق در حروب ثابت شده و هرگاه در حق عمار بن یاسر در طریقه
شیعه حدیث کان نعامر حصصهم رجع کما ذکره العلامة الحلی فی خلاصة الاقوال فی آخر
رجال فی القسم الاول منها فی ترجمة عمار نقلا عن الکشی مروی باشد و آن دال است
سبب رجوع از مقبولان پس بنا بر ثبوت انابت از قعود هم در مقصود کمتر از حصین یعنی
عدل بوده ابن عمر چرا از مقبولان اهل سنت نباشد و اگر شاهد دیگر برای ثبوت انابت خواهد
در کار باشد گوییم در کافی کلینی در بابی که مترجم است فی شأن انا انزلناه فی لیلة
و تفسیرها از حضرت امام جعفر صادق در حدیث طویل در حق ابن عباس واقع است
یا ابن عباس أکلم الله لیلة تنزل فیها امره و ان حدثها بعد ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه
وسلم فادخلک الذی رکبا اعمی بصرک یوم حدثها علی ابن ابیطالب قال فلذلک عمی
بصری قال دعما عاتبک بذالک فوالله ان عمی بصری الا من صفقة جناح الملک الی
آخر الحدیث و در مقبولیت مع جلالت شأن ابن عباس نزد شیعه شکی نیست
چنانچه علامه حلی در خلاصة الاقوال در قسم اول آن در ترجمه اش می فرماید و هو من
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کان محبا لعلی و تلمیذه وحاله فی الجلالة
والاخلاص لامیر المؤمنین اشهر من ان تخفی انتهی پس هرگاه ابن عباس با وجود اینکه
[illegible] مقبول شده نزد شیعه جلالت قدر داشته باشد پس
اگر ابن عمر نزد اهل سنت در صورت انابت بعد القعود از مقبولان باشد کدام مقام
طعن است و آنچه شارح استغفار از قبیل تشنیع معکوس حضرت امام حسین علیه
السلام را بجهت جهاد با لئام برمذاق محبت مفضول از ابن عمر قرار داده مقام
حیرت است و باین تقریب اسلوب ادعای علم قلوب هم باین مراد طرف مقابل
دور از شأن اهل حق خصوصا در صورتیکه خود شارح استغفار گفته باشد که حالا
[illegible] بلا ضرورت خود را مصداق چنین انشا رسته ... مهدی بن سعید
... بعد از کلام صادق از کلام سابق بوضوح پیوسته که منع ابن عمر مردم

ازکدام جزو حدیث نبوی دریافته شود صلی الله بان معجز بیان آنحضرت سید سرور

بقراءت سورهٔ فاتحه خلف امام ناطق است من کان له امام فلیقرء بفاتحة الکتاب

خلفه این حدیث را طبرانی در مسند خود از عبادة بن ثابت روایت کرده پس

ضرور است که تمسک باین حدیث نبوی نمایند نماز خود را باصلاح درآرند و شاید

این حدیث احادیث صحیحین و غیره از اصحاب سنن است در آنحضرت سرور فرموده

لاصلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب . و بروایتی لاصلوة لمن لم یقرأ بام الکتاب

اگر کسی بگوید مراد عدم جواز نیست از علماء حنفی توجه نمایند که هم انصاف و تقوا

آنست نمازهای جماعت که پس امام گذارده اعاده کنند تا بوجه کمال ادا شود و بار دیگر

نیکو مرتب کرده چه در قرآن مجید واقع است وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم

عنه فانتهوا در این حکم است از احکام شرع که پیغمبر ما علیه السلام و سلم مرا عطا فرموده

در قراءة ما در سوره فاتحه باز داشت پس ما باز لازم و واجب دانیم و نیز هرچه

باز داشت باز مانیم موافق این نص کریم است که بروایت صحیح ثابت گشته وما امرتکم

فاتوا به فافعلوا منه ما استطعتم و ما نهیتکم عنه فاجتنبوه فانما

اهلک الذین من قبلکم کثرة سئلهم و اختلافهم علی انبیائهم این حدیث در

صحیحین مذکور در باب تمسک باقوال و افعال سید المرسلین علیه و آله السلام

بسیار احادیث و اخبار وارد است و ذکر آن در این محل خارج از بحث تواند بود ضرور است

الله بکدام محل این حدیث عرض نموده چون مورد این بیان شود حق را با شک جدا

ساخته موجود الله صاحب سنن ابو عیسی ترمذی رحمه الله در کتاب خویش بابی وضع

نموده به این عنوان باب ما جاء فی القراءة خلف الامام در آن باب حدیثی

باسناد خود ایراد کرده حدثنا عبدة بن سلیمان عن محمد بن اسحاق عن مکحول عن

محمود بن ربیع عن عبادة بن الصامت قال صلی الله علیه وسلم الصبح

فثقلت علیه القراءة فلما انصرف قال انی اراکم تقرؤن وراء امامکم قلنا یا

رسول الله ای والله قال لا تفعلوا الا بام القرآن فانه لاصلوة لمن لم یقرأ بها

تا شنیافته نشود رجوع باجماع صحابه کنند و احادیث فقهاء صحابه مردود نبود مگر
بضرورت عمل بقیاس توان نمود چون علماء مذهب حنفی چنان تقریر نموده اند که
درین باب یعنی در قرائت سوره فاتحه آیت وجوب نازل شده مطلق قرائت
در نماز از آیه سوره مزمل که نازل شده واجب باید دانست فاقرؤا ما تیسر من
القرآن و سبب نزول آیه کریمه اینست که چون تهجد و قیام شب در اوائل اسلام
فریضه بود در پاس یار زیاده آنحضرت علیه الصلوة والسلام قیام میفرمود چون قرائت
در نماز دراز گشت صحابه آنحضرت ملول و ستوه گردیده بودند پس بعد از یکسال حکم
طول قرائت در نماز از یاران آنحضرت موقوف و منسوخ شده برین آیه قرائت
فرض یافته چنانچه ازین آیه و از احادیث واحد دریافته میشود پس چون قرائت
در نماز ثابت شد فریضه گشت بر امام و مقتدی و دیگر که در سوره اعراف وارد است
از ان استماع و انصات شنونده قرآن وجوب یافته میشود قوله تعالی شانه و اذا
قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون و هر چند این آیه کریمه
در شان خطبه آنحضرت علیه السلام نزول یافته برای آنکه در حالت خطبه اکثر مردمان
بکارهای مختصر مشغول میبودند و جواب انصات در ان حالت ازین ثابت کرده
است لیکن بطریق عموم نماز را داخل سازند بعید نبود چنانچه جمعی صحابه بر آن
رفته اند پس درین صورت تعارض درمیان آیه اولین و آخرین وقوع یافته
پس لابد رجوع فقهاء صحابه یا احادیث افتاد و علماء حنفی رجوع باخبار ضعیفه
می نمایند تبعاً للقیاس و آن خبر مذهب و معمول حنفیه است و آن اینست من کان له
امام فقراءة الامام قراءة له و این خبرها بتضعیف و لا یحتج به واقع است شیخ عبد
الرؤف مناوی رحمة الله علیه در شرح جامع الصغیر از صاحب احادیث اخبار
چون دار قطنی و منذری و غیرهما ضعف این خبر نقل نموده و شیخ محمد
قدس سره فخر زمانی در کتاب مبارک خود سفر سعادت بعدم اثبات او حکم
کرده و نیز در بیع جواز نماز ماموم بترک فاتحه دریافته نشده پس ابو [illegible]

عن بعض اصحاب الزهري هذا الحديث وذكر هذه الحروف قال قال الزهري رحمة الله عليه
فانتهى الناس عن القراءة حين سمعوا ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
ليس في هذا الحديث ما يدخل على من رأى القراءة خلف الامام لان ابا هريرة هو
الذي روى عن النبي صلى الله عليه وسلم هذا الحديث وروى عنه انه قال من صلى
صلوة لم يقرأ فيها بام الكتاب فهي خداج يعني غير تمام فقال له حامل الحديث اني اكون
احيانا وراء الامام فقال اقرأ بها في نفسك وروى ابو عثمان النهدي عن ابي هريرة
قال امرني النبي صلى الله عليه وسلم ان انادي ان لا صلوة الا بقراءة فاتحة
الكتاب واختيار اصحابه الا حديث ان لا يقرأ الرجل اذا جهر الامام بالقراءة وقالوا
يتبع سكتات الامام آنچه صاحب شرح وقايه سعی كرده كه چون امام برای جواز نه مقتدی
توقف در سكتات كند چنانچه در مذهب امام شافعی رح معمول است امر اقتدا با امام معكوس
افتد يعنی در اين هنگام اقتدا بمقتدی واين روا نبود محض خطا نموده اين توقف برای
سوره فاتحه از قبيل مراعات حقوق ماموم است وان واجب و لازم نيست اكثر از عادت
آنحضرت عليه الصلوة والسلام در احاديث منقول است چنانچه تخفيف قرائت برای رعايت
بيماران و صاحب درد دل و حاجات و نيز در جامع ترمذی آورده است كه اهل علم و فضل
اختلاف در قرائت پس امام نموده اند اكثر فقهاء وعلماء از اصحاب پيغمبر خدا صلعم
واكثر تابعين و تبع تابعين و محدثين قرائت عقب امام جايز دارند و باين سخن قائلند
كه امام مالك بن انس وامام محمد بن ادريس شافعی وامام احمد بن حنبل و اسحق بن
راهويه و عبد الله بن مبارك رحمهم الله تعالى و نيز عبد الله بن المبارك گفته است
كه ما ميخوانيم سوره فاتحه عقب امام و هم علماء و مردمان ميخوانند مگر اهل كوفه [illegible]
ايشان از اهل كوفه ابو حنيفه كوفی رحمة الله بوده باشند و نيز در جامع ترمذی منقول است
سخت گرفته اند حكم قرائت سوره فاتحه عقب امام قومی از اهل علم و فضل و ورع
[illegible] هر چند پس امام نماز بخوانند لوشانی ميفرمايند كفايت نميكند نماز مصلی مگر بسوره
فاتحه تنها بگذارد يا پس امام [illegible] اند علماء و فقهاء و محدثين [illegible]

وفي رواية ابي داود قال وانا اقول مالي ينازعني القرآن فلا تقرؤوا بشيء من
القرآن اذا جهرت الا بام القرآن اين حديث صحيح صريح است که در نماز جهريه قرآن
خواندن بغير فاتحه منع فرموده واين حديث صحيح را اصحاب سنن نيز روايت کرده
چنانچه ترمذي وابو داود ونسائي وامام احمد وغير ايشان وترمذي در جامع خود چند
اصحاب ديگر را بجز عبادة بن صامت ذکر کرده وگفته که درين باب روايت از ابي
هريره وعائشه ام المؤمنين وانس بن المبارک وابي قتادة وعبد الله بن عمر
وغير ايشان رضي الله عنهم نيز آمده ومذهب همين است اصحاب کبار آنحضرت
مثل امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه وجابر بن عبد الله وعمران بن حصين
وغيرهم اين بود که بايد اداء نمود [illegible] سوره فاتحه ونزد اکثر اهل علم از ياران آنحضرت
عليه الصلوة والسلام همين قول معتبر است واتباع اصحاب نيز برين رفته اند وهمين است
قول بسياري از مجتهدان است مثل مالک بن انس امام دار الهجرت وعبد الله بن المبارک
وامام محمد بن ادريس شافعي وامام احمد بن محمد بن حنبل ومحمد بن مسلم بن شهاب زهري
واسحاق بن راهويه رحمهم الله وغير ايشان اعتقاد دارند قرائت سوره فاتحه خلف امام
واگر کسي وهم نمود چنانچه برخي علماء حنفي بآن رفته اند چون آنحضرت قرأة ماموم مکروه
پنداشته فرموده مالي انازع القرآن پس ياران همه از قرائت خلف امام باز مانده اند در نماز
جهريه جواب آنست که مراد غير سوره فاتحه بود اين حديث سابق است که بروايت سنن
ابي داود نقل کرديم عبادة بن الصامت بآن عبارت نقل نموده است وابو هريره
رضي الله عنه بيان کرده باز ماندند ياران آنحضرت از قرائت پس امام در نماز جهريه ديگر
جواب آنست روايت اين حديث که ابو هريره است خلاف آنها مروي هم بقرائت
سوره فاتحه خلف امام تاکيد مي کرد وپوشيده خواندن وبعض علماء ارشاد مي کرد
شد [illegible] خلف امام ظاهر ساختن واين قصه در جامع ترمذي است ونيز صاحب سنن در
مراد اين حديث مبارک از محمد بن مسلم بن شهاب زهري که اعلم الناس باحاديث
بود وصاحب تقوي وورع اکثر احاديث از روايت دارند نقل کرده اند ...

علماء و فقهاء و محدثین از آن واضح شد و آنچه در بعض کتب اصول آمده است که اجماع
بر ترک قرأت خلف الامام شده غلطی این سخن واضح است چه روایات احادیث و
عمل و قول صحابه هر چه بود مرقوم گشت چون اخبار و آثار از صحابه و تابعین و اتباع و
فقهاء و محدثین از اصحاب کتب احادیث منقول گشت اجماع از کدام اقوال و اخبار به ثبات
رسیده تا بدان عمل لازم شود و بخلاف طریقه انیقه آنحضرت رفتن و مخالفت امر آنحضرت
نمودن سخت شناعت در دین است نص کریمه ما کان لمومن ولا مومنة اذا
قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ومن یعص الله ورسوله
فقد ضل ضلالا مبینا از آیت مذکور ثابت آمده که هر چه آنحضرت علیه السلام
لازم فرمایند امت را در آن اختیار کم و بیش و چون و چرا نبوده و مجال نبود که از حکم عدول
نموده قیاس را دخل دهند تا ویل رکیک رفته حکم بر باد دهند و اگر نه موجب
شقاوت و گمراهی است چنانچه صریح در نص مذکور گشت باز کسی به قوی حجت آرد
که عمل ابو حنیفه رحمة الله علیه نیز بر آیت قرآنی است که در آن حکم بوجوب انصات آمده
و حدیث ابی هریره نیز موافق اوست عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلعم انما جعل الامام لیؤتم به فاذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا گوییم نقد
وجوب انصات کسی داند که بر دی آیه کریمه نزول یافته و نه حدیث ابی هریرة و عبا
ب الصامت از آیت انصات متاخر است ضرور است که حکم آن در باده وراء سورة فاتحه
تقریر یافته باشد یا آنحضرت علیه السلام بطریق اجتهاد حکم منسوخ نموده باشد عجب است
اکثر آیات قرآنی را اقوال و اعمال آنحضرت نسخ نمود. است انحصار محل تفسیر است
ه چنانچه از کتب تفاسیر و احادیث مفهوم میشود ببرید یافت رسیده که آن آیت
برای وجوب انصات خطبه نزول یافته و برای همین احتیاطا اکثر علماء و محدثین
و فقهاء در سکتات سورة فاتحه هنگامی که امام میخواند قرأت سوره فاتحه
نمایند تا بهر دو حکم عمل نموده از عهده فرضیت بیرون روند و حدیثی که امام مالک
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و امام احمد رحمهم الله تعالی در مسانید خود از ابی هریره

که از حضرت سرور علیه السلام منقول است لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب و خواندن است
عبادة بن الصامت رضی الله عنه پس از وفات آن حضرت سوره فاتحه عقب امام را اخیر
روایت دارد حدیثیکه گذشت و آن حدیث در حدیث طویل در روضه مذکور است نماز
با امام و لیکن در حدیث جابر بن عبدالله موقوفاً روایت آمده که الا ان یکون
وراء الامام جواب آنست که این از روایت زیاده و آن را امام احمد رحمة الله علیه
روایت نموده و در آن سخن کرده چه گویم صاحب جرح تاویل کرده و حدیث آنحضرت
را لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب اذا کان اذا کان وحده و ترمذی صاحب
سنن گفته با وجود روایت امام احمد سخن وی را مؤکد بدلالت و عمل آن بر
حذف گفته این است پس احتیاط نمود امام احمد قراءة سوره فاتحه را عقب
امام و این قول در مذهب وی مختار است و ترک کننده مصلی سوره فاتحه را هم
در عقب امام بوده شد و نیز باید دانست که زیادتی روای اگر در حدیث واقع شود
بخلاف روایت وی روایت جمهور بود از وی موافق روایت جمهور نیز آمده باشد
آن روایت معتمد علیه نبود و بعض علما رد کرده اند و برخی بر سهو و نسیان حمل
نموده چون روایت صحیح در کتب مسانید و صحاح مذکور است از عهد آن بدریافت
آمده که نماز با امام جهریه بود و از خواندن قراءت منع کرد و سوره فاتحه را مؤکد
لازم بر ماموم کرده باشد و هم اصحاب بر آن عمل میفرمودند و طریقه خویش با آن
زندگی بسر بردند جابر از یاران آنحضرت از آنجمله بودند چنانچه ترمذی در سنن خویش
مذکور کرده در ورق گذشته مذکور است پس هر این حدیث بخلاف روایت وی و بخلاف
روایت و عمل جمهور اصحاب مذکور میشود الا ان یکون وراء الامام خالی از ضعف
نمیتواند بود احوال جرح و تعدیل و ضعف روایت ائمه این فن خوب میشناسند
و بران دیده و شنیده و شناخته عمل مینمایند بنابران ضعف روایت امام احمد
بر محمد اعتبار نکرده و هر چه در حدیث صحیح وارد گشت با آن رسول الله صلعم عمل و احب
دانست تا در اعات خلل نیفتد و سخن جواب همین است مذهب جمهور

آنحضرت قبول کند عمل نماید و هر که پیروی قول مجتهد خود کند من شاء فلیؤمن ومن
شاء فلیکفر این حدیث احقر بصدق دل قول حضرت مصطفی علیه وآله السلام
قبول کرده ایمان بدان آورد تا توشه راه عقبی بوجه احسن مهیا کرده و نمازی شک
و شبهه درست شود واگرنه خوف دردناک است در سوره نور وارد است فلیحذر
الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم و نیز در آن
سوره واقع است واطیعوا الرسول لعلکم ترحمون و در سوره اعراف وارد است
واتبعوه لعلکم تهتدون تمت تمام شد بسم الله الرحمن
الرحیم حمداً و مصلیاً باید دانست از جمله شرایع اسلام اضحیه است یعنی
قربانی روز عید الضحی از احادیث سنت آنحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
صحیح و ثابت گشته و جواب آن بر توانگران و هر که وسعت دارد نیز بایشان رسید
آنحضرت علیه السلام فرمود هر که وسعت و قدرت دارد و قربانی نکند و بمصلای ما بیا
دوگانه نماز نگذارد در فضایل حسنات و قرب نزد سبحانه و تعالی احادیث و اخبار
وارد است از انجمله در حدیث آمده است نیست هیچ عمل درین روز محبوب تر نزد و
تعالی و مکانی رفیع العذر افتد پیش هر زمین افتد واز آنحضرت اضحیه سوال کردند
که چیست فرمود طریق مشروع پدر شما حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام است
باز عرض داشتند که مایان را درین عمل چه فائده داده است فرمود بعوض پیروی که
هر بن اضحیه است نیکی امر شما راست و نیز در انزاده است که روز حشر مراکب
صاحب خود خواهد بود که بران سواری نموده سوی بهشت روان شوند هر چند که
حاجت شتر و گاو و گاومیش برای هفت نفر آمده و گوسفند و میش و دنبه یکی
وارد است لیکن غربا و فقرا که استعداد ندارند از خود و از اهل بیت خود گاو و جاموش
نتوانستند خرید و در گوسفند چند نفر از اهل عیال خود نکنند روا نیست چه در حدیث
وارد است صاحب دل و صاحب شریعت و طریقت با وجود توانائی نکرد رسید
چگونه از آن فضایل حسنات و قرب درگاه رفیع الدرجات قصور و تهاون خواهد

شنوده‌اند به اینکلمات ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انصرف من
صلاة جهر فیها بالقراءة فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا فقال رجل نعم یا
رسول الله قال انی اقول مالی انازع القرآن قال فانتهی الناس عن القراءة
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه بالقرآن من الصلوات حین سمعوا
ذلک من رسول الله صلعم واین همان حدیث است که سابق بر صحیح زدن تحریر آمده
و نیز در تفسیر مراد آن بیان نموده و وجوب قرائت سورهٔ فاتحه که راوی این
حدیث که ابوهریره رضی الله بود وجوب مؤکد ساخته هرکه مهارت در این فن
داشته باشند بدانند مورد و واقع هر دو حدیث یکی بود و اشکال اینجا دیگر است چون
آنحضرت علیه السلام سخن منازعت قرآن فرمود یاران از قرائت باز ماندند
با آنحضرت و در آنچه بشکار خواند قرآن را در آن نماز ظاهر آنست که در نماز سریه
نیز ظهر و عصر قرآن میخواندند و دیگر نمازهای گذشته سورهٔ فاتحه بود یا غیر آن
بر این مفهوم کرده که در نماز سریه بجز سوره فاتحه نیز میخواندند و اثبات
سوره ام القرآن بزبان اوشان ثابت کرده هرچند سببی نبوده باشد چنانچه راوی
این حدیث محمد بن مسلم شهاب زهری که از اعلام امت و ائمه محدثین است از
وی نقل نموده است پس تحقیق از مراد حدیث آن تواند بود که فقیه و امام اهل حدیث
بیان نموده و اثبات [illegible] زیاده گفتگو بی فائده بود این قدر احادیث
و اخبار و آثار از صحابه و تابعین و مجتهدین ظاهر ساخته انکار آن محض گمراهی
است و خبر از رسد که چون جماعت علماء و فقهاء از آنحضرت سرور علیه السلام
نقل می‌نمایند اعراض و انکار از آن صحیح مروج به نسبت ذات ذوشان
هر یکی عالم مجتهد کمال خطا بردن آسان تر بود از آنچه هرچند هزار یاران و تابعین
و مجتهدین و طائفه صوفیه و مشایخ کبار رحمهم الله زیاده بران گفتگو آنست که
کدام این مسئله قرائت سوره فاتحه عقب امام مختلف فیه درمیان حضرت رسالت
مآب و در میان فقهاء امت و قول ابوحنیفه کوفی رحمه الله که مجتهد حنفی و حدیث

اگر فراموش شود ظم کرده بخواند متصل آن تکبیر گفته ذبح کند الله اکبر را تکبیر خواند واگر شد اکنون

مکروه وحرام و آن دعا که ادعیها که مشروع ومسنون است این است انی وجهت وجهی

للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی

ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین

اللهم تقبل منی اگر چند کس شریک باشند منا بگویند اگر یکی باشد و یکی عمل نماید اگر یکی شریک باشد منه

واگر دو کس شریک باشند منهما واگر جماعت باشند منهم بگویند کما تقبلت من ابراهیم خلیلک

اللهم صلی ذلک بسم الله والله اکبر سه بار بگوید هر که ذبیحه را گرفته باشد اللهم بان

فائده تکبیر بگوید و گوشت قربانی سه قسمت کند یکی حصه بخورد و با اهل بیت و سه

چهار روز دخیره کردن آن حلال است و دوم بدوستان هدیه بفرستد که شریک است

سیوم بفقرا دهد غربا بدهد بعد از نماز از جگر پاره دل او افطار کند از هفت چیز پرهیز کنند

غدود زهره بول دان سنگ مثانه و فرج و ذکر هر خایه مقعد

بسم الله الرحمن الرحیم   ما قول علماء دین اندرین مسئله که مثلا زید الفقهاء

اسباب نموده و توکل بر خدا نموده نشسته و اکثر طعام او از مال کسی است که مال او حرام

است پس طعام او را خوردن بغیر تفتیش حلال است یا نه و احتراز ازین کرده است یا نه

و در صورتیکه گناه صغیره باشد و مرتکب او از اولیاء الله شرعا که متقی اندی باشد یا نه و

قابل اقتداء در امور دینی باید یا نه و هر مسلمان را احتراز از مشتبهات شرعیه واجب

یا نه و نیز اکثر علماء دین را در سوار حفظ جان دارد که اهانت ایشان عرفا می شود درست

یا نه و در صورتیکه زید مذکور ایشان را منع کند و او نمی شنود اهانت علم

روا دارند شرعا مرتکب عصیان می شوند یا نه و سواری برایشان در تلبیس وغیره بد

قبیح است یا نه و نیز تجلیات الوان را تجلی ذاتی و اصوات کاینات را کلام الهی و تسبیحات

دیگر امور اصطلاح شرع را اعتقاد حق دانستن جایز است بینوا توجروا حرفا بحرف اجر

الجواب اگر چه شبه حرام دارد حرام نیست و تفتیش ولی تفتیش واگر شبه حرام ندارد دادن

دزدی . توفیق باری تعالی در اراده دارد و اسباب بدست آید چون ماه ذی
حجه . بیند دعا ها خوانده استعانت بجناب کبریایی برین کار طلبید و هر قدر
که موی بهست و باید که نیت خالص بود نه سمعت و ریا و باید که از مال حلال بود
نه از مال سوال و غصب و جبر و رشوت زینهار زینهار از این مالها دست بکشند که بیک
فرموده مهره از این مالها آلوده بود همه قربانی برباد بود هلاک کردن بهتر از
کردن بود او تعالی در قرآن مجید فرموده است انما یتقبل الله من المتقین در قصه
هابیل که قربانی دیدی غصب قبول افتاد مذکور است و همچنان مضمون در حدیث
نیز آمده است که تحریر همه ها درین ورق گنجایش ندارد اکنون ضرور است که ذبیحه
را از عیوب سالم بدست آید و در حدیث آمده است که صحابه پرسیدند که ذبیحه از چند
چیز پرهیز لازم می باید فرمود از چهار عیب لازم است گوش دیگر شکافته نباشد
و بریده دم نبوده عجز و از حد زیاد کور چشم ظاهر شود که چراگاه ندیده و نتوانسته
بخورد و در بعضی حدیث دم بریده و لاغر بسیار نیز شرط آمده است این شرایط
آن است که ذبیحه از قسم بز یا میش زیاده بر سال عمر داشته باشد روا نبود و در گاو
و گاومیش دو سال تمام بود و در شتر پنج سال زیاده شود بر خی جهلا شش ماهه و هفت
ماهه را می کشند مال ضایع میکنند و رضا خدا بدست نیاید چون این شرایط
گوسفند یا میش بجز اعراب نماز بعد از آن که روا نبود مستفید بر قربانی
میشود اهل این وقت بخوانند اگر تنها بود اللهم هذا فدای لحمها بلحمی ودمها
بدمی وشعرها بشعری وجلدها بجلدی وعظمها بعظمی الی آخر و
اهل بیت شریک کنند اگر یکی بود نام او بگیرد اللهم هذا فدای فلان لحمها بلحمها
الی آخره و اگر جماعت باشند نام هر یک بر زبان راند لحمها بلحمهم ودمها بدمهم الخ
و اگر چه صاحب قربانی زبان نشنیده ضمیر همچنانکه و از طرف دیگری
عمل نماید که باشد یا مرده ان حاضر نشده بحضور روی ذبح کند باین طور بگوید
اللهم هذا فدای فلان نام او کس بگوید لحمها بلحمه الی آخره و در هر صورت یک نوشته

مجملات اندیشه آن است که عجیب‌تر آنکه با خود مطعون مکنون سازند که این گفته‌اند معاذ الله
حضرت موسی پیغمبر اولو العزم نزد منبد از بندگان که با این شان نبود تشریف بردند
و وی مدح شان لفظ لک گفتند بموجب عرف لهجه های شاه ابا جلدم
و کاف گفتند پس آن بنده اهانت این چنین پیغمبر نمود و آن پیغمبر معاذ الله رسالت
خود مهمان ساخت بعید نیست که سایلان این چنین و ... مجمل از این رسل
مفسر محمل کرده دلیل کفر خود با تکفیر قایل سازند پس بدون بیان مراد جواب
سوال نمی توان نوشت فاما اگر صاحب ایمان متبع قرآن است پس اذلة علی
المومنین او را کافی است و از حال زید معلوم نیست چه عجب که سیدی صحیح
النسب متبع قول و فعل سنت مکرم دودمان در حفظ شریعت غرا با کمال داد اخلاق
و ورع کوشیده و در شرع وارد شود که استخوان فرزندان هوا پرست دنیا پرست الخ
بلحاظ اهل زمان ما مثل این چنین سید نکنند یا با سادات نسبت کرده متحقق بدارند
یا سیرت خود را خلاف اجداد امجاد خود ساخته اند به تعظیم و مدارا ... آیند و
بدین چنین سید پاک ادب مهمانی با هم نکنند بلکه وکسی از علماء دین دار باعتقاد
رنگ آن سید پاکیزه صاحب النفس الزکیه و حسنی حسینی و امثال این کرام رسد
و من چند که در پله علم ثقیل الوزن برآمده باشم و بند تشخوی حضور را بجای امام اعظم
دانم فاما مقتضای حالم همین است که امام اعظم اگر احیانا بلحاظ پاس صدر
رسول الله صلعم غاشیه برداری آن سالم ... می کرد موجب محمدة امام اعظم می
ماهم اگر این چنین بعمل آریم شاید وسیله نجات ما شود شاید مثل این صورت تو مکروه ... این
صورت هم مسلمانی کلمه گو را سواری نو ... بجوارح ظلم الله تعالی بکلام میت آرد
وقسم کذا که نسبت بنی فاطمه ... و رجهما با اتباع طریقه نبویه عزاداده که ان شاء الله
تعالی ... ذلت در قفا خواهد خود و سواری ... در ... مخره ...
نیست ... که برای رضای الهی این خیر را اختراع کنند این سواری مثل
سواری چوباله و ڈولی و بهل ... پوشیدن جامه و خوردن گوردپوری است و عبارت آینده

... میکردند باعلان باب تکرار شرط غلبه جرایم و عدم احتیاط آنکس مید اطعام
زید تفتیش باید کرد و اگر اخفا میکند و سعت خود را اگر کسی سایل شود بوجه دیگر حواله
میکند باید او را تفتیش نکند در تفتیش احتراز نماید احتراز از صغیره و کبیره متعذر
و معنی اصرار بر صغیره ما اصر من استغفر و ان عاد فی الیوم سبعین مرة نعوذ
تمام با ملاحظه تمامی احکام شرعیه باید فهمید اولیاء الله که در قرآن مذکور است جمله
آن اولیا صحابه بدریان اند ارتکاب گناه کبیره از مسطح بن اثاثه ثابت شده پس
ارتکاب گناه از اولیاء الله می شود و اگر اولیاء الله را معنی است که بدین پایه نبی
اولیاء نیستند پس از آن معنی آگاهی نیست و نخواهش و نه طلب این معنی است مگر آنرا
معلوم بود که خواهش کنند ان لغو باید و حکم آن در ارتکاب گناه بیان نماید در اقتدا
در نماز جائز است مگر کراهیت و شهادت وی مقبول نیست بدون توبه بالجمله اقتدا
در امور دینی در وجوه بسیار دارد و احکام آن در کتب فقه مفصل است اگر مراد باقتدا
در امور دینی است که گفته اش و کرده اش را مطلقا متبع سازند مگر تفتیش نکنند
که مطابق کتاب و سنت است یا نه پس این اقتدا بعد خاتم النبیین صلی الله علیه
و سلم به اطلاق قطعی کفر است مگر را مقتدا سازند اگر مقتدا هم همین خواهش دارد و
میفرماید پس وی هم کافر است و مقتدی منکر هم کافر و اگر غرض این است که اگر شخصی
معصوم شود توبه کند عقد شده نیست و من لعبهم اقتدا به امور دینی نباید کرد که
واجب الاقتدا از جمله زمره انبیاء صلوات الله علیه و سلام علیهم اجمعین است عرض
آنست که انبیا بسبب زلات از منصب اقتدا معاذ الله فرو نمی آیند احتمال هم در این
سوال محمل ندارد کفرست فعولی است لهذا نوشته شد آنچه که قصه حضرت یونس در
رکوع ملک حجنا از سیپاره ... ختم که و قصه خلیل رحمان است یاد کنند و این خیالات
را دور نماید و از مشتبهات شرعیه احتراز لازم است فاما از وسوسه و ظنون مومنان و
فقهای سابق آن هم احتراز لازم است الا آنکه عرفی بیان فرمایند پس اعم خصوصاً
عرف این زمان و این دیار که مخالف شرع است بسوخته است این ملتوی است و در این

در تحصیل منطق نموده اند درستی آنهم بجواب نا قدران فن مذکور حالی و اشکال است در خصوص
سند اقوال مبنیه شان را ساقط از پایه اعتبار تصور نمودن و در احکام اهل عمل نمودن سراسر
ضلالت و بطالت بودن است از این اعتقاد شنیع حق سبحانه تعالی جمیع مومنین را مامون
و محفوظ دارد و توفیق طاعت خود روزی کند مضمون جواب ثانی نوشته تاج المفسرین فخر المحدثین
سرآمد علماء محققین مولوی موصوفین مطابق و موافق احادیث صحیح قویه کتب اصول
معتبره فقه است چنانکه مقابل مهر و دستخط شان تصحیح مهر محمد [illegible] ثبت [illegible] شده ملاحظه
فرمایند تا که اطمینان کلی حاصل گردید و فرستادن استفتای مذکور نزد فقیر در صورت بودن
مهر و دستخط بر جواب از آن ممدوحین احتیاجی ندارد است چرا که ایشان در علم تفسیر و حدیث
و فقه و اصول و منطق و معقول و غیرهم از فقیر کمتر نیستند مهر و دستخط شان گویا مهر و دستخط
فقیر است در عنایت جناب باری عز اسمه که   سائل حال جواب مولوی صاحبین موصوفین است
شکر این نعمت عظمی ادا کردن نمیتوانم حق   جل و علا زیاده تر از این بمراتب عالی
فایز گرداند و برای استحصال مبانی اصل   شریعت جمیع مومنین را بهمین
دعا بجناب الهی خوب است موجب نجات   اخروی است مخلصین دوست
یعنی ممدوحین را بیکی از علما ربانی تصور بدیده اشکالی که در استفتاء آن محال [illegible]
مهروی است آن پیش خواهند کرد عنایت فرمای من اگرچه ایسی چنین کلمات را بظاهر تعریف
و توصیف محض تصور توان کرد لکن اظهار امر حق بر وفق آن واجب لازم است
لهذا چشم پوشی در حق مناسب ندانستم و هر دو استفتا بلفظه رقیم [illegible] رسند رسیدش
مطلع باید نمود این وقت بسبب ضعف طبیعت بر همین قدر اکتفا کرده شد والاجمال
تذکر مغنی عن التفصیل والله یقول الحق و یهدی السبیل والسلام علیکم و بارک
الله فی حیاتکم و دعاکم مکرر آنکه انتظار باید کشید که منشی صاحب معلوم [illegible]
ترتیب فتوای مجلی فی صوم و صلوات برای هندوستان خواهند نوشت بدلیل آنکه
پیغمبر صلی الله علیه و سلم در هند تشریف نفرموده اند و برای محاذی رکات بدرجه اولی فقط
[illegible] است [illegible] تعالی [illegible] لکن هم در برای عالی شان رسیده [illegible]

در عبارت تجلی گوسالہ است معلوم نیست اگر این لفظ در قرآن و حدیث بود آنگاه فرمایند
الا رخصت سماع نیست پس جواب نمیتوان نوشت فاما اینقدر بدون لحاظ سوال
معلوم نیست که اگر آفتاب را از قبیل تجلی ربه للارض مثل تجلی ربه للجبل در نسبة
عبادة شمس کند کافر مجوسی است و اگر کنت سمعه و بصره و حضرت سبحانه در گوسالہ
شک بیان کند مسلم صحیح الاعتقاد اعتقاد است بعجیب اگر او را زعجل الا جسدا
له خوار را صوت الهی اعتقاد کند و بپرستش آن امر نماید سامری است و اگر
انه نودی من شاطی الایمن لحق را الفقیر و نه مخبر محقق است والله اعلم با
لصواب عبارت اصل محمد عبدالحی است که در ماه شعبان ۱۲۳۸ هجری قدس سره
شد لکن مولوی نوشته نافلان تفاوت کرده اند و اصل مطلب عوید است فقط
تمام شد منقول

منشی صاحب عالی مراتب جمیع محاسن و مناقب

سلمه الله تعالی از فقیر عبدالعزیز بعد از ابلاغ سلام مسنون و دعوات خیر مشحون
مکشوف خاطر دوستی ذخایر باد رقیمه کریمه ایشان مع دو قطعه استفتای هر
مقدمه مسئله فرضیت حج بر شدگان هندوستان و اختلاف بعض بعضی که اینکه
او شان بر عدم فرضیت حج هندوستان قایل اند بعضی سوال واحد و جوابات جداگانه
باکی دستخطی دارا نعزیب ساکنان نواحی و جوار خط شریف دو یکی مدرس شیخ الاسلام
مولوی عبدالحی صاحب و به تصحیح حجة الاسلام مولوی محمد اسمعیل صاحب زادهما الله
تعالی علما و فضلا و کمالا وصول فرحت شمول نموده و بر مضامین مندرجه آنها اطلاع
کردید مشفق من از محاذی مضامین جواب اولی چنان مستنبط میشود که بزرگان
مذکورین بحر و بهار فتاوی معروفه که سند آنها نیست و اقف ان این فن ظاهر است
تحریص کرده اند و از کتب فقیه معتبره که مدار دین متین بران است بهره وافی نیافته اند
در تحصیل علم فقه و اصول ذخیره وافی نیندوخته اند و محض حرف [illegible]

نسبت نحو و صرف خلیل بن احمد با شافیه و جاربردی و کافیه و رضی و جامی سبقه
علی هذا القیاس در جمیع علوم و فنون اوایل و اواخر با هم تباین کلی دارند زیرا که در اصل
وضع بردی اشتراک حکم باتحاد مذهب و مشرب کفایت میکند و بحمد الله متحقق بین الصحابة
و بین اهل سنت و الجماعة فی الظاهر و الباطن لهذا جمیع طریقه را من اولها و آخرها طریقه
حقه میدانند بخلاف امامیه و معتزله و کرامیه و نجاریه بلکه یهود و نصارا در بعضی امور
و چونکه بوجه اتحاد مذاهب آنند و در اصل مخالف واقع شده اند این وقت بسبب ضعف
مفرط بر همین قدر اکتفا رفت و الاجمال عندکم مغنی عن التفصیل و الله یقول الحق
و یهدی السبیل انتهی فقط مرقوم تاریخ شوال المعظم سنه ۱۲۳۴ هجری نبوی صلعم

مولوی صاحب مخدوم ارادت کیشان دام ظلکم

بعد ابلاغ سلام سنت خیر الانام علیه و علی آله و صحبه التحیة و السلام مشهود
طبایع مستفیضان محفل علم و ارشاد میگرداند معنا و خرم عنایت صحایف الطاف
تجاوزی دوازده هم شعبان متضمن رسیدن قافله حجاج تا الهٰ آباد و قصه مولوی محمد
رسول در رسال استفتای مهور مفتیان ائمه اربعه حرمین شریفین زادهم الله شرفا و
تعظیما و رسید کنا بیان دستخط و مهر حضرت صاحب مولوی محمد اسحاق صاحب دام
ظلهم و مولوی رشید الدین خان صاحب دام برکاتهم در عین انتظار رسید حقیقت
را کحل الجواهر نمود الله تعالی بسلامت بر مسند افادت و ارشاد جاویدانی مستدام دارد
استفتاء مذکور بوساطت مولوی محمد رشید الدین خان صاحب فرموده جواب نوشته
اند که دو بار بخدمت صاحب عرض نمودم ارشاد القصد بیان فرموده
رجب طریق خوراک حضرت صاحب چنین مقرر گردیده بود که بعد چهار روز نیم پاو
بلکه قدری قلیل می خوردند و تمام نسبت می گردید و اکثره سود و به سعود می نمود
آخر رمضان طبیعت زیاده از سابق بگرده شد چنانچه تاریخ بیست و نهم رمضان
المبارک سنه ۱۲۳۹ هجری وقت شام غشی طاری گشت دست و پا سرد شد شب تمام

... در شأن ... حسب مجمع محاسن و مناقب سلمه الله تعالی

صاحبزاده عالی‌مرتبت مجمع فضائل و مناقب جلالة الاکابر

... ارباب المحاسن والمعالی سلمهم الله وابقاهم الی معارج الکمال ارتقاهم از

فقیر عبدالعزیز بعد از سلام والتحیه والتعظیمات القولیه والفعلیه مکشوف ضمیر عاطر باد

که عنایت نامه سامی وصول عزت شمول فرمود احوال مزاج فقیر در این روزها اختلافی که دارد

حالت برزخیه بین الموت والحیات نموده است اکثر اوقات عوارض جانبی ... فقدان

اشتها و سقوط قوی و قلت غذا باین حد رسیده که بیشتر از جواب مسائل عاجزم ...

در مقدمه رویای فقیر که جناب حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه را در منام دیده از جناب

ایشان بعض مسائل پرسیده و بجوابات سرفراز گردیده استفسار فرموده بودند که رویای

از قبیل اضغاث احلام است یا از قبیل مبشرات صادقه ... [illegible]

متعین است که از قسم خیر است بچند وجه که تحریر آن طول میخواهد معهذا

در این رویا بشری که موجب ... بسلامت ... فقیر موجود

نیست نقل ... [illegible] رسد ملاحظه فرمایند اگر در جای ... و

... در خاطر نگذرد است ... فرمود که ... خواهد بود التماس خواهم

نمود ... را در این رویا اشارت که ... بر طور ...

نفرموده اند ... طرق اهل ... اینکه ... است و آن است

که ... صحابه ... بطلان مذهب ... صحابه اولین

بود و طریق ... در ... و همین طریق تحصیل نسبت باطنی

و ... و دیگر حالا در این هر دو امر از وضع صحابه بودن بایر روست معهذا ...

بطلان ... نسبت ... باطن ... مشهور است که

... [illegible] ... نمیدارد. و اگر نظر عمیق کرده شود

... که در هر فن صنعت طریقه اولی و آخرین ... بعید و بعید

... طب جالینوسی و بقراط را با طب حکیم علی گیلانی و علوی شیرازی

لله وانا الیه راجعون برهوا اهل شهر حالت واقع بود که در بیان نمی آید فقط

علی ساکن بجنور که متصل روزه لکهنو است

بسم الله الرحمن الرحیم از فقیر سید احمد بجناب جلائق مآب
حضرت محیی السنة قامع البدعة حجة الله علی العالمین وارث الانبیاء
والمرسلین حضرت شاه عبد العزیز صاحب برکاتهم اما بعد عرض سلام مسنون بتقدیم
تعظیمات و آداب باخلاص عقیدت سمات معروض آنکه الحمد لله که فقیر و تمام قافله
بخیریت و عافیت تمام در مکه معظمه آخر ماه شعبان رسیده تا دقیقه که فقیر در ان
بلد امین هستم بعد حج عزیمت زیارت مدینه منوره داریم الله تعالی بعنایت حج مبرور و
زیارت قبور نصیب فرماید امیدوار ادعیه وافیه ترکه آنجناب هستم بفضله تعالی
درین سفر سعادت اثر بسیار الطاف و عنایات عمده رفیعه از درگاه حضرت رحمان
جل شانه این فقیر یافته است بارها از ان که انوقت ضبط آن بقید تحریر دشوار است
و تفریح خاطر آنجناب و سایر برادران مومنین که بسامع ایشان رسد عرض نموده میشود
درین عریضه هم اظهار نعمت الله تعالی است که صورتی از صور شکوه نیست و مراد
این عریضه بنا بران است که از برکت جناب سامی این چنین عنایات از برحال فقیر
ابتدا اعانه شده و در تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده دعاها فرموده اند
بفضل الله تعالی نوبت باینجا معاملات رسیده احمد قاری ادعیه و لغیره علی الدوام
است که حق تعالی بمقصد اعلی و بمطلب اسنی رساند و هدایت و رحمت عامه نازل که
شامل جمیع خلائق گردد چرا که مرادی کار آید بنا بمجمله آنها نیست که در نه سبب اسباب
زندگی از وطن خود بر جم و مشاغل کثیره مراد رسند و غیره بسیار از طلب از جمله که
از صبح نوبت نیم شب فقیر سد در همان ایام شبی بعجایب کار یکه رضاء حق مشغول بودم
و طالبان آنجنا را مختصر از سعی و تردد برادران مومنین به امداد و اعانت

شدند خانه بر پا کردید صباح آنکه روز عید و شنبه بود حسب معمول هر روز بر آمده صلوة
عید ادا کرده بودند که در مسجد اکبرآبادی غشی طاری شد بعد از آنکه در خانه تشریف
آوردند طبیعت بحزه بود چنانچه روز شنبه که روز درس و حفظ بود حضرت بکمال نشاط
بالای چارپای آرمیده تفسیر آیهٔ ان اکرمکم عند الله اتقٰکم فرمودند بس کردند بهر روز
باقی مانده فقیر را طلبیده کاغذ وصیت نامه مشتمل بر جهه خرچی و کتب خاص ذات خود
بمولوی محمد اسحاق دام ظلهم و دیگر احوالات نویسانیدند و فقیر بران ثبت کنانیدند بعد
ازان مولوی محمد رشید الدین خان صاحب را طلب نموده مهر را صاحبان بران مثبت کنانیدند
این روز بسیار حال متغیر بود دو سه گهڑی روز باقی مانده بود اجازت نامه کتب احادیث
مهر خاص بای فقیر عنایت فرمودند طعام بالکلیه موقوف کردند روز دویم آنکه چارشنبه
بود اطبا نسخه تجویز کردند تناول فرمودند بهر روز بر آمده نماز اشراق خواندند
در ساعات [illegible] بعینه دوا بر آمد از این روز قوت ماسکه موقوف [illegible] شد شام
آن روز بسیار کس مرید شدند روز پنجشنبه حالت متغیر شد روز جمعه خواستند که موافق معمول
[illegible] نتوانستند درس موقوف شد مگر ماست شیر [illegible] آمد تمام ان تفسیر مدارک
و رحمانی [illegible] فرمودند نقدی تقسیم کردند [illegible] حاضر و غائب و ذوی
الارحام قصه مختصر روز شنبه سکوت طاری کردید و نبض مختل گردید مگر اوقات صلوة
یاد بود با ایمای خواندند در این سه روز باد [illegible] اضلاع ورم کردید و بالکلیه
سقوط قوت [illegible] شد قریب نصف النهار روز شنبه قران مجید طلب نموده از مولانا
محمد اسحق صاحب سورهٔ قاف تا یک رکوع شنیدند من بعد فرمودند که [illegible]
[illegible] ابتداء درس توانم نمود نخواهند خواند بعد شام میان غلام حسین
نامی مرید شد بعد از [illegible] نماز عشا خواندند چهار گهڑی شب باقی مانده اضطراب
[illegible] کردید [illegible] و بسیار جنبانیدند آرام نبود بر خلاف عادت جامها
[illegible] کشیده بود بعد نماز فجر بتاریخ هفتم روز یکشنبه ۱۲۳۳ هجری صلعم
[illegible] انتقال در رحمت الهی [illegible] [illegible]

که التجا و تضرع دلکسا پیش او کرده شد چونکه گاهی او را ندیده بودم و بکمال شوکت و بزرگی
پیش آمد از شوکت و ابهت آن متعجب شدم و اما در اینجا نخیال است حضرت ذوالجلال بهم علی
درجات حاصل بود هرگز عتیبی و غفلتی از آن سو نه چون میبینش شدیم و درخواست
او معلوم کردم و رعب و ترس آن اصلا در نفس من اثر نکرد و پروانه آن ننمودم در
جواب آن گفتم که من و تو هر دو بنده خداوند تعالی هستیم و از التجا تو هیچکار هرگز سوی تو
التجا نخواهم کرد بلکه انسان و تو و من و هر چه هست بقدرت مالک حقیقی هستیم و مدح
و ثنا و عظمت کبریا حضرت جل جلاله عظمه بیان نمودم آن دیو این بیان شنید از
خواهش رفت فاما شان او معلوم نشد و آنوقت که جهاز بمقامی رسید که بقاب سفری عرف
و آن مقام مشهور است که در جهاز تزلزل و اضطراب بسیار میشود و جای مخوف است در
جهاز ما هم خفتی پیدا کرده و مردم را بسبب دوران وغیره اضطرابی و رنجی شد
با وجودیکه جهاز ما بس فراخ و بسیار گران بود چنانکه در جهازهای دیگر سرنشین مردمان
نشسته را هرگز محسوس نمی شد آنوقت تجلی نموداری شد و از جانب غیب
در رشادت شد اگر ترا غرق کنیم چه خواهی کرد و کدام کس خواهد برآورد در عرض کردم که غضب خدا
که رضا و بلا اگر غرق شدن من پسندیده است و مرا غرق کنی پس این عین خوشنودی رضای
منست و اگر تو غرق کنی و تمام عالم مرا خواهد که بگیرد و برآرد و دستگیری من کند هرگز راضی
به برآمدن نیستم و دست خود بدست کسی نخواهم داد گفتی که تبسم ترا نافع نمود از رشد
در وجود که ترا غرق نخواهیم کرد چونکه جهاز ما جانب بندر عدن رسید الله کرد و آن روز
پنجشنبه بود و ناخدای جهاز از جهاز فرود آمده به بندر مذکور رفته و از بیه در خدمت
نزول از جهاز کرده که فردا روز جمعه است و این زیاده غریب است که تا جمعه در اینجا اند نمایند
د خفر رفتو د بود که احیانا اهل قافله خصوصا گزنا بسبب غیبوبت نفر رنجی رسد
تعجب میرسید در فرود آمدن خود متردد بودم شب جمعه مرکب بکریه نظر آمد و آن را در دریا
می دیدم و درخیال آن بود که مبادا قزاقان و قطاع طریق باشند و مسموع شده بود
که اکثر قزاقان و قطاع الطریق برخی از آن یورش میکنند و غارت می نمایند این معنی

بهای تیمه نیکان نباشده بود در سمان اهلکان بودم که روحانیت اعلیان نمود در
خنده بود بری تمر که حال آلوده گرفتار ملال بسیار گریان استاد و حضری دیگر از مخلوقات
اسم عنه هم نمانی ظاهر بود روحانیت مطلوبه بسبب اندوه و اضطراب خوف مخالفت
از خیر دیگر شد گفت که فردا آقای ما را گذاشته خود رفت وگریه بسیار
زد حال کرده بود بجدی که قلقلش در من نیز اثر کرد مرا هم گریه آورد و با مالک
حقیقی مخده هم این بنده کنید او را در آن زمان حالتی و وقت خوشی بود و بجناب او تعالی
عرض کردم که این همه آفت و الفت این روحانیت از فضل تست و الامتثال من مرا
بنده عاجز اند که کسی از ایشان نمی پرسد و حالا گذاشته میروند و بآن مکان ها در وقتی
آیند و پروا نمیکنند این آفت و الفت او هم از فضل تست و فی الحقیقت این
رحمت با آفت ملاقات تسکینش تو خود فرما مرا حکم شد که بادی بگو که ترا گفت خادم
بر در این حفظ سبحه کی هم میشنید ساکن شو حکم بجا آوردم و بادی این بار رفت
گشتم و خوشوقت در سوده گردیده تسکین گرفت و در دری که کار دل شد روانه
شدیم و در کشتی سوار شدم چنان مفهوم گشت که کشتی فلان از این کشتیها
غرق خواهد شد و در آن کشتی از اسباب مردم بار شده بود و برای فقیر کشتی دیگر
غیر آن معین شده و دانستم که اگر تقصیری خواهد بود پس فرض آن بیچی مرحیله علیه
شده باشد در آن تقصیر ملهم اماد کی سواری خود در آن کشتی نمودم از جانب
غیب ارشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد شکر الهی ادا کرده حضور صحبت
کشته بود گذشتم الحمد لله که بسلامت و حفاظت همه رسیدند و هرگاه از کلکته
روانه شدیم بدریای شور رسیدیم در کنار دریاهای شیرین منقطع گردید و موج دریا
شور بکمال هیبت و شوکت و دبدبه و طمطراق که حق تعالی او را عطا فرموده بود در
مشاهده فقیر ملاقات کرد و بمقابله مواجهه استاد القا شد یا دست اما این قدر
مخفوظ است که رعب و هیبت خود می نمود و در خدمت میکرد

توسط و توسل باین فقیر می نمود و درخواست دعا میکرد جوش رحمت آلهی در آن وقت اولا
باجمال بمرتبه که صراحةً معاینه می شد که او را بجانب سعادت و نور امی برند و ثانیا عموم و شمول
آن معلوم می شد ناگاه در جوش همان رحمت دریافت شد که هر که امسال حج خواهد کرد در بیت الله
بنا بر آنکه تو درباره ایشان خواهی بود همه را بخشیدیم و چون که بجای محاذی یلملم رسیدند مستعد احرام گردیدیم
فقیر غسل می نمود چندین از رفقا غسل میدادند و اعانت در آن کار می کردند مغفرت
و بخشش در حق ایشان که عمل می نمودند معلوم شد که ایشان همه آمرزیده شدند من بعد که وقت
تلبیه رسید شخصی در آن جمع سبقت کرده بتلبیه او زجهر را بلند ساخت عنایتی با یمنی
در رسید هر که پیش از تو تلبیه میگوید تلبیه اش نیز شنویم و روز حصول شرف سعادت
دخول در مکه معظمه هر گاه که از بیرون طوی گذشته متوار شدیم تا از آن راه در آییم حالتی بس
عجیب برین فقیر که شرحش متعذر است طاری و نمودار بود چنانکه بر همه حضار آن واقعه
در آن حال اثر آن جلوه نمایان می شد بسبب که میگفتیم مشاهده میکنیم و این کلمات خطاب
و مخاطبه مشافهه صریح بود و اجابت و قبول آن مسدم بدم در دعا از وقت فتح شده بود
که بخوبی تمام مطالب عرض میکردم در آن حال این مضمون بر تعبیر عجیب از زبانم آسان
گردید که این مردم جماعتی گنهکار پریشان شده از بلاد دور دست گردم و امن تو رسیده اند
و ایشان را من آورده ام و چنان و چنان خواناند در آن حال عجب بشارت حیرت افزا
پیش آمد باین کیفیت که ایشان را چه گفته اید یعنی آنچه متحقق بکمال عنایت و رحمت اند
و خصوصیتهایند ان الحمد اجمالی بود که شرح حقیقت و تفصیلش ممکن نیست و این
لفظ یاد است که ما خطا از همه گرفته تا تفصیلی بخشیدیم و تعریض نمودیم من بعد در خاطر
وسوسه رسید که اما این عنایت مختص با حیات است یا اموات هم داخل اند یا رحمتی متوجه
بفقیر شده ممانعت از آن می کند که تحقیق را کمال حیرت رحمت عامه را خاص مکن من بعد
دیدم که مردگان که مرده کان آمرزش رسیده و از آنکه برخی گرفتار بودند رهایی و خلاصی
یافته خوشی یافته خوشوقت می شدند و این مغفرت عامه بتمام مومنین رسیده هر گاه در دین
ایشان که ضعیف شده باشد ازین مغفرت محروم نمانده در لیلة القدر در رمضان شریف

ده سیلی آن خاطر گشته بود و حفاظت و حمایت بهر حال مرجو و مدعو از جناب ایزدی
زیات در عروه آمدن از جهاز مژده زاید بسبب رسیده بود که از بارگاه بی نیاز خلاق ارحم الراحمین
حیل آن که بشارتی یافتم باین مضمون که تو به عون برو و انها را بر ما بگذار با سپرد ما کن و بدین
بشارت هر چند اهل قافله که در آن جهاز بودند همه شامل لکن خصوصیت اقرو اوحی این عاجز زاید
از دیگران بود این بشارت صمیمه بشد صباح جمعه که بر زورق سوار شده متصل کوه عدن
کنار رسیده بعد ادای صلوة جمعه بجهت نفل دعا کردم بحمد الله اجابت از آنها شد متوجه
بود مژده‌ها رسید یکی از جانب غیب بکمال آنکه همراهی فقیر بودند عنایت خاص بطور
متوجه شد که از امواج بیرون شدند سلامت با خیره که از حقنه دین و رضای آن اداره تعبیراتی
گفت درین حقیقت مشاهده فقیر بتفضیل میشد و رحمتی ندیدم چاره از آنها جاز مالی بجر
که در آن جهاز سوار بودند من بعد از سواران جهاز اهل این قافله در آنها بودند من بعد
تمت حیا ... بود ... فقیر ... رسیده که مضمون آن نبی ... انس رضوان هم ... بود
میگفت و ساتحقیق ... دعای مرزبان فقیر اجرا فرمودند که حاصلش این بود که این ملک و دیار
جوار تو و پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و ما را در اینجا بفضل خود رسانده پس عنایتی
فرما انشاء الله ... محفوظ بیت ... دعا ... بعد از آن این معنی که معروض
کرده بجا هر شد و نیز بشر ... در ملک عرب از دست فقیر و رسیدن آن
تا ... مژده شد و بشارت خاص در حق این فقیر چنان بود که بکمال محبت
و موعودت خاص ارشاد شد که تو هر جا که خواهی برو ... و مطلبش چنان می فهمم
که جناب ... بپاس خاطر و تفقد و تکفل کار افتاده حق مقتضی عموم
و فرط کرم از کریمان شایسته و همچنین آن اکرم الاکرمین جل مجده حسب عظمت
و جلالت شان خود در حق این فقیر وعده احسان و اکرام فرموده و در ... قریب یکماه
توقف شد مردمان بسیار در آنجا بیعت کردند روزی پیر مردی کم بینا ساقط القوی با
استدعا کنان بسیار از ... عجیب میکرد و شرمندگی ... و ترس از معاصی و ذنوب
میگفت به اعتقادی که بالاتر ... و از آن بدان در دلش راسخ بود

بحضرت الوہیت والتجا بجناب رسالت مآب تحصیل حاصلست لہذا امید آن دارد که جلد

بعنایت جواب سوال ہذا این غریق بحر حیرت و اشتباه را سر حل نجات رسانند

و بنویسند این عرائض مرزا محمود جان بہادر خلف خورد مرزا حاجی مغفور و منشی امجد

علی صاحب و منشی حسن علی صاحب معه ہندوی یکصد و پنجاه روپیه نذر بابت

ثلث از سال گذشته لہذا تا حال جواب در رسید از ہندوی مسطور خبر وصول نرسید

موجب تردد است امید که باصدار اجوبه عرائض و در رسید از ہندوی مذکور سرفراز

گردد و بفضله تعالی بدعای شریف باطن حویلی و باغ و نقیع مرزا بدر بقیت

قلیل از وجه تسداد ادای قرض داری این کردید اما از زنان رعار ازنا بکار رز ۲ عمل

نشره الحال الله دست شد طلبکه ارادت انتقال شهر برای وصول رزنا ذمه زنان در

در اینجا توقف کرده بعد و رود جواب و عنی ما را همراه وطن خواهد شد و مبلغ سیف

روپیه در سال حال امید که بقبول سرفراز گردد زیاده حد ادب

منشی صاحب سلمہ ربہ

زبدۂ اہل اخلاص خلاصہ ارباب اختصاص سلمہ اللہ تعالی و انزل علیه برکات فی الدنیا والآخرہ

از فقیر عبدالعزیز بعد از سلام مسنون باعث خیریت مقرون بر ضمیر صفا پذیر محسنت تخمیر

واضح باد که رقیمه کریمه بهجت ضمیمه ایشان مع ہندوی مبلغ بیست روپیه و یکصد

هفتاد روپیه در رود وقت امود احوال محروم بوضوح انجامید از نقصانی که

در فروخت مکانات لاحق شد خاطر بسیار ملول گشت حق تعالی قادرست که عوض

این نقصان از وجه دیگر تدارک فرماید و شاکر ده میشود و للصابت عز اجر ما حاصل برای

اصلاح مزاج زنان درنابکار اللهم یا مقلب القلوب بالخیر دو صد بار یا بار خوانده

بهمت فی ہذا دم باید کرد و ہر گاه ملاقات دو ادا اتفاق افتد اللهم یا رحمن کلا

منشی ور احمد ورحمن برادری او هفده بار خوانده نف تابد زد لیکن زنده رکه بود

که او بخوانند و حضرت میر سید احمد صاحب نفع الله به المسلمین ملاحظه درآمده و سوال

سائل بر تفصیل دریافت شد صاحب حسن سهمی نصف وقت ستقت سیم الطالکو حیله نعود

... جهات خصوصاً کرده شد و اجابت را متوجه آن دعا نادیده ام که قبول

... حق تعالی ثمرات آن را بوقوع آورده جلد تر جلوه گر فرماید تا همه مسلمانان بهره ور از آن

مسرور و شادمان شوند و مسرت خاطر اقدس الحمد لله که این عریضه بجمیع شریف

خواهد رسید متوقع است چه اینها بشارت آثار و ثمرات و توجهات بخیر بلده ادخلیه

نسبت به آنجناب شهود آینده انتقامات برکت دعوات زاکیات امیدوارم رجای

واثق هست که دعا فرموده باشند فقیر و تمام معتقدین مخلصین در اماکن و آفاق

مستبرک دعا می کنند الله تعالی اجابت فرماید انه علی کل قدیر و بالاجابت جدیر

زیاده بجز ادب چه عرض نماید و السلام و الاکرام و اعریضه بشارت است که لفظ

با بهم بنده چه این عریضه از جنس مبالغه مملو و مجوزان مخصوص گردید مانعت رز

از تحریر آن دانسته بشد فی الواقع بار است معلوم نشد والله تعالی اعلم بحسان

الحق ... علیها

جناب ... حضرت پیر دستگیر و مرشد برحق دام افضاله الحق

... تعالی ... بعد ادای تسلیمات که ذریعه افتخار مریدان عقیدت آثار است

که قطعه عریضه سید احمد صاحب فی ضمیمه رنگ منتظم اسمی آنجناب در کلکته مرد برادرم

منشی ... الدین احمد صاحب ... و ... موصوف برای ارسال حضور پرنور

بنده فرستاده اند فدوی عریضه ... معطوف عرضی هذا ارسال ... بنظر

مبارک ... بگذشت ... بجناب ... این است که صفایی ...

ظاهراً و باطناً از روی شرع شریف و مطابق ... معنوی فریق صوفیه نام

... ... قابل اعتماد اعتقاد ... از فرق اهل اسلام ...

... ... فدوی ... حضرت ... عرق ... الله

... تعالی تقدس ... دعا ... کلام ... معصیت احیاء ...

جمیع مسلمین و مومنین ... فرموده ... بصورت

... حضرت ... مرید محبت و شفقت و سعی تدابیر و تسریع فلاح

وعافیت اند درچهار روز محنت نموده جوابات تحریر نموده عنایت فرمایند موجب تسلی سائل خواهد شد چند سوال دیگر گذارش می نماید آن اینکه اول اکثر وعدهای پدر و مادر و استاد در محض برای تحریص و ترغیب اطفال را به تربیت و تعلیم سوی طریقت خود ها می نمایند بی اصل میشود همچنان وعده های حضرت حق با بندگان واقع می شود فقط دوم علم تصدیق و تکذیب وعدهای مغفرت و نجات هیچکس را در عالم حیات ممکن نیست پس صداقت وعده ها هیکونه در این عالم فهمیده شود و انتظار آن بچه صورت باید کشید فقط سیوم بعد ممات احوال ناری و ناجی بودن اموات بر احیا لا معلوم نجات و مغفرت بعد ممات بحال اموات واقع میشود احیا را طور دریافت این هیکونه است فقط چهارم وعدهای حضرت حق که برای اطفال طریقت حضرت جنید و حضرت غوث الاعظم رحمة الله علیهما بوقوع آمده ظاهر است که اطفال طریقت این بزرگان مریدان و معتقدان و متوسلان و برادران و شاگردان و انها بودند پس این وعده حضرت حق خصوصیت دارد برای اطفال طریقت این بزرگان اغلب که بجهت اطفال طریقت این بزرگان مفید شوند همچنان کردعده های حضرت حق با سید احمد صاحب بظهور رسیده برای مریدان و معتقدان وعده طریقت سید احمد ممدوح فهمیده شود کخصوصیتی دارد و اطفال طریقت سید احمد معز الیهم صرف در اقلیم هند آن هم قلیل بلکه از شمار و اندکی از بسیار در اقالیم دیگر مثل بخارا وغیره کمتر خواهند بود بلکه نخواهند بود علاوه بران اموات قید زمانه نیست پس اگر این وعده ها حضرت عموما برای جمیع اموات سابق و لاحق از هند تا بخارا که اکثر از انها مخالف طریقت سید احمد صاحب صادق شوند مسلّمست من بدعای سید احمد صاحب از دعوات انبیاء علیهم السلام افضل گردید وعدهای حضرت زیاده از آن که انبیاء علیهم بوقوع آمده به سید احمد صاحب بظهور رسیده هر یمعنی اشتباه بسیار این خاکسار رسید گردید امید که از عنایات حضور این شبهات دفع و دور شود تسکین دل مسکین گردد فقط سابق ازین برای تحریر کتاب حجة الله البالغة که در اسرار فقه تصنیف حضرت پیر و مرشد گذارش خدمت

رحمة الله علیه بعضی یاران ایشان در پیش آمده بود که علو مرتبه خود ایشان مکشوف
شده و وعده‌های بعد و دراز از غیب ایشان ورود می‌نمود مردم که از این حال
استفسار نمودند سید الطائفه فرمودند تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقة یعنی این
خیالات بی اصل نیست بلکه از جانب خدا برای تربیت طفلان طریقت که تابع شیخی باشند
و او را بسوی خدا می‌کشد القاء می‌شود مانند آنکه طفلی را که به مکتب می‌برند استاد
او یا مادر او یا پدر او را مواعید عمده می‌دهند که برای تو خلعت ساخته‌ام و شیرینی آماده
کرده‌ام و فلان نعمت تو خواهم داد و از تو بسیار راضی و خوشنود هستم و لوح سیمین در نثار
تو خواهیم در گذاشت و علی هذا القیاس نزد اکثر کبرای اولیای سابقین مثل حضرت غوث
الاعظم قدس سره و دیگر بزرگان وعده‌های مغفرت و رحمت تابعان و مریدان و به طفیل
ایشان نظر رحمت بر سر خلایق منقول شده و آنهم وعده صادق بوده و در حدیث مشهور
وارد شده در حق چهل ابدال که در این امت هیچ زمانه از ایشان خالی نمی‌باشد که بهم یمطرون
اهل الارض و بهم ینصرون و بهم یرزقون یعنی مردم زمین را به طفیل ایشان باران می‌بارد
و نصرت و رزق حاصل می‌شود پس چه تعجب است که حضرت سید احمد را بعضی از مراتب حاصل شده باشد
و برای معاصران ایشان زیاده تر از آن رسیده باشد غرض که انکار این بعضی در اصل مرغوب
نیست بلکه انتظار باید کشید اگر حق تعالی آثار این مواعید را بر منصه ظهور جلوه گر
سازد پس آنهمه مواعید صادق اند زیاده تحریر قبات درجات دلها برین چه نویسد والسلام
از طرف محمد اسحق سلام مسنون مکشوف باد

مولوی صاحب قبله و کعبه معتقدان رکح

العقیدت دعا محمود بعد اداب تسلیمات که سرمایه مفاخرت است معروض حضور که
که عنایت نامه معلی جناب پیر و مرشد دلم افضاله ورود فرموده سرفرازی ممتاز بخشید
خبر یافت علالت جناب ممدوح موجب ملالت خاطر معتقدان گردید اگر بسبب بیماری مزاج
مبارک جوابات سوالات بنده تحریر نشده مضایقه نیست آن جناب مطابق برای خود جوابات
رقام فرموده شاید غرابند موجب اطمینان سائل خاطر گردید آنجناب که بفضل الهی صحت

که منشی امین الدین صاحب ارقام فرموده بودند   منشی صاحب عالیمراتب
محب الفقرا و العلماء منبع جود و کرم مجمع محاسن شیم سلمه الله تعالی در رفقه سعادة
الدارین بعلو مراتب فی النشأتین و وفقه لما یحب و یرضی و جعل سعید الآخرة و الاولی
بعد از سلام و التحیة و الادعیة الصافیة الزکیة از فقیر عبد العزیز تقصیر دار بر جناب
رب العزت و شرمسار محفل حضرات با عظمت است در تمام روز و شب غیر از آه و ناله
امراض اسقام یا گردش کوچه و بازارها باستعانت خدام در کمال [illegible] بیچو است
در غایت بیخودی و بی طاقتی کاری ندارد با وصف این همه بیچی حسن اعتقاد
بزرگان دور و نزدیک و گمان کمال علم و عمل فی شریکید از [illegible] عطاوی تا متنبهی
ایشان در شانه غرق عرق خجالت و انفعال و سرگشته بادیه اندوه و ملال می گردد بهر
حال خود را در دست اراده ذو الجلال کالمیت عسال در رشته رضا بقضای تعالی داده
و چشم بجواب بجود او کرده بهر رنگی که میبازند می گذارند بهر رنگی که می اندازند سر
افتخار می شارد و مکشوف و مشهور ضمیر منیر ذکا تخمیر باد که عطوفت حضرت
شاهنشهی وصول از روی خست آمال این شکسته بال با درک الطف که نسبت این فقیر بشنام
حالات این بیچ از زبان واردین صادرین و ارقام منشی صاحب که جانب
حاضران عالیمراتب کرده خیلی باعث تعجب و حیرت اندوخت که هر چه تکلم که در شاهد
بزرگان با کمال و رؤسا با غیرت و اقبال با این رنگ بکنند هم محض عنایت جناب
ایزدی است که قبایح این بنده تقصیر دار را از نظر این قسم حضرات پوشیده مستور
و کمالات معدومه و ناقصه را بر السنه خواص و عوام مشهور ساخته الحمد لله الذی
ستر القبیح و نشر الجمیل حق تعالی بر ابرای عطوفت و محبت الله فی الدارین [illegible]
بر حسنی   منتهای [illegible] محصور [illegible]
تمنای ملاقات   جسمانی [illegible] در یافت آن مرقوم قلم صدق رقم [illegible]
بود [illegible] اندیشه را بیراهن خاطر شریف راه نباید داد که مدار کار بر خواست
روحانیت نه بر ملاقات جسمانی   مصاحبت مرزوقست شما [illegible]   [illegible]

چون پیشتر الجناب سرّه فرقام فرموده بودند که بخرج سیزده روپیه کتاب مذکور تیار

می شد در این صورت مبلغ پانزده روپیه ارسال خدمت می نمایم معروفت مهاجن

بخدمت خواهد رسید امید که کتاب مذکور طیار کنانیده عنایت فرمایند اراده است

که بعد رسیدن کتاب [illegible] به طرف وطن بروم اگر کتاب مطلوبه و جوابات سوالات هم که از جناب

ارقام فرمایند طیار شده قبل از رفتن من برسد عنایت و کرم خواهد بود باقی خیریت

است امید که صحت و عافیت مزاج مبارک و دیگر بزرگان شرف ارقام فرموده

مسرور و مطمئن فرمایند زیاده مبدئی المرقوم [illegible] شهر جمادی الاول سنه ۱۳[illegible]

عمری نبوی

منشی صاحب جامع الخیرات مجمع حسنات و مناقب سلمه الله تعالی از فقیر عبد العزیز

بعد از سلام مسنون با ادعیه خیر مقرون مکشوف خاطر سامی می گردد [illegible] کریمه بهجت ضمیمه

وصول عزت شمول نموده بر حالات مرقومه اطلاع دست داد احوال خرابی فقیر روز بروز در

خرابی و تباهی ترقی می نماید و قوت بدنی در اعمال حواس ظاهر و باطن در تنزل و انحطاط

در باب تکرار بیعت آنچه مرقوم فرموده صواب رقم شده بود واضح گردید تکرار بیعت از شخص

واحد مسنون است که صحابه کرام بارها بعمل آورده اند اما از دو شخص پس تفصیلی دارد اگر

شخص ثانی جانشین و خلیفه شخص اول است پس باکی ندارد زیرا که صحابه کرام

ثانیه با خلفای اربعه بیعت نموده اند از شخص ثانی توسل از شخص مطلق ندارد و نیز

در صورت سقوط شخص اول از شخص ثانی جایز داشته اند و هم چنین بعد از فوت ظاهری

خلل بدون این اعذار شده موجب جایز نیست و الصاحب که [illegible] سید احمد صاحب

بیعت نموده اند توجه گرفته اند اصلا خلل تردد نیست که سید احمد صاحب شده و فقیر هم صاحب

بی منصب واقف این حضرت اند و بارها با فقیر نشست و برخاست کرده اند و بیعت

هم نموده بیعت ایشان کوتا تکرار بیعت با فقیر است زیاده بجز دعا، ترقیات درجات

چه حاجت [illegible] والسلام

واگر مطالعه منظور باشد الطاف القدس مطالعه باید نمود کتاب مفاتیح القدس
اغلاق عبارت بسیار دارد معهذا غور در مطالب آن درین زمان صعوبتی دارد
زیاده بجز صحبت ارباب عرفان و کمال چه نویسد والسلام المرقوم ۲۰ رجب سنه ۱۲۳۳

هجری

حضرت سلامت سلمکم الله تعالی علی رؤس الفقراء باختیار الفقر علی الغناء
بعد از تسلیمات کثیره معروض ضمیر میدارد که درین وقت شخصی ظاهر نمود که مدرس مدرسه ما فقرا
مذکور نوکری کفار فرنگ قبول یا فتامی شود مخدوما آگاه است که فقیر را شرف علم
و علم را شرف بنی آدم میداند شنیده ازین خبر دل این فقیر حقیر داغ شد و بسیار
تاسف نمود خاک نشینی اولیا فقرا به از صدرنشینی اغنیاء مرزا مولوی شبلی
صاحب احسان بانصاف علم و القاب و قضایا امر ناصواب را ترک نکنند بنان پاره
قناعت ساخته لله فی الله درس طالبان علم بفرمایند و اوقات بذکر و مراقبه معمور
دارند و در انجام کار هرگز دیگر تعلق نکنند بعلاقه تشده باشد بترک و تجرید در سازیم
و هر نفس را نفس واپسین انگاریم برای خدا باشیم بطور بزرگان خود و سلف صالح خود
زیاده امیدوار عفو گستاخی است و شنیدن خبر نیک آنجا مایل خوشی خود بالخیر لایق
شان درویشی است مشوش معذور فرمایند درست زیاده چه

شاه صاحب عرفان مراتب سلمکم الله بعد از سلام مسنون الاسلام مکشوف خاطر عاطر باد
که رقیمه کریمه حصول عزت شمول نمود التماس جناب که بخاطر شریف رسید مذکور نوکری
فرنگیان و قبول خدمت افتاد از لب آن که در این مدرسه از چند روز مشهور
لاحق گردید بوضوح انجامید بعض این خبر صحیح است و بعض ناصحیح اصل
حقیقت این است که مولوی رعایت علی خان مختار کار فرنگیان سنها رتورا نمبر این
نوشتند که شخصی را از علماء متعهدین که مرتبت باشد و اطلاع بر مسائل فقه داشته
باشد مرد امینی باید فرستاد تا بعد در واقعه بموجب روایات فقه حکم میکرده باشیم از اینجا جواب
نوشته شد که صاحب نوکر و مجبور فرنگیان اند هیچ در آنها تکلیف حکم نامشروع منه

باین نهمت عزّ [illegible] ست بلکه عند التأمل حالت بعد دوری در افزودن

محبت بهتر قربت و حضور است و فقیر را بدعای خیر سالک و حسنات و خیرات

داین درحق خود و متعلقان خود افزدیاد عزت و جاه تصور باید فهمید فرمود

وگاه گاه بارسال عنایت نامه مشعر بعافیت و استقامت حالات سرور باید نمود

که مکتوب المحبوب نصف اللقاء المطلوب و قبل ازین در ماه جمادی الثانی

توسط حالت منشی صاحب ممدوح بالصد ابیض فرانی که بحکم الحسنة بعشرة

امثالها قائم مقام بهزار بجزا ابرار می توانند شد نزد فقیر رسید و حسب اتفاق

صرف تعمیر بعضی مواضع ضروریه مدرسه نو احداث که مجمع فقرا و طلبا و

آرام گاه مسافران و غربا است گردیده و بسبب این تعمیر امید قوی است که ضیق

مقام منزل مبدل بوسعت حال کلام شد این هم عمل خیر در جریده اعمال

مجمع محاسن خصال ثبت و باعث ثنای جمیل در دنیا و ثواب جزیل در عقبی

گردد و حق تعالی به برکت این عبادت مالی توفیق عبادت بدنی از صوم

و صلوة نصیب ملازمان سرکار سازد بمنه و کمال کرمه زیاده اصلاح عودت چه

برطرازد

حضرت [illegible] سلمه الله [illegible]

قدری [illegible] کتابی [illegible] کیفیت و چه بیان می نماید باید فرستاد برای یکروز ملاحظه احوال اجمال

مطالب آن تحریر فرمایند زیاده چه

[illegible] غرائب سلکم الله تعالی جواب سلام فرمودن مکشوف باد

معارج القدس تصنیف امام غزالی است رحمة الله علیه فی معرفت النفس و قواها و

تهذیب اخلاق [illegible] لیکن بیان آن [illegible] حکمت [illegible] منسوب

قلیل من قواعد التصوف و السلوک و کتاب الطاف [illegible] المقدس

فی معرفت النفس تصنیف [illegible] مرحوم علیه الرحمة در معرفت لطائف

[illegible] قواعد تصوف و سلوک [illegible] بالعقل [illegible] طریق [illegible]

که خلفا و صحابه مختارین اولیاء را دیده و شنیده‌ایم که معلم ربّی و تعلیم اصطفائی بود میکردند
و منتهی به بشارات عظیمه بودند چه جای کسی که درین وادی قدمی ننهاده و زمام اختیار
خود را در دست ترکیه و تجرید نداده بنا بر این امور مرقومه تجویز کرده شد که مولوی عبد
الحی صاحب در انجا روند اگر مصالح مرتب شوند و مفاسد مطلوبه و موهومه ناشی شوند
جمها والا برخاسته بیایند چون اینقدر معلوم شد خاطر شریف را نیز وجه انزعاج نباید
داد و اینقدر اجمالا ذهن نشین باید ساخت که اینجانب هم عمری درین سلوک
صرف کرده‌ام و از آبا و اجداد هم همین وضع را دیده و شنیده‌ام لیکن بی صحبت شیخی
ولی تجویز در باب طریقت حرکتی ناملائم که اصلا نباید کرد و در راه سالکین مستقیم
شده‌اند و الله تعالی که برای خود شیخ مقرر خواهد کرد زیاده چه نویسد والسلام
والاکرام

چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین اندرین صورت که بعضی عرف
متعارف در بلاد هندوستان فیمابین شرفا و اهل اسلام از زمانهای دراز از ابتدا الی یومنا جاری
است و بحسب ظاهر معارض شرع نمیدارند بلکه بموجب رسم و رواج که فیمابین اغنیا مروجه
مرسوم است بعمل می آرند و عرف را بر شرع مقدم میدارند چنانچه استکراه و حسنات نکاح
ارامل بزوج آخر تا اینکه اگر زن بیوه راضی شود و مصر به نکاح شود اولیاء او را عار و شرم است
مجوز اینمعنی اظهار نخواهند شد دوم احتیاط از تکلم لفظی که در آن شائبه طلاق شود از زنان و
رجال در محاورات با ازواج اگرچه بالمزاح والتقدیر که از جهالت بی خبری متکلم این کلام
شود نزد هر کس مذموم و ملوم بلکه از همّا بعید و قرابت ... مدتی شد که ... بود
سیوم ترک طلب حصه خود از جانب اخوات از برادران عینی و علاتی حقیقی ...
و ترک دعوی حصه خود از طرف عصبات اخیاف عامی در صورت نبودن ...
و ترک مورث از ضیاع و عقار مملوکه الورثه که استیفا ... نه که راضی ...
که تقسیم آن موضع برای احکام و الی ملک است چنانچه عدم جریان حجب و حرمان
در حق اولاد که پسر که از پدر که پیشتر فوت نموده شد از جمیع امور در میان شرفا

پس تحصیل علوم انگریزی مستلزم اختلاط و صحبت فرنگیان ضرور افتد و موجب مداهنت
در امور اسلام شود ایشان را از طرف تاکیدات تمام قلمی نمودند که اصلا آن
تحصیل و اختلاط فرنگیان نخواهند شد و نه آنرا تکلیف حکم نامشروع داده خواهد
نمود در مکان جداگانه در شهر مستقل سکونت خواهند ورزید و آنچه موافق شرع محمدی
باشد علی صاحبها الصلوة والسلام فی دینکم ولی دین و سوای حکم نماید بعد از
ورود این قسم رقایم ایشان تامل و تفکر [illegible] که این قسم معاهده با کفار
که امداد در ترویج احکام شرع باشد موافق شرع جائز است یا نه حضرت حق جل شانه این
آیت در خاطر [illegible] قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی فلما کلمه قال انک
الیوم لدینا مکین امین قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم قال
البیضاوی فیه دلیل علی جواز التولیة واظهار انه [illegible] مستوی اما والتولی
من ید الکافر اذا علم انه لا سبیل الی اقامة الحق الا بالاستظهار به انتهی این است آنچه
تعلق بشریعت دارد اما آنچه تعلق بطریقت دارد پس ترک و تجرید و اختیار فقر
و ترک علایق در طریقت هم برکسی نبود که باختیار خود التزام این امر کرده و عهد
بر دست شیخی عهد بسته تا وقتیکه الزام این فقر و عهد بر این شخص نیست [illegible]
وجود تعلق قیام [illegible] مشغولی باطن و ذکر و فکر و مراقبه [illegible] حاصل شود
با کمال [illegible] تعلق رخصت است [illegible] طریقت است و اللقب شده [illegible] اهل
[illegible] تلقین طریقت جائز نیستند و حال آنکه بسی ازین فرقه تا دنیا [illegible] کبار
گشته اند در مرتبه تمام و تکمیل رسیده اند چه جای هنوز که [illegible] باشد آری ترک
و تجرید در این طریقت عزیمت است و آنهم بشرط عیال یا عدم الوالدین که خدمت آنها فرض
باشد یا اقارب دیگر که واجب النفقة [illegible] شفقت شوند یا نه عور کرده شود [illegible]
امر هیچ محذور از صحبت کفار مداهنت در حدود اسلام یا موافقت با آنها در رسوم کفر
یا [illegible] آموزند در مبالغه یا دروغ کذب و دیگر مفاسد که معاصی اغنیا را هم
[illegible] مجلا [illegible] معیت [illegible] اباحت آن شریعت و طریقت هیچ شبه نماند تا این

قال في تعارض العرف مع الشرع فاذا تعارضا قدم العرف الاستعمال خصوصا في الايمان
فاذا حلف لا يجلس او على البساط او لا يستضيء بسراج لم يحنث بجلوسه على الارض ولا
بالاستضاءة بالشمس وان سمى الله تعالى الارض فراشا وبساطا وسمى الشمس سراجا و
لو حلف لا ياكل لحما لم يحنث باكل لحم السمك وان سماه الله لحما في القرآن
ولو حلف لا يركب دابة فركب كافرا لم يحنث وان سماه الله تعالى دابة في آية ولو حلف لا
يجلس تحت السقف فجلس تحت السماء لم يحنث. وان سماه الله تعالى سقفا
ثم قال العادة المطردة هل تنزل منزلة الشرط قال في اجارة الظهيرية والمعروف عرفا كالمشروط
شرطا انتهى قالوا في الاجارات لو دفع ثوبا الى خياط ليخيطه له او الى صباغ
ليصبغه له ولم يعين له الاجر ثم اختلفا في الاجر وعدمه وقد جرت عادته بالعمل بالاجر
فهل تنزل منزلة شرط الاجرة فيه اختلاف قال الامام الاعظم لا اجر له وقال ابو يوسف ان كان
الصانع حريفا او معاملا له فله الاجر والا لا وقال محمد ان كان الصانع معروفا بهذه الصنعة
بالاجر وقيام حاله بها كان القول قوله والا فلا اعتبارا للظاهر المعتاد وقال الزيلعي
الفتوى على قول محمد والخصوصية لصانع بل كل صانع نصب نفسه للعمل يأخذ الاجر
كذا في الاشباه پس معلوم شد بحمد الله و توفيقه چون اين مقدمه تمهيد يافت و معنى عرف و عادت
معلوم شد و حقيقت تفريع مسائل كنز و كيفيت تقديم عرف بر شرع معلوم شد پس عدم [illegible]
بجواز اين صورت اهل اين بيت ... از اهل بيت ايشان كه اقتدا بر وجاهت ...
حفظ نشد كه مقتضاى ... امتناع طعن زبان نكاح اين ديار كه تزويج بزوج ديگر را از
خصائص قوم رذائل خسيس مى‌پندارند و منافى منزلت و شرافت مى‌پندارند اجتناب كنند
و نكاح دوم را بر خود روا ندارند از براى ايشان نزد خداى تعالى درجه عالى و منزلت رفيع
خواهد بود و في الجمله تشبيه و اقتدا بحال ازواج مطهرات حضرت سرور كائنات با ايشان
حاصل تواند بود كه علت امتناع مختلف است و بالفرض در صورت رضامندى
اينها از طرف احدى از ايشان ممانعتى از جانب اولياء ايشان بظهور مى‌پيوندد
مخالفت با شرع ندارد زيرا كه در بعضى مقامات و در بعضى امور بمقتضاى فرط غيرت

شهر های هندوستان که درانجا علماء بسیار بوده اند عرف متعارف است و در کتب فقه
مسطور است العرف غیر معتبر فی المنصوص علیه قال فی الظهیریة کان محمد بن الفضل
یقول السرة الی موضع نبات الشعر من العانة لیست بعورة لتعامل العمال فی الابداء
عن ذلک الموضع عند الاتزار وفی النزع عن العادة الظاهرة نوع حرج وهذا ضعیف
وبعید لان التعامل بخلاف النص لا یعتبر انتهی پس آنچه مذکور در بیان شرفا
و علماء این بلاد که وجهی شرعی ندارند نیز نبایست موجب اباحت و تشنیعت بر علماء
این دیار است که در شان ذات آن این عرف جاری است اجیبوا ایها الحکم
قال فی الاشباه والنظائر القاعدة السادسة العادة محکمة واصلها قوله علیه الصلوة
ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن ثم قال اعلم ان اعتبار العادة
والعرف یرجع الیه فی الفقه فی مسائل کثیرة حتی جعلوا ذلک اصلا فقالوا فی
الاصول فی باب ما تترک به الحقیقة بدلالة الاستعمال والعادة فاختلف فی عطف العادة
علی الاستعمال فقیل هما مترادفان وذکر الهندی فی شرح المغنی العادة عبارة عما
یستقر فی النفوس من الامور المتکررة عند الطباع السلیمة ثم قال مما فرع علی هذه
القاعدة حد الجاری الاصح انه ما یعده الناس جاریا ومنها وقوع النجس الکثیر فی بئر الاصح
ان الکثیر ما یستکثره الناظر ومنها حد الماء الکثیر الملحق بالجاری الاصح تفویضه الی رای
المبتلی به بلا تقدیر بشیء من العشر فی العشر ونحوه ومنها الحیض والنفاس قالوا لو زاد
الدم علی اکثر الحیض والنفاس ترد الی ایام عادتها ومن ذلک العمل المفسد للصلوة
مفوض الی العرف المعتمد لو راه رای ظن انه خارج الصلوة ومنه تناول الثمار الساقطة
ومما لا نص فیه من الاموال الربویة یعتبر فیه العرف فی کیلا ووزنا واما المنصوص
علی کیله او وزنه فلا اعتبار فی العرف عند ابی حنیفة ومحمد وقال ابی یوسف ثم قال
المبحث الثانی انما تعتبر العادة اذا غلبت وطردت ولذا قالوا فی البیع لو باع
بدراهم او دنانیر وکانا فی بلد اختلف فیها النقود مع الاختلاف فی المالیة والرواج
انصرف البیع الی الاغلب قال فی الهدایة لانه هو المتعارف فینصرف المطلق الیه ثم

اگر به بنات مطالبات میکنند بلکه وجهش اینست که چون اخوات اهل اسلام رسم و رواج هندوستان
را دیدند و شنیدند از فرط محبت که خواهران را با برادران می باشد ترک حصه خود نمودند از رضا
مندی ترک گرفته اند و کلمات تبری از دعوی و اسقاط حق را از ابتدای تا الیوم بر زبان ندارند
و بالاتفاق میگویند که بر سیده زبان خواهری که نزد برادر خود دعوی حصه بر زبان بیاورد
و این کلام بزبان هندی تمام اخوات شرفاء این دیار مشهور و معروف شده است و بحد تواتر
رسیده پس این امر که عرف متعارف و عادت مستمر گردیده است حکم منصوص علیه فی
الاشباه والنظائر ذکر الامام المعروف بخواهرزاده ان الموصی له وحق الورثة قبل
القسمة غیر متأکد فیحتمل السقوط انتهی و اعراض این حصه که از طرف اخوات برای اخوان
بعمل آمده است و تناسب بالاستقرار از طرف برادران خصوصا در ولادت فرزندان و شادی
فرزندان اخوات موافق شرع معروفه برای اخوات مقرر و معهود است و ادای آن
حقوق هر گز برادران تقدیر معهود و جای عذر و انکار باقی نیست بلکه اکثر ایشان
را نهایت موجب سرور و انبساط خاطر میدانند پس کسی غور کند و این معنی محمول بر رضای
بالخصوص نمی تواند ممکن است که از کتب فقه صورت آن نیز استخراج کند و اگر احدی از اخوات
بندرت دعوی حصه خود نموده است برادران با او مصالحه نموده او را راضی نموده اند و این
بسیار کمتر و نادر است و هر نادر حکم معدوم دارد که انما یعتبر العادة اذا غلبت و عرفت کما
مذکور در کتاب سرقه در جواب اشکال مسطور است که در جواب قول امام یوسف در اجرای حد
که با سلاح برای قطع طریق در مصر یا در قریه یا در میان دو قریه می رود قال ...
ان ابا حنیفة اجاب بذلک بناء علی عادة اهل زمانه فان الناس فی زمنه ...
کانوا یحملون السلاح مع انفسهم فلم یتحقق بذلک قطع الطریق و لو کان ...
فلا یبنی الحکم علیه مجیبین عقیبا هم که اکثر برادران عوام هستند از اخوات استمالت خویشتن
در صورت نمودن این الم حصه خود را از اخوات ... گرفته و اسقاط حق خود نموده
اند بلکه این قبیح شنیده اند که ما خود حصه پدر خود ... گرفته از حصه عم خود هم از بنات
عم خویش بگیریم و این فعل ظالم رسم و رواج این دیار گردیده هم چنین در هر بلده شهر و دیار

جه

تهی شد و مقلد را از نسبت اتصاف بذمایم عرفیه تجاوز از شرع نمودن تجویز دهد و مستحسن
دانسته چنانچه از مضمون صدق مشحون این حدیث صحیح که در مسلم است مستنبط و مستفاد
می گردد و عن ابی هریرة رضی قال سعد بن عبادة لو وجدت مع اهلی رجلا لم امسه حتی
اتی باربعة شهداء قال صلی الله علیه وسلم نعم قال کلا والذی بعثک بالحق ان کنت لأعاجله بالسیف قبل ذلک قال رسول الله صلعم اسمعوا الی ما یقول
سیدکم انه لغیور وانا اغیر منه والله اغیر منی و در صحیح بخاری نیز این حدیث بتفاوت
وارد است پس اختیار قتل و انتقام از جهت شرط غیرت که متجاوز از حد شرعی است حضرت
سعد رضی الله عنه بر زبان آورد و جناب رسالتمآب صلعم آن را مدح فرمودند که گفتند که سعد
مرد غیور است و من از سعد غیورترم و الله تعالی از من غیورتر است و من غیرته حرم
الفواحش ما ظهر منها وما بطن چنانکه در حدیث دیگر وارد است که تجویز ممانعت از طواف
و نیای نساء [illegible] اختیار نوع دیگر که منع امری مباح است متجاوز از حد شرعی [illegible]
[illegible] صورت شده دوم این است که احتیاط در تکلم طلاق از زبان
[illegible] جهت است [illegible] ترویج [illegible] در دیار [illegible]
و بالکل [illegible] پس [illegible] زبان [illegible] طلاق [illegible] فی الواقع [illegible]
ساختن [illegible] طلاق [illegible] مباح است لکن ابغض المباحات پس احتیاط از طلاق
منجمله حسن اخلاق است عن ابن عمر عن النبی صلعم قال ابغض الحلال الی الله الطلاق
رواه ابو داود و عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلعم یا معاذ ما خلق الله شیئا
علی وجه الارض احب الیه من العتاق ولا خلق الله شیئا علی وجه الارض ابغض
الیه من الطلاق رواه الدارقطنی و تخصیص [illegible] صورت سوم آنست [illegible] بنات
[illegible] در ترکه [illegible] و اصول و اراضی مملوکه [illegible] صورت [illegible]
[illegible] که [illegible] کفار هندوستان که بنات [illegible] مسلمانان هم
[illegible] العیاذ بالله منه این امر را اختیار نموده اند کیف [illegible]
[illegible] که نزد هندوستان دختر را [illegible] صورت [illegible]

ساخته

احیاناً کسی از مورثان روبروی خود تقسیم مملوکات خود کرده در وجه اولاد پسر متوفی را که باید بکنند
محروم هم نموده در این صورت هم بعد از فوت پدر اولاد پسر محجوب حصه خود را میگیرند اگر پسر سوم
با اولاد پسر دوم اتفاق نمایند و بعبارت متین آید اعیان آن بلده اتفاق نموده موافق همان عرف
متعارف که مورثان روبرو جاری داشته اند اولاد پسر متوفی را حصه میدهانند و در نظر شرفا
این دیار که اکثر از ایشان علماء دین درگذشته اند خاندانی به همین تعامل و تعارف عمر سوم رسم
و سکوت مورث را موافق معتاد بمنزله تقسیم و اعطای مورث میدانند چرا که در بعض مقام بعضی
از مورثان که در بروی خود تقسیم نکرده فوت نموده اند خود بحصه مورث محجوب المیراث خود موافق
رسم و رواج آن بلده متصرف بوده است پس سکوت بمنزله اشتراط اعطا و تقسیم است قال فی الاشباه
والنظائر والمعروف عرفاً کالمشروط شرطاً لو جهز الاب بنته جهازاً ودفعه الیها ثم ادعی
انه عاریة ولا بینة ففیه الاختلاف والفتوی انه ان کان العرف مستمراً ان الاب یدفع مثله
الجهاز ملکاً لا عاریة لم یقبل قوله وان کان العرف مشترکاً فالقول للاب کذا فی شرح المنظومة لابن
وهبان وقال قاضیخان وعندنا ان الاب ان کان من الکرام الناس واشرافهم لم یقبل قوله وان
کان من اوساط الناس کان القول قوله انتهی وفی الکبری للقاضی ان القول للزوج بعد موتها
وعلی الاب البینة لان الظاهر شاهد للزوج لکن دفع ثوباً الی القصار لیقصره ولم یذکر
الاجر فانه یحمل علی الاجارة لشهادة الظاهر پس از این مفهوم میشود که سکوت شیها و تعامل
فیما بین اعیان آن بلده قائم مقام تقسیم و اعطا خواهد بود والله اعلم بالصواب الراجی گویم سکوت
بنات رکه رضی اسقاط حق بنات بموجب تعامل متعارف محمول نموده خلاف منصوص میدانند
وجهی دارد مگر در صورت دعوی اولاد محجوب المیراث حمل بدان دعوی مشکل چرا که طریق
بهر طریق وراثت منظور نیست کجا است و از طریق وصیت شروط هم مفقود است بین اجرای
تعامل در حق اولاد محجوب در صورت سکوت مورث موافق با شریعت دشوار است پس جواب آن این است
که حقیقت در اجرای این تعارف اینست که اولاد محجوب المیراث را بسعی اینکه هرگاه مورث
ما در تمام اعیان این بلده موجب رسم و رواج مستمره بحصه محجوب المیراث متصرف بوده اند پس سکوت
او را بر رضای او که حصه ما را که نزد او بوده بحصه خود ملکیت خود و در فوت کرده است الحوالة بید

وظاهر است که این عرف مخالفتی با شریعت ندارد و الا اگر دعوی نماید ممانعت بکسی نمیرسد
بالفعل که نمی نماید خاطر جمع باشند صورت مسئله دیگر و آن اینست که اگر خواهر یا موافق عرف معتاد
سکوت ورزیده و کلمات دعوی و اسقاط را هیچ کسی از زبان او نشنیده و ترکه پدر خود
در قبض و تصرف پسر ماند و خواهر و برادر هر دو فوت نمودند و اولاد خواهر علاتی از
اولاد برادر دعوی حصه مادر خود یا جد خود می نمایند و اولاد پسر جواب میدهند
که اخوات موجب رسم و رواج و عرف متعارف این بلاد حصه را نگرفته اند و ترک
حق نموده اند و همین را دادن حصه را باولاد خواهر قبول نمی نمایند پس اجرای عرف متعارف
مذکور در این صورت اعتبار دارد پس معلوم که جواب صورت مسئله مذکوره در ذیل صورت
چهارم بیاید و معلوم گردد مستفسر را باید بود و قایل باید نمود جواب از صورت چهارم
اینست که رسم و رواج در میان شرفای این دیار اینست که اولاد محجوب المیراث
را مورث محروم نمی نماید مثلاً شخصی دو پسر دارد یکی پسر زوجه و اولاد را گذاشته روبروی
پدر فوت کرد رسم و رواج اینست که در حین حیات خود اموال و املاک خود تقسیم
میکنند بمقتضای غیرت شرافت او زوجه و اولاد پسر متوفی را محروم و محجوب نمی نمایند
و چون پدر مالک املاک متروکه مملوکه خود به تجویز خود تقسیم میکند و ظاهر است که این رسم
و رواج خلاف شریعت نیست چگونه این رسم در میان شرفای این دیار جاری نباشد زیرا که
[illegible] اهل عزت از نکاح دیگر اجتناب دارند و صبر و شکیب درین باب از لوازم
شرافت میشمارند اگر مورث اینها اولاد اینها را محروم نسازد تکفل حوائج ایشان کدام
کس کند و معیشت [illegible] ایشان چگونه برپا ماند و تکفل و غمخواری ارامل و
ایتام از خصایص جلیله اهل اسلام است الساعی علی الارملة والمسکین کالمجاهد فی
سبیل الله [illegible] بلکه این رسم را شرفای این دیار رواج داده اند از جلایل خصایل
[illegible] قصیده ابی طالب عم رسول الله صلعم قبل از بعثت آنجناب در
مدح [illegible] نموده و در صحیح البخاری مذکور است این صفت و توصیف فرموده
[illegible] وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل

لو اراد بها غيرها لم يصدق ديانة والا قضاء اذا تمهد هذا فنقول صاحب الاشباه في
حد الجاري الاصح انه ما يعده جاريا ليس محل النزاع لان الجاري لم يحد في الشرع فحمله على معناه
العرفي امر متعين وكذا قوله ومنها وقوع البعر القليل في البئر الكثيرة من الامور
الاضافية رب قليل يكون كثيرا بالنسبة الى ما هو اقل منه وبالعكس ولم يرد في الشرع
تحديد المسالة حد الكثير فحمله على المعنى العرفي متعين على الاول اما قوله الاصح تفويضه
الى راي المبتلي به الى آخره فهو مبني على اعتبار العادة صريحا فان التفويض الى راي
المبتلى به فقط الا العادة وقوله لو رات الدم على اكثر الحيض وانقطاعه ترد الى عادتها
ليس ايضا من محل النزاع لان الشرع نفسه جعل العادة في اخرها مثالها مناطا وكذا قوله
نقض العمل المفسد للصلوة مفوض الى العرف بحيث لو راه الظان انه خارج
الصلوة ليس محل النزاع لان العمل الكثيرة لم يات الشرع بحده ومقدارها فوجب رده
الى العرف وفيه تامل الى آخره وهو ان الافساد للصلوة ليس مفوضا الى العرف بل
بل المفوض الى العرف ظن الرائي انه خارج الصلوة ونسبتها باني فليتامل وقوله ومنها
تناول الثمار الساقطة اقول هذا من باب الاذن الاجمالي الذي هو مناط التحلي
التصرف في مال الغير وقد ورد به نص في ثمار المدينة كما في الصحيحين وورد نحوه في قوله
تعالى لا جناح عليكم ان تاكلوا من بيوتكم او من بيوت آبائكم الى قوله او صديقكم
فكان الشارع بنفسه جعل ترك التعرض للمعتاد اذنا اجماليا وقوله محل الاختلاف من امثال
الربوية الى آخره صريح في انه حيث لم يرد النص بكونه كيليا او وزنيا يعتبر فيه العرف
فيه ولا يعتبر المنصوص عليه وقوله قال البحث الثاني الى آخره قوله اعتبار العادة
اذا غلبت واطردت متعين في امثال هذه من البيوع و الاجارات اذا لم يرد
الشرع بتعيين الدراهم والدنانير واما قوله تعارض العرف مع الشرع فاذا تعارضا
قدم العرف اذا الاستعمال اقول هذا في الايمان والوصايا والاوقاف ونحوها
مسلم انه السابق الى الذهن من الالفاظ المستعملة فيها الى معانيها الشرعية
بل الى معانيها العرفية ومحل استعمال الالفاظ في محلها الا في الحلال

قطع نظر از آنکه موجب طعن بر مورث از خروج او از عادت مستمره فیما بین برادران است
بسبب هر یک متصرف بر حصه محجوب المیراث است دست بردار نشوند درین رسم مروج بالکل موقوف
و اقربا از بلاد محجوب تعیین نمی شوند و می گویند که تعیین موجب کجی کثیر و وقوع منازعت و اختلال
در انتظام امور که از ابتدا الی الیوم فیما بین هم جاری گشته است و می شود متعارف بشکه مورث
رو بروی خود به تحریر و قرطاس خواه متقرر فیما بین الناس اقرار میکنند پس میگویند که چنانچه این
پسر بعد هذا مالک متروکه است من اولاد پسر متوفی ام من هم مالک حصه خود هستند بعد [illegible]
حصه خود را هر چند فیما بین [illegible] متعارف [illegible] باشد و محجوب [illegible] و بروی خود تحریر [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] محمول بر تعارف متعارف خواهد بود اگر کسی [illegible]
[illegible] مورث [illegible] اسباب [illegible] ضرورت [illegible] تقریر مذکور در
[illegible] محبت [illegible] جواب [illegible] تقریر مورث [illegible]
[illegible] معتبر [illegible] ذهب الاب للطفل [illegible]
[illegible]
[illegible] اولاد [illegible] بالشرع [illegible]
[illegible] والله اعلم بالصواب

قوله قال في الاشباه والنظائر في القاعدة السادسة العادة محكمة الى آخره
نقل اقول تحكيم العادة والعرف امر مسلم عند الفقهاء لكن الكلام في محل تحكيمهما وظاهر
ان العادة بخلاف الشرع وكذا العرف لا حكم لها فان من اعتاد شرب الخمر لا يحل له شرب
الخمر قطعا وكذا اهل بلد اعتادوا امرا يخالف الشرع مثل ترك الصلاة وكشف العورة لا
يتركون هكذا بل يجبرون على ترك تلك العادة بدليل اجماع العلماء من لدن زمن الصحابة الى
زماننا هذا على [illegible] فعلم ان محل تحكيم العادة والعرف حيث [illegible]
[illegible] في اطلاق الالفاظ ويقع التردد في المراد بها المدلولات [illegible] او العرفية العامة
[illegible] والعبارات [illegible] يطلق [illegible] الالفاظ على المدلولات الشرعية
[illegible] الطلاق [illegible] حيث [illegible] على المدلولات [illegible]

الله وانتم لا تعلمون ونیز مخالف نص صریح است قال الله تبارک و تعالی وانکحوا الایامی
منکم والصالحین بناء علی القاعدة الاصولیة ان الامر بالشیء نهی عن ضده فالامر با
النکاح نهی عن العضل والحبس سواء للتحریم او للتنزیه قوله فی الجملة تشبه بحال ازواج
مطهرات حضرت سرور کاینات بایشان حاصل نتوانند شد گوییم تشبه و اقتضاء در خصایص
نمی شود و الا امت را تشبه در حال ما فوق الاربع و امثال ذلک بجناب پیغمبر روا باشد
ولیس فلیس و علی تقدیر تسلیم آن زنان اهل اسلام که بخوشی و رضامندی خود ترک نکاح ثانی
نمایند بجهت این تشبه معذور بلکه ماجور باشند اولیاء ان زنان را نمی رسد که باکراه و جبر آنها را
حمل بر تشبه نمایند و کلام در همین مقدار در ترک نکاح ثانی با فتوای ترک اگرچه تشبه بازواج
انجناب بعد از زوجیت حاصل است اما مستلزم الحاق عار بانها قبل از زوجیه حاصل نیست
زیرا که اکثر انها مثل حضرت خدیجه کبری و ام سلمه و ام حبیبه و زینب جحش تزوج ثانی
بآنجناب کرده اند والحال عار بانها لاحق نیست متزوجات مع الرسول تامل باید کرد که نوبت بکجا رسانند
و هم چنین بنات مکرمات حضرت حسین و دیگر صحابه کرام تزوج ثانی کرده اند الحاق عار نیز بانها
لازم نماید و تشبهی که منجر به الحاق عار باین قسم بزرگواران گردد البته مباح نخواهد بود
چه جای که مستحب و مستحسن بود و بالغرض در صورت رضامندی این امر الی قوله مخالفت
بالشرع عند ازدواج صریح محسوس است زیرا که نص قرانی در باب عقد نکاح بعد از تراضی جانبین
ناطق است قوله زیرا که در بعضی مقام و در بعضی امور بمقتضای فرط غیرت و شرافت و استنکاف
از نسبت انصاف بنابر رسم عرفیه تجاوز از حد شرعی الحدیث صحیح مسلم و استنباط
مستفاد می گردد عن ابی هریرة الخ این کلام صدر و جه اختلال است اول آنکه در اینجا استنکاف
از نسبت انصاف بنابر رسم عرفیه نیست بلکه استنکاف از نسبت اصل نکره زنا که اکبر الکبایر
بعد از شرک و قتل واقع شده پس قیاس مع الفارق شد دوم آنکه تجاوز از حد شرعی هم
واقع نمی شود چنانچه عنقریب مبین خواهد شد قوله پس احتیاط قید لانیعام از
جهت فرط غیرت متجاوز از حد شرعی است گوییم مجاوز از حد شرعی ممنوع است زیرا که اگر
شخصی انتقسم معامله را با دختر یا خواهر یا در مقعد ... مشاهده نماید و ...

التحريم على ان قوله لا يجلس على الفراش والبساط ولا يستضئ بالسراج للتبيين مطلق

للمثل له فان الكلام في تعرض الحقايق الشرعية والمعنى العرفية لا ما استعمل في الشرع

مجازاً وهذه الالفاظ انما استعمل في الكلام الالهي مجازاً او استعارة قوله لو حلف لا ياكل

لحماً لا حنث ان اكل لحم السمك عن هذا اليمين ليس مبنياً على تحكيم العادة والعرف

بل على ان حقيقة اللحم لا يتحقق في لحم السمك اذ اللحم انما يتولد من الدم والدموي لا

يسكن الماء وهو من باب حمل اليمين على الحقيقة ولذا قالوا ان ما يرى في السمك بصورة الدم

ليس دما حقيقة اذ هو يبيض عند الجفاف والدم يسود وكذا لو حلف لا يقعد على الارض

يقعد بالارض وقوله لو حلف ولا يركب دابة فليس من باب تعارض العرف والشرع

بل من باب تعارض الحقيقة والمنقول اليه العرفي كما هو المصرح في كتب المنطق و

قوله العادة المستمرة الخ اقول هذا في محل يتعين فيه البدل ولا

يعينه صاحب العقد وظاهر ان السكوت في امثال ذلك ينزل منزلة القول الصريح

وچون اين مقدمه معلوم شد وحقيقت تفريع مسايل وكيفيت تقديم عرف بر شرع معلوم شد

که چه معنی دارد وکجاست پس نخود دچون بحیث تفصیل باید نمود وشبهه نیست که نساء

را مثل بچه طفلان اطفال صغار دختر ندارند خود را برای خدمت وتیمار داری ایشان نکاح

جستن باید مرتبه عالی ازان است خواهند نیست چنانچه در حدیث صحیح وارد است در بغداد کسانیکه

آنجناب به اره خود داشت خواهند وبعد امرأة المیت من زوجها فحسبت نفسها عن

سائر الكفن لا عارف نام داران ارادل نیست بلکه در حق اولیاء ان ارادل است در موقعیه

انهم بوده مرتکب زنا شوند واطفال آنها را باکراه مخالفت نمایند ونیز صریح مخالف

نصوص است که در حق امهات وارد شده نسبت بازدواج والامل نیست باولیا مجلس

نقیاس حلی الله تعالیٰ را ان الله تعالیٰ اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن

فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف

ذلك یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله والیوم الآخر ذلکم ازکیٰ لکم واطهر

نیست الفرائض اولا ثم النقض نزوج بزوج آخر را اجرا مشکر وه باید داشت تا ارتکاب طلاق
لازم آید پس این تقریر مانند آن تقریر است که گویند که در ابتدای امر بدون قبول ربوا کسی قرض
نمی دهد پس منع از گرفتن سود یا دادن آن گویا اتلاف اموال یا اتلاف نفوس است پس
ربوا جایز باشد قوله ابغض المباحات است پس احتیاط از طلاق منجمله احسن اخلاق
است اقول نعم مسلم لیکن استفتا دران است که کسی مصدر این حکم میشود از راه
از مناسبت و قرابت فیمابین متروک و مهجور باشد زیرا که هجران مسلم و قسم
بلا وجه شرعی لازم می آید و ارتکاب ابغض المباحات مستحق این قدر اهانت نمی
باید کرد در حدیث صحیح وارد است که احب البلاد الی الله مساجدها و ابغض البلاد
الی الله اسواقها حالانکه رفتن بسوق و نشستن در آنجا برای تجارت و دیگر امور اصلا
مستحق اهانت نیست قوله از صورت جواب سوم است اقول در این جواب آنچه نوشته
است درست و صحیح زیرا که نگرفتن حصه از طرف بنات یا مطالبه نکردن عصبات
از اخوات امری مخرج و احسان است از طرف آنها و دادن اخوان اخوات
را در رسوم تبرع است از طرف آنها و مکافات در تبرعات محمود است لیکن اگر کسی
از آنها دعوی حصه خود نماید او را می رسد که به تکبیره و او را مطعون کردن و ملامت
ـ اصلا غیر جایز او لاخیر فی التبرعات و آنچه در اینجا مرقوم شده که چون اخوات
اهل اسلام رسم و رواج هندوان دیدند و شنیدند لحاظ از قباحت نیست زیرا که ازین
تعلیل معلوم نمیشود که مانع از گرفتن حصه خود اخوات را از این مجرد است
این حرف را موقوف باید نمود فقط سوال میکنند در مسئله علمای هند طالب
العالی و کلاه مسلمین از علمای دین متین شرع متین که کسی قایل توحید وحدت
وجود و منع گشت وحدت شهود فی مسایل الحاد و اتحاد را باحث دخل در کلی
طبع مسلمانان است و نیز حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجه معین چشتی و
حضرت خواجه قطب الدین قدس سرهم این هر سه بعید است تند یا نه
شخصی را با اقتدا و شهادت است و باد مصحف المقدر ردراج و طلب احوال

غالب ... حاصل نشود که بدون قتل این شخص دفع نمیشود او را قتل کردن درست است

و عند الله ماجور ماخوذ نمیشود اری در وقت دعوی اگر اثبات نتواند و قصاص گرفته

خواهد شد لهذا آنحضرت صلعم در جواب سعد فرمودند که نعم اگر جهارت ... نکند را الی ...

قصاص کشته خواهی شد پس برای حفظ نفس خود تعرض مکن تا وقتیکه شاهدان را

حاضر نکنی که آنگاه از قصاص مامون خواهی ماند و قد ورد فی الحدیث من قتل عرضه

فهو شهید افاد کان المقتول شهید فی هذه الحالة کان القاتل ماخوذ المتلازم

البین بین الامرین و همین معنی مفاد کلام جناب سرور در حق سعد که انه غیور

یعنی از اراده غیرت از کشته شدن خود در قصاص بر وا نمی کنند و این کلام کمال غیرت است

قوله سیما ظاهر است که تجویز محافظت از طرف نساء اولیا ازاله ... [illegible] نکاح

ملکه منع امر مباح است تجاوز از حد شرعی زیاده تر از اختیار قتل نخواهد بود گویم

این سهر قیاس مع الفارق شد بچند وجه اول آنکه در آنجا محافظت از کبیره بود و در اینجا

محافظت از امر مباح دوم آنکه در آنجا تجاوز از حد شرعی نبود و در اینجا تجاوز است از

حد شرعی است سیوم آنکه حفظ ناموس عفو باختیار قتل در شرع جائز است بلکه بلاشبهه

اگر چه منجر بحصول کشته شدن خود گردد بدلیل من قتل دون عرضه فهو شهید

قاتل و مقتول شدن بنا بر فرط حمیت و تعصب حرام بلکه کبیره است سیوم آنکه در آنجا

امریکه موجب غیرت باشد محقق بود شرعا و هو ارتکاب الزنا لا سیما بل و در اینجا

اصلا متحقق نیست بلکه غیرت در این مقام مبغوض و مردود شرعی است کما ورد فی الحدیث

ان من الغیرة ما یحب الله و ان من الغیرة ما یبغض الله فالغیرة التی یحبها الله تعالی

ما یکون فی ریبة والغیرة التی یبغضها الله تعالی ما یکون منهم من غیر ریبة بالجملة

کلام در اینست که این غیرت غیرت محموده است یا مذموم ظاهر است که چیزیکه الله

تعالی مباح کرده باشد ... و مصلحت ... برای غیرت نمودن از جهت

است قوله جواب از صورت دوم هرگاه زوج بزوج آخر ... در این ...

اشتر ... مشترکه ... الخ اقول این از قبیل بناء الفاسد بر فاسد است

و مولانا عبد الغفور لاری و شیخ عبد الرزاق کاشی و از مشایخ عرب شیخ محی الدین عربی
و شیخ صدر الدین قونوی و شیخ عبد الکریم جیلی و شیخ عبد الوهاب و از علماء مدینه منوره
شیخ ابراهیم کردی و از مشایخ مکه معظمه شیخ حسام الدین علی متقی و دیگر علماء مثل
شیخ عبد الحق دهلوی در شرح البحرین باین قول معتقد اند پس این را کفر در نسبت تکفیر
ایشان می شود مسلمانان است معاذ الله من ذلک و کلام حضرت غوث الاعظم و
حضرت خواجه بزرگ و حضرت خواجه قطب الدین اشارات باین یافته میشود در
حضرت فرید الدین شکر گنج متواتر منقول است که مریدان خود را بزبان پنجابی تلقین
ذکر میفرمودند که هرسو هست این لفظ را بگو شد دلیل تو و این دلیل صریح بر اعتراف
وحدت وجود است و در احادیث صحیحه اشارت است بهمین معنی آمده حدیث ترمذی
است لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله و نیز در حدیث صحیح است
اذا رفعت من الرکوع فقل ربنا لک الحمد فان الله تعالی یقول علی لسان عبده سمع الله
لمن حمده بلکه در آیات بسیار اشارت باین معنی واقع شده صریح بر این آیات
سنریهم آیاتنا فی الآفاق حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل
شیء شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط فاینما تولوا فثم
وجه الله و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم شخصی که از اهل قبله است یعنی اعتقاد عقاید
اهل سنت داشته باشد او را کافر گفتن و احکام کفر باوی جاری کردن خلاف طریق
اهل اسلام است و هر که مسلمان را کافر گوید مستحق تعزیر است در فتاوی عالمگیری می
نویسد من قذف مسلما بیا فاسق فهو لیس بفاسق یا ابن الفاسق یا کافر یا یهودی
یا نصرانی ای لمن قال عزر و در حدیث که در مشکوة شریف وارد است حکم که لا اله
گوید او نسبت بکفر کردن و از اسلام بیرون کردن نشاید قال رسول الله صلعم ثلث من
اصل الایمان الکف عمن قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب و لا تخرجه من الاسلام بعمل
الی آخره رواه ابو داؤد مرید شدن انکس درست است

ظاهر و باطن بشرع شریف قایم است و لهذا کافر گفتن و ارتداد بر وی جاری نکرده
درست است یا نه و هر که جاری کند حکم آن چیست — اگر شخصی از بزرگان
اجازت مرید کردن دارد و مرید را بقدر حوصله او تعلیم احکام شریعت و طریقت
هم میکند مرید شدن او درست است یا نه — اکثر مردمان خاص و خاص
عوام این دیار بعضی در طریقه علیه قادریه و بعضی در سلسله چشتیه از اولاد حضرت
فرید شکر گنج و بعضی در سلسله سهروردیه از اولاد شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی
و بعضی در سلسله دیگر از خلفاء آن سلاسل و بعضی بوساطت میان محمد رمضان
شاه مرید شده ایم و میان موصوف از زبان توبه از شنش خبر که مضمون ایشان
را شیرگس ... الخ خصوصاً و آنچه در شرع شریف است نهی و امر واقع است عموماً گناه را ده
اند و نیز رشته دراری فیما بین بنی اعمام مقرر ساخته اند و بعضی شخصان را کلمه نفی
که نزد هم بزرگان و فضلاء از انها رسیده آمده مثل کشکول حضرت شاه کلیم الله جهان
آبادی و قول الجمیل و ارشاد الطالبین حضرت نظام الدین بانسوی خوشم قدس سره
تعلیم شده بسوی مریدی بایان از ایشان درست است یا نه و نیز برگشتن از این تعهد
واجب است یا نه بینوا توجروا — قول بوحدت الوجود بوجهی که مخالف
احکام شرعی نباشد یعنی جمیع موجودات را مظاهر حق دانند و وجود را واحد انگارد در مرتبه از
وجود حکم جداگانه ثابت کند در بعضی مراتب موصوف بعبدیت و در بعضی مراتب
دیگر بالوهیت و در بعضی حلال و در بعضی حرام و در بعضی طاهر و در بعضی نجس
و مراتب وجود را هم غلط نکند و نگوید که هر مرتبه از وجود حکمی دارد گر حفظ
مراتب نکنی زندیقی و نیز گوید العبد عبد وان ترقی والرب رب وان تنزل
عین مسلمانی است تا بکفر چه رسد و مشایخ کبار و علماء نامدار باین قول
تصریحات و در میان آن تصنیفها فرموده اند از قادریان این دیار شیخ عبد
الرزاق و از چشتیان حضرت سید محمد گیسو دراز سید جعفر مکی و از نقشبندیان
حضرت خواجه باقی بالله و حضرت خواجه عبید الله احرار و مولانا عبد الرحمن جامی

اما هلیلج الاصفر فقد یستعمله قوم قوم وما وجدته مذهب فعسل فانه یخشن الامعاء
ویقبض جدا وان کان لابد فبعد النضج التام التی در نسخه صحیحه و حمیان قانون
حرف واو قبل از کلمه ما موجود است چنانچه مرقوم شد و ترکیب این عبارت آنست که ما
ظرفیه است و فیها معنی شرط و در عرف فضلاء این ما را ما واهیه نامند و وجد با
صیغه المجهول و ضمیر عنه راجع بسوی هلیلج اصفر و مذهب مرفوع منون است
علی انه مفعول ما لم یسم فاعله بقوله وجد و فعل علی صیغة المجهول عوارض طی آنست
که در کلمه ما مفهوم میشود معنی عبارت این شد که ما دام که یافته شود از آن هلیلج اصفر
جای گریز گریز کرده شود حاصل اینکه حین المقدور استعمال هلیلج اصفر نباید کرد لانه یخشن
الامعاء ویقبض المسام الاتی اطباء دیگر نیز قبل المابوعین یعنی قبل از رابع عشر
صاحب صحیح را رسد استعمال هلیلجات منع کرده اند و عبارت شیخ که در سیاق این عبارت
است دلیل صحیح مراد معنی است در بیان عدیل این نوشتی میگوید و ان کان لابد فبعد
النضج التام حاصل این عبارت است که اگر از استعمال هلیلج اصفر جای گریز نباشد بعدها
والا ضرورت شد استعمال آن و جای گریز نباشد پس استعمال آن بعد از نضج تام می باید با سبب
تعدیل قوام ماده کشنوت امعاء چنان ضرر نرساند و سبب نضج مسام که لازم
نضج است تنقبض بسیار نکند و لفظ مذهب در عرف فقها در الکلام بطریقه مختار در
اعتقاد و محل تخصیص یافته اما نزد لزاکه این لفظ در جای دیگر بمعنی لغوی باشد
حدیث
در صحیح حدیث ثبت الخلا را مذهب فرموده اند کان اذا ذهب المذهب ابعد و نیز شاعر
میگوید عنی و اصفت لعیشی فی غسق الدجی سعی من لمیل عن مذهب
و عرف مشهور کتب تحصیل لفظ المذهب علیک کجای لا یخفی علیک کثیر الوقوع

و این پنج شرط متحقق شود اول علم کتاب و سنت رسول الله در شیخ باید خواه خوانده
شود خواه نخوانده باشد یاد داشته باشد و شرط دویم آنکه موصوف بعدالت و تقوی باشد
و اجتناب از کبائر و عدم اصرار بر صغائر نماید و شرط سیوم آنکه بی رغبت از دنیا
و راغب در آخرت باشد و بر طاعات مؤکده و اذکار منقوله که در احادیث صحیحه آمده
اند مداومت نماید و شرط چهارم آنکه امر بمعروف و نهی عن المنکر کرده باشد و
شرط پنجم آنکه از مشایخ این امر را گرفته باشد و صحبت معتدبها ایشان نموده باشد پس هرگاه
این شرط در شخصی متحقق شوند مرید شدن او درست است چنانچه در کتاب قول جمیل فی
بیان سواء السبیل تفصیل این شروط مذکور است

مرید شدن

از چنین شخص هم درست است و برگشتن از آن حرام بلکه گناه کبیره زیرا که مرید شدن عهد بستن
است بر دست یکی از بندگان که واسطه در واسطه تا به پیغمبر صلعم و پیغمبر تا بخدا میرسد پس
گویا با خدا عهد بسته هرگاه آنرا بشکنند عهد خدا شکسته باشند و لهذا در قرآن مجید الذین
یبایعونك انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نكث فانما ینكث على نفسه
و در آیات دیگر در آن مذمت شکستن عهد بشدت مذکور است بسیار اند الذین یشترون
بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله
من بعد میثاقه او کلما عاهدوا نبذه فریق منهم و در حدیث صحیح مذکور است که
آیة المنافق ثلث و ان صام و صلی و زعم انه مسلم اذا حدث کذب و اذا وعد
خلف و اذا عاهد غدر فقط

سوال برای طواف قبور و طواف کننده را تکفیر کردن نموده بود

آنکه طواف کردن قبور صلحاء و اولیاء بدعت شنیعه
زیرا که در زمان سابق نبود و حالا اختلاف است که این بدعت حرام است یا مباح در بعضی
کتب فقه مباح نوشته اند و اصح آنست که مباح نیست زیرا که شناخت باب پرستش لازم
می آید که تنها کرد اگر دفتار آن همین عمل می کردند و نیز طواف شرع مخص این کعبه وارد شده
قبر بزرگ را مثل به کعبه کردن خوب نیست لهذا کرا این عمل می نماید او را کافر گفتن و از دائره
اسلام خارج ساختن بسیار شنیع و قبیح است همچنین تکفیر کننده را تکفیر کردن نیز بسیار قبیح

قدرت را از داد بی تا اعلی المخلوق من وجه در امری مختار نیستند و حق تبارک و تعالی

بر هیچ مخلوق هیچ نهج مفوض نداشته که خود از آن طرف عاطل شود این نباید گفت

که امر سوختن بآتش و امر ربودن کهربا و خشکی بآب مفوض مطلق است بلکه عادت

خود را بدین نهج جاری داشته که هرگاه آتش چیزی را بگیرد سوزانیدن کند همون وقت صرف قدرت خود

به جهت آن شی کند و اگر او متوجه نشود آتش هیچ کار نکند والقیاس من هذا القبیل

باید دانست که هیچ قدرتی و اختیار مقبولان حق مطلقا مفوض نکرده که ایشان را در این باب

اختیار کلی باشد و نیز باید دانست که وقوع اکثر خرق عادات از تبدل معجزات

از ذوات انبیاء باختیار ایشان سر می زند یا اینکه اگرچه ایشان صرف قدرت جدید پیدا نکنند

اما در آن باب قدرت دارند هرگاه قصد نمایند ضرور وقوع آن فعل گردد و

خواه دعای ایشان بالضرور هر وقت مقبول بارگاه حق تبارک و تعالی بلکه وقوع این امر

محض بتفضلات او تعالی جهت اظهار مقبولیت مقبولان خود است که اکثر اوقات

انبیاء و اولیا که معجزات و خرق عادات از ایشان سر می زند بایشان هم اطلاع نمی شود

و اگر هیچ امر قدرت باختیار ایشان می بود و مقبول تر در عباد او تعالی ذات السرور کاینات

است که جهت اسلام ابوطالب و ابوجهل و ابی لهب اعمام خود چرا و چه را زمود نا هت سال

دعا کرد و تمنا داشت تا مر کریشان حتی که بعد وفات ابی طالب جهت حذف

گناه او استغفار کرد بخیال اینکه شاید که بطور خرق عادات و معجزات که او تعالی بتفضل

خود از دست من در دنیا بظهور میرساند شاید الیعنی هم بخلاف موعود باشد که در مغفرت

کفار جهت اجابت دعا فرماید اما چون منظور او تعالی نبود انهم سعید نگشت که عتاب

حکم آمد الا ای مخاطب تو الخ تمنوا هم من ونه اینجهت تصور باید کرد که مقبولیت و قرب یکی

تا و ایشان نقصانی لازم آید بلکه او تعالی جمیع کار ها و همه وقوعات را در قبضه اقتدار

خود خواسته جمله موقوف داشته و او تعالی در حق عباد در کلام مجید در سوره صافات

والله خلقکم وما تعملون یعنی پیدا کرد شما را و هر چه از شما سر می شود از خود او تعالی در

جهاد بر کفار بود در عهد محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی

ا... مذهب یعنی مفرد جای کریز بسیار مستعمل شده اما حمل کلمه ما بر نفی پس بعید دیم
... فاسد میکند زیراکه برین تقدیر وجد بصیغه معلوم است یا مجهول و ضمیر صیغه عنه
بر تقدیری که وجد بصیغه مجهول شد راجع بقوم است یا به ملیلح و لفظ فعل در مذهب فعل
مصدر است یا ماضی معلوم یا ماضی مجهول و اگر مصدر است مضاف الیه مذهب است یا صیغه
او ... و علی کل تقدیر معنی صحیح نیست زیراکه بر تقدیر مجهول بودن وجد معنی چنین
خواهد بود دریافته شده است از آن قوم مذهب کردن حالانکه سابق مذکور شد که قد تستعمل
قوم و همچنین اگر وجد بصیغه معلوم شد و ضمیر عنه برین تقدیر متعین است که به ملیلح
اصغر راجع خواهد بود شد و ضمیر خواهد شد در ضمیر وجد بقوم یعنی نیافت القوم از
ملیلح اصغر مذهب کاری بآن مذهب کرده شده است یا مذهبی که کرده است
یا الجهم ... تامل بعاقل زکی پوشیده نخواهد ماند که حمل ما بر نافیه درست نمی شود
و علی کل تقدیر تعلیل فاد لا یخفی بحکم یکی از محتملات ربطی ندارد و همچنین از ارجاع
ضمیر مفرد بسوی قوم اگر چه نظراً الی افراد اللفظ جایز در شعر آید لکن مستعمل نیست
... حمل کنند همین قسم قباحتها در پیش می آید زیراکه بر تقدیر احتمال
بسیار در وجد بصیغه مجهول است یا بصیغه معلوم و ضمیر عنه راجع بقوم است
یا به ملیلح و لفظ فعل ماضی معلوم یا مجهول و مذهب مضاف است بآن یا موصوف است
و علی التامل جمیع تقدیرات قابل التفات نمی ماند و نیز ما موصوله شد و وجد بصیغه مجهول
و ضمیر عنه راجع بقوم ... که ... قبل از مذهب ضرورتی باید و باز برین ما موصوله
بر تقدیریکه لفظ فعل مصدر شد خواه مضاف الیه خواه صفت صحیح نیست اگر مذهبی
خبر ... شود پس لفظ ما وجد عنه را تمام ... و ... نیز ... طور قیاس باید نمود
و علی کل تقدیر تعلیل فاد لا یخفی الا ... ربطی خورد ... اور حمل کلمه ما بر ظرفیه
... دانسته ... فقط

... وجه مجبور است یا ... واضح کرده میشود
... جمیع مخلوق ... امری مختار نیست و حق تبارک و تعالی

بدیگری جز در بهشت چه آتش دوزخ انجام شد ازین جا هیچ گونه نسبت ظلم باو تعالی بر مخلوق خویش

عاید نیست و آنست که خلق کرد او تعالی این اشیا را مثلا برای دوزخ جمعی را برای نار و جمعی را

برای جنت چه تجویز آن یعنی سبب بنا بر آن ظلم نیست از او تعالی زیرا که ظلم عبارت است

از تکلیف دادن است پس در ذبح نیز تکالیف بدین نوع ظاهر و آن را کسی ظالم نمیگوید و

اگر عبارت از تصرف فی ملکیت غیر است چنانکه گذشت در علامت باری و ناچیز ظلم

در شأن او تعالی در دنیا از وقوع سعادت و شقاوت در آنها نیست بل از او تعالی است

من شقی شقی فی بطن امه و من

سعد سعد فی بطن امه یعنی هر که سعید یا شقی است از شکم مادر یعنی قبل از دخول در

دنیا و قبل از تلبس به افعال خیر و شر او تعالی عادت خود جاری داشت برین نهج که

هدایت کنند انبیاء بر مرضیات او تعالی خلق را و هر که سعید است قبول کند آنرا و هر که

شقی است باور نکند آنرا اگرچه اقبال و انکار آنها نیز جزو تصرف اوست و جاری کرد تخویف

و تعذیر را جهت عفو و عصیان عباد جاری کرد عادت خود را بر اینکه هر گاه آتش

سوزاننده زیر چیز قبول کند آنرا اگر موم است در گداختگی و سوختگی و نه قبول کند آن اگر

سنگ است پس از آنکه فرق سنگ و موم پیش ارباب نظر ظاهر است زیرا که سنگ آتش نمی‌

دارد اینجا که حقیقت شقاوت انسان جز عالم غیب کسی نمیداند در هر چیز علم غیب احدی

جز حق تبارک و تعالی صرف نیست که اتفاق جمیع اهل سنت برین است ازین جهت تعلیم

هر سعید و شقی و تحدید هم منکر حسب اجرای عادات الهی ضرور آمد برین نوع

است که شخصی پرورش کرد دو دنبه را پنج را برای ذبح کردن و باقی را برای پرورش و هر

وقت ذبح کردن آنها را که برای پرورش داشته بود ذبح کرد و پرورش غیر آنها را اکنون

در ذبح مملوک ظالم و ماخوذ نیست و در همین قبیل ظالم نیست در بردن نار و نه در بردن

در جنت بندگان خود را بجهت آنکه مانع و مواخذ آن احدی نیست و اگر از ظلم گفته

شود همین که تکالیف مقصود است بر بعضی باوجود بی قصوری پس لازم آید که ذابح

ظالم گفته شود به نسبت تکلیف مذبوح کذا معنی باقیماند کلام در اینکه او تعالی در

چنانچه تیر انداز که هرگاه تیر اندازد حقیقتاً خدا تیر می اندازد که در نظر ظاهر وقوع آن از
دست آن بود پس اینجا ثابت شد که بنده مجبور مطلق است و باید دانست که جمیع افعال که باسباب
ظاهری تعلق دارد چنانکه هوا و سوختگی با آتش و هدایت با انبیا و ضلالت
با ابلیس همه از طرف قدرت است بموجب وقوع آن و عادت او بر همین گونه جاری
است که هرگاه اسباب ظاهری متعلق گردد الوقت او تعالی از طرف قدرت خود در
وجود آن فعل کند و چنانکه نوبت هوا می شود او تعالی هر موج ریگ را بقدرت
خاصه خود جنبش می دهد و همچنین [illegible] بعضی از تاثیر هوا است در عقیده جمیع اهل سنت
و جماعت چنین است پس این همه مجبور هستند مخلوقات پس ترجیح ابلیس مواخذه با اهل
اسلام عصیان در دنیا یا آخرت آیا ظلم است از تعالی یا چه ظلم عبارت است
از تصرف در ملکیت غیر و تصرف ملکیت خود را ظلم نگویند چنانچه شخصی اگر در ملکیت خود
تصرف کرد مثل آنکه پارچه خود را سوخت خواه درید یا از باغ خود بعضی درخت
را پرورش کرد و آب داد و بعضی از درخت [illegible] را بریده [illegible] پرورش کرد
این ظلم نیست و نیز انسان مالک نسبت ملکیت که با غلام دارد بعضی را تعلق کرد
و [illegible] رسید [illegible] چند [illegible]
هر چه با ملکیت غلام شد از ملکیت اوست اگر کسی هزار روپیه کسی غلام را
داده [illegible] آن را از غلام بستند در تصرف خود آورد یا دیگری داد خواه بدریا انداخت
شرعاً و عرفاً این ظلم نیست پس هرگاه با انکه نسبت ملکیت عبد بعید
این قدر تصرف جائز است خالق که مالک مطلق است با وجود نسبت ظلم در ملکیت خود چگونه
روا باشد و ازین قبیل است که اگر شخصی حیوانی را به تعلیم و تفهیم امری کند
مثلاً [illegible] اینکه دست [illegible] محکم کرده بود [illegible] نتوانست
و مالک [illegible] تادیب او را واقع کرد شرعاً و عرفاً این ظلم نیست زیرا که حیوان [illegible]
[illegible] کردن و نکردن ممنوع است [illegible] کلام مانند حرکت لغوی غیر لغوی [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] است که شاید در ان حکمت داشته باشد که اطلاع آن

مذکوره محل اختلاف است بانیمعنی که دران اختلاف هم می شود نه آنکه دران اختلاف نشدن ضرور است پس در صحت نماز که در صورت تعظیم و نیاز است اختلاف نیست

هم چنین در حلت گاو و گوسفند و حرمت گربه و خوک اختلاف نیست و در میراث پدر و پسر و دختر و زن و نحوهم اختلاف نیست بخلاف تحقیق و تفتیش ارکان و شروط و فرائض و واجبات و سنن و مستحبات نماز و امتیاز هر یکی از آنها که این مطلب از قبیل ثانی است نه از قبیل اول مثل طریقه دیدن از چشم محل اختلاف نیست و حقیقت ابصار مختلف فیه است در میان دانشمندان فن طبعی است و هم چنین حیوانات بحریه و بریه که خوردن آنها در اکثر مردم سکنه اقالیم عامره معروفه معتاد نیست در حلت و حرمت بعضی آنها اختلاف واقع شده و همچنین در سهم ارث جد با برادر دران اختلاف است چرا که آن هم فی الواقع از قبیل ثانی است چنانکه بر هوشیار آشکار است و عدم اختلاف

اختلاف در جده محل مطلب باشد و در وضوح و ظهور و اکمال و اتمام دینها باعتبار قسم اول است که اصل بدعا است و قسم ثانی بسبب عوارض پیدا می شود مثل آنکه بیمار در جسم کسی پدید آمد و برای نگریستن حاجت به تدابیر و ادویه و تحقیق طبقات و رطوبات جسم سائر حالات و تشریح آن و اوصاف شیشهای عینک و طریقه [illegible] صناعت [illegible] خواهد افتاد و انهم امور چند فنون طویله عمیقه و صنایع عجیبه دقیقه باشند لکن از [illegible] سلیم الفطرت بآن محتاج نیست هم چنین مثال باید فهمید که شرح صدر شرع برای بیان حال اسلام الفطرت واضح و کافی است و محل اختلاف نیست و الخ محل اختلاف دریافت کرد به حدیث شریف است الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشتبهات لا یعلمهن کثیر من الناس فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام کالراعی یرعی حول الحمی یوشک ان یرتع فیه الا وان لکل ملک حمی الا وان حمی الله محارمه الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت فسد کله الا وهی القلب این حدیث

باب الکسب وطلب الحلال

از مشکلات است یعنی حلال ظاهر است و حرام ظاهر است و درمیان این امور مشتبه الحال اند

تجویز هم چو عادات بدون آن نیز بر مقاصد قادر بود لغو کرده است بالجمله یعنی در تعذیر
و تحدید و حدود و قصاص با وجود مجبوری انسان پس تصور باید کرد ضروری نیست که انسان
به جمیع حاجات مثلا تسع فواید کلمه در اراده او تعالی منحصر باشند زیراکه بر کار مخلوق بر فواید
مطلع شدن امکان ندارد چه جا که در کارها و اراده های حق تبارک و تعالی
شخصی درخت ترش را پرورش کرد و درخت شیرین را تبر اشنید الحرج بظاهر نظر کارش
خلاف عقل است اما ممکن است که ضللی تجویز کرده باشد از ماندن درخت شیرین بجهت
خوف ضبطی بحکم حاکم و نحوها والقیاس علی هذا بر لغویت و نحو لغویت هر امر فاعل آن
کار خوب آگاه می شد ضرور نیست که هر کس از آن مطلع شود هر گاه در ارادت و افعال
انسانی هیچ عقل است پس در توقعات و ارادت او تعالی بی اکثر لا تعد و لا تحصی
است و در هر امر حکمتی و فوایدی که خارج از احاطه تعقل و تجویز انسان است چگونه
همه یکی ادراک تصور کرده آید پس نسبت ظلم و لغو بآن ذات منزه حق تبارک و تعالی
چگونه گنجایش هیچ گونه شدن نمی تواند واضح کرده می شود مثلا تنکه در اینجا بعد رسیده
در جنب ذکری که منظور و مقصود آنجا هست تشبیه کامل در رداء اگر احدی مقصر انفهمی
طور بنیاد مذکوره انجا تشبیه کامل جوید و نسبت بنیاد از آن نقصان تشبیه داند تشبیه را کما
لست تشبیه و هر امر لازم نیست فقط تحقیق کرده شد محصول این سوال و جواب از مولانا مرشدنا
مولوی محمد اسمعیل صاحب محدث دهلوی مد ظلهم الله تعالی عار و ساله اختتام رسید
گرفتی بود از غیر موضع در کلکته و توابع آن دولت

بیانه این سوال در انبیا و در زمان که سال هم از دیه جهلام از صدی سیوم از هزار
دوم هجری شده است چنان مناسب می نماید که بعد تمهیدی نوشته آید هر چند آن تمهید از
قبیل مسلمات مشهور شرعیه است لیکن نسبت اذهان بعضی اهل زمان خفا در آن رو یافته
و آن این است که احکام شرعیه ظاهر است علو ریکه اختلاف را در آن گنجایش نیست و مراد
از احکام آن احکام اند که بموجب اقتضای خلقت بشری که از اکثر افراد بشر اتفاق آن
... بسیار است مطلوب بنیاد اصلاح معاد و محتاج اید ضرورت معاش است و غرض هم

عوارض باعث بود ولحاظ اسلام هر مسلم است اما بودنش از جنس شبهات پس بنا بر آنکه
و در روایات صحیحه لا یتقوی احتجاج باتفاق در ربای که اهل اسلام حاصل میشود نیست پس درین اختلاف
واقع شد اکثر المجتهدین بحرمت آن قایل شده اند بجهت آنکه انهم ربا است و حرمت ربا صریح
در قرآن مجید است و دلیلی که این سبب آن ربا از ربای عام خاص شود و حکمش جداگانه شود
تا پایه ثبوت نرسیده و نزد طرفین یعنی امام اعظم و امام محمد حلال است چه مال حربی را
حرمت نیست که گرفتنش حرام بوده و حدیثی منقول شده که مکحول تابعی میگفت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا ربا بین المسلم والکافر فی دار الحرب و این چنین حدیث را تابعی
روایت کند و نام صحابی نگوید مرسل گویند و در آنکه مرسل قابل احتجاج است یا نه اختلاف
است و قطع نظر از مرسل بودنش در کتب صحیح محدثین و به روایت راویان معتمدین که
روایت آنها را بموجب اصطلاح محدثین صحیح توان گفت موجود نیست پس از جهت سود
گرفتن از کافر حربی در دار الحرب منجمله امور مشتبه مختلف فیها است و هر حنفی عبث از
نگوید که مارا بجهت اختلاف ائمه دیگر باید که جای اشتباه نباشد پس اورا باید گفت که اختلاف
ائمه الثلثه مقام اشتباه است خصوصا درین محل که سواد اعظم یعنی جمهور علماء یکجا
اند و قلیلی جانب دیگر اینجا اختلاف از قبیل اختلاف مسلم و نصرانی یا اختلاف
سنی و رافضی نیست که جانب نصرانی و رافضی بالیقین باطل می باشد و در اینجا مخالفت
قاضی ابو یوسف با طرفین و موافقت ایشان با سواد اعظم برای تنبیه همچنین صنع عینی
کافی است باقی ماند تحقیق دار الحرب پس باید دانست که بیان دار الحرب و دار الاسلام
از فروع حکم جهاد است و هرگاه جهاد فرض شد تمام اقالیم و بلدان سوای مدینه منوره
الا ماشاء الله دار الحرب بوده و هر اقلیم که بر حکم حکام در آمد دار الاسلام گردید پس دار الحرب
اصلا همچنین شد که آن دار است که زیر حکم اسلام گاهی نیامده بود و با آنکه دار الاسلام دار الحرب
گردد پس از عوارض طاریه است و شروط تحقیق آن از مذاهب غیر مذهب حنفی معلوم نیست
و در مذهب حنفی یک شرط باتفاق ائمه ثلثه است و دو شرط نزد امام اعظم خلافا للصاحبین
من بعد گاهی اشتباه در تحقیق آن شروط می افتد و آن بار از جهت قصور ادراک معانی

نمی دانند حلال آنرا بسیاری از مردم پس هر که بپرهیزد از امور مشتبه پاک سازد دین
را و آبروی خود را و هر که با خود در شبهات دیفتد در حرام مانند شبانیکه می چراند گرد حمای
نگاه داشته شده برای چراگاه از طرف حاکم نزدیک است که بچرد در آن آگاه باشید هر بادشاه
را حمی می باشد آگاه باشید و حمی خدا تعالی حرامهای اوست آگاه باشید و هر آینه در بدن
پاره گوشت است چون نیک شود نیک گردد تمام بدن و چون تباه شود تباه گردد تمام
بدن آگاه باشید آن دل است ازین حدیث معلوم شد که در میان حلال بین و حرام بین امور
مشتبه که بدریافت مردم بسیار نمی آید و مردمانیکه از مردم که دانای آن امور اند فیما
بینهم متفاوت هستند ولهذا در حق معاذ بن جبل که صحابی جلیل القدر بود حضرت رسول
الله صلعم ارشاد فرموده اند که اعلمکم بالحلال والحرام معاذ بن جبل الا این ارشاد لا بد
افاده میکند که در شناختن حلال و حرام صحابه باهم متفاوت المراتب بودند
و داناترین ایشان معاذ بوده اند بعد دانای را [illegible] حال امور مشتبه مثل
حال حلال بین و حرام بین گاهی ظاهر شود و انیجی از سیرت صحابه در باب اجتهاد و سائر
رکه مجتهدین است موجود و هویداست حاجت بیان ندارد و لهذا احتمال خطا در اجتهاد
از مجتهد موجود است و احیانا حکم از شرع صاف و هویدا می شود و هر [illegible] آن میدانند
لیکن بسبب عوارض خارجیه اشتباه پیدا می افتد هر چند آن اشتباه بسبب [illegible]
تحقیق مطلوب نباشد مثلا وقت نماز مغرب هویداست لیکن در روز ابر اشتباه
واقع میشود و وقت نماز جمعه نیز ظاهر است لیکن دریافت ابتدای آن بر ضعیف
البصر دشوار می افتد و این سبب اشتباه و اختلاف از طرف شارع نیست
بلکه از طرف اشخاص است بعد این تمهید باید دانست که حرمت سود که در قرآن مجید و
نفع مقرر کرده کنند تا ادای آن وام نفع مقرر متزاید گردد از قبیل اول و از
جنس حرام بین است بنابر حکم در دار الاسلام بود اما در دار الحرب از کافر حربی
از قبیل ثانی از جنس مشتبهات است اما ... از قبیل ثانی پس بنا بر ... اخذ
... در دار الحرب و توطن در دار ... با کفار حربی شود از قبیل

وقال بعض المتاخرين اذا تحققت تلك الامور الثلاثة في مصر المسلمين ثم حصل لاهله
الامان ونصب قاض مسلم ينفذ احكام الاسلام عاد الى دار الاسلام فصول عماد
ر ز فصل اول اختلف اصحابنا ان دار الاسلام متى تصير دار الحرب قال الامام الاعظم
رحمه الله عليه لا تصير دار الحرب الا باجراء احكام الشرك فيها وان يكون متصلة
بدار الحرب لا يكون بينهما وبين دار الحرب مصر للمسلمين وان لا يبقى فيها مسلم او ذمي
امنا بالامان الاول فما لم يجتمع الشروط الثلاثة لا تصير دار الحرب قوله وان
لا يبقى فيها مسلم او ذمي امنا بالامان معناه وان لا يبقى فيها مسلم او ذمي امنا
على نفسه هكذا ذكره في السير الكبير وذكر في المبسوط وان يبقى فيها مسلم او ذمي
امنا بالامان المشركين وعند ابي يوسف ومحمد رحمهم الله اذا اجروا فيها احكام
المشركين فانها تصير دار الحرب سواء كانت متصلة بدار الحرب او لم تكن بقي فيها
مسلم او ذمي امنا بامان الاول او لم يبق فيها ذهبا في ذلك الى انا اجمعنا ان
دار الحرب تصير دار الاسلام باجراء احكام الاسلام فيها وان بقي فيها كافر
اصلي ولم تكن متصلة بدار الاسلام بان كان بينها وبين دار الاسلام مصر آخر
لاهل الحرب فكذا وجب ان تصير دار الاسلام دار الحرب اذا اجروا
فيها احكام الشرك وان بقي فيها مسلم او ذمي امنا بالامان الاول او كانت وسط
دار الاسلام باجراء احكام الشرك فيها اعتبارا لاحدهما بالاخرى وله ان هذه البلدة وكـ
دار الاسلام باجراء احكام الاسلام فيها فما بقي شيء من العلة يبقى الحكم ببقائه هكذا
ذكر شيخ الاسلام ابو بكر رحمة الله عليه في شرح الاصل وذكر رحمة الله في موضع آخر منه
ان دار الاسلام لا تصير دار الحرب اذا بقي شيء من احكام الاسلام وان زال غلبة اهل
الاسلام وذكر صدر الاسلام ابو اليسر رحمة الله في سير الاصل ان دار الاسلام
لا تصير دار الحرب ما لم يبطل جميع ما به صارت دار الاسلام كذا ذكر في باب احكام
المرتدين وذكر شيخ الاسلام الاسبيجابي رحمة الله عليه في مبسوطه ان دار الاسلام محكوم
بكونها دار الاسلام فيبقى هذا الحكم ببقاء حكم واحد فيها ولا تصير دار الحرب الا بعد

عبارات کتب فقه را از جهت قصور ادراک که تعلق باحساس دارد ذیل آن با عبارت جمع

حاضر این وقت نوشته می آید و ثانیا بیان تحقیق آن ان شاء الله تعالی خواهد شد در طویل

کتاب الجهاد در منتقی شرح ملتقی الابحر و مصنفین مصنفین در مختارات

ودار الاسلام ما یجری فیه حکم امام المسلمین ودار الحرب یجری فیه امر رئیس الکافرین کما

فی ذکر الزاهدی انها ما غلب فیه المسلمون وکانوا فیه آمنین ودار الحرب ما خافوا فیه

من الکافرین و در خلاف آن دار الحرب تصیر دار الاسلام باجری بعض احکام الاسلام

فیها واما صیرورتها دار الحرب نعوذ بالله منه فعنده بشرط ثلثه احدها اجراء احکام

الکفر اشتهارا بان یحکم الحاکم بحکمهم ولا یرجعون الی قضاة المسلمین فی الذخیرة والثانی

الاتصال بدار الحرب بحیث لا یکون بینهما بلدة من بلاد دار الاسلام یلحقها المدد

منها والثالث زوال الامان ای لم یبق مسلم او ذمی فیها آمنا الا بامان الکفار اولا

لم یبق امان الذی کان للمسلم باسلامه وللذمی بعقد الذمة قبل استیلاء الکفار وعند

هما لا یشترط الا العلم وقال شیخ الاسلام والامام لا شبهه فی ان الدار محکومه بدار الاسلام

مرتب بقاء حکم واحد فیها کما فی العمادیه فالاحتیاط ان یجعل هذه البلاد دار الاسلام

وان کانت السلاطین فی الظاهر من الشیاطین ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین

ونجنا برحمتک من القوم الکافرین کما فی المستفتی و در فتاوی در باب نکاح الکافر از

کتاب و منتقی مذکورست ولو کان ذلک ای اسلام احدهما فی دارهم ای دار الحرب و ما لحق

بها کالبحر المالح لا تبین حتی تحقق ملتبا در شرح مواهب الرحمن فی مذهب النعمان

کتاب السیر آخر فصل فی الموادعة و بشرط فی صیرورة دار الاسلام دار الحرب زوال

الامن ای امن المسلمین علی اموالهم و انفسهم واتصالها بها بلا فاصل بینهما وظهور

احکام الکفر فیها عند ابی حنیفة واکتفی بالشرط الثالث صیرورتها دار حرب

کعکسه وهی صیرورة دار الحرب دار الاسلام فانه بظهور احکام المسلمین فیها

بشرطها و دار الحرب بظهور فیه احکام اهل الحرب ما دام فیه شیء منها بخلاف

دار الاسلام لانا امرنا بجعلنا اعلام الاسلام و احکامهم اعلاء کلمة الاسلام فانها بخلافه

دران کتاب چیزی که بخط من بود درج نموده شمارا اطلاع انمعنی است یا نه فقیر عرض نمود که بنده
زبان پشتو نمیداند تا الحال کتابهای این لغت آگاه نشده موافق فرموده تحقیق خواهم کرد باز عرض
نمودم که از مذاهب فقهیه کدام یک مختار و پسندیده جناب است فرمودند که هیچ مذهب پسندیده نیست یا
بطور ماهیت افراط و تفریط بعمل آورده اند باز عرض نمودم که از طرق اولیاء اسعد کدام یک
طور جناب عالی است فرمودند که درینجا همون جواب است و در هر طریقه چیزهای نامرضی با اختلاف
طورها احداث نموده اند و با این همه از طور خصوصیتی دارند زیرا که در عهد ما سه طریق شغل
که در تقرب الی الله مفید باشد معمول و مروج بود ذکر و تلاوت قرآن و نماز اینها فقط ذکر را
شغل مقرر کرده اند و تلاوت قرآن و نماز را شغل نمیدانند بعد ازان عرض نمودم که تلاوت قرآن
و نماز را چگونه شغل باید نمود از جناب ایشان و طریق شغل تلاوت قرآن و نماز را القا شده
و چیزی بزبان هم فرموده اند لیکن بیشتر تاثیر باطنی معلوم کرده ام و حالت باطنی متغیر
شدید پیدا کرده که در وصف نمی آید از انوقت آن اثر را در باطن خود مستقر می یابم باز عرض
کردم که هر چند مرا انتساب و توسل بجناب عالی از راه طرق و سلاسل بسیار بحمد الله حاصل
است لیکن میخواهم که بطور ظاهر بیعت نمایم آنجناب دست خود را دراز کرده دست فقیر را گرفته بیعت
نموده اند دران وقت القای اثر عظیم در باطن فقیر نموده اند بعد ازان عرض کردم که اکثر صحابه
خصوصاً قریشیان با جناب عالی مشاجرات نموده اند در حق آنها حکم چیست و چگونه بوده
این حقیقت فرموده اند که ما از ایشان شکایت برداشته اند درگذشتیم باز فرموده اند شکایت
برادر را برداشتم و شکر رنجهای درمیان ما بود مردم نافهم اینرا دور دور برده اند و
بسیار افزوده اند و باز عرض کردم که فلان جماعه خود را سید از اولاد جناب عالی می انگارند
فرمودند که آن جماعه از اولاد من نیستند دروغ میگویند بعد ازان بیک یک جماعه بهمان
سرعت کمان تشریف بردند و مردم دیگر که منتظر بودند در حیرت ایستاده اند که
کاش این صحبت فوری امتداد می پذیرفت فقط انتهی بعد تحریر شرح رویای فقیر از وقوع و
عدم وقوع استفسار نموده اند و در صورت وقوع استفتای حال اشکالات درج
بران نموده اند پس مخفی نماند که در صحت نسبت این رویا ها اطراف فقیر بطوریکه تشریح آن

وان القرآن ودار الحرب تصير دار الاسلام بزوال بعض القرائن وهو ان يجري فيها احكام
اهل الاسلام وذكر الاسفيجابي رحمه الله في واقعاته انها صارت دار الاسلام باجراء احكام الاسلام
فيها بقي علاقة على ابقى الاسلام ترجيح جانب الاسلام وذكر رحمه الله في الملتقط ان البلاد التي
في ايدي الكفار لا شك انها بلاد الاسلام لا بلاد الحرب لانها غير بلاد الحرب ولانهم لم
يظهروا فيها احكام الكفر بل القضاة مسلمون والملوك الذين يطيعونهم عن ضرورة
مسلمون وان كان من غير ضرورة فكذلك ايضاً وكل مصر فيه وال مسلم من جهتهم يجوز فيه
اقامة الجمع والاعياد واخذ الخراج وتقليد القضاء وتزويج الايامى لاستيلاء امامهم
عليهم واما طاعة الكفرة فذلك هو موادعة ومخادعة واما بلاد عليها ولاة كفار يجوز
للمسلمين اقامة الجمع والاعياد ويصير القاضي قاضيا بتراضي المسلمين ويجب عليهم ان
يلتمسوا من الكفار واليا مسلما از فصل اول فصول عمادي است و همين روايت در فتاوى
عالمگيري است والله اعلم بالصواب تمام

بسم الله الرحمن الرحيم

هفت سال میشود که در شب هفتم ماه رجب شب معراج علی اکثر الروایات فقیر در خواب دید
که میدانی در آن بساطی سفید براق گسترده اند بر آن فرش مردم بسیار با اشکال نورانی
و لباسهای فاخره منتظر قدوم برکت لزوم جناب حضرت امیر نشسته اند فقیر هم
در یافت ایشان در انتظام بر فرش مذکور جا گرفته که جناب جناب حضرت امیر از
جانب قبله نمایان شدند و سمت آن فرش توجه فرمودند و مردم همه برای تعظیم بر
خاستند و بر لب فرش منتظر ایستادند فقیر نیز در وسط فرش منتظر ایستاده بسبب
هجوم اشخاص با عظمت تا لب فرش نتوانست رسید ایشان تشریف آوردند تفریق صفوف
نموده نزد فقیر آمده چهار زانو نشسته اند فقیر با ادب تمام دو زانو مقابل نشسته الطاف
بسیار فرموده با هیچکس کلام نفرمودند محض با فقیر همکلام شدند فقیر آن وقت را غنیمت
دانست و چند چیز را از وقف مردم که حاضر شده عرض نمود جواب صواب یافته
الا الحمد فرمودند این بود که شنیدم که شخصی زبان انگریزی کتابی تصنیف کرده است

اول نسبت ادنی مناسبت صوریه بلفظ اکثر تحریفاً تبدیل نموده حسب نقل کر تلاوت قرآن
الی آخر العبارت لهذا بحث غیر مذکور بودن ذکر کلمه که بموجب حدیث شریف افضل الاذکار است
شبه بخاطر ناظرین راه یافته واصل عبارت این نیز اکه در عهد ما سه طریق شغلیکه در تقریب الی الله
مفید شد معمول ومروج بود ذکر تلاوت قرآن ونماز وایشان فقط ذکر را شغل مقرر کرده اند و
تلاوت قرآن ونماز را شغل نمی دانند انتهی و هر چند که وقوع تحریف در عبارتی که نسبت تصرف
ناقلین متغیر شده در آنجا رسیده بر اذکیا بعد دریافت عبارت صحیح الفاظ منقوله شده واضح
است لیکن بنا بر مزید اطمینان خاطر طالبان حق به مزید توضیح نوشته میشود که در عبارت قوله
بل سه صفت بر وجود لفظ ذکر بجای لفظ اکثر الاگر فنسیل این لفظ محرف سه طریق شغل مذکور
که ذکر وتلاوت قرآن ونماز بیان آن سه است پس لفظ اکثری لفظ ذکر واقع شود طریق شغل معنی
و باقی ماند و آن خلاف سیاق کلام است که در ما سه طریق شغل سه مذکور شد وجوه
وجوه وقوع تحریف لفظی از ناقل شرح جولب به صفحه مرتسم گشت اشکال الا اگر مطابق روایا
ذکر هم وارد در لفظ قریب الی معلوم می شود از اصل منهدم گشت و وجه رفع اشکال
ظاهر است چه لفظ ذکر در شرح رو یا در بیان طریق شغل مذکور است ناسخ آن را با دنی مناسب
صورت تلفظ اکثر تحریفاً تبدیل نموده و در دوم در ذکر داخل است پس آنهم مذکور هما
لعل هذا الاشکال واضمحلال ذلک الاعضال الکریم بر بیان حال شطحیات دوم که منشا
آن التعمق در عبارات شرح جولب و مواخذه بر ظاهر بعضی از الفاظ است چهار مقدمه را
بطوری تمهید میکنم که بعد استماع نتیجه از آن خود بخود شبهات از دل مرتفع میباشد
غیر مختار و ناپسند بودن مذهب غیر دیگر است و باطل بودن آن
امر آخر غیر مختار عبارت از جایز مرجوح می شود و باطل عبارت از ناجایز محض و بهمین
جهت است غیر مختار در مقابل جایز غیر راجح واقع میشود و باطل در مقابل حق کما هو المشهور
فاین هذا من ذلک غیر مختار بودن مذهب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق مستلزم
آن نیست که تمامی مسایل مختصه مذهب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق غیر مختار شود
چه مرضی مختار حتی می شد که از جمیع انحاء هر مرتبه خالی شد تا بالجمله حق و صحیح حتی

نقل کرده فرستاده آید پنج رتبه منیت و جواب اشکالات وارده بر آن بدو طریق است
اول اجمالی دوم تفصیلی اما اجمالی پس آنست که کسانی از صحابه و تابعین که شرف ملازمت
حضرت امیر حاصل شده بودند و مذهب حضرت ایشان دریافت کرده بودند البته از
مذهب آنحضرت رضی الله در امور فرعیه قطع و یقین حاصل بود و کسانیکه بالمشافه
از حضرت ایشان دریافت مذهب نکرده بودند ناچار محتاج بودند بوسایط
و در صورت وقوع وسایط بقواعد اصول و اعمال دیگر قواعد مثل تقدیم حدیث بر اثر
و تقدیم ناسخ بر منسوخ و غیر آن که در موضع خود مبین است محتاج چنانکه در احادیث نبویه
علی مصدرها الصلوة و التحیه نیز بنابر وقوع وسایط اعمال مثل این قواعد می کنند
و بعد از عمل این قواعد ادراک واقع غیر لازم جایز است که در واقع حدیثی یا اثر صحیح
از جناب منسوب الیه صادر شده باشد و در حدیثی یا اثری صحیح و معین که از روای
بمقتضای خبریت واقع شده باشد لیکن از آنجا که مجتهد مکلف با عمال این
قواعد است نه با دراک واقع لهذا جایز است که مجتهدی مذهب حضرت امیر را در بعضی
مسائل فقه بنابر بعضی مثل ضعف رواة نرسیدن حدیثی صحیح بکمال او بر خلاف
آن مذهب ترک نماید و حال آنکه آن مذهب در واقع مذهب حضرت امیر باشد
و در آن حدیث که بر خلاف مذهب حضرت با در رسیده و صحیح هم از روای در واقع
شده باشد یا مخصص یا منسوخ باشد پس مجتهد مذکور بجهت آنکه مطابق قواعد مقرره
اصولیه که مکلف بآن بود عمل کرده ماجور خواهد بود چنانکه در ترک کسی که از حدیث متعا
رضین فی الظاهر بعذر بعد از اعمال قواعد معذور است و شخصی دیگر که مذهب امیر را در بعضی
فرعیات بطریق یقینی بعض از طرق علم دانسته مذهب مجتهد مذکور را باعتبار واقع
خلاف مذهب حضرت امیر گوید البته محقق خواهد بود و طعن از هر دو مندفع و اما
جواب تفصیلی پس گوییم منشاء اشکالات بر آن دو امر است یکی تحریف ناسخ در نقل
بعضی الفاظ دوم عدم تعمق ناظرین در عبارات و جوانب برظاهر بعضی الفاظ
... پس بیانش آنکه ناقل شرح در الفاظ ذکر را که در موضع قریب بعد یکدیگر واقع

وبعضی باکثار تلاوت قرآن و بعضی بر قبه حیا که از صحبت یا علما احقیقه تجرد اما ملک استعداد
ایشان شود و بعضی باکثار صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعضی بقوت محبت در این راه
تقرب میجستند و ظاهر است که طریق مرغوب هر فرد برای ایشان بوده که بآن تقرب میجست
لیکن الطالب بحقایق دیگر می گرد پس معلوم شد که در این قسم امور اعنی اشتغال نزد ایشان هم هماغ
اختلاف است و از این دریافت شد که امور فرعیه شرعیه فی نفسها قابل اختلاف اند و منافی
وقوع اختلاف در آن حصول مرتبه اجتهاد است پس هر کسی که این مرتبه حاصل شده را
اختلاف نظر برادله ساکن خود جایز اعم از آنکه آن مجتهد دیگر صحابی شود یا غیر آن وچون
مقدمات بدریافت رسید حالا میگوییم که ملا کافی از محدثین اهل سنت مذهب حضرت علی
مرتضی را در فقه از کتاب الطهارت تا کتاب القضا باب بترتیب جمع کرده کتابی
مستقل در فقه ساخته هر کسی خواهد بآن کتاب رجوع نماید تا معلوم شود که مذهب فقهای
اربعه با مجتهدین حضرت امیر موافقت کلی دارند و از آنکه بهم رسیدن این کتاب
و مطالعه تمامی آن خالی از عسر نیست لهذا مختصر میگوییم که در کتاب مذکور نوشته
شایع و ذایع است که بعضی مقالات بعضی فقها مذاهب خود را موافق مذهب امیر
میگویند و مذهب مخالف او را مخالف آن و بالعکس برای اطمینان نفس طالبان
بطریق مثال از هر دو قسم مسایل یک یک مسئله ذکر کرده میشود که در شرح وقایه میگوید
تقطع یمین السارق من زنده و تحسم ثم رجله الیسری ان عاد فان عاد
ثالثا لا و یحبس حتی یتوب و عند الشافعی تقطع یده الیسری ثم رجله الیمنی
بقوله عم فان سرق فاقطعوه فان عاد فاقطعوه فان عادوا فاقطعوه فان عاد
فاقطعوه و مذهبنا ماثور عن علی الخ و در رحمة الامه فی اختلاف الائمه من سرق اول مره
قطعت یده الیمنی فان سرق ثانیا قطعت رجله الیسری بالاتفاق فلو سرق ثالثا قال
ابو حنیفه و احمد فی احدی روایتیه انه لا تقطع انما یعزر و یحبس
و مذهب مالک و الشافعی انه تقطع فی الثالثه الیسری یده و فی الرابع یمنی رجلیه و
هم الروایة الاخری عن احمد انتهی و در شرح وقایه در باب سجود التلاوت میگوید

شیخ ... از تتبع ... آثار سلطان و سقم میسر شد وجوه باعتبار بعضی مسائل مذهب مجتهد لاحق
مسائل مرضی مجتهد سابق نباشد مذهب مجتهد لاحق خلاف مرضی مجتهد سابق خواهد بود بلکه در
تحقیق غیر مرضی و ناپسند بودن مذهب نمی شود مگر باعتبار بعض مسائل مجتهد فیها چه
بالاستقرار هیچ مذهب مجتهدی نیست که مجتهد دیگر را باعتبار جمیع مسائل مجتهد فیها
ناپسند و غیر مرضی باشد کما لا یخفی علی من تتبع الکتب التی صنفت فی اتفاق الائمة و
افتراقها مذهب مختار و مرضی همان میباشد که موافق میشود بطریق آن اجتهاد
او پس ظاهر است که خلاف اجتهاد او و اختلاف مرضی و غیر مختار خواهد بود مخالفت
در امور مجتهد فیها ست که احکام فرعیه عملیه است مستلزم رجوع شناعت و قباحت
بطرف احدی از مخالفین نیست و تفصیل کلام درین مقام بطوریکه مودی بطرف اثبات مدعی
شود آنکه در قرآن و اکه مشهود بالخیرات یکی زمان لاحق و در دین سه امور متغیر بود عقاید
و اعمال شرعیه فرعیه و اشغال تزکیه باطن اما عقاید پس در آن اصلا مخالف الکبار نیز ندارد
که سلف رضی الله عنهم در آن مخالفت داشتند و نه خلف را در آن مخالف سلف تغیر موجب جایز و
مناسب شیعیان از ... و دیگر مجتهدین اصلا در اصول عقاید با سلف مخالفت ندارند اما فروع اعمال
پس در آن اختلاف کثیر ثابت و موجود است لیکن آن اختلافی که موجب رحمت است کما ثبت
بیان این اجمال آنکه مذهب فقها عبارت است از طریقه که ایشان برای فروع اعمال از کتاب
و سنت موافق فهم و قواعد مقرره خود طلب نموده مقرر کرده اند و در فروع اعمال
اختلاف کثیر از سلف متواتر است چنانکه اختلاف حضرت عائشه و حضرت
امیر المومنین مرتضی و ابن عباس و ابن عمر و دیگر مجتهدین صحابه رضی الله عنهم فیما بینهم
مثل اختلاف جهر تسمیه و اخفاء آن و قراءت فاتحه در حالت اقتدا بامام و عدم آن در
همچنین اختلاف در اذان و وضو و غسل و صوم و زکوة و حج و تلاوت قرآن
در میان علما مشهور است درین قسم اختلاف هیچ یکی مذهب دیگر را طعن نمی گفت
از ... که مذهب خود مرضی و مختار بود فمذهب غیر غیر مختار علی هذا القیاس
در اشغال تزکیه باطن طرق مختلفه داشتند بعضی بذکر و بعضی بکثرة نوافل از نماز و روزه

از شبهه که بسبب لزوم غیر مرضی بودن مذاهب فقها در رویا ایراد کرده اند این جواب دفع شبهه
غیر مرضی بودن طرق اولیاء الله نیز مستفاد می شود و سوای این از شبهه غیر مرضی بودن طرق
اولیاء الله جوابی دیگر هم است که در شرح خواب حضرت مستفاد می شود و آن عدم رضای حضرت
امیر بسبب احداث چیزهای نامرضی است کما هو مشرح فی شرح الرویا پس طرق اولیاء الله
بعضی امور غیر مرضیه که معتقدان طرق ابداع آن کرده باعتبار نفس آن و بنا بر اتمام
که در هر طریقه بعضی قیود و رسوم حادث شده اند که در زمان سابق نبوده پس طرق اولیا
الله را بسبب امور محدثه غیر مرضی گفتن مشابه مسئله آنست که کسی صورت اهل سنت و جماعت از
بسبب ارتکاب منهیات و بدعات غیر مرضیه بگوید پس عدم رضا را جمع بطرف منهیات
بدعات است نه معاذ الله طرق اخر نوشته اند که شیعیان مضمون این رویا را پرده از تحقیق
به پیران [illegible] و میگویند که این رویا صادقه بر حقیت مذهب ما دلیل است و رضای
که پیر و فقهای مذهب و معتقدان اهل طرق نیستیم و غیر از [illegible] و [illegible] سری نداریم
[illegible] پس بر عقلا دین و از حفاظ خدا [illegible] این رویا اصلا جای تمسک شیعیان نیست
بلکه غالب التفات و الطاف حضرت امیر و خصوصیت شرف خطاب بطرف
اهل سنت و جماعت است از سائل و تعلیم شغل نماز و قرآن که مضمون این رویا ثابت است تا این آنست
که شیعه [illegible] آن جا [illegible] مخاص [illegible] نقضی را مجید
مضمون خواب موافق مطلب خود گمان باطل نموده اند [illegible] نمایند
در نظر عقلا مثل مستدل حجیت لا تقربوا الصلوة خواهند شد الحاصل از ما سبق معلوم شد
که حکم این رویا در حق مذاهب فقهاء اربعه غیر لازم الورود بوده و دلیل بر حقیقت
مذهب [illegible] شیعه غیر موجود [illegible] ایشان یا که غیر از نماز و تلاوت شغلی [illegible]
خلاف [illegible] چرا که [illegible] تمام فرق اهل اسلام [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] خصوصیت نیست [illegible]
[illegible]
ترک [illegible] تلاوت قرآن

سنیتی موضع السجود فی حم السجدة فعند علی رضی الله عنه هو قوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون
باحتیاط فیه وعند ابن مسعود رضی الله عنه هو قوله وهم لا یسأمون فاخذ باحتیاط فان
تاخیر السجدة جائز لا التقدیم انتهی و ابا کرمخالفت امام مالک و امام احمد بن حنبل در یک روایت با حضرت امیر در مسئله
اولی ومخالفت حنفیه با حضرت ایشان در مسئله ثانیه در امور فرعیه است ومبنی بر دلیل چنانچه دلیل
امام شافعی و امام مالک و امام احمد بن حنبل در یک روایت در قطع سارق در مرتبه ثالثه حدیث
وان سرق فاقطعوا الخ است ودلیل حنفیه در موضع سجود که حم السجده است در تاخیر سجده و تقدیم
آن است کما مر نقله عن شرح الوقایه اذا طعن بطرف ائمه اربعه نسبت بجنبه مخالفت
متوجه نمیشود مگر مخالفت جزوی درمیان فقهای مذهب اربعه و مذهب حضرت امیر
ثابت شده و از مقدمه سیوم بدریافت رسید که مذهب مختار و مرتضی ایشان می باشند بسوی امری
که بخلاف اجتهاد حضرت امیر شیعه مرتضی نخواهد بود و از مقدمه دوم معلوم شد که برای غیر
مختار بودن مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق لازم نیست که تمامی مسائل مختصه مذهب مجتهد لاحق
نزد مجتهد سابق غیر مختار شود بلکه بسبب غیر مختار بودن بعضی مسائل مذهب لاحق غیر مختار توان
گفت و از مقدمه اول معلوم شد که غیر مختار جز که شهر باطل امر آخر است از غیر مختار بودن مذهب
فقهای اربعه باعتبار بعضی اختلافات اجتهادیه ایشان با حضرت امیر که آن اختلافات
ایشان مبنی بر دلیل است بطلان مذهب فقهای اربعه لازم نمی آید و ترجیح مجتهد خلاف مذهب
حضرت امیر را بر خلاف اجتهاد ایشان نظر بر اختلاف ادله شرعیه مثل ترجیح یک حدیث
است بر حدیث دیگر بر قرائن و امارات مرجحه پس چنانچه این قسم ترجیح یک حدیث بر حدیث دیگر مستلزم
قباحتی نیست همچنین ترجیح مجتهد دلیل شرعیه را که باعث اجتهاد او شده بر اجتهاد حضرت امیر
که تا ما نرسیده طرق کثیره بسبب وجهت کثرت وسائط محتاج بعدد احتمال و قواعد دیگر در به جانب
سماعت شاید پس بحکم مقدمه رابع اختلاف اختلاف فقهای اربعه با اجتهاد حضرت امیر
در فروع فقهی منوط به ادله شرعیه مستلزم بطلان و نا حق دیگر نباشد بلکه موجب.
رحمت ... حضرت امیر در جواب ... بعد احتمال ... ورد
... النصاف ... حق ... شد ...

طریقهٔ ایشان و دوری ایشان از طریقهٔ ارشاد میفرمودند چنانچه در حال حیات خود فرموده اند
ان قوماً ینحلون شیعتنا ولیسوا منا رواه الدار قطنی بسند صحیح و آنچه
از شیعه بطریق نقل نوشته اند که حضرت امیر کرم الله وجهه نفی سیادت کسانی که در خدمت
ایشان اند نمایند که معتقد شان نیستم و سیادت اوشان از نسب درست نمی پیدا رند انتهی
طرفه لطیفة الغیب دارد که ما علم قلوبست که با واقع مناطی فی و بالعکس لازم
متباین تفصیلش آنکه این جا که حضرت انجا شت بیان نسبت میکنند فرزندیه [illegible]
از ایشان همین دارد که بکمال عجب خلطت در تشیع [illegible] نفی نسبت کرده باید
طریق حقیقت است یا بطور مجاز بحکم انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح

شخصی که از حدیث شریف منکر شود چه حکم دارد

انکار حدیث شریف چند احتمال دارد اول آنکه تمامی احادیث را انکار کند این صورت کفر است
دوم آنکه حدیثی متواتر را یعنی الصدور از آنحضرت صلعم [illegible] انکار کند این انکار کفر است
سیوم آنکه حدیثی صحیح را که از احادیث است محض بهوای نفسانی نظر باینکه این حدیث
منافی طبع یا خلاف مصلحت دنیوی است این انکار گناه کبیره است و این منکر مبتدع
به عقت است چهارم آنکه حدیثی را بسبب ضعف آن یا بجهت معارض یا بجهت قوت حدیث
دیگر نسبت بآن حدیث یا بجهت آنکه منکر مجتهد یا مقلد مجتهد [illegible] انکار برآن
تصور نکرده با نکار آن پرداخته و دستاویز این انکار هوای نفسانی و غرض دنیوی نباشد
آن چنین سرسبزی کلام حق منظور [illegible] دیگر را [illegible]
مقصود نباشد بلکه بنابر قواعد اصول فقه یا اصول حدیث [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] منکر با احتمال آنکه از امور دینی انکار حدیث نموده [illegible] فرقی در آن نیست

کسی که کتاب فقه منکر شود از روی شرع شریف حکم آن چیست — ان هم چند احتمال
دارد اول آنکه اگر آن شخص منکر است [illegible] کتاب حنفی [illegible] قباحتی ندارد

بسبب جمع کردن حضرت عثمان و مثل تورات و انجیل محرف شدن بزعم ایشان بر و اتفاق
بسبب آنکه ظاهر است بسیار دعای شغل نماز و تلاوت برای موطن حسبان ایشان در
[illegible] تصحیح کردن نداشته شد و قطع نظر کنیم شغل نماز و تلاوت قرآن اصلی حضرت روات
در این دو شغل [illegible] و نماز را شغل صحیح مثل شغلی که در میان
صوفیه مشهور است اکثر ایشان بالفرض در نماز و تلاوت مشغول شوند در مصداق
این رویه اصل نحو [illegible] چرا که در [illegible] با نماز و تلاوت را شغل [illegible]
مذکور است [illegible] مشغول بودن در نماز و تلاوت و از اینجا که شیعه [illegible] طریقه [illegible]
اند بالضروره از اشغال ایشان نیز [illegible] شغلی که [illegible] مذکور است
منافی مذهب شیعه خواهد بود [illegible] آن [illegible] و اکثر شیعه بخلاف بعضی مسائل
فقهای [illegible] بعضی آثار حضرت علی مرتضی که [illegible] لازم می آید که اهل سنت تشنیع
نمایند [illegible] مجتهد [illegible] دلیل شرعی حکمی [illegible] در صورت
[illegible] دلیل [illegible] مخالف [illegible] اصولیه لازم
[illegible] با اهل سنت و شیعه [illegible] مخالفت [illegible] آثار حضرت امیر
[illegible] واقع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موافقت [illegible]
[illegible] میکنند [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عقاید [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]

والصلوة والسلام على حبيبه سيد الانبياء والمرسلين وعلى آله وصحابه اجمعين اما بعد فماذا تقولون
ايها الفقهاء ذوي التقوى في الشريعة الغراء الحنفية والعلماء الراسخون في الملة السمحة البيضاء
والمحمدية على صاحبها افضل الصلوة والسلام وازكى التحيات في رجل مكلف مسلم
ظاهر يدعي ان المقلد للمذاهب الاربع ايمانهم غير صحيح وكلهم في النار ولا سيما الحنفي
والشافعي كلهم كفار وان الهداية وشرح الوقاية ضد الشريعة وفيها ضلالة وبطالة ينبغي
ان تحرق في النار وقد ثبتت هذه الدعوى الشنيعة عنه بخمسة شهود عدول من كبرها
شاهدين وقد ارتكب هذا الرجل مثل هذه الدعاوي قبل اربع سنة في المكة
المعظمة فاخذ وحبس ثم ثبت واستتيب فتاب وحلف ومن دأبه ان
يتوب لسانا لا قلبا كما يقول اذا جاءت الرجل على نفسه وعرضه وماله يجب
ما يتوب عن هذا مذهبه لسانا دون القلب كما في حالة الاكراه وعلى قوله
هذا ايضا شهود لكن ثبت له في الحال تركت مدعي بينوا حكمه توجروا وفقكم
الله لما يحب ويرضى اثابكم بما عنده الحسنى سبحانك لا علم لنا الا ما
علمتنا الظاهر ان القائل بان ايمان المقلد غير صحيح وكلهم في النار [illegible] ضالا مضلا
وساعيا في الارض الفساد وقد انعقد الاجماع على عدم الخروج عن المذاهب
الاربع لان المجتهد مفقود بعد المائة الرابعة كما في [illegible] السويدي وقوله
ان الحنفي والشافعي كلاهما في النار وكفار يدل على انهما من جماعة اهل السنة والجماعة
قد ورد في الحديث الشريف اتبعوا السواد الاعظم فمن شذ شذ في النار ومنها
يقول في حق الهداية التي هي هداية الاحكام الاسلام وفي شرح الوقاية [illegible]
او في الاعلام فهذه هو سبب [illegible] فيه نعوذ بالله منها وقد تقرر ان اهانة
العلم والعلماء كفر في نظم الوهباني ومن يستخف بكتب ذلك
كتب الفقه يكفر قال في الحاوي القدسي من استخف بالنبي او بنبي من انبياء الله
يكفر وكذا من استخف بالعلماء العاملين اهل الدين والفقه فهو مروي ان من قال
لفقيه فقيه بالتصغير على جهة التحقير يكفر فالواجب على الامام ان يحبس

دوم آنکه کتاب غیر معتبر و نامعلوم را انکار می‌کند آن هم مستلزم قباحتی نیست سوم آنکه منکر
شود بجهت آنکه این کتاب از علوم دینیه است پس این شخص کافر است چهارم آنکه منکر شود
بجهت آنکه این کتاب از فقه اهل سنت است منکر شیعی است پس آن شخص مبتدع است چه انکار
آن شخص بجهت عدم اعتقاد به حقیقت آن کتاب است که مطابق با احادیث صحیحه اهل سنت
نمی‌باشد مثل انکار شافعی کتاب حنفی را انکارش به جهت ترجیح مذهب خود بر مذهب حنفی
می‌باشد نه بجهت بطلان اصول و فروع حنفیه   کسی که کلمه کفر بر زبان می‌راند و
تمیز نمی‌کند که این کلمه کفر است یا نه کافر می‌شود یا نه   کفر این شخص مختلف فیه است
و روایات آن در خزانة الروایة و غیر آن مذکور است بهر حال آن شخص را از این قول توبه و استغفار
باید کرد   کسی که اهانت علم و علما نماید حکم او چیست   کسی که دین و علمای
نماید بجهت آنکه این علم و این علما موجب احیای باطل و ابطال حق اند و این علم محض
برای قضایای حق تلقی موضوع است پس آن شخص کافر است و اگر اهانت مثل علم نحو و غیر آن
نماید هیچ قباحتی ندارد و اگر اهانت غیر از علم دین نماید کفری در آن نیست آری ممنوع است
لیکن اشنع اهانت ایشان بقدر مرتبه علم است یعنی اگر علم شریف‌تر است مثل صرف
و نحو اهانت آن ممنوع است و اگر علم پایه مرتبه نیست اهانت آن در اشنعیت با همه مرتبه نیست
کسی که والده و برادر و عاق کرده شیر بخشیده شود یا نه   [illegible] که در عالم
نیست یعنی اخراج پسر از نسب خود هیچ اصلی ندارد و این عاق را اصل پسر از بنوت و احکام
آن مثل اخذ میراث و غیر آن خارج نمی‌شود و در شرع عقوق والدین یعنی ایذا رسانی والدین
است و آن گناه کبیره است و در مذهب اهل سنت هیچ کبیره مخلد در نار نخواهد شد پس معصوم
شدن آن بعفو [illegible] مراد یا بعد صدور او عفو از جناب الهی یا بشفاعت رسالت‌مآب
پناهی یا بشفاعت [illegible] بعد دنیا عقوق خواهد شد والله اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمین

اللهم اهدنا للحق والصواب حيث كان الامر كذلك فيجب على ولاة الامور وفقهم الله
واياهم لما يحب ويرضى ان يوصل الوصل بحر البليغ ويضرب ضرب الشنيع و
يسجنه [illegible] يطيل سجنه ويشتهر حتى يتوب لان لا يضل غيره لانه ضال مضل زنديق
والله سبحانه وتعالى اعلم كتبه الفقير الى الله سبحانه تعالى محمد بن يحيى مفتي الدولة
المكرمة عفا الله عنه

جناب [illegible] دام فیوضهم در تحقیق ارقام فرموده اند که در ارجلکم بر دو قراءت
بالنصب والجر درست است اذ تعارضا تساقطا [illegible] معلوم نیست که چه صحت هر دو قراءت
حیثیت الحکم مختلف مستفاد می شود مضایقه ندارد بخاطر می آید که حضرت جبرئیل بجناب
خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم هر دو قراءت ظاهر کرده اند و آنحضرت بمردم هر دو قراءت
تعلیم فرموده اند این هم صورت ندارد که بعد آنحضرت صلعم در مردم اشتباه در فتحه و کسره
لام ارجلکم افتاده و بعضی مفتوح و کسره چرا که اختلاف حکم بودن بتصدیق [illegible] می تواند
[illegible] تصحیح شده [illegible] واضح ارقام [illegible] فقط

الحاصل این سوال مستفاد میشود است
سوره کهف قراءت نصب و جر درست فرموده اند حالانکه احتمال دو قراءت در یک آیه وقتی صورت
می بندد که حکم مستفاد [illegible] مختلف باشد [illegible] صورت [illegible]
[illegible] هر دو غیر مستفاد [illegible] کلام غیر مفید از حکیم مطلق بوساطه جبرئیل آمدن [illegible]
استبعاد [illegible] حاصل السوال على ما ظهر من [illegible]
حقیقت نیست [illegible] لازم آید [illegible]
[illegible] اصول فقه و اصول تفسیر [illegible]
[illegible] الادلة الشرعیة تالیف [illegible]
[illegible] بین الآیات المتعارضة [illegible]
[illegible] مبسوط [illegible] مشتمل [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] قراءت [illegible]

... شخص خارج عن الاسلام حبسا مديداً حتى يتوب توبة النصوحا
او يموت وان رأى مصلحة في تعزيره اولا بان يشهره ويركبه على الحمار ويديره
في الاسواق ويضربه ضربا وجيعا حتى يظهر صلاحه والكلام في ذلك مطول
وفيما ذكرناه كفاية والله الهادي كتبه الفقير الى الله عز شانه السيد
ابو بكر [illegible] في [illegible] المفتي بالمدينة المنورة اللهم ارنا
الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه امين يجب
على ولاة الامر عز الله بهم الدين وقمع بهم المفسدين ان يستتيبوا هذا الرجل عما اتى به
من الضلالة المؤدية الى الكفر والنار [illegible] فان مقالة المذكور تؤدي
به الى الكفر فانه يلزم على قوله الحكم بتكفير الامة وتضليلها التي حكم الصادق و
المصدوق بانها لا تجتمع على ضلالة فان تاب قبل منه والا عزر التعزير
البليغ اللائق بمثاله حماية لدين ومنع الناس من الاجتماع معه لئلا يوقع
الناس في الضلالة التي هو مرتكبها والله سبحانه اعلم امر برقمه الفقير الى الله سبحانه
محمد صالح بن [illegible] ابراهيم المفتي بمكة المكرمة
الحمد لله وما توفيقي الا بالله يجب على ولاة الامر عز الله بهم دين الاسلام وقطع بسيف
سطوتهم [illegible] اهل الزيغ والبهتان وذوي الضلالة المدعين الاجتهاد مطلقا في
هذا الزمان ان يعاقبوا الرجل المذكور اليم العذاب بالضرب [illegible] الحبس
بالاغلال حتى تتحقق منه الرجوع الى الصواب [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible] ان المقالة المذكورة الشنيعة لا يسعها
من مسلم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] في [illegible] الائمة [illegible]
[illegible] السنة [illegible] كتبه الفقير الى مولاه [illegible]
[illegible] المالكية [illegible] عفا الله عنه [illegible]
[illegible] الحمد لله رب العالمين

بالقرائتین بالنظر الی الحالین فحمل قرأة النصب علی غسل الارجل حین الانکشاف
وقرأة الجر علی مسحها حال الاختفاف الذی هو المسح علی الخفاف کما کان یفصل ارجل
الصر الحال الاختفاف هو نقل خفه علی رجل الی آخر ما قال رح واقول من امثلة التعارض
فی القرائتین الوقف علی لفظ الله فی قوله تعالی وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی
العلم یقولون امنا به الآیة فانه اذا وقف علی الله یکون مضادا لما اذا نفی العلم با
المتشابهات عن الراسخین فی العلم واذا لم توقف علیه یکون معناه لکن تاویل المتشابهات
معلومة لهم و فیمه که در ادله شرعیه توهم تناقض میشود و همچنان در مسایل تمام علوم
بعضی از این قسم تعارض توهم میشود مثل آنکه در کلام گویند مذهب الاشاعرة ان
صفات الله تعالی لیست عینه و لا غیره و در حکمه گویند الکلیة فی مرتبة ذاتها لیست موجودة
ولا معدومة و بعد دریافت مراد قائلین مرفوع شد چنانکه در کریمه لا یموت فیها و لا یحیی
تعارض متوهم میشود و بعد دریافت محاوره اهل لسان که اطلاق امثال این کلام در دفع کمال
شی میکنند اصل آن پس معنی کریمه لا یموت فیها الخ چنان باشد که نه زندگانی خواهند
کرد دران زندگانی خوش و نه موت حقیقی خواهند یافت تا ازان عذاب راحت یابند و گاهی
باعمال قواعد مقرره فی محلها از سایر ادله شرعیه متوهم دفع صورتی می بینید و توهم
تعارض مندفع میشود پس باعمال قواعد در دفع تعارض باید کوشید و اگر بجهت قصور
نظر خود تطبیق دران ظاهر نشود بضرورت از هر دو دست باید کشید پس اسقاط هر دو دلیل
بجهت توهم تعارض بنا بر قصور نظر یا انکار است از تطبیق نه بجهت تعارض دران بعد
التحقیق و عدم امکان تطبیق و بهذا کسی است که دو دلیل شرعیه را بکار نگذارد
بجهت قصور نظر خود فقط گفته اند و دیگر این که حدیث النظر در ادله
شرعیه بوده از تطبیق دران هر دو عمل آورده که هر واحد را محمول بساخته اند و از میان
ترجیح شده لذا تعارض حقیقی در ادله شرعیه غیر واقع است صورت تعارض در بعض مواضع
نمودار شد علما در تحقیق [illegible] بنا بر تحقیق [illegible] لهذا صاحب تحفه و دیگران
متصدی تطبیق دران شده وجوه تطبیق ذکر کرده اند [illegible] جواب سوال سائل [illegible] کریمه

ونیز حضرت ... میفرمایند شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان فی علوم القرآن میفرماید النوع

الثامن والاربعون فی مشکلہ وموہم الاختلاف والتعارض افرده بالتصنیف

قطرب والمراد بہ مایوہم التعارض بین الآیات وکلامہ تعالی امنزه عن ذلک

کما قال ولو کان من عند غیر اللہ لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا ولکن قد یقع للمبتدی مایوہم

اختلافا ولیس بہ فی الحقیقۃ فاحتیج لازالتہ کما صنف فی مختلف الحدیث وبیان الجمع

بین الاحادیث المتعارضۃ وقد تکلم فی ذلک ابن عباس رضی اللہ عنہ روی عبد الرزاق

فی تفسیره انہ جاء رجل الی ابن عباس ... فقال الیس بشک ولکنہ اختلاف قال ہات

ما اختلف علیک من ذلک قال اسمع اللہ یقول ثم لم تکن فتنتہم الا ان قالوا واللہ

ربنا ما کنا مشرکین وقال لا یکتمون حدیثا فقد کتموا واسمعہ یقول فلا انساب بینہم یومئذ

ولا یتساءلون ثم قال واقبل بعضہم علی بعض یتساءلون الی آخر الروایات وحاصل جواب

ابن عباس عن الاول ان نفی التساؤل فیما قبل النفخۃ الثانیۃ واثباتہا فیما بعد ذلک

وعن الثانی انہم یکتمون بالسنتہم فتنطق ایدیہم وجوارحہم انتہی مختصرا واکثر آیات

کہ ارشن مخالف مذہب در اصول وفروع متعارضہ بان استدلال می کنند از بعض قبیل

... وتعارض ... بروایت قرائت ... ودفع آن بروایت

... در قرائت ودر آیتی متعارض شوند حکم دو آیت دارند ودر تعارض قرائتین

ترجیح وتطبیق ... صاحب تحفہ شرح داده مثل آن در کتاب

العزیز ... شیخ عبد العزیز ... مذکور است حیث قال

فی الجمع بین القراءتین وجوه منہا انہ قد ثبت باتفاق الاصولیین من الموافقین

والمخالفین انہ اذا قرئ بقراءتین متعارضتین فالسبیل ترجیح احدہما علی الاخری

ان تعارض فی القوت والا فالحمل علی نسخ المتقدمۃ بالمتاخرة ان علم الناسخ والا

فلیطلب ... من قبیل الحمل علی الحالین جمعا بینہما نظیره قولہ تعالی حتی یطہرن

قرئ بالتخفیف والتشدید فیحمل قراءة التخفیف فیما اذا کانت ایام حیضہا عشرة و

قراءة التشدید فیما اذا کانت ایامہا دون العشرة ولذا ان یعمل ... ...

حکم به بطلان حکمی که از آیه مستفاد شده مستبعد نزد هر عاقل پس مذهب شیعه در مسح پا از جمیع

او باطل و جواب این تقریر آنکه اگر حکم فرضیت وضو از همین آیت مستفاد می شود شده

مستند در این صورت البته بقاعده ظواهر النصوص محکم العمده حکم به بطلان قطعی زعم

ناسخی جایز میشد حال آنکه چنین نیست بلکه حکم فرضیت آن قبل از نزول این کریمه مذکوره

سالها بسیار معلوم صحابه بود کما هو معلوم از تعلیم جبرئیل و آنحضرت صلعم دفعات کثیره

[illegible] در غایت اشتهار بود پس [illegible] آیه [illegible] حکم وضو [illegible]

سابق معلوم مخاطبین بوده برای ابدال تیمم از وضو و غسل [illegible] و ذکر وضو در این کریمه لفظ

خصوصاً شاهد برای ابدال مذکور چنانچه در کریمه فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث

و رباع لوقا آیت برای بیان عدد از ازدواج است بنا بر تجویز و ترویج چه معلوم مخاطبین

و معمول به بود لا ذکر آن در این کریمه بطور توطیه است برای بیان عدد ازدواج و بود معلوم

که وضو قبل از نزول آیه سالها معلوم مخاطبین بلکه معمول به بود قرینه از شرح [illegible]

حکام شرعیه [illegible] آن بدون بیان [illegible] مسح اعتماداً علی فهم السامعین

در شریعت وقوع چنانکه آنحضرت صلعم در کیفیت تیمم جنابت عمار بن یاسر فرموده

کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه و سلم بکفیه الارض و نفخ فیهما ثم مسح

بهما وجهه و کفیه [illegible] در تیمم مسح [illegible] کفایت نمیکند بلکه استیعاب [illegible]

[illegible] تیمم حدث [illegible] لهذا آنحضرت صلعم

[illegible] تیمم [illegible] تیمم معروف [illegible]

[illegible]

[illegible] تیمم جنابت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و مسمی ابو بکر و از حکم مطابق آنچه از عبارت بفهم قاصر رسیده و از مطلب کلامی
از آن چیز دیگر باشند آنچه شرح و بسط تا جوابش نوشته آید

و آنچه فرموده بودند که سابق در حضور تحقیق جمله لولاک لما خلقت الافلاک
التماس کرده بودم مترقب که آثار نیز به توضیحش از رقائم [illegible] معظم من آن سابق آنچه
استفسار می نمایند در باب ثبوت و عدم ثبوت جمله مذکور در روایت از محدثین حصول نموده
بود از احقر العباد جوابش مفصلا فرستاده بود و عجب که از نظر [illegible] التماس
میکنند که این جمله بخصوص الفاظ نزد محدثین ثابت نیست آری الفاظی که مماثل آن شده
ثابت است چنانکه شیخ جلال الدین سیوطی در اوایل کتاب خصائص کبری در بابی که معنون
آن باین عنوان باب خصوصیته صلی الله علیه وسلم بکتابة اسمه الشریف مع اسم الله تعالی
علی العرش حدیثی طویل از حاکم و بیهقی و طبرانی و ابو نعیم و ابن عساکر از حضرت عمر نقل فرموده
که خاتمه اش این است یا آدم لولا محمد ما خلقتک و ابن جوزی در کتاب [illegible] باب [illegible]
است باب [illegible] فی ذکر النبوة بدلیل نبینا صلی الله علیه وسلم حدیثی طویل از حضرت عمر
روایت نموده که خاتمه اش این است لولاه ما خلقتک

آنچه استفسار فرموده اند

که در [illegible] از جمله [illegible] و حرکت [illegible]
حرکت نصب از جمله عطف آن بر جمله است که مفعول فعل و [illegible]
جر عطف آن بر [illegible] حرف باء است در لفظ [illegible] و [illegible] بر تقدیر اول
[illegible] است [illegible] عطف آن بر [illegible] دو قرائت [illegible] تناقض [illegible]
[illegible] آنچه از ظاهر عبارت سوال سامی [illegible] از آنجا که
[illegible] تعظیم و [illegible] اظهر [illegible] بعدی [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] سوال [illegible] ذکر میکنند تا [illegible] مطابق [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] سوال [illegible] تقدیر [illegible] مطلوب [illegible] ظاهر [illegible]

بعد از دریافت حقیقت حال مقام استبعاد نیست و کسانیکه آنرا بر حقیقت مسح حمل نمایند معذور
باشند چنانکه قائم مقام نفی ربوا مثلا بقید اضعافا مضاعفه در ذهن فهم مقدور نیستند و حمل
لبر (۱) غسل رجلین در عهد آنحضرت صلعم از روی روایات شیعه مع الروایات المذکوره در حمل
آیه لنا عندیه مذکور است فلیطالع ثمه و اگر مقصود سامی از سوال آنست که چون ظاهر قرات
جر مقتضی مسح پاست در انصورت جر این قرات نزد اهل سنت متواتر نیست پس نحات
ائمه اهل این فن صحبت میکنند نه از مسائل فن دیگر و چون قراء در فن قرات از کیفیت نقل
الفاظ قرآن از قرون اول بحث میکنند مثل آنکه کدام قرات بطریق متواتر است و مشهور است
و کدام شاذ و کدام منکر مثل آنکه کدام لفظ بکدام صیغه و کدام اعراب مرویست و این امر
بمطابقت و مخالفت قرات بمذهب تصدی بر و کاری نیست چنانچه کار روایات حدیث نقل
آن است خواه مطابق آن باشد خواه مخالف آن بلکه نظر شان از علوم عقلیه ائمه اهل بیت غلط
منحصر را بر یک یک لفظ منتهی میگویند و هم چنین یک لفظ معدل هم از مصحف منطق
در بلادی که عروض آن مساوی تمام مثل کلیات طالع میگویند که این معنا با ظاهره
ثبوت جر لا بیری لازم آید و طبعات بر هم خورد و کم له من نظائر محفوظة فی خاطر
ترکنا ذکرها خوفا من سامة الناظرین بلکه در فن قرات در بعض آیات بظاهر رعایت بعض
قوانین متعارفه نحو هم مرعی نیست و بجاب در اعراب [illegible] اعراب جر آن توابع قراء را نه
نه قراء را توابع نحات مولانا جامی در شرح ملا در اواخر مبحث ما أضمر عامله علی شریطة التفسیر میفرماید
واعلم انه قد سبق ان الاسم المذکور اذا کان الفعل المشتغل عنه بضمیره او متعلقه امرا
[illegible] والمختار فیه النصب والظاهر ان قوله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد
منهما داخل تحت هذه القاعدة بان القراء اتفقوا علی الرفع الا فی روایة شاذة عن
عن بعضهم فاضطر النحاة الی ان تمحلوا لاخراجه الخ آری مفسرین و شراح حدیث
و غیره شان را قرات در روایت مشکل میگیرند توجیه پس در نزد او اغسلوا وجوهکم قرات
جر ارجلکم بظاهر دلالت بر مسح پا دارد لیکن علماء آن را توفیق با قرات نصب داده اند
چنانکه در تحفه و دیگر کتب متداوله مذکور است و قد اشرت الیه فی مراسلة السابقة و بده

... تفاسیر منقا هم عرف قرون بمرتبه بود لهذا بالخبر معتبرست و بنظر اعجاز

در شمارست بنا بر رعایت نکات بلاغت نسبت بو اتفاقی کرده ایم با تفیانی طرف بنا فی نفسه

بنا در نمایند و در قرآن شریف بسیار از آنجمله قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربا اضعافا

مضاعفة که بلی فلو حصول نوبت ربوا تا باضعاف مضاعفه نرسد اصل مستلزم نقص

کلی مستعرض محاسبات دان نزد عاقل با مطبوع بل قلب را موضوع قید اضعافا مضاعفه

افزوده اند که نزد ناواقف متوهم حرمت ربوا مقید بقید اضعافا مضاعفه شود از آنجمله

است قوله تعالی ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا که بنا بر تنبیه بر اینکه ان

اردن تحصنا فی الواقع مختص بهذه الارادة این قید افزوده اند که در هم مستبد باین عدم اکراه

بارادهٔ تحصن ایشان باشد و بعد فوت آن نکاح در ارتکاب این گناه صابر نماید از آنجمله است

قوله تعالی ان الله لیس بظلام للعبید که در نظر ظاهر ظلام که صیغه مبالغه است و از آن

نفی ظلم بقید مبالغه لازم می آید نه اصل ظلم و حال آنکه حق تعالی از ظلم منزه است و معنی آیت بر

حقیقت نیست بر تقدیر ظلام صیغه مبالغه نفی ظلم بصیغه مبالغه [illegible]

این نکته فرموده اند که هر ظلمی که از خدای تعالی متصور بالصدر شود گو ضعیف ترین

ظلم باشد بالنسبت حق تعالی که حکیم مطلق و رحیم بر حق ظلم شدید باشد و نظایر و امثال

این در الایجاز بتفصیل در اعیان النکات البلاغة فی القرآن العزیز لیس تعریف [illegible]

[illegible] مقدمه [illegible] رسید گوییم که حق تعالی در این آیات و امثال آن در زمور [illegible]

از قرآن بنا بر رعایت نکات بلاغت الفاظی فرموده که نزد غیر ماهر موهم خلاف مقصود

می شود لیکن این اوهام ناواقفین [illegible] پس اگر کسی گوید [illegible] از اضعاف [illegible]

مثلا از لفظ قرآنی [illegible] از اضعاف مضاعفه در

[illegible] و اقفین [illegible]

[illegible] حادیث [illegible]

[illegible] نکته عدم [illegible]

[illegible] باشد

القول الثاني وهو قول اكثر المفسرين ان المراد من قوله وعلى الذين يطيقونه مقيم
وصحيح يعجزه الله تعالى ولا يصوم الذين ثم نسخ ذلك ووجب الصوم مضيقا حتما والقول
الثالث ان هذه الاية في حق الشيخ الهرم انتهى واحاديث صحاح مؤيد قول ثاني است
چنانچه امام بخاري در صحيح خود در كتاب الصوم باب قوله وعلى الذين يطيقونه فدية قال ابن عمر
وسلمة ابن الاكوع نسختها شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن الاية و در همين باب
از ابن ابي ليلى حديث آورده قال اصحاب محمد صلعم نزل رمضان فشق عليهم فكان من اطعم
كل يوم مسكينا ترك الصوم ممن يطيقونه ورخص لهم في ذلك فنسخها وان تصوموا خير لكم
فامروا بالصوم و نيز از ابن عمر روايت كرده قرأ فدية طعام مساكين قال هي منسوخة انتهى و
حضرت شاه ولي الله محدث دهلوي قدس سره در رساله فوز الكبير في اصول التفسير اين ذكر فرموده
اند و آن اينست كه ميگويد قلت عندي وجه آخر وهو ان المعنى وعلى الذين يطيقون الطعام
فدية هي طعام المسكين فاضمر قبل الذكر لانه متقدم رتبة وذكر الضمير لان المراد من الفدية هو الطعام
والمراد منه صدقة الفطر عقب الله تعالى الامر بالصيام في هذه الاية بصدقة الفطر كما عقب
الاية الثانية بتكبيرات العيد و لكن صاحب [illegible] همزه باب افعال را در كريمه براي سلب
فرموده ظاهرا مخدوش است باينكه همزه افعال براي سلب ماخذ مي شود از مفعول براي امثال
اين تركيب چنانكه ميگويند اشكيته يعني ازالة شكايت كردم از [illegible] در اينجا ماخذ
شكايت [illegible] از مفعول كرده شود و در كريمه على الذين يطيقونه الاية يعني متصور نيست چه
برين تقدير معنى كريمه مذكوره چنين ميشود هر كس كه سلب طاقت كرده شد از روزه
فدية است و سلب طاقت از روزه معنى ندارد بلكه معنى آن وقت صحيح ميشود كه [illegible]
گفته شود كه هر كس كه طاقت [illegible] از روزه مسلوب است اي طاقت [illegible] بر روزه [illegible]
نمي كند فدية است پس در اين كريمه سلب طاقت از فاعل يطيق كه [illegible] لازم مي آيد
در استعمال همزه سلب يافته نميشود در امثال اين تركيب متعارف نيست والله اعلم و علمه اتم واحكم
[illegible] اجوبه

بسم الله الرحمن الرحيم

شخصي چند سوال در مواضع متعدد از كتاب تحفه اثنا عشريه به غرض [illegible] براي احقاق و تحقيق

سوال ایضاً و کدام مذهب است که بعضی آیات بظاهرها منافی آن نیست و اهل مذهب
حقیت آن می بردارند مثلاً شیعه میگویند که بلفظ فک رقبة عتق واقع نمیشود حالانکه
در قرآن مجید از عتق تعبیر این لفظ واقع است پس آیه کریمه فک رقبة منافی مذهب ایشان
باشد و هم چنین آیة هجرت یعنی کریمه ان الذین توفهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم
قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها الخ منافی
تقیه و کتم لهذا القسم من النظایر کما لا یخفی علی الماهر و علمای امامیه توجیهات آن بقدر حاجت
اراده مطابق مذهب خود می نمایند و هرگاه آیات بظاهر المنافات بمذهب شیعه بزعم ایشان
بر مذهب ایشان تطابق پذیرد پس کریمه وامسحوا برؤسکم و ارجلکم بر تقدیر قرائت
جر ارجلکم چگونه در صورت ثبوت غسل پا از آنحضرت صلعم و صحابه کبار بروایات متفق
علیها بتوجیهات جیده کما ذکر بعضی منها فی هذه الرساله و اکثرها فی التحفة وغیرها
من کتب التفسیر والفقه وغیرهما مطابق مذهب اهل السنة نشود اینست آنچه بطریق ابداع
احتمالات در تصحیح عبارات سامی بخاطر گذشته آن را بسمع الجواب بقلم آورده اگر مقصود
المعظم از سوال امر آخر باشد اگر ارشاد شود بسط قلمی فرمایند تا جواب آن نوشته شود فقط

سوال سوم الذی که استفسار از معنی آیه کریمه و علی الذین یطیقونه فدیة طعام
مسکین است جواب آن انکه درین آیه اقوال مفسرین مختلف است بعض از آنها را در تفسیر
کبیر مذکور نموده عبارتش نقل نموده می آید قال الامام فی تفسیره الآیة فیه مسائل المسئلة
الثانیة اختلفوا فی المراد بقوله وعلی الذین یطیقونه علی ثلثة اقوال القول الاول انه
راجع الی المسافر والمریض وذلک لان المسافر والمریض قد یکون منهما من لا یطیق
الصوم ومنهم من یطیق الصوم اما القسم الاول فقد ذکره الله تعالی فی قوله فمن کان منکم
مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر واما القسم الثانی وهو المسافر والمریض اللذان
یطیقان الصوم فالیهما الاشارة بقوله وعلی الذین یطیقونه فدیة فکانه تعالی اثبت للمریض
والمسافر حالتین فی احدیهما یلزمه ان یفطر وعلیه القضاء وهی حال الجهد الشدید لو صام والثانیة
ان یکون مطیقا للصوم لا یثقل علیه فحینئذ یکون مخیرا بین ان یصوم وبین ان یفطر مع الفدیة

الذین اصطفی فی تخصیص انبیا و ملائکه نبوده باشند و عدم صحت آن جواب اولی علی وجه الاجمال آنکه

حاصل جواب عدم جواز صلوة بالاستقلال و جواز سلام بالاستقلال بر غیر انبیا مطلقا جائز

است خواه امام شیعه خواه غیر امام و این مستلزم خرق اجماع و نقیض است بلکه جمیع فرق اهل اسلام الا

نزد جمهور اهل سنت صلواة الله و سلامه مخصوص با انبیا است و نزد شیعه با انبیا و ائمه اثنا عشریه

و حضرت فاطمه و هیچ فرق اسلامیه بر تجویز آن اطلاق نکرده و این جواب متحول است به بحث

برافراد معنی الحکم نوع از آن مثل زید و عمرو و بکر اطلاق و سلام جائز شد الا اطلاق صلوة هم

جائز شد که جمهور اهل سنت فرق در میان سلام و صلوة کرده اند و سیما در شهود که برای اثبات

دعوی خود آورده اند با وجود احتمال داشتن وجوه دیگر هم قابل سندیت و صلاحیت شاهدیت نمی ماند

چه شاهد نص فی المطلوب باید نه محتمل الوجوه کما تقرر فی محله و وجوه محتمله در شواهد اند عنقریب

وضوح خواهد پیوست ان شاء الله عاود به التفصیل الثانی قوله لفظ صلواة غلط است جواب این آنکه

اگرچه در بادی نظر لفظ صلوة در اینجا غلط می نماید لیکن بعد نظر دریافت توان کرد که صحیح

غلط نیست زیرا که حیث حکم صلوة و سلام نزد اهل سنت یکی بود و جائز بالاجماع ندانسته و تفصیل

خواهد آمد برای بیان مساوات این هر دو لفظ در حکم در اینجا آورده شد و الا ظاهر است که در کتاب

مذکور مسطور آنفا لفظ سلام مستعمل نه لفظ صلوة قوله تمکین مذهب اهل سنت همین است الخ و هانا

خلاف مذهب اهل سنت می باشد بلکه مذهب اهل سنت چنانچه در کتب ایشان از این مضمون اثر

زیست که ظاهر است مذهب آنست اطلاق صلوة بالاستقلال بر غیر انبیا جائز است و طریقه مسلوکه در

میان ایشان چنان است که بعد از ذکر الله عز و جل و بعد از ذکر انبیا صلوة و سلام و بعد از ذکر

دعای رضی الله عنهما و رضی و ترحم و بعد از ذکر تمام مسلمین مغفرت تعظیماً و اکراماً و اجلالاً

علی حسب تفاوت مراتبهم ذکر میکنند و هر یک از این الفاظ مر یکی از ایشان مخصوص

و اطلاق لفظ مخصوص یکی بر دیگر جائز نمی دارند اگر چه از روی معنی لغوی درست باشد چون

منع اطلاق صلوة و سلام بر ائمه اثنا عشریه و حضرت فاطمه را جمهور اهل سنت نموده اند

از وجوب علی الانبیا اهل سنت ... ایشان ... که شیعه بغوغا ...

این اطلاق را منع فرموده فضلا از تجویز اطلاق علیهم علی غیر الائمة من عامهم

سؤالات نوشته نزد مصنفش سلمه الله ارسال نموده و مصنف باجوبه آنها بآنچه نزد خود تحقیق

از مقامات سوال درست ارشاد و بیان شافی فرموده و مسایل بعض اجوبه باختصار و قدح پرداخت

و بعض اجوبه را از نظر اعتبار انداخت و بعضی را برای موافقت بر حالة خود گذاشته و

بعضی را موقوف بر مواد درست چنانکه احوال هر یک معلوم خواهد شد و چند سوال دیگر است

که بعضی از مباحث کتاب مذکور را از نظر گذر رسیده و سابق دیگران بیان نیامده و بعضی را لازم نها

را بیرون نموده علاوه بکتاب مذکور ندارند لهذا معروض داشته میشود که در جریده الصاحب

تحقیق درین مسایل از روی کتب اهل سنت جدید ارقام فرمایند — در تحفه اثنا عشریه

صلوات الله و سلام با استقلال بر ائمه اثنا عشریه و غیرها نوشته شده و حال آنکه این اطلاق نزد

اهل سنت جایز نیست چرا که تشبه با اهل بدعت لازم می آید و اهل سنت اجتناب ازین تشبه بر خود

التزام کرده شده و لازم شمرده لهذا برای این اطلاق سند از کتب معتبره اهل سنت باید آورد

ارقام فرمود شده که لفظ صلوة غلط در تحفه اثنا عشریه بجای صلوة با استقلال

بر غیر انبیاء واقع شده آری علیه السلام در حق حضرت امیر المومنین و حضرت سیدة النساء

و جناب حسنین و دیگر ائمه مذکور است لیکن مذهب اهل سنت همین است که لفظ صلوة با استقلال

بر غیر انبیاء درست نیست و سلام بر غیر انبیاء میتوان گفت و سندش آن است که در کتب

قدیمه حدیث اهل سنت خصوصا ابوداود و صحیح بخاری بعد از ذکر حضرت علی و حسنین

و حضرت فاطمه و حضرت خدیجه و حضرت عباس لفظ علیه السلام ذکر نموده است آری

علمای متاخرین ماوراء النهر این اطلاق را برای تشبه با شیعه منع نوشته اما تشبه با ایشان

در امر غیر ممنوع ممنوع نشده و برای الزام این مردم میتوان گفت که در کتاب اصول

حنفیه که تالیف ... است در دیباچه بعد از حمد و صلوة میگوید که والسلام علی ابی حنیفة

و احبابه و ظاهر است که در نظر این حضرات بر ماسوای انبیاء مرقوم شده کم از رتبه امام اعظم نیست

پس نزد ایشان هم بالاولی لفظ اطلاق سلام برین بزرگواران جایز است و همچنین در حدیث

... هم تجویز علیه السلام بر غیر انبیاء آمده چنانکه فرموده اند علیه السلام ... المولی

... بسیار در مشکوة شریف هست باید دید و در قران مجید است والسلام علی عباده

واما قوله النبي صلى الله عليه وسلم اللهم صلى عليهم كما وقع في صحيح البخاري ومسلم عن
عبد الله بن ابي اوفى قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال اللهم صلى
عليهم فاتاه ابو اوفى بصدقته فقال اللهم صل على آل ابي اوفى فقال انه كان لفظ
الصلاة مختصا به ان يخاطب به من شاء بخلافنا قالوا وكما لا يقال محمد عز وجل وان
كان عزيزا جليلا كذلك لا يقال ابو بكر او علي صلى الله عليه بل يقال رضي الله عنه ورضوان
الله عليه ونحو ذلك ثم قال صلى الله عليه و الصحيح الذي عليه جمهور اصحابنا مكروه كراهة
تنزيه وقال بعضهم هو خلاف الاولى ولا يقال مكروه وقال بعضهم يجوز وظاهره التحريم
ولا ينبغي الالتفات لغير الانبياء ان يقال عليه السلام او نحو ذلك الا اذا كان خطابا او جوابا فان
الابتداء بالسلام سنة ورده واجب ثم مراد كلام في الصلاة والسلام على غير الانبياء مقصود
اما اذا صلى جعل تبعا فانه جائز بلا خلاف از ين كلام مستفاد ميشود چنانكه حق تعالى سبحانه
وذات بابركات انبياء را از جميع خلق برگزيده مخصوص ممتاز گردانيده هم چنين
براى ايشان الفاظ دعا و تعظيم از الفاظ دعا و تعظيم براى ديگران مخصوص ممتاز
گردانيده اند اين هيچ ذكر الفاظ مخصوصه دعاء انبياء در دعاء غير ايشان بكار نمى برند
و در باب صلوة الله عليه والانبياء و در السلام عليك ايها النبي و در آيه لا تجعلوا دعاء الرسول
الآية براى بعض لطيف باين تخصيص ميتوان گفت الخ اگر امكان [illegible] باوجهى
مراد نيست كه لفظ سلام به تابع راست شدن اين اطلاق نيست و مانع از وقوع
آن وامر مراد احسان شرعى نيست بلكه نزد اهل سنت عبارت است از عدم منع از جريان
اين اطلاق از روى شرع يعنى شرع مانع [illegible] از كلام سابق معلوم
شد اين ممكن است و ممتنع نيست سند آن است كه در كتب [illegible] حديث الخ وحضرت شيخ عبد
الحق ايضا نيز در مشكوة شريف همين مضمون نقل كرده لكن اين سند سند جواز اين اطلاق
ميتواند شد چه اصل استعمال [illegible] بلا تحريف [illegible] و در زمان و در نسخ [illegible] مذكوره
لفظ عليه السلام بعد [illegible] بزرگوار آن [illegible] و اگر [illegible] بس حرف
ذكر سلام مراد بعضى از علماء در [illegible] دو كس [illegible] مطلب ميشود مع هذا جواز [illegible]

مسلمین بلاخوف ذکر حضرت سکندر و لقمان حکیم آید اطلاق سلام جایز خلاف نبوت
نیست از جهة المبالغه در احتیاط و جایز نمیدارند الا احتمال ان لا یکونا من الانبیاء و ترضی
و ترحم هم جائز نمیکنند چه انبیاء باشند و اگر این اطلاق میکنند به تبعیت اطلاق میکنند نه با
الاستقلال و ذکر صلوة و سلام جواز این اطلاق بر ظاهر است لیکن برای اینکه شاید کسی هم خوانده غیر
متتبع کتب اشتباه شده حتی بر حال او بگوید که ایشان هم در سلک انبیاء هستند از این جهت اکثر احتراز
اصلح هم میدانند البته در مقام مناظره نقل از کتاب معتبر زیاد است و جماعتی
آورده دفعاً للتهمة نقل از کتاب حلیة الابرار و سعاد الاحیاء فی تلخیص الدعوات و الاذکار
که بتفصیل تمام مع ما یرد علیه ذکر کرده است آورده شد اما اجماع را عند العوام اعتبار
و عند العلماء تقویت نیست اجمع من یعتد بقوله من العلماء علی جواز الصلوة و استحبابها
علی سائر الانبیاء و الملائکة استقلالاً و اما غیر الانبیاء فالجمهور علی انه لا یصلی علیهم ابتداء
فلا یقال ابوبکر صلی الله علیه و سلم و اختلفوا فی هذا المنع فقال بعض اصحابنا هو حرام و قال
اکثرهم مکروه کراهة تنزیه و ذهب کثیر منهم الی انه خلاف الاولی و لیس مکروه والصحیح
الذی علیه الاکثرون انه مکروه کراهة تنزیه لانه شعار اهل البدع نهینا عن شعارهم و المکروه
هو ما ورد فیه نهی مقصود قال اصحابنا و المعتمد فی ذلک ان الصلوة مخصوصة فی لسان
السلف بالانبیاء کما ان قولنا عز و جل مخصوص بالله سبحانه فکما لا یقال محمد عز و جل و ان
کان علیه السلام عزیزاً جلیلاً لا یقال ابوبکر او علی صلی الله علیه و ان کان معناه
صحیحاً و اتفقوا علی جواز جعل غیر الانبیاء تبعاً لهم فی الصلوة فیقال اللهم صل علی محمد و علی
آل محمد و اصحابه و ازواجه و ذریته و اتباعه للاحادیث الصحیحة فی ذلک و قد امرنا به
فی التشهد و لم یزل السلف علیه خارج الصلوة ایضاً و اما السلام فقال الشیخ ابو محمد الجوینی من
اصحابنا هو فی معنی الصلوة فلا یستعمل فی الغائب و لا یفرد به غیر الانبیاء فلا یقال علی علیه السلام
و سواء فی ذلک الاحیاء و الاموات و اما الحاضر فیخاطب به فیقال سلام علیک او سلام علیکم
او السلام علیک او علیکم و هذا مجمع علیه ثم وقع فی آخر باب من ذلک الکتاب قال العلماء
یستحب ... اذا قیل اللهم صل علی فلان و مراده ... و صل علیهم ای ادع لهم و التوبة

نفسه مثل دلایل حدوث بخار است اند که نکته تا بعد از بحث و تحقیق او ظاهر میسازند بلکه
علت وجود شیء میباشند کما تقرر فی موضعه دوم آنکه گاه اسباب چیزی که فی نفسها جایز اند
برای تشبه به اهل بدعت منع واقع شده بر متتبع پوشیده نیست رسوم ائمه امری که عقلا
منع کرده باشند او را امر خیر گفتن دور از خیریت است امر خیر همان است که شارع یا علما رشیده
گفته ایشان چون گفته شارع اعتباری دارد فی تمام قد گشته نه او را خیر گفته نشود و کتب
اهل سنت مشحون اند از منع این اطلاق بلکه مابه الامتیاز بین الفریقین یعنی شیعه و سنی
خصوصا درین زمان که مذهب تشیع کمال شیوع یافته همین علامت مقرر شده که کسیکه این
اطلاق را واجب دانسته در محاورات صلوة و سلام بر ائمه نگوید او شیعه است و کسیکه
این اطلاق را منع نماید و بر خلاف شیعه راه بنماید او سنی است آری سلام فی نفسه قطع نظر
از موقع و از غیر موقع وارد رود منع از جانب شارع امر خیر است لیکن بسا چیزها است
که فی نفسه خیر محض است اند برای وجهی از وجوه شرعیه ممنوع شده اند چنانچه صلوه در وقت
طلوع شمس مکروه بلکه ممنوع است در شرع بلکه خیریت سلام فی نفسه جواز این اطلاق ثابت
نمیشود و ورود نهی از شعار اهل بدعت دلیلی است کافی برای منع این اطلاق و توهم
ناصبی که از منع این اطلاق برای تشبیه مذکور لازم می آید که امور مفروضه را برای تشبیه مذکور
هم ترک باید کرد که شیعه هم انها را بجا می آرند زیرا که اولا گفته می شود که امور مفروضه منهی
که شیعه ادا می سازند البته با آن نهج ممنوع است و ثانیا هر امری برای تشبیه مذکور ممنوع نیست بلکه
قاعده درینجا چنان معلوم میشود که امور ضروریه و واجبه ممنوعه برای تشبیه مذکور را واجب
میدانند و ممنوع مستحبه و مباحه که ایشان التزام آنها کرده اند بزعم خود لازم گرفته اند
برای تشبیه مذکور ممنوع میشود احتراز از آنها واجب میدانند امور مستحبه و مباحه که ایشان
التزام آنها کرده بشدت وجوب و لزوم آنها قایل شده اند در طریقه معمول با ایشان
مشتهر تا آنکه موقوف علیه مدار تشیعات امور شده اند مثل صلوة و سلام مثلا که شیوع
اطلاق آنها بر ائمه حضرت صادقین واجب میدانند با آنکه بعض شراح خلاصه کیدانی

سی که به منع این اطلاق کرده اند پس ما را بموجب فرموده نبوی علیکم بالسواد الاعظم تبعیت
آنها باید متابعت نمود و که تصریح هم ایشان بجواز این اطلاق نکرده اند بلکه سند چنین باید
نمود و رفتن بکتاب کم از کتب معتبره اهل سنت است بتصریح جواز این اطلاق نوشته فتوی داده
علمای متقشفین الخ اول بباید این فرمود که از علمای ما و هند اسم متقشفین کدام اند و غیر
متقشفین کدام و باید امتیاز نمودها بین جواز این اطلاق و عدم جواز این اطلاق
دست که آنها قایل بجواز این اطلاق اند و ایشان غیر متقشفین اند که آنها که قایل بعدم
جواز این اطلاق اند او ایشان متقشفین اند یا چیزی دیگر است اگر اول است لازم می
آید و در اگر ثانی است بیان باید فرمود تا حال شما معلوم شود صحیح نمی شود که علمای
ما و هند الذکر که ان مذهب اهل سنت اند خصوصاً مذهب حنفیه و هم اتفقوا با ایشان
عمل اهل سنت تقلید تقلید کردن غیر متقشفین پس اگر بر قول ایشان اعتماد کرده
کار خود حنفیه علی حده قریب بانهدام خواهد رسید و در نصوص روایات رخنه و نقصان
الخ اعتبار را نیافته خواهد یافت و نیز اطلاق لفظ متقشفین یعنی تنگ گیرندگان
در مسائل بر حق این علما که از سابق دیده اند و در ارتکاب می نمایند جرأت
سعی بلیغ [illegible] نوشته مستخرج [illegible] اصطلاح از نصوص قرآن و احادیث
نبوده اند [illegible] تصحیح [illegible] خود [illegible] باید
[illegible] القصد [illegible] تصحیح رسایل نموده اند چنانکه لفظ متقشفین
صیغه اسم فاعل است از باب تفعل در این اشعار [illegible] قول [illegible] آمد
که ذکر کرده کار [illegible] شود [illegible] نیست [illegible]
چه [illegible] درست و مقبول [illegible] تشبیه [illegible]
خطا است اول آنکه لازم [illegible] ممنوع [illegible] تشبیه و ممنوع [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] ممنوع [illegible]
[illegible] اطلاق [illegible] تشبیه [illegible] ممنوع نمی باشد
[illegible] امری که قصد تشبیه [illegible] کرده باشد یا آن امر [illegible]

الجمع وعاید بقایل لازم است قوله وظاهر است که رتبه الخ وظاهر است موافق اهل سنت
که رتبه حضرت امام اعظم از رتبه آنحضرات کم نیست بلکه فوق او و زاید است چنانچه
معلوم است که سلام بر وجه ایشان و بر ایشان جایز باشد عند القایل بجوازه علی غیر الانبیاء
استقلالا و زیادت رتبه امام آنست که کمی و بیشی رتبه باعتبار علم است و ظاهر است
که چون در مسئله در میان ائمه اختلاف واقع شود و تمام ائمه یک جانب متفق باشند
و امام بر خلاف ایشان یک جانب دیگر شود این اختلافات بحسب روایات صحیح اهل سنت
ثابت و مروی شده شیعه اهل سنت عمل بقول امام خواهند کرد و مخالف ائمه را مثل مخالفت
امام زفر هم نخواهند الثالثت و بقول امام هیچ التفات نخواهند کرد و همچنین حکم است که
اختلاف ائمه با امام دیگر از ائمه اربعه اتفاق خواهد افتاد و در این هیچ استبعاد نیست هم
حدیث که راجح امتی علم است و حدیث و علی بابها مشهور مع هذا ازین عبارت فهمیده
میشود که رتبه آنحضرات از رتبه امام اعلی است یا مساوی پس بر تقدیر مساوی است سلام از
بر طریق اولویت چه معنی دارد چه در انصورت ترجیح بلا مرجح لازم می آید و نیز دانستی که
در صورت خلاف و امام عمل بقول امام است پس زیادت رتبه و صلوات رتبه ائمه
چطالمه نجتید دارد و حب چه در سلام سیادت گویند پس بحضرت امیر چرا گویند و دیگر سادات
چرا نگویند و از صحابیت را گویند پس با بکری ائمه چرا گویند و دیگر صحابه چرا نگویند و اگر دامادی
پیغمبر صلی الله علیه را گویند پس بحضرت عثمان چرا جایز ندارند قوله مع هذا در حدیث الخ مراد در این حدیث
از سلام سلام متعارف است و قوله کما لا یخفی فیه هیچ مساس ندارد که کلام ما در سلام
است که بطریق مخاطبه جوازش قوله و در قرآن مجید است که مراد از عباد در اینجا از
انبیاء است و الذین اصطفی قریب است که صریح دلالت میکند بر این مدعا و مراد سلام
جمعیت است که امر کرده است به پیغمبر خود با آن چنانچه در تشهد واقع است السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین و هم سلام چنانچه این اطلاق از امور مختص است بانبیاء
همچنین این در حق دیگری نیز حسن و غیر آن در این دعا خصوص نیز [illegible] که از لسن
نیز از امور مخصوص است با دشاه کسی را در این امر اقتدا با ایشان جایز نیست بلکه ممنوع

بیشتر مبالغه در اجتناب از شعار شیعه برای تشبه مذکور دارند ارسال یدین را در حالت انتقال از رکوع
به سجود و از رکوع بقیام که طریقه مسنون است و برای بعضی ایشان ارسال را منسوخ اند منع
نموده اند قوله و برای التزام این مردم الخ بجهت برای الزام علمای متقشفین ماوراء النهر
و الزام این علما چنانچه از شانی نقل کرده نمیتوان داد زیرا که او با احتمال راست که این
تحریف از نساخ است مصنف رضوان الله تعالی علیه ابی حنیفه و اصحاب گفته باشند
و بر تقدیر تسلیم این مخالف نکند و کسی الزام بر طریق مسلوک جمهور نتوان داد و در مذهب حنفیه
هزار جمهور متفق اند حال واقع نمیشود و بلغت هر یک دو کس منفردی بود و مذهب آنها ثابت
که اکثر علمای برای اتفاق دارند خصوصاً ما مقلدین را که مجتهد را نجز تقلید بر قبضه
انعقاد [illegible] اقتدار دارند مخفی به وا علیه اکثر باید نه بروایت شاذ علی الخصوص که درین
زمان شیوع و انتشار مذهب در دیار مذهب شیعه به درجه کمال رسیده اگرچه در این باب روایت
معتبر یافته شود هم اجتناب از آن واجب میدانند لهذا اجتناب از امری که مستتر ازین
اجتناب از آن مستحسن بود درین زمان واجب لازم است بلکه درین زمان بر ذمه هر شخص
واجب است که هر قولی و فعلی که شیعه آن را شیوه و علامت تشیع [illegible] خود ساخته اند اگرچه فی
نفسه مستحسن نیز باشد از ان امر خود را از ان دور دارد بوجه من الوجوه بطریق
من الطریق خود را با ایشان مشابه نسازد و در تشبه با ایشان و در شعار ایشان اشتراک
در شعار ایشان و دستار ایشان که نیز از ان شیعه در هر چیز تمام دارد تا در زمره ایشان
محشور نشود خصوصاً شخصی که مقتدای سنت شده قول او بر ایشان اعتبار تمام
دارد او را به نسبت دیگران زیاده تر از ان لازم تر است که به هیچ نوع تجویز تشبه با ایشان
نکنند و در هیچ امری با ایشان موافقت نسازد چرا که گفته و کرده او ایشان را سند خواهند
و همچنین سند الزام با اهل سنت خواهند داد و از تجویز اطلاق سلام بر غیر انبیا و تجویز
اطلاق صلوات هم نسبت به اهل سنت خواهند نمود باین دلیل که تفرقه در میان صلوة
و سلام خرق اجماع فریقین است و بدقت نظر باید دید که این الزام علمای ماوراء النهر

واگر سند این دعوی خواهند در قرآن مجید در سپاره لا یحب الله الجهر در اول سورهٔ مائده در رکوع
سیوم ببینند که حق تعالی پیغمبر خود را میفرماید که عفو و درگذر از ملعونان در کار خداوندیگر
شیوهٔ خود ساز قوله تعالی فبما نقضهم میثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسیة
یحرفون الکلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذکروا به ولا تزال تطلع علی خائنة
منهم فاعف عنهم واصفح ان الله یحب المحسنین وهرگاه حق تعالی در حق ملعونان
خود پیغمبر خود را بعفو و صفح امر فرموده باشد دیگر از خواستن حضرت عثمان رد و لا ده
فرموده آنحضرت چرا استبعاد باید کرد و مروان هرچند ناصبی بود اما حضرت عثمان عفو تقصیر
او را در خواسته اند زیرا که او در آن وقت صغیر السن بود و از او تقصیری صادر نشده بود بلکه عفو
و تقصیر از پدر او که حکم بود در خواسته بودند پس محل کلام دیگران را بنا بر ساخت بلکه حکم
هر دو هم ملعون و منافق بود لیکن دفع اشکال معلوم شد که از ملعونان در دنیا عفو ممکن
واقع است و اثر لعنت در آخرت است نه در دنیا مانند سایر کفار و قدح در جواب این مقام نمود
این طرفه حوالت که ناشی از کمال بی پروائی و عدم التفات شده است والا نسبت عدم
معلومیت و کم تتبعی با وجود شهرت تجری که ایشان دارند مثل آفتاب نصف النهار روشن
است بقول مولوی جامی قدس سره السامی — چه گویم وصف آن عالیجناب — بیت
تبریزی دارد کتاب — با کتاب کردن خود را ضحکهٔ خلق گردانیده است کمال بی ادبی و بیهدا
در این جواب از چند وجه خلل واقع شده اول آنکه آیت مذکوره در جواب اوّلا منسوخ است
در تفاسیر معتبره مذکور است و جلال الدین سیوطی که از محققین است در اتقان فی
علوم القرآن هم نوشته که این آیه منسوخ است لکن هر جا که در قرآن مجید عفو و صفح از کفار
واقع شد منسوخ است دوم آنکه عبارت اصل کتاب در این است عجب [illegible] که در آن
وقت لطف و کرم بود [illegible] که [illegible] کرده شود و [illegible] شده [illegible]
اطلاع نشده بلکه صریح دلالت است که قوم بنی امیه از حضرت [illegible] مخلوق است که در [illegible]
[illegible] در کتابها هم آیت [illegible] عفو [illegible] در [illegible] صالح را [illegible] خود
و [illegible] جهت [illegible] بر [illegible] حضرت عثمان [illegible]

ست پس واضح ولایح باشد مثل آفتاب نیم روز که دیده که صلوات چه بلکه سلام هم با
با وجود استقلال هم بر غیر انبیا جایز نیست و آنکه بسنا و سهو بر جواز سلام آورده اند محو به آیات
قابل تمسک نیستند لاحتمال الوجوه الاخر فیها و شاید نص فی المطلوب باشد نه محتمل الوجوه
کما سبق پس از شبهات مذکوره باید تنها نتوان کرد غور باید کرد و انصاف باید داد و در باب
حق باید شناخت نه حق را به رجال رسول خدا در حق مروان وزغ بن وزغ
و ملعون بن ملعون فرموده چنانچه حاکم در کتاب جو فتن و ملاحم از عبد
الرحمن بن عوف روایت کرده که هر فرزندی که متولد می شد او را آنحضرت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم می آوردند و برای او دعا می فرمود چون مروان را آوردند آنحضرت کلام ... نظام
فرمود و از محمد بن زیاد روایت کنند که چون معاویه با پسر خود بیعت کرد و مروان در مدینه
خطبه خواند و از طرف معاویه عامل بود بر حجاز گفت که حق تعالی امیر المومنین را نموده
است در پسر خود یزید اینست رای نیک اگر خلیفه کرد او را پس خلیفه ابوبکر و عمر هم کرده اند در روایتی
آمده که این سنت ابوبکر و عمر است پس عبد الرحمن بن ابی بکر گفت بلکه سنت هرقل و قیصر است
سوگند بخدا که ابابکر نگذاشته خلافت را در یکی از اولاد خود و نه در یکی از اهل بیت
خود و نکرده این خلافت را [illegible] و کرامت برای پسر خود پس مروان گفت آیا نیستی تو آنکه گفت
تو برای مادر خود اف لکما پس عبد الرحمن گفت آیا نیستی تو ابن آنکه لعن کرده بود
او را پیغمبر خدا صلعم پس چون این خبر بعائشه رسید گفت سوگند بخدا که دروغ گفته است مروان این
آیه نازل نشده در عبد الرحمن بلکه نازل شده در فلان پسر فلان ولیکن پیغمبر خدا صلعم لعن کرده
پدر مروان را و مروان در پشت او بود پس [illegible] حضرت عثمان رسول خدا چه قسم عفو تقصیر حکم
کرده و حضرت عثمان عفو چنین شخص که از رسول خدا ... بود در ...
... ... عفو تقصیرات ملعون خدا در دنیا در گذشته ...
... آنحضرت ... آورند چنانکه در قصه عبد الله بن ابی سفیان ...
... آورده اند چنانکه ... ملعونیت است عفو ... است و حضرت
... حکم پدر مروان ... آنحضرت هم ... زاده ...

است نه دینی چه عداوت دینی با مومنان و محبت دینی با کافران اصلا ممکن نیست زیرا که علت
مدار عداوت بر کفر است و علت مدار محبت بر ایمان و نیز نفی از امور ممکنه واقع شود نه از
امور ممتنع و در نصوص قرآنی مثل قوله تعالی لا تجد قوما یومنون بالله الآیة و قوله تعالی
لا تتخذوا الیهود والنصاری و قوله تعالی لا یتخذ المومنون الآیة نیز مراد از نفی محبت با کافران
نفی محبت دنیوی است و ظاهر است که عفو هم خصوصا عفوی که در ما نحن فیه است از شعبه
محبت است پس عفو کافران کردن و ما بعد این آوردن حکم اگر کافر و ملعون بود
جائز نشد بر ملعونین منافی عفو دنیوی هم شد پس یقین است که این سفارش در این
عفو قبیح بیامده شبهه قوله عفو در گذشتن از ملعونان الخ نعوذ بالله منه چگونه
حق سبحانه تعالی به پیغمبر خدا امر نماید که عفو یعنی محبت با کفار شیوه و شعار خود سازد حال
آنکه علت محبت ایمان است بلکه لایق در این مقام نفی بود یعنی عفو و صفح شیوه خود سازد
لهذا این حکم منسوخ شد و ما شاء و کلا که حضرت عثمان سفارش کافر و ملعون کند یا رسول
الله عفو کند بلکه در این مقام لایق مواخذه بود و لهذا از آنحضرت بوجه قبیح آمد و قوله و سند این
دعوی الخ در این غلطی است عظیم چنانکه معلوم شد و آن این است که این آیت منسوخ است
قوله در درگاه حق تعالی در حق ملعونان خدا الخ فرق در میان ملعون خدا و ملعون پیغمبر خدا
است بلکه ملعون خدا بعینه ملعون پیغمبر خدا است و بالعکس چگونه نه چه با آنکه در حق پیغمبر
خدا واقع شده و ما ینطق عن الهوی بلکه هر کرا پیغمبر خدا ملعون گوید بامر خدا گوید پس ملعون
پیغمبر خدا گوید پس ملعون پیغمبر خدا هم ملعون خدا است قوله از استبعاد با یکدیگر [illegible] بجا
آن ممنوع را حضرت عثمان چگونه در خواست نماید و پیغمبر خدا چگونه آنرا بعمل آرد و بنابر [illegible]
در [illegible] اجازت بخشند شخصی که آنحضرت بخشید یقین میدانند که باز مصدر فساد است [illegible]
و موجب کدورت [illegible] خواهد شد و اینها در حقیقت در حق مسلمین ظلم کردن است [illegible]
دست دیوانه دادن است و عاقل در [illegible] تا قبل [illegible] مستبعد [illegible] و [illegible]
[illegible] استبعاد دیگر [illegible] فرق [illegible] در میان ملعون خدا و ملعون
پیغمبر خدا [illegible] استبعاد [illegible] اهل [illegible] عاقل [illegible] و استبعاد وجه استبعاد

نسبت بآنها می‌دانم و اگر دیده حضرت عثمان موجب طلب ما حاضر شده باید بر سر
زمین پیغمبر خدا مشرف شده و خدا داند که دران سرگوشی بحضرت عثمان چه انعام و اکرام دینی
و دنیاوی مرحمت شد و احتمال عفو هم هست بشرطی که این ماجرا قبل از نسخ شده باشد و مع هذا
احتمال در مقام مناظره بکار نمی‌آید پس اصلا اشکال شیعه باقی ماند منقطع شد [illegible]
قوله در گذشتن از مواخذه از مسائل مسلم است اگر عفو آنحضرت از مواخذه بعضی مردم که
بسفارش بعضی دیگران یا بتوبه کردن ایشان بوقوع آمده چنانچه ذکر کرده اند قبل از نسخ
این حکم باشد لیکن نسخ احکام بعد از این ماجرا که وقت آخر آنحضرت بود ممتنع است و مع هذا
عفو در گذشتن پیغمبر خدا بخاطر حضرت عثمان در اخراج بعضی تقصیر حکم که آن اخراج از مدینه
بود و اجازت دادن بآمدن حکم باز در مدینه منقضی بسوی اباحت عنهم نبود زیرا که
گرچه [illegible] تعبیرات که معصیت اخروی و کفارت در حکم موجود بود باشد [illegible]
قسم ثانی [illegible] شک [illegible] در مردم از و صادر [illegible] و بیران در وقت [illegible] اگرچه از کار و بار
که تعلق بجوارح و اعضا دارد مثل قتال و جدال و جنگ [illegible] نمایند اما در فتنه انگیزی
و سخن چینی و در [illegible] مردم از [illegible] بستر و قوی تر می‌شدند هر قدر که بیشتر شد در
[illegible] بازی از هر کس [illegible] زیاده تر شد پس این عفو از آنحضرت بمنزله اجازت
دامر شد حکم را [illegible] بخاطر خود بعد از [illegible] و بانبطوره اجازت
از شارع محال است و منافی شارعیت است بنابرآن وجود شریعت تعارض کردن حضرت عثمان
باجازت آمدن حکم در مدینه بنا بر این عفو از پیغمبر خدا که بوقوع آمده چه [illegible] قوله
رجم منافی معصومیت است عفو اخروی است صریح دال است بر عدم منافات معصومیت بعفو
دنیوی و قال الله در حیات ایشان هم منافات است و توضیحش آنکه محبت با مومن تا وقتیکه
ایمان موجود است و عداوت با هر کافر را حب است و لعن کردن و تبرا نمودن بر هر کافر اگرچه
فاسق باشد درست نیست بلکه صفت درست می‌شود که هیچ درجه محبت با شخص موجود نماند و آنکه
[illegible] علی الکفر و با هر مومن عداوت و با کافر محبت [illegible]
[illegible] با مومن و [illegible] عدم جواز محبت با کافر عداوت [illegible] یعنی

صورت جدید او را عین خطا دانستن از عصبیت است درستی بست چنانچه مخفی از جمیع
عشره هر رتبه را آنها سایق ذکر یافته جواب هر یک ازین خطرات بتفصیل و توضیح باید لو
و سند از کتب معتبره اهل سنت هم باید آورد و اینها را مطاعن نه از راه حسد و صدور
باشند نهد فهمید تعالی تعلل جواب نباید فرمود.   درین عبارت قتنی
بالجمله سوال از محبت امیر و امامت اجماعی اهل سنت نیز و بل اند باشند آخر خوارزم نیک
شیعه نه فقه ائمه ام مسولون که بر عبارت امامت بلا فصل میآورده اند چه باید
میفرماید چه نسبت اهل سنت هیچ یکی از علماء متقدمین و متاخرین این سوال را قبول
نشد و معهذا تخصیص این سوال حضرت امیر با وجود فضیلت صحابه ثلثه ازا امیر
بیکو درست نشد تخصیص بلا مخصص لازم می آید بلکه این سوال را امر جزئی از علو
مرتبه است پس باید که حضرت ابوبکر بخصوص یا عمر یا عثمان یا با صحابه غیر علی حسب
مراتبهم سوال از محبت و امامت هر چهار باشد یا از رسول و محبت هیچ یک نباشد و

عمده اهل سنت آنکه حق اخیر را میخواهند پس لازم که بتفصیل ارقام فرمایند این سوال
در کدام موضع اخبار مجید بیان شد غرض ازین سوال حیثیت و جه ثمره بران مرتب خواهد شد و کار
ثمره آن اینست که تا مرکه اعتقاد محبت امیر درست داشته باشد یعنی مطابق فرموده خدا و رسول
پس او مسلمان است و مناسب خواهد شد الا کافر است معذب خواهد شد یا مسلمان است
لیکن بقدر تقصیر معذب خواهد شد پس وجه تخصیص این سوال بهر حیثیت و سند از کتب
اهل سنت هم آنچه جواب این ارقام فرمایند   ائمه و علماء اهل سنت مسئله غیب
که ... حدیث ... ثابت شد مثلا خلافت ابوبکر باجماع اهل سنت است و نماز
... در ماه رمضان اجماعی تمام امت است و در آیة الکرسی و سوره اخلاص ثابت شد و
چنانکه عثمان درین آیه ضمیر و تعوی راجع بشرکین است یعنی مراد تنها نزد شیعه
معنی صحیح باشد و دلیل بر و رفته باشد مثل کیفیت مولاه یعنی مولا و نیز مراد شیعه از
ولایت و امامت حضرت علی بلا فصل است و این معنی امر اجماعی اهل سنت معهذ و در تحفه اثناعشریه

پس در قول محشی اشکال مروان نباید الخ اگرچه این در معامله بظاهر با حکم شده و محال اشکال
در اینجا همان است لیکن اگر سوی مروان این ماجرا منسوب سازند انسب بمقام او لی خواهد
شد زیرا که مروان در صدور فتن وقوف داشت و در مکر و منصوبه بازی در آن مرتبه که توان
قرار داد متصور نمی توان کرد سعید بیدادی هم از دست او در گذشت و حکم هم اگرچه حکمی
و منصور در باب کرده لیکن نسبت بمروان اگرچه او نیز بود طفل مکتب در حکم وزارت و از
درون مروان نکبه دانی حکم در مردم هیچ کس تعقل نرسید و مروان تخم عناد در تمام صحابه کاشت
و بنیاد جنگ جمل و صفین نهاد و باوجود آنکه حضرت عثمان او را بر سر شورش مبادی
و وزارت ساخت کار ایشان هم بصواب دید خود تا بجای رسانید که آخر بجز شهادت
ستم عمید سعید گردید آری تو چنین سلسله و رانده الی بد مدبر ستمگر تیشه بر پای خود زدن است
و عجب نیست که مردود رسول خدا و حق شده باشد با غرض حکم بظاهر منصور در آن از اخراج مروان باشد
اگرچه او هم صغیر السن بود تنها اخراج او مستغنی و دشوار بود یا بعد وفات پیغمبر خدا فتنه
انگیزی در میان صحابه نکند و آنچه واقع شد بوقوع نیامد اگرچه در آن وقت هیچ
از و صادر نشده بود بسبب صغیر السن چون با آنحضرت ملعون بود که چنین و چنان خواهد کرد
بنیاد فرموده بود لیکن آنچه شد و آنست البته واقع شدنی است لهذا محل اشکال
مروان کرد پیدا شده و همه امور متفرقه سببها و کرده شده سوی مالم اللّه از روی ما
در تاریخ معلوم است هر کس که محل اشکال حکم نبود نه مروان قول لیکن در رد ... مسلم
الخ لیکن در این هم معامله شده ملعون اخروی شد بنام عفو و رحمت ...
قوله بر حسنات الخ اگرچه بعثت سرنمو کفر شد در حق ایشان تخصیص مورد
تحسینها و آفرین بر شیطان لعین گردیده با وجود علامتی چون که مشهور عالم است
حظ ایشان که در حق همه بر دشت گردید و فخر میکند و می نازد که کارهای خلاف و ظلم
ایشان را خود آمده از آن صدور یافته با وجود درازی عمر و معلوم است از روی
نکاه نیما ترسته و در هر جهان ظاهر میشود از او در آخرت حظ ظاهر است
و اگر در دنیا احتساب بزرگی آن و عدم اصلاح او گفته او نکردن تاریخ

البلاغت واقع شده و لهذا صح و عامل كافر و على هذا القياس در حق مالك اشتر

نيز بوقوع آمده و اين قسم مدح را در حق اعور اخر ديه مدح نتوان گفت كلام همين مدح آ

شد در آن مدح و آنچه گفته كه سما محمد بن ابي بكر در كتب اهل سنت نيز ممدوح سخت محل تعجب

است زيرا كه محمد بن ابي بكر باجماع اهل تاريخ و محدثين در قتل حضرت عثمان شريك بود و بعضي

گفته اند كه او خود كشت و بعضي گفته اند كه او ديگري را گفت تا اين كار كرد صاحب استيعاب

ميگويد در احوال محمد بن ابي بكر قيل انه [illegible] في دمه وقيل انه شارك على من كان

[illegible] فاقتلوه پس اگر قتل حضرت عثمان يا امر بقتل حضرت عثمان نزد اهل سنت عامل

مدح است و محمد بن ابي بكر است ممدوح ميتواند شد معاذ الله من ذلك اگر كسي حضرت

عثمان را خليفه بر حق و شهيد كبرا اعتقاد كند بايد قاتلان اثرا كا مدح نمايد

فاقلان حضرت عثمان نزد اهل سنت حكم [illegible] و افسق فاسقين اند در قاعده

اهل سنت نيست كه [illegible] سب و لعن كنند از جهت اگر كسي گويد كه ايشان

مدح ميكنند بعيد از ادني او نيست ليكن در انصورت يزيد را ممدوح [illegible]

بايد گفت معاذ الله من ذلك و حديث صحيح جامع ترمذي كه صحاح ستة [illegible]

كه نزد آنحضرت جنازه كسي آوردند تا نماز خوانند فرمودند كه من بر جنازه او نماز خوانم

چونكه او عثمان را بغض ميداشت فابغضه الله بالجمله چون شركت در قتل حضرت عثمان كبير

باهم رسيده او را فتنه اكبر [illegible] كتب [illegible] است كه قتل حضرت عثمان اول فتنه است

و اعظم دواهي الهائلة ابو بكر [illegible] بسند صحيح از عبد الله بن سلام روايت كرده

لقد فتح الناس على انفسهم بقتل عثمان باب فتنة لا يغلق عنهم الى يوم القيامة

ديگر يا حضرت از احوال محمد بن ابي بكر نزد اهل سنت نقلي نمايند [illegible]

در حديث صحيح كه مسند امام احمد و ترمذي و ديگر كتب صحيح حديث موجود است

[illegible] نمايند [illegible] فاقتلوا حضرت عثمان [illegible] وآن حديث

اين است كه رسول الله صلعم الى عثمان [illegible] فلما اقبل رسول الله صلعم فكان آخر كلام ان

ضرب منكبه وقال يا عثمان ان الله عسى ان يقمصك قميصا فان ارادك المنافقون

اینکه نوشته شده است که [وجوب] محبت اعتقاد امامت حضرت علی را در وقت سوال حاجی
اهل سنت است بجهت این دلیل در وقت نزاع قایم شده و قدح سائل بجواب
هیچ علاقه با سوال ندارد و اینجواب از قبیل مثل مشهور است که سوال از زمین جواب
آسمان داشته است شخصی برای دفع اطلاق شکم درد از طبیب طلبید آن طبیب
تنباکو مسموم [illegible] جاریست فرمایند ولیکن اغلب که خانصاحب که بطور اظهار خان
که در وسط میان سائل و مجیب مثل صدا وسط بود چون خلل در صدا و وسطه
افتاد آن میاقت نتیجه صحیح نشود یعنی چون خان موصوف عبارت سائل
را تغیر و تبدیل نموده و نقل با معنی نمودند لوس خلعت جدید پوشانیدند و لباس
اصلی از بدن کشیدند لیکن هرگاه خان موصوف با نصیحت [illegible] اجنبی صفت [illegible]
نمود از خلعت [illegible] راست نیاید بلکه کوتاه و [illegible] از این جهت خود
واقع شد والله دانسته جواب صواب [illegible] خود در [illegible]

اگرچه در کتاب [illegible] لیکن بنحو وجوب محبت و اعتقاد امامت حضرت
علی طور حاجی است وجوب محبت اعتقاد امامت خلفاء ثلثه زیاده ترازان احتیاج
است پس تخصیص سوال از اینها و تخصیص اینها با امیر در اینجا و ذکر [illegible] وجه
[illegible] دارد جواب [illegible] فرمایند   محمد بن ابی بکر و مالک
بن اشتر در نهج البلاغة ممدوح اند لا سیما محمد بن ابی بکر در کتب اهل سنت نیز ممدوح
کسی در حق او بجا نگفته بس [illegible] نیز در [illegible] چه معنی وارد در جواب
ارقام فرمایند .   احوال نهج البلاغة نزد اهل سنت معلوم است که
[illegible] ازو ممدوح بودن در آن کتاب که مملوء از جعل و تلبیس است نزد
ایشان حکم عدم دارد معهذا اگر در عبارات نهج البلاغة تامل کرده شود صریح
[illegible] محبت کسی و ترددات ایشان در قتال و جنگ و رفاقت
[illegible] حسن اعمال و خوبی نیات ایشان [illegible] محمد بن ابی بکر صریح

کتاب هم بوجه دیگر کرده اند ممکن است که منقبت امیر المؤمنین را خفا کردن مخفی
و شبهه ماند چنانکه از امام احمد حنبل منقول است که در جواب سائل فرمودند که من چه گویم در حق
شخصی که با وجود کثرت حساد و کتمان ایشان احادیث او را هم چندان در کتب اهل سنت
احادیث منقبت او مذکور و مروی است که از حد شمار بیرون است نوشته علماء محدثین مثل
ابن جوزی و غیره در احوال ابن جوزی محو اظهر است که از مشهور است مشهور که احادیث خیر موضوعه
موضوع میگوید موضوع نقل خود را مشهور لصفت توصیف کردن است و بعد مقصود هم
مطاعن مخالفین ساختن از اینجاست اتفقوا مواضع انتهی قال الشیخ المحب الطبری بن
عبد الله الحافظ الکبیر و صاحب القصیدی فی مآثر ذوی القربی عن علی قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها اخرجه الترمذی و قال حدیث حسن و ابن عباس
عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها اخرجه البغوی فی المصابیح
و ابو عمر و قال انا مدینة العلم و علی بابها و زاد فمن اراد العلم فلیأته من بابه
مراتبه و نزعنا ما فی صدورهم من غل در حضرت مرتضی علی فرموده اند امید است که من و طلحه و
زبیر و عثمان از این گروه باشیم و غل حضرت طلحه و حضرت زبیر معلوم است که متعلق بجدال بوده
غل حضرت عثمان چه باشد   علی حضرت آن بود که عثمان رضی الله عنه میدانستند
که اگر حضرت علی رضی الله عنه بلوا کنان را از قتل منع شده بفرمایند پس ... آمید بلوا
از من و هم خواهند شد ایشان در این امر تقصیر میکنند بسبب آن ... عمداً ... ملاحظه
ذات ... عمل آرند چنانچه بر حضرت ... لیکن حضرت علی ... بعرف ... مر
بر حضرت عثمان رضی الله عنه ... آن وقت سبب ... که ... بود ... شکایت ... بود شده
... حضرت علی را با ایشان این عمل ... نگفته ... که ... میکنند ... صلاح ...
میکنند چنانکه حضرت علی رضی الله عنه ... در ... ایشان ... حضرت
عثمان هم قبول نکردند و مروان ... شد ... هم ... رسید ... و تفصیل این قصه
بسیار دراز است در تاریخ ... مبسوط باید دید ... از این جواب
لازم می آید ... حضرت عثمان حضرت امیر راضی بودند اگر ایشان ... این فتنه

خروج نمودند فدا بحلعه حتى تلقاني قال ذلك ثلاث مرات و هيچ شبهه نيست كه محمد بن ابي بكر از طالبان

خلع خلافت حضرت عثمان بود و زياده ازين در پي دفع خلافت نيافت و انعقد هم كفايت است

در قدح سائل در جواب قوله و اين قسم مدح در حق امور اخرويه الخ سخت محل تعجب كه اگر مدح

جاثليق و جاثليقاني كرد در بزرگترين اعمال است با امام حق در حق امور اخرويه مدح نمي توانند شد

پس ازين كدام عمل ديگر بزرگتر است كه مدح آن در امور اخرويه مدح خواهد شد و ديگر كدام عمل است

كه مدح آن مدح حسن اعمال خواهد شد و معلوم نيست كه ... در جهاد عمل نيكو ميكند يا همراه او را

حسن عمل نيكو ميكند با همراه امام بر ايشان خلل كرده و بطلان هر يك ظاهر ازين عبارت و اين مثل

آنست كه شخصي مرد مصلي و صايم كرد و شخصي ديگر بگويد كه اين مدح صلوة و صوم است نه مدح حسن

اعمال و اين قسم مدح را در حق امور اخرويه مدح نتوان گفت و قوله هيچ شبهه نيست كه محمد بن ابي بكر

الخ جلال الدين سيوطي وغيره گفته اند كه تمام صحابه و محمد بن ابي بكر هم از ايشان بود بحضرت عثمان

نفقته كردند جنگ نكرد يا خلع خلافت يا بيعت معاويه رو نمود موافقت او نمايد كه مقاتل ...

پس طلب خلع تمام صحابه بود تخصيص محمد چه حيثيت دارد ... ازين ...

ايشان است مدح محمد كرده خواهد شد در حديث انا مدينة العلم و علي بابها

نوشته اند و اين خبر نيز داخل ... قال يحيى بن معين لا اصل له و قال البخاري انه منكر و ليس

وجه صحيح و قال الترمذي انه منكر غريب و ذكر ابن الجوزي في الموضوعات و قال الشيخ تقي الدين ابن

دقيق العيد هذا الحديث لم يثبتوه و قال الشيخ محي الدين النووي و الحافظ شمس الدين الذهبي

و الشيخ شمس الدين الجزري انه موضوع مشهور ... تحقيق متاخرين كه جلال الدين سيوطي

كه سرامد علماي محققين متاخرين على الخصوص در ... وغيره در تواريخ الخلفا آورده كه

اين حديث حسن لا صحيح كما قال الحاكم و لا موضوع كما قال جماعة منهم ابن الجوزي و النووي و قد

بينت حاله في تعقباتي على الموضوعات و مع هذا اين حديث مشهور بعضي بتواتر معنوي

اين حديث قائل شده اند در منقبت امير كه ديگر احاديث صحيحه در منقبت او زياده تر

... محض براي دفع تمسك شيعه كه بر امامت بلا فصل امير آورده اند حال آنكه

دفع اين با وجود صحيح ماندن احاديث ديگر ... دفع آن بعد تسليم صحت اين حديث در اين

كتاب

که از راوی غیر عادل روایت شده شیوه نهاده اند وهر نام مفتر را باید که در برابر قدر نائی بغیر ثبوت
وهم و فکر سلیم ذوق این مستقیم محال می‌شمارد و ممتنع می‌انگارد که این چنین خیانت
محل عدالت نباشد جواب با صواب مشروحاً و مفصلاً ارقام فرمایند فقط تمت تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله حامداً و مصلیاً و مسلماً در صورت کرناتک و بنگاله وغیرها خمیر نان‌هایی
بند چیلی که مسکر است متعارف میسازند این نان حلال است یا نجس
بفتوای بعض علماء بفتوای بعضی جنس یا پاک نجس است متمسکاً بقول امام محمد رحمه الله که کثیر
قلیل مسکر حرام است و علیه الفتوی او هم نجس بمذهب حنفی در این جواب تطرات
زیرا که فتوای مذکور در مسکر خالص است نه در نان که علت فتوی در آن مفقود است و
دیگر آنکه از اسباب فتوی تحقق اسقاط حرمت و نجاست و رخصت چهار سبب بلکه بیش
از آن که کافی است موجود اند و مسلم اند نزد امام محمد رحمة الله نیز پس باید که فتوی بر حلال آن
شود یک سبب حاصل است بقول شیخین رح دوم تغیر است بالکلیه چنانکه در [illegible] نجس
[illegible] پاک میشوند بقول محمد رح بعینه سوم استهلاک شدن نان چنانکه است
چنانکه طبیب مستهلک در طعام حرام نیست بر محرم چهارم در بازار وغیره عموم بلوی است
چه آنکه [illegible] و قذره و روث [illegible] نجس نشوند با نهاد غلبه جهاد اضطرار کرم
در آنها [illegible] وغیره کنند [illegible] در زوال نسکرات [illegible] به آب [illegible]
سبب پنجم مبتلا شدند چنانکه نان را تر در خمیر کنند [illegible] حلال نخود
در صلاح نان بآن توانند بود چنانکه صنبار برای تقویم قصعها [illegible] نهادن لب
[illegible] لا باس است و حمل حوت برای بیان الخ در هر دو جواب کدام جواب صحیح است
بینوا توجروا جواب اول صحیح است چرا که در صحیح البخاری مذکور است [illegible] امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه قال علی منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ان الخمر حرمت وهی من خمسة

تشنیع بر خود بیان از منع کردن حضرت امیر باز می ماندند لیکن حضرت امیر بسبب عداوت مروان

و رفقای ایشان صلح میسر نشد و مروان قتل حضرت عثمان را بمکر و حیله از صلح باز میداشت

حضرت امیر ملزم بلوائیان و منع ایشان نشدند و [illegible] بقتل عثمان راضی نشدند

و [illegible] راضی شدن بقتل کسی مسلمی جائز نیست چه جای که بقتل حضرت عثمان امیر راضی

شدند از مذهب اهل سنت بسیار بعید است هرگز این گمان و وهم نزد اهل سنت [illegible] نرسیده

مسطور در کتب اهل سنت و مشهور بر السنه ایشان است که اصل در اشیا نزد

حنفیه و شافعیه اباحت ثابت نادر و دلیل حرمت پس تا آنکه دلیل حرمت از شارع در حق

آن اشیا وارد نشود حلال و مباح اند چون دلیل حرمت هر چیزی که از شارع وارد شد آن

چیز حرام شود دیگر امامیه [illegible] اصل در اشیا حرمت ثابت نادر و دلیل اباحت حلال

پس تا آنکه دلیل اباحت از شارع در حق آن اشیا وارد نشود آن اشیا حرام اند و

چون دلیل اباحت از شارع بر اباحت هر چیزی که وارد شد آن چیز حلال و مباح

ثابت و در [illegible] در باب [illegible] کتابی نوشته ان الصحیح من مذهب اهل السنة ان الاصل

في الاشياء التوقف والاباحة [illegible] المعتزلة [illegible] بوجهی که مطابق اصول باشد

تحقیق نموده رسالها [illegible] مشهور [illegible] القول الصحيح

مفتی [illegible] معتمد علیه است اگر در مختار در باب کفالت ماخذ [illegible]

ان المصادرة للسلطان [illegible] الاموال لا یجوز الا لعمال بیت المال [illegible] عمر رضی

الله عنه صادر ابا هریرة [illegible] على البحرين ثم عزله واخذ منه اثنا

عشر الفا ثم دعاه للعمل فابى رواه الحاكم وغيره [illegible] بيت المال [illegible]

[illegible] اذا توسعوا في الاموال الا ان ذلك دليل على خيانتهم [illegible]

[illegible] حضرت عمر رضی الله تعالی عنه از ابی هریره [illegible] بسبب خیانتی

که در بحرین [illegible] پس مخل عدالت ابی هریره لازم [illegible] پس مخل عدالت

[illegible] حدیث الاصحاب کلهم عدول [illegible] حکم

[illegible] ابی هریره رضی الله تعالی عنه [illegible] مقبول [illegible] ابی هریره

قيل وهو الخمر ، در فتاوى قاضى خان كفته قال محمد كل ما يحرم شربه اذا اصاب
الثوب اكثر من قدر الدرهم يمنع جواز الصلوة در فتاواى عالمكيرى نيز همچنين كفته ودر در
مختار وملتقى بنجاست آن نقل كرده ودر شرح مواهب الرحمن بعد انكه غايت فتوى بر قول
محمد [illegible] مفصلا و [illegible] نموده ودر دليل حرمت مثلث ميكويد ان المثلث بعد ما اشتد صار
خمرا لان الخمر اسم [illegible] سمى بهذا الاسم لمعنى المخامرة للعقل و[illegible] موجود في سائر
[illegible] الاشربة المسكرة وقد سماه رسول الله صلى الله عليه وسلم خمرا ولو سلم انه من اهل
اللغة لكان يستدل بقوله على اثبات هذا الاسم فاذا سماه صاحب الشرع وهو افصح
كان [illegible] پس از نقول معتبره معلوم شد كه نزد امام محمد [illegible] وسندى و[illegible]
[illegible] حقيقت ونجس غليظ مثل [illegible] فتوى بر قول محمد است [illegible] در كتب [illegible]
[illegible] مثل حرمت خمر ودلالت ميكند بر [illegible] صلوة [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] آن [illegible] جميع اشربه مسكره [illegible]
[illegible] بعدم تحريم قليل [illegible] منصوص [illegible] عنها [illegible]
[illegible] قرآن و رسول [illegible] در كتب [illegible] منصوص [illegible]
[illegible] روايت [illegible] نقل نموده [illegible]
[illegible] ونجس غليظ است [illegible] فتواى محققين [illegible] روايت نجس غليظ
[illegible] فتاوى عالمكيرى نقل نموده [illegible] در ميان خمر و [illegible]
[illegible] نجس غليظ [illegible] فتوى بر اين روايت است [illegible] ترجيح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر كسى كويد چون حرمت [illegible] قطعى [illegible]
[illegible] منكر [illegible] قطعى [illegible] قطعيت [illegible]
[illegible] قطعيت [illegible] قسم ثانى [illegible] قطعيت [illegible]
[illegible] موجب [illegible] وجه اول [illegible]

من عنب والتمر والعسل والحنطة والشعير والخمر ما خامر العقل و این خطبه در محضر
صحابه کبار مثل امیر المؤمنین علی و ابن عباس و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله
عنهم بوده و این خطبه ناطق بوده است باینکه خمر که محرم گشته در قرآن مجید مراد از آن
ما خامر العقل است و اول ذکر اشیاء خمسه فرمود زیرا که در آن زمان در عرب خمر از
اشیاء خمسه میگرفتند و بعد ذکر اشیاء خمسه حقیقت عام ذکر فرمود که الخمر ما خامر
العقل و این حد جامع است مر جمیع اشربه مسکره را پس همان اشربه مسکره خمر اند
و نیز مؤید آن است کل مسکر خمر رواه مسلم و این معنی خمر است خواه لفظ خمر در آن حقیقت
لغویه باشد یا منقول شرعی که فخر الاسلام آنرا مجاز گفته و الظاهر و این است بیان معنی مراد است
و روایت کرده بخاری از ابن عمر که گفت نازل شد تحریم خمر و درستی که در مدینه بود
در آن روز پنج اشربه نبود در آن اشربه شراب عنب و این است برای آنکه در آیه تحریم خمر
مراد از خمر عام است بهر اشربه مسکره اگرچه از عنب نباشد و اطلاق خمر بر غیر عنب در شرع
خواه در صحیح لغت موضوع برای آن باشد پس از بیان شارع معنی مراد از آیه تحریم جمیع
اشربه مسکره و بودن آنها خمر قطعی گردید چنانچه در اصول فقه مذکور است و معنی متلبس
به بیان شارع قطعی میگردد و چون تناول خمر مر جمیع اشربه مسکره را مقطوع بود علمای
کرام و مشایخ عظام حکم کردند که تخصیص کار عنب خطا است و مجتهد خطا نیز میکند
و فتوی داده اند بر قول امام محمد رح چنانچه در کتب معتبره مذکور است مثل نهایه شرح هدایه
و زیلعی و عینی شرح کنز و فتاوی عالمگیری و در درمختار از بزازیه و ملتقی و شرح وهبانیه
معانیه فتوی بر قول امام محمد رح است که بسبب [illegible] و [illegible] آنهم ها قوی دارد و ذکر حدیث
نبوی که مشتمل بر حدیث شریف است تبرکا ذکر می نماید قال محمد و الثلثة کل ما اسکر کثیره فقلیله
حرام و در صحیحه و عن ابن عمر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما اسکر کثیره
فقلیله حرام رواه احمد و ابن ماجه و الدارقطنی و صححه و الفتوی علی قول محمد رح و نیز در
مسائله از ایجاب روایات از شیخین نقل کرده منظوم ساخته [illegible]
[illegible] حلال قال لمن هو سکر لیس السکر وعن کلهم یعنی وانی محرم بتحریم ناقد

کرده اگر اینچنین تغیر موجب طهارت شود پس نجسی را که با آتش گرم کنند طاهر گردد مثلا اگر
قدری بول در آفتاب گذارند و در دست ماند به مرتبه که کسی نخواهد کرد پس نارجیلی چه خصوصیت
دارد که به نجس طاهر شود اگر اینچنین طهارت حاصل میشود اینقدر روایات کثیره در باب
نان معجون نجس نمی آمد و علمای مجلسی طهارت آن حکم نمی فرمودند و فرق در میان خمر
و غیره باطل است کما سبق و بدلیل آنکه در صابون که مقیس علیه است تفصیل نموده اند
که نجسی که روغن صابون نجس شود صابون طاهر خواهد بود و قیاس به علت قیاس نجس
چو طاهر است و اولی آنکه قیاس مع الفارق است و روایت و فتوی منقول در باب و روایت
... انقلاب که موجب طهارت است موجود است در ماهی نیم انقلاب نیست و زوال
سکر و صورت نارجیلی به سبب انقلاب که موجب حلیت گردیده باطل است چرا که اگر چنین
بود علما الخ جمیعا بگویند که خمر تخمیر کرده باشند حکم نموده که در آن هم انقلاب میشود
نارجیلی خصوصیت ندارد بدین حکم و آنکه در بعض روایات ... آورده شد در خمر
سرکه شده و در سرکه انداختند حلال میشود و ملاحظه رایت چرا که فرق است ... که نار
جیلی تخمیر کنند و نارجیلی سرکه شده و در سرکه انداختند زیرا که در صورت ... نارجیلی
در آورد استهلاک گردیده و در آن جنس اخص و نجاست آن مستهلک شده پس آن خمیر
... چنانچه بالا از محیط ذکر کرده شد یعنی گفته پس ... منقلب شده و ...
دیگر ... نشد و نجاست ... و الوقت طاهر خواهد شد و در صورت ... اجزای خمر
مستهلک شده پس هرگاه که در سرکه انداختند سرکه آن اجزا را منقلب نمود ...
اینچنین خاصیت است و آن را طاهر کردید پس غلطی ... ظاهر شد در ...
روایات بسیار ... فرق چنانکه در تهذیب ... گفت ...
... الخمر ... الخل ...
... الخل ...
... فرق نموده است پس معلوم شد که ... نارجیلی حتی
... مع ... فرق است ... سرکه و ...

نیست با بودن همه اشربه خمر و بحرمت قطعی است بر دو وجه دوم که بعد ملاحظه دلایل قطعی پیدا میشود

عدم بودن خلاف مختلف است [illegible] میباشد بطریق تنزل کون الحرمة فیه لیست قطعیة

لا توجب التحقیق ان دلیل دلیل التغلیظ الاشتراط ان یکون قطعیا واما قول صاحب الهدایة

بعد ذکر النجاسة الغلیظة لانها ثبتت بدلیل مقطوع به فقال فی فتح القدیر معناه

بوجوب العمل به فان العمل بالظنی یجب قطعا فی الفروع وان کان لفظ الوجه [illegible] مقتضاه

قطعیا پس معلوم شد که در عمل فرق نیست در ظنی و قطعی پس چنانچه اجتناب از قطعی لازم است

از ظنیات نیز و در تاتارخانیه روایات صحیحه از معتبره آورده در خوردن آن [illegible] حرام است

پس از این روایت حکم [illegible] و غیره [illegible] معلوم گردید و فقهای که [illegible]

دیگر [illegible] ائمه [illegible] در فتاوی قاضیخان گفته بخلاف الدقیق

[illegible] بالخمر [illegible] ان یکون نجسا [illegible] ماء العجین من [illegible]

[illegible] فتاوی عالمگیری گفته اذا عجن الدقیق بالخمر لا یؤکل در محیط [illegible]

[illegible] حرام [illegible] ولیس بهذا حیلة [illegible] روایات صحیحه از علماء اعلام [illegible]

[illegible] شبهات [illegible] بودن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] القلاب [illegible]

[illegible] القلاب [illegible]

وان کان فی [illegible] فلا خلاف فی الطهارة وان کان فی غیره کالمیتة فی الملح [illegible]

[illegible]

الاجوبة المسطورة صحيحة لا … برهمين مانند كه جميع مسلمانان را واجب ولازم دانند

يأتيها الباطل … آنچه در این قرطاس مسطور است صحیح است

ما كتب في هذه القرطاس صحيح لا شبهة فيه … الجواب باللزوم صحيح لا ريب فيه

ما رقم في هذه صحيح … وكذا كل مسائل

من هذه المسائل المكتوبة الحنفية التي تدل على حرمة الخمر ونسبة وغيرها من انواع الاشربة المسكرة

ونجاساتها والمائعة المخلوط بها اليسيرة كانت او قليلة منقصة عليها صحيحة في مذهب امامنا

محمد بن ادريس الشافعي رضي الله عنه ولا شك فيها كما في منهاج الامام محيي الدين النووي من كتب

متداولة في مذهبه وعمادة [illegible] وغيره كلهم ههنا [illegible] والله اعلم والخمر والنبيذ

[illegible] اذا تخللت بنفسها من غير طرح شيء فيها كالعصير والملح وغيره تطهر خلا والا فهي نجس

تحريم اكل الخمر الذي يجيء من انواع النبيذ المسكر

وحرمت الخمر وغيره ونجاساتها على مذهبنا ومذهب الحنفي من هذه المسائل

المكتوبة صحيحة متفقة … وحرمت الخمر وغيره ونجاساتها

من المسكرات صحيحة … وحرمت الخمر وغيره من المسكرات و

نجاساتها على مذهب امامنا الشافعي صحيحة … وزد بها مسئلتين

محمد رشید الدین [illegible] هم حرمت ماء و با وجود عدم صریح است و بعضی از آن در اینجا ذکر

کرده میشود اول آنکه شراب مسکره سوای خمر مثل [illegible] و بان حرمت قلیل و کثیر آن مثل خمر

مطابق روایات مفتی بها از کتب معتبره حنفیه و در کتب فقه الشافعی صحیح است که اگر

در خمر [illegible] حبه خوردن آن جائز نمیشود در خزانة الروایات می گوید فی مجموعة

الروایات [illegible] للتقی الرقیق اذا اصابه خمر لحم او اکل [illegible] انتهی و دوم آنکه

شراب مسکره در حکم خمر شد پس هرگاه در آن هیچ چیزی [illegible] داخته خوردن آن هم هیچ حیله

جائز نباشد و روایات مفتی بها دال بر الحاق مسکرات دیگر خمر باعتبار حرمت قلیل

و کثیر آن [illegible] در جواب سابقا که ما لا منقول است مرقوم است لیکن احقر العباد هم در اینجا

ذکر [illegible] آورده است که در شرح مواهب الرحمن که از کتب معتبره فقه حنفی میگوید

پس مفسده‌ای که قیاس نمودن درست نباشد چرا که سرکه را سبب حدت تأثیری است

در فی الفور خمر را سرکه می‌سازد و در نمک این تحمیت نیست بلکه آن امر تدریجی می‌باشد بعد از مدت

[illegible] تحقیق [illegible] سرکه شد اول وقت حکم طهارت خواهند کرد و از نجس محض است

در جزو قلیل [illegible] حساب [illegible] خمر باقی علیه للملح و مضی علیه للمدة حتی صار ملحاً

[illegible] حکم طهارت حتی بعد [illegible] که بیقین نجس شده بایست احتمال حکم به حکم

کرده نشود [illegible] ان الیقین لا یزول بالشک بلکه در اینجا آن احتمال در شک هم موجود

نیست [illegible] که مانع [illegible] است بلکه در وقت مخلوط نمودن

آن [illegible] بعد مستقر شدن [illegible] در خمیر نمک [illegible]

[illegible] خمیر [illegible] نمودن آن [illegible] سرکه [illegible] چنانکه

[illegible] روایت شده [illegible] سبیل و اما قیاس آن بر [illegible]

[illegible] قیاس بر [illegible] نجس [illegible] باطل [illegible]

[illegible] حیلی و سفیدی و تازگی هم حرام [illegible]

[illegible] نیست [illegible] زبان [illegible]

[illegible] شده باید [illegible]

[illegible] حیله [illegible] مسلم را باید از آن حرام [illegible]

[illegible]

[illegible] یعقلون فقط هو الله تعالی [illegible]

[illegible] صحیح است و خلاف آن باطل [illegible]

[illegible] والله اعلم الاجوبه [illegible] صحیح

[illegible]

[illegible] والله اعلم

صحیح [illegible] باطل است

[illegible] صحیح [illegible] صحیح است [illegible]

نجس نیست بخار [illegible] یا غلیظ پس خوردن آن حلال نباشد سیوم اگر هرگاه طعام نیز بنجاست

حقیقیه کنند یعنی نجاست بجرم آن درآید باز طهارت آن علی اقوی الروایات ممکن نیست و در صورت عدم

طهارتش خوردن آن روا نباشد و در خزانة الروایات میگوید فی العنایة ولو صب الخمر فی قدر

فیه لحم و ماء فان لم یغل اللحم مع الخمر لیطهر اللحم بالغسل ثلاثا فان اغلی بالخمر لم یطهر ابدا انتهی و سبب

طبخ نان تمام رطوبت خمیر سوخته میشود و لهذا در آن از وزن اصل آرد یک وزن یکجزء [illegible]

[illegible] پس چون رطوبت ساریه نجسه در نان باقی نماند خوردن آن روا بود و در روایات دیگر نیز

مطلب دیگر هم هست بنا بر اختصار بر همین قدر اکتفا رفت والله اعلم [illegible]

میگوید اضعف العباد میر [illegible] الدین علی گرجانی عفی عنه هرگاه که بعضی احباب جناب ایشان

مستفسار دیده اسکار تاڑی را بر انکار می‌نمودند لهذا برای تنبیه ما و اتفاق تحریر این ادنی

بر ذمت همت مباد که حرمت تاڑی چنانکه از ادله شرعیه فقهیه ثابت همچنان ثابت است مسکر

بودنش از کتب اطبا مثل تذکره شیخ داود [illegible] انطاکی و در تذکره [illegible] می‌فرماید و له افعال

رشد [illegible] مثلا بعض انگوری را برآید در حب جبل [illegible] خمار بسیار می آرد

شدید از شراب ملکی تاڑی در هم [illegible] است از خمر و صاحب مخزن الحکمت فرموده

است تاڑ جبل عربی نارگیل دخیل هندی فارسی و تاریل هندی است عرق آن را [illegible]

خوانند [illegible] گرم است در اول درجه دوم و تر است در اول درجه غذا بسیار دهد و منی

افزاید و باه انگیزد تسخین کرده گردانند لقطر اول [illegible] انفع [illegible] و روغنش [illegible]

[illegible] مضر است بمعده مصلحش عسل است و از درخت [illegible] کجاری می شود شیره

و نیز شود چون در اول طلوع آفتاب و تمر و تاخ او را بریده کوزه بر آن نصب کنند

آب در ظرف جمع شود او را سیندهی نامند حلاوت آن یکروزه باشد

دیگر روز [illegible] و تفرح بیشتر از خمر است و بعد از یکروز ترش میکند و آبی که [illegible]

تاخ تار جبلی نارگیل که از قسم صحرای است [illegible] گرفته شود تاری نامند انتهی

صاحب برهان قاطع می فرماید تاری بر وزن جاری لبی باشد که از درخت تار حاصل شود

مانند شراب نشأه دهد انتهی مصنف را باید که در [illegible] که [illegible] غور کنند و [illegible]

وتحقيقها عند كلها بالخمر في المشهور عنه كان ان قطعي وما لك به يقيني كما في صحيح مسلم من قوله صلى الله
عليه وسلم كل مسكر خمر وكل مسكر حرام وفيه وفي مسند احمد وصحيح ابن حبان كل مسكر خمر وكل
خمر حرام وما في كتب الستة الا البخاري من قوله الخمر من هاتين الشجرتين النخلة والعنب
وفي لفظ مسلم الكرمة والنخلة وفيه عن جابر ان رجلا قدم من اليمن فسأل النبي صلعم
عن شراب يشربونه بارضهم من الذرة يقال له المزر فقال له النبي صلعم او مسكر هو قال نعم قال
ان على الله عهدا لمن يشرب المسكر ان يسقيه من طينة الخبال وفي صحيحين عن عائشة رض
قالت سئل رسول الله صلعم عن البتع وهو نبيذ العسل فقال كل شراب اسكر فهو حرام وفي
سنن ابي داود وابن ماجه والترمذي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله صلعم
ان من الحنطة خمرا ومن الشعير خمرا ومن الزبيب خمرا ومن العسل خمرا وفي سنن نسائي
وابن ماجه من حديث عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي صلى الله عليه
وسلم قال ما اسكر كثيره فقليله حرام وكثيره رواه الدارقطني عن علي رض وغيره وعن
عائشة رض انها سمعت النبي صلعم كل ما اسكر الفرق فملء الكف منه حرام وفي لفظ
ترمذي فالحسوة منه حرام فوضح ان الكثرة من هذه الاشربة مساو الكثير من الخمر في حكم
الحرمة ووجوب الحد فكذلك القليل في الحرمة كالكثير الا ان شرب القليل منه لو كان
مباحا لما وجب الحد دون سكر منه لان السكر انما حصل بشرب الحلال جميع في اعتبار جانب
الحلال يمنع وجوب الحد عليه بادرا احتمال الموجب للحد يسقط نفي الحد فقد على حد
انتهى مع اختصار وحكم اين اشربه مسكره غير خمر مخفى نماند كه نجاست اينها غليظ
نزد حنيفه على اختلاف عنهم وغيره چنانچه در خزانة الروايات مسطور است واين
در تلويح هم كشف البزدوي نجاست الخمر غليظة وكذا نجاسة سائر الاشربة حقيقة
وتكفير مستحل الخمر دون سائر الاشربة وفي الهداية ونجاستها خفيفة في رواية وغليظة
في اخرى ونجاسة الخمر غليظة رواية واحدة انتهى وشيخ عبد الحق در ترجمه مشكوة
مي فرمايد نجاست ساير انواع خمرها از مسكرات خفيفه است در روايتي وغليظه است
ودر روايتي ديگر انتهى وهم كاه خمرها ان پارا از مسكر مثبت ودرين اختلاف الروايت

روافض دشمنون نوحه و خاک افشانی شیر شنیع است و چون برای اطمینان حضور فقیر قوله
هذا کافیست لهذا اقامت حجت و برهان بر شنیع بودن آن غیر ضروری دانسته تجرداً
ذکر کرده و بالجمله دعوی با مردم که مایان را از تشیعان واقعی امیر المومنین علیه السلام در روافض
مرعیاد علی پس از آن خدوس مامور دهم امور ضلالت حجت بظهور رسید بحکم قرائن حالیه در دعوی
خود کاذب مجسّم نعوذ بالله من ذالک و هر چند در این قرطاس که بمراجعه نوشته ام از تمامی تحریرات
تریشی اکثر آیات بتفهیم معذرات عمده و منبه الکفا بر اجمال ملاحظه اعراض از تفصیل تقصیر بیانیه
مراجعه کلیته و در انتقام عرضی و مکر ضروری الاظهار است بمانتی آنکه کلمات احقر بمقدار
آن جناب الا احقر نه محض بجهة امتحان و عامت بر الزام مخالفان است که آن عرف
نفسانی است و شرکت در آن بعید از وضع مذهبی عقیدت مطلوب بل بنا بر تحقیقات
لهذه بیان واقعی ترصّن مسلّمه که اکثر آنجناب دعوای مخالفت حلق و صلق و حرق و شق
و جرح فیعیه و مموده احادیث ذکر بیان قلمی فرموده اند پس دعوای آنجناب حق لا کلام
و استدلال بران باین احادیث تام و مصوب مخالف بجواب آنجناب و توهمات نادروا
چنانچه بر حسّی در رساله که در رد تحریر فقیر آنجناب نوشته اند بجواب مسیح و استدلال
آنجناب بحدیث من جدد قبراً الخ اگر بر منع تجدید قبور حقیقی است اعم از این که قبور خواص
باشند یا قبور عوام پس مدعای آنجناب نادرست و استدلال بر آن بحدیث مذکور تا بلکه
و جواز بخاطب تخصیص قبور خواص از حکم امتناع بتشبیه آنجناب صحیح و بیان آن در رساله
مذکوره موجود و اگر بر منع ترتیب ساز تعزیه است پس مدعای سامی درست و استدلال بران
که بیشتر من جدد قبراً و مثل مثلا ست لیکن چون مخاطب آنجناب حدیث
را غلط فهمیده لهذا استدلال سامی با حدیث مطابق فهمی مردود تمام شده چنانچه تفصیل
انجمن در جزء تحقیقات و شرح تقاریر نوشته ام و دعوی سامی بر منع [illegible] نه رسیده
و استدلال مراد بر حجج عقاب بطرف اولیا و اولاد و حدیث ان المیت لیعذب ببکاء اهله
مردود نادرست و حدیث المیت معذب ببکاء الخ معروف الظاهر است پس استدلال نیز بر منع
غیر صحیح چنانکه در جزء تحقیقات تفصیلش بعمل آمده و در این اصلی جواب مخاطب آنجناب

... یک روز یا بیست هم روز در ایشان ثابت است اگر اسکارش مفید است [illegible] حاصل اگر لا
پس قطره بارشی که از درخت میچکد همان وقت صفت [illegible] دارد [illegible] با طل گشت
[illegible] که میگفتند کونه بارشی را که از درخت می [illegible] می آرند اگر همو نوقت کسی بنوشد حلال
است که [illegible] چرا که فی الفور از درخت برآمده است [illegible] است [illegible]
تا [illegible] معین قید خواه از درخت فی الفور جدا شده خواه بعد یک [illegible] یا یک روز
بعضی [illegible] حکیم که اجتماع آب بارشی در ظرف [illegible] یک شرطی [illegible]
شروع میکند [illegible] بالضرور [illegible] در روز نهایت قبل یک روز آب [illegible] جمع خواهد شد و در [illegible]
[illegible] خواهد کرد [illegible] آفتاب [illegible] دفعتاً اخراج [illegible] از درخت بار [illegible]
[illegible] از درخت [illegible] از درخت [illegible] که در حدیث مسلم بلفظ
النخلة [illegible] چنانکه بالا گذشت فقط [illegible] تمام [illegible]
بجلدی نوشته شد حضرت [illegible] میرزا [illegible] در اواخر کاغذ [illegible]
[illegible] اهل [illegible] الخ نوشته خطاب [illegible]
آورده اند که چون [illegible] این [illegible] بقدر [illegible]
روز عاشورا از [illegible] باید فرمود [illegible] استفاده [illegible]
[illegible] بطهور [illegible] کلام شان [illegible]
[illegible] احتیاط نموده [illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم رضوان الله تبارک و تعالی [illegible]
[illegible] آمده [illegible] نظر [illegible]
[illegible] آینده [illegible]
عاشورا [illegible] تسبیح [illegible] ختم قرآن [illegible] شهیدان [illegible]
[illegible] اظهار [illegible]
[illegible] اظهار [illegible]

بعد ذلک وابراهیم یجود بنفسه فجعلت عینا رسول الله صلی الله علیه وسلم تذرفان فقال له
عبد الرحمن بن عوف وانت یا رسول الله فقال یا ابن عوف انها رحمة ثم اتبعها باخری
فقال ان العین تدمع والقلب یحزن ولا نقول الا ما یرضی ربنا وانا بفراقک یا ابراهیم
لمحزونون ونیز در کتاب مذکور در باب البکاء عند المریض از عبد الله بن عمر رضی
عمر رضی الله عنهما روایت میکند که اشتکی سعد بن عبادة شکوی له فاتاه النبی صلی الله علیه
وسلم یعوده مع عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود
فلما دخل علیه فوجده فی غاشیة اهله فقال قد قضی فقالوا لا یا رسول الله فبکی النبی
صلی الله علیه وسلم فلما رای القوم بکاء النبی صلی الله علیه وسلم بکوا فقال الا تسمعون
ان الله لا یعذب بدمع العین ولا بحزن القلب ولکن یعذب بهذا واشار الی لسانه او یرحم
ان المیت لیعذب ببکاء اهله انتهی مختصرا الی غیر ذلک من الاحادیث الصحاح وبکا
کردن بخانه [illegible] و چون بدریافت رسید که گریه بی نوحه و آواز [illegible]
[illegible] هرگز ممنوع نیست بلکه مشروع است زیرا که آنحضرت بارها بعمل آورده
و در حق آن فرموده هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده وانما یرحم الله من
عباده الرحماء کما نقله ایضا من الصحیح البخاری [illegible] در انجه [illegible] ابن عمر از حضرت عمر
عمر از آنحضرت صلعم بطریق اطلاق مروی است که ان المیت یعذب ببکاء اهله اعتراض
لا تزر وازرة وزر اخری که حضرت عائشه صدیقه بر ظاهر حدیث وارد کرده
اند عام الورود است و اینجا هم آن واجب ودفع آن اقوال بسیار است و مشهور
تاویلات است که امام بخاری در صحیح خود در کتاب الجنائز و غیره باب قول النبی
صلی الله علیه وسلم یعذب المیت ببعض بکاء اهله اذا کان النوح من سنته لقوله
عز وجل قوا انفسکم واهلیکم نارا وقال النبی صلی الله علیه وسلم کلکم مسئول عن رعیته
واذا لم یکن من سنته فهو کما قالت عائشة لا تزر وازرة وزر اخری الی آخر و تاویل
دیگر آنکه تعذیب بسبب بکاء اهل در حدیث مذکور بمعنی است که خدای تعالی
او را به بکاء خود تعذیب میکند بلکه بمعنی یحزن و متالم است و حاصل [illegible]

تا حدیث المیت یعذب ببکاء اهله مدرکا عن عایشه و انکار بر مروجه بعبارات ساطع ثابت است

دیگر آنکه سبب اختلاف علما و تعصب مذهب غلطهای بسیار و فضولیهای بیشمار از در زبانه

حضرت نشر کرده مطالب چندی در این قرطاس بعرض و کیفیت روایات فدوی که معروض بعرض مرسل

اند هیچ جواب نه لیکن در اینجا بطریق فهرست یکی ضبط نموده شد تا بالسهولت معلوم گردد

جواب بشنید

اینکه در قرطاس جناب جل که از طرف حضور رسیده که گریستن بر مردان

و زنان ممنوع محض نیست چرا که در امتناع بکاء احادیث ورود یافته لهذا مطلق بکاء

بی اقتران ممنوعات شرعیه آن هرگز ممنوع نیست بلکه مشروع و احادیث صحیحه بسیار وارد

چون یکی بعض آن مروی است ... بلکه ... و ... در ... شود

شود ممنوع است در امام بخاری رحمه الله در صحیح خود در کتاب الجنائز در باب ... حزن

علی المیت جعفرا قال عمر دعهن یبکین علی ابی سلیمان ما لم یکن نقع او لقلقة

والنقع التراب علی الرأس واللقلقة الصوت و نیز در کتاب جنائز در باب ... النبی

صلی الله علیه وسلم یعذب المیت ببکاء اهله از اسامة بن زید رضی الله عنهما روایت میکند

که ارسلت بنت النبی صلی الله علیه وسلم الیه ان ابنا لی قبض فأتنا فارسل یقرئ السلام ویقول ان

لله ما اخذ وله ما اعطی وکل عنده باجل مسمی فلتصبر ولتحتسب فارسلت الیه تقسم علیه

لیأتینها فقام ومعه سعد بن عبادة ومعاذ بن جبل وابی بن کعب وزید بن ثابت ورجال

فرفع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبی ونفسه تتقعقع قال حسبته انه قال کانها شن ففاضت

عیناه فقال سعد یا رسول الله ما هذا قال هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده وانما یرحم الله من

عباده الرحماء و نیز در صحیح در باب ... از انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند شهدنا

بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس علی القبر فرأیت

عینیه تدمعان انتهی مختصرا و در همان کتاب در باب قول النبی صلی الله علیه وسلم انا بک

لمحزونون از انس بن مالک روایت میکند قال دخلنا مع النبی صلی الله علیه وسلم

علی ابی سیف القین وکان ظئرا لابراهیم فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم فقبله وشمه ثم دخلنا علیه

اعتماد از کلام ایشان نمی‌نمود بخلاف اهل سنت که ایشان در زمان ائمه تقیه بر آن حضرت
جایز نمی‌دانستند و کلام ایشان را صحیح و موثوق به میدانستند و از آن جمله است آنکه
شیعه ادعای علم ظاهر و باطن از ائمه دارند و در آن هم تقیه جایز میکنند و اهل سنت
نسبت علوم باطن بحضرت فاطمه و اکثر علوم ظاهر بحضرت آنحضرت [illegible]
و هر عاقل میداند که در علم باطن تقیه صرف غیر متصور و در علم ظاهر هم نزد اهل سنت
غیر جایز پس شیعه [illegible] در رعایت اعتماد و نشر [illegible] [illegible]
اتفاق [illegible] [illegible] آنکه بعضی از علمای شیعه اکثر خلفای عباسیه [illegible]
[illegible] [illegible] ائمه طاهرین بودند [illegible] [illegible] [illegible]
در اعداد شیعه شمرده‌اند چنانکه قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین
در مجلس [illegible] که در ذکر ملوک [illegible] [illegible] شیعه است و مصدر [illegible] عبارت
که مجلس [illegible] در ذکر ملوک نامدار و سلاطین [illegible] فرقه ناجیه امامیه
و اجمالا [illegible] منصور دوانقی و هارون رشید و مامون را در اعداد شیعه شمرده حال آنکه
منصور شخصی است که [illegible] که بسیاری از بنی فاطمه را زنده در دیوار
[illegible] [illegible] ابنای [illegible] [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] [illegible] ایشان را قتل کردند بعد از آن [illegible] [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible] طریق [illegible] شفاعت حضرت [illegible] [illegible]
ساخت و اکثر [illegible] در این کتاب [illegible] [illegible] رعایت جانب اعتقاد
و محافظت [illegible] کتاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بحضرت امام [illegible] ابن جعفر [illegible] [illegible] بشهادت رسانید چنانکه خود صاحب
مجالس المؤمنین این قصه را بتفصیل نقل نموده است و باوجود آنکه [illegible] هارون
رشید [illegible] [illegible] [illegible] از افاضل آل عباس بود در عقیده
تشیع راسخ بود و از [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
که حضرت امام علی رضا علیه السلام را زهر داد چنانکه اکثر علمای شیعه مثل شیخ ابن بابویه

از مصیبت مسافت محض و تصدیع حالی اقربا و دوستان و اتقیان عمران مالی شان متألم
شود و این تاویل هم استبعادی ندارد چه استعمال لعذب بمعنی تألم در عرف شایع است چنانکه
میگویند فلانی از طرف فلانی در عذاب گرفتار یعنی در الم و رنجش خاطر است و سوای
این تاویلات دیگر هم محفوظ است که بجهت طول زکر آن نموده عرض نکرد از
علو کلام الله هرگز اعتقاد نباید داشت که لکا محض بی اقتران ممنوعات شرعیه حضرت
امام حسین علیه السلام نا جایز است چه ان فتح لکا بموجب احادیث معتبره هم القصد
الکبری مردم موقع شود خالی از اجر نیست لقوله علیه السلام منه رحمة جعلها الله
فی قلوب عباده و انما یرحم الله من عباده الرحماء و هرگاه اتقیا لکا و سرایی عام مردم
خالی از اجر نباشد پس قیاس باید کرد که در حق قتل حضرت امام حسین علیه السلام
… هم مثل این بر احدی از ابتدای اسلام الی یوم الاحام نیفتاده چه قدر ثواب
اجر خواهد بود خدای تعالی دلهای مرده ما را بآب ماء الحیوة زنده جاویدان و بیان
رحمت سجره اعمال اهل ایمان را مثمر مثوبات آن جهان کرداند و …
… مقام عرض میکنند که اگرچه اصغر فی الحال آن جنابات از کلام کردن
با اهل مذهب باطله مثل روافض و غیره منع میکنند لیکن برای حال کنوز رشد فیها
… کلام با روافض خواهند نمود … بطور لعل … آورده شد … نسبت حقیقت
خود با جناب اهل بیت اطهار و قلت محبت ادعای امامیه … واضح شود …
… نقصانی در محبت خود با اهل بیت اطهار بسبب شیعه …
… عرض نموده است و جناب مستطاب … انطور را
در کتاب خود باقصی الغایت مرعی داشته اند حاله ذکر بعضی امور که قلت …
محبت واقعی … قلت محبت ادعای شیعه بالطریق نموده …
ائمه اهل بیت بوجب محبت تمامی اهل بیت طهارت … شیعه …
… شهید و حضرت جعفر ثانی دشمن دارند و تفصیل این مطلب در تحفه
… است … شیعه تقیه را بر اهل بیت جایز میدانند … موجب رفع

هذا العمر کسر قبر مهدوماً   اشتد غضب الله علی ان لا یکونوا ... فی قبله قبر تعبدو مسجداً انتهی
ودرباب صحیح مسلم یاری نمیدهد برینکه حکم بامتناع تجدید قبر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام
نماید اگر مراد از ذکر حدیث من جدد قبراً الخ استدلال بر منع تعزیه سازی است
بس بر رفع خاطر عاطر اینکه مراد از لفظ مثل مثالاً تصویر کشیدن است بس
حدیث مذکور آنست که کسیکه تجدید قبر کند یا تصویر کشد الخ و از اینجا که ممنوع
در شرع تصویر ذی روح است نه مطلق تصویر چه تصویر امکنه و اشجار و انهار که
عبارت از نقاشی است از حکم امتناع خارج و تصویر قبر یا گنبد که از قبیل عمارت
و از آن جنس تصویر ذی روح نیست پس در صحت استدلال بحدیث من جدد قبراً الخ
بر منع تعزیه سازی کلام است لیکن از آنجا که مخاطب الجناب معنی حدیث را بهمه
... در ترجمه آن نوشته‌اند که تجدید تمثیل آن روا نیست حالانکه در حدیث
مذکور ضمیر راجع بطرف قبر موجود نیست تا در معنی آن لفظ شود که تجدید و تمثیل
آن روا نیست آری اگر در حدیث مذکور لفظ مثالاً واقع هم شده بود حدیث مذکور که
مخاطب الجناب فهمیده است راست میشد چون مخاطب الجناب چنانکه گمان
نموده‌اند که منطوق حدیث نهی از تمثیل قبر است لهذا احقر ... از معنی
واقعی آن حدیث اغماض نظر نموده برای الزام مخاطب بر معنی مزعوم ایشان
بنای استدلال بر منع تعزیه سازی نهاده چنانکه تقریر آن در رساله منسوب بایشان در
... در جواب کلام مخاطب که بجواب بعد روایت صحیح ما و جواب حدیث من
جدد قبراً نوشته است مرقوم بود و ضروری آنرا درست کرده ... بر کاغذ
تحریر نموده از رساله ... مرقوم است که در این اوراق ثبت ... در یافت اجناب
بتحریر امر ارفع پرداخته

رساله نوشته رشید الدین خان
در ماه ذی الحجه ... هجری

شیخ مفید بآن تصریح کرده اند و خود هم در کتاب مذکور از ایشان نقل صحیح نموده
با وجود آن در ستایش مامون مبالغه کرده چنانکه میفرماید او از افاضل بنی عباس
در علم و حکمت و فصاحت و سخاوت و شجاعت درشت و از کتاب احتجاج نقل
میکنند که آن ذکر نموده است که روزی مامون با اصحاب خود حکایت کرد میدانید که کی مرا
تشیع یاد داد که اموخته ام گفتند نمیدانیم گفت از پدرم هارون رشید اموخته ام
گفتند این چگونه بود و حال آنکه او اهل بیت را میکشت گفت میکشت ایشان را بسبب ملک
سلطنت لان الملک عقیم انتهی زهی قوت بنیان و استحکام ارکان تشیع که
با وجود قتل امام و امامزادها زوال نمی پذیرد و زهی تشیعی که اینچنین
کسان از زمره شیعه میکنند و مثل عمر بن عبد العزیز که محبت و خدمت
نسبت اهل بیت بحدی بر [illegible] اخفی رسوم سیئه اموی از وی شهره عالم و باعث
ردع بنی آدم بود از عداوت ایشان گردیده بنابر لقب اهل سنت مجرد تسمیه الشیء بضده
داخل میکنند بالجمله ازینجا تعظیم انچه در جواب اول که از طرف اکابر اهل سنت
حیثیت سنی چند و غیره و مثل هذا الا مذکور است معلوم میشود که بنابر استدلال
بر عدم حقیقه نبوده است و موضع استدلال تعلیم سنی چند و غیره [illegible] تعریض [illegible]
در محل استدلال [illegible] مثل [illegible] سوء [illegible] از آن استدلال بر [illegible]
[illegible] بر این تقدیر جواب تخصیص قبور خواص [illegible] صحیح است [illegible]
بتخصیص قبور خواص [illegible] کرده شود و حال آنکه متوکل قبر مبارک حضرت امام حسین را [illegible]
عباسی که از اصل [illegible] بود منهدم شد چنانکه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلفاء در حال متوکل مذکور می نویسد و فی سنة [illegible] امر المتوکل بهدم قبر الحسین و
هدم ما حوله من الدور و ان یعمل مزارع و منع الناس من زیارته و حرث
و بقی صحرا و کان المتوکل معروفا بالنصب فتألم المسلمین لذلک و کتب اهل بغداد
شتمه علی الحیطان و المساجد و هجاه الشعراء فمما قیل فی ذلك [illegible] تالله
ان کانت امیة قد اتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما فلقد اتاه بنو ابیه بمثله

در روایات فقهیه ... در ادله ما تعال واجوبه آن ... تمسک بسنت و ترک خلاف

است قال الله تعالی وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب

فرمود حق تعالی جل شانه بدهد شما را پیغمبر صلعم یعنی از اوامر الهی پس بگیرید آن را یعنی عمل کنید بران و هر چه منع

کند شما را از آن پس باز باشید و بترسید از خدا بدرستیکه خدا تعالی سخت عذاب کننده است یعنی

مکنید کسی که خلاف فرمان رسول الله کند قال رسول الله صلعم من یعش منکم بعدی

فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ رواه احمد

الترمذی فرمود رسول الله صلعم کسیکه زنده بماند از شما بعد از من پس خواهد دید اختلاف بسیار پس

لازم است بر شما سنت من چنگ زنید بآن و بگیرید بران بدندانها پس یعنی محکم بگیرید آن را بهیئتی

عمل کنید بران روایت کرد این حدیث را امام احمد و ترمذی قال رسول الله صلعم من

احب سنتی فقد احبنی ومن احبنی کان معی فی الجنة رواه الترمذی

فرمود پیغمبر صلعم کسی که دوست داشت سنت مرا پس بتحقیق دوست داشت مرا و کسی که دوست داشت

مرا با من در بهشت باشد روایت کرده است این حدیث را ترمذی — در احادیث صحیحه

روایت امام ربانی محمد بن شیبانی در موطا محمد از امام مالک و او از مسلم بن ابی مریم و او

از علی بن عبد الرحمن المعاوی که گفت دید مرا عبد الله بن عمر رض که بازی میکردم بسنگ ریزهها

در نماز پس چون از نماز فارغ شد نهی کرد مرا و گفت بکن آنچه پیغمبر صلعم میکرد گفتم چه میکرد پیغمبر صلعم

گفت چون پیغمبر صلعم در نماز نشستی مینهاد کف دست راست بر ران راست و قبض کردی جمیع انگشتها

و اشارت بانگشت متصل انگشت ابهام و مینهاد کف دست چپ بر ران چپ گفت محمد که من

کار پیغمبر خدا را اختیار کنم و همین است قول ابی حنیفه تا اینجا ترجمه عبارت موطا است و در محیط

و نهایه آورده که نص کرد امام محمد در کتاب مشیخه بر اشارت و حدیث آورده که پیغمبر ...

... بعد از آن گفت ما آنچه پیغمبر خدا صلعم کرد ما نیز او را اختیار کردیم و همین است قول ابی حنیفه

و قول ما در محیط و شرح زاهدی مذکور است که امام محمد بعد از ان گفت که آنچه پیغمبر خدا صلعم کرده ما

او را اختیار کردیم و همین است قول ابی حنیفه و قول ما در کفایه و تاتارخانیه آورده که امام محمد

حدیث آورده که پیغمبر خدا صلعم اشاره کرده است بعد از ان گفت محمد که همین قول ما و قول ابی حنیفه

در مودعی السنة وقامع البدعة وهادی الامة سیدنا ومولانا الشیخ عبد الرضا محمد قدس سره الامجد

الحمد لله والمنة والصلوة والسلام علی صاحب الشریعة والسنة وعلی آله واصحابه ازمنة الحق والائمة بعده

ای برادر دینی والطالب حق ویقین که امام ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که ضلال بود کسی که بقول ما تمسک کند تا آنکه نداند ماخذ آن را از کتاب و سنت واجماع امت و قیاس جلی در مسائل و در اصول امام اعظم آمده که فقه را چهار اصل گیرند . کتاب الله تعالی . سنت رسول الله . اجماع امت مجتهدین عصر واحد . قیاس نظری که مدار آن نص باشد بر نظری که مدار آن نص نباشد جز که بکتاب و سنت ثابت گردد جز بکتاب و سنت منسوخ نشود و اجماع و قیاس از منسوخ نگرداند و اجماع و قیاس مخالف کتاب و سنت باطل بود و نسخ بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم روا نبود مجتهد گاه خطا کند وگاه بحق رسد و چون خطای او ظاهر گردد تقلید وی در خطا حرام بود این اثبات اصول امام اعظم رح الکوفی تسویه ثابت شد باحادیث صحیحه مثل آنکه نزد امام اعظم وصاحبیه وامام مالک وشافعی وامام احمد وغیرهم رحمهم که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در تشهد نماز برای توحید خدای تعالی اشارت انگشت کرده تصحیح کرده اند محققون حنفیه و ... آثار نبویه علیها الصلوة والتحیة که وارد شده در رفع اشارت سبابه آنی حدیثی چون ... و ... اقوال ائمه منع کردند آنرا بقیاس که کتاب و سنت و قیاس و اجماع مخالف نص باشد ... تقلید وی در خطا حرام بود و من این مطلب را بر توضیح کردم در بعضی رسائل نقل احادیث صحیحه و روایات فقهیه از کتب معتبره حنفیه نا معلوم ... مانع را ... در خلاف اصول و فروع امام اعظم و سائر الائمة اسلامیه ثابت باشد که از اثبات سنت ... سلامت ... این رساله را بنا بر ... و ترتیب دادم آنرا بر یک مقدمه و ... فصل

در بیان تمسک به سنت و حجت اختلاف امت   در ادله احادیث صحیحه

سکنه و دو قاعده نیست جواب این دلیل آیت و حدیث نیست و اما اجماع پس قیاس است
و قیاس و اجماع با وجود حدیث صحیح باطل است و ظاهر آنست که منع کننده را احادیث صحیحه
و روایات فقهیه حنفیه نرسیده بود و اگر نه نگوید فعل پیغمبر را صلعم که این خلاف سکنه و دو قاعده است
مذموم شده در نماز باتفاق جمیع المؤمنین کافر گردد. در صلوة مسعودی میگوید که این سنت علمای
متقدم است متاخران با خر نهی کردند منسوخ شد بنا بر آن که این قول را رافضیان گرفتند جواب
اول آنکه دلیل بر خلاف اصول امام اعظم است زیرا که این دلیل قیاس است و قیاس و
اجماع با وجود حدیث صحیح بر خلاف آن باطل شد دوم آنکه مقرر است نسخ بعد از نبی
پیغمبر روا نبود سوم مخالفت رافضیان در بدعتهای ایشان می باید در سنتهای
ایشان عمل کنند که این مخالفت عین مخالفت پیغمبر شد صلعم نمی بینی که رافضیان درود
پیغمبر رسیند و ابتدا به بسم الله می کنند و بدست راست می خورند و بدست چپ استنجا می کنند
و درود و تسمیه و تحمید و ثنا و موالات در وضو و خوردن بدست راست و استنجا بدست چپ
و ناخن گرفتن و حلق موی بغل و موی زیر ناف اکثر سنتها برای مخالفت رافضیان ترک
شاید که سنیان اکثر سنتهای عادات و عبادات را ترک کنند و مخالفت پیغمبر صلعم
روا داشته و با وجود آنکه [illegible] غرور شیطانی و تعصب و آنکه اصلوة مسعودی
آورده است که چون قراءت تشهد مقدار عبده و رسوله برساند انگشت شهادت [illegible] خواجه
امام زاهد [illegible] الاسلام درس [illegible] میکرد روایت بیرون آمد که بر قول امام اعظم ابو حنیفه
[illegible] امام [illegible] این نقل بر خلاف کتب معتبر آورده است و بر امام اعظم و محمد و ابو یوسف
بهتان کرده زیرا که در شرح زاهدی و نهایه و هدایه و ذخیره آورده است که امام محمد [illegible]
[illegible] اشارت کرده و حدیث آورده که پیغمبر خدا صلعم اشارت کرده است و بعد از آن در [illegible] گفته
[illegible] پیغمبر خدا را صلعم [illegible] کردیم و همین است قول ابی حنیفه رحمهم الله و قول ما و امام محمد در موطا
[illegible] حدیث اشارت [illegible] از امام مالک رح روایت کرده گفته که ما [illegible] پیغمبر خدا را [illegible] کردیم
و همین است قول ابی حنیفه و در عنایه آورده که محمد بن حسن در کتاب [illegible] نص کرده است و حدیث [illegible]
[illegible] پیغمبر خدا صلعم اشارت [illegible] در کفایه و تاتارخانی آورده که امام محمد رح حدیث آورده که پیغمبر [illegible]

و در رسائل مذکور است که محمد بن حسن در کتاب مبسوط حدیث آورده که پیغمبر خدا صلعم

اشارت نموده است اما امام احمد روایت کرده از انس که پیغمبر خدا صلعم اشارت کردی در نماز

و نیز روایت کرده امام احمد و ابن السکن در صحاح خود از عبد الله ابن عمر که قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم الاشارة بالاصبع اشد علی الشیطان من الحدید اما آنچه روایت کرده اند شافعیه

در کتب حدیث قریب بتواتر چنانچه روایت کرده امام مسلم در صحیح مسلم از عبد الله ابن الزبیر که

چون پیغمبر خدا صلعم در نماز نشستی دست راست بر ران راست نهادی و دست چپ

بر ران چپ نهادی و اشارت بانگشت سبابه کردی و بر انگشت بزرگ انگشت میانه نهادی و امام عبد

عبد الرزاق از ابی هریره روایت کرده که پیغمبر خدا فرمود صلعم که تحقیق یک جزو از [illegible]

جزو [illegible] و جزو دیگر تعجیل افطار است و جزو دیگر [illegible] اشارت بانگشت است در نماز

و امام حاکم روایت کرده از عقبه بن عامر که پیغمبر خدا صلعم فرموده که نوشته میشود [illegible]

اشارت میکند در نماز خود ده نیکی مقابله هر انگشت [illegible] و فضایل اشارت بسیار

در مختصر نمی‌گنجد وای بر کسی که از فضایل محروم باشد

در بیان مذهب حنفیه

محقق حنفیه امام ابن الهمام در شرح هدایه گفته منع اشارت مخالفت منقول و معقول است و در [illegible]

مذکور است [illegible] اختلاف علماء حنفیه که سنت است در وقت [illegible]

اختلاف و در کفایه مذکور است که علامه نجم الدین زاهدی گفته [illegible] متفق شده اند [illegible] از ائمه ثلثه

که اشارت سنت است و همچنین از علماء کوفه و علماء مدینه [illegible]

[illegible] امام ابن الهمام در شرح هدایه و صاحب کفایه و محقق حلبی در شرح منیه

و شیخ [illegible] در شرح نقایه گفته که امام ابو یوسف در امالی گفته که انگشت [illegible]

[illegible] و انگشت میانه را با انگشت ابهام حلقه کند و انگشت سبابه را اشارت کند و در [illegible]

نقایه گفته همچنین است نص امام محمد و صاحب هدایه و [illegible] گفته که اشارت [illegible]

لا اله الا الله [illegible] مذهب حنفیه [illegible] و [illegible] شهادت [illegible] اشارت [illegible]

در دلایل منع کنندگان و جواب آن بعضی گفته اند [illegible]

[illegible] است که [illegible] نماز [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وکفی والسلام علی عباده الذین اصطفی خصوصاً علی سیدنا ومولینا محمد المصطفی
واله وآله واصحابه نجوم الهدی اما بعد سلاله [illegible] ال بیت [illegible] نافعه در فواید متعلق بعلم
حدیث که باعث بر تحریر آن توفیق [illegible] عالی مآثر جامع مناقب والمفاخر نور حدقه شرافت
[illegible] سیادت [illegible] الدین الحسینی [illegible] رزقه الله تعالی سیادة الدارین وسعادة النشأتین
در این ایام [illegible] اشتغال باین علم شریف و فن منیف در خاطر عاطر ایشان تمکن و رسوخ پیدا کرده
و از این فقیر [illegible] محصل افاده و استفاده بنابر حسن ظنی که دارند درخواست اجازت این کار و [illegible]
در تحمیل این بار فرموده اند بحکم ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها تعرضاً لنفحات الله
[illegible] این بضاعت علی القید قلم آورده و [illegible] طبیعت زکیه و [illegible] سید برادر
موصوف سپرده که بفضل تعالی [illegible] وصفای طینت واشتغال [illegible] درجه علیا و مرتبه
[illegible] واقع اند چنانچه تصانیف نظمیه و نثریه ایشان شاهد عدل برین دعوی و گواه صادق برین
[illegible] امیدوار از حضرت باری تعالی شانه و عز برهانه آن است که [illegible] این رساله را
نصب العین خود سازند و در فنون حدیث خوض نمایند از غلط و خطا مامون و از تصحیف و تحریف
مصون باشند و در تصحیح و تضعیف احادیث معیار درست بدست داشته باشند و ما توفیقی الا
بالله علیه توکلت و هو حسبی و نعم الوکیل

[illegible]

مزید [illegible] طالب [illegible] راغب نوشته [illegible] و بیان شروط [illegible] این علم [illegible] که علم حدیث
[illegible] بمثابه آن نمی‌توانند رسید زیرا که علم قرآن و عقاید اسلام و احکام [illegible]
[illegible] موقوف بر بیان پیغمبر علیه الصلوة والسلام [illegible] و عقلیات [illegible]
[illegible] معیار [illegible] قابلیت اجتهاد و محل اعتماد نمی‌توانند بود پس این علم [illegible] است که
[illegible] جمیع علوم [illegible] تفاسیر و ادله احکام و ماخذ عقاید اسلام و طرق سلوک [illegible]
[illegible] این رساله که قابل [illegible] و [illegible] نوشته شد [illegible]
[illegible] این علم [illegible] جمیع علوم دینیه [illegible] جناب رسالت مآب [illegible] سعادت [illegible]

چه معنی بشارت رسانیده امر زیاده و آنکه گفت همین است قول مهدی و قول ابی حنیفه و بشارت است در صحیحا آورده

رسیده بشارت در قول ابی حنیفه محمد آنکه سنت است و هم چنین در کتابهای دیگر مسطور است

سنی در دار کرده باشد بالجمله دلیل بر آنکه هر کسی مخالفت پیغمبر خدا صلعم کردن و خلاف امام مذهب

و چون این مقدار صحیح سنی مذهب آنست فرض حاصل بود الی آن تعالی چیزی دیگر باشد

که سنت کند در اقتضای آنکه امر سنت کند در خلاف امام مذهب رود و حفظ کتبه

تمت تمام شد نسخه رساله رشادت بعون الله تعالی

یا بیان حال این فقیر میکند و مولد ما از شرح آنست که اصل [illegible] بعد [illegible] با آن کتاب مشغول

شوند بطریق روایت و ضبط مشکل و تخریج احادیث آن با صحیح بخاری و [illegible] بماند و برید

[illegible] آنست که [illegible] که بانتساب اثبات کنند [illegible] و حکم صاحب [illegible]

حال الصحابی [illegible] آن کتاب [illegible] بعض [illegible] و فقها بان حدیث عمل کرده اند [illegible]

[illegible] طبقه اولی از کتب حدیث [illegible] کتاب اند موطا و صحیح بخاری و صحیح مسلم و [illegible]

کتاب [illegible] [illegible] ابن [illegible] کتاب [illegible] و [illegible] فارق [illegible]

الانوار صغانی [illegible] که احادیث صحیحین [illegible] در آن جمع نموده [illegible]

کتاب [illegible] الانوار [illegible] کافی [illegible] و [illegible] کتاب آن است که موطا [illegible] اصل

و ام صحیحین است و در کمال شهرت رسیده [illegible] از علماء عصر امام مالک موطا را [illegible] کرده اند

[illegible] امام محمد و یحیی بن یحیی مصمودی و یحیی بن یحیی تمیمی و یحیی بن بکیر و ابو مصعب و [illegible]

و ضبط رجال این کتاب [illegible] علیه است در مدینه و مکه و عراق و شام و یمن و جمهور و مغرب [illegible]

و [illegible] فقهای مصر [illegible] و [illegible] امام مالک [illegible] از زمان ایشان [illegible] علما در تخریج [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] احادیث آن سعی بلیغ نموده اند و در شرح غریب و ضبط مشکلات

و بیان [illegible] و سائر وجوه بیان آن قدر اهتمام نموده [illegible] و [illegible] صحیح بخاری

و صحیح مسلم [illegible] و کثرت احادیث [illegible] چند موطا [illegible] لیکن طریق روایت احادیث

[illegible] رجال [illegible] اعتبار [illegible] از موطا [illegible] را [illegible] کتب [illegible]

[illegible] امام [illegible] و جمیع علمای اسلام [illegible] فرقه [illegible] [illegible] اما [illegible]

[illegible] مقصد [illegible] تخریج غریب و ضبط مشکل و بیان [illegible]

[illegible] [illegible] با [illegible] درجه علیا رسیده اند [illegible] مع [illegible]

[illegible] که صحیح بخاری [illegible] واسطه [illegible] سماع [illegible] حافظ [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] احادیث [illegible] بعضی احادیث این [illegible] کتاب صحیح [illegible]

بعضی [illegible] و [illegible] احادیث مرفوعه موطا غالبا در صحیح بخاری [illegible]

[illegible] موطا باعتبار احادیث مرفوعه [illegible] [illegible] موطا

... جاهد فی رسته والسنه باین علم است و اگر منظور تامل و اخلاق و دیانت شود هر علم اخلاقی است
نفس انسانی مجاورت آن علم کیفیتی از کیفیات نیک باید باهم میرساند و مزاولت این علم شخصی
را صاحبیت می بخشد زیرا که حقیقت صحابیت اطلاع بر جزئیات احوال رسول اوست
... امور و اوضاع آنجناب در عبادات و طاعات و در عادات و این معنی در صورت بعدیت ... در بدیه
در خیال شخصی بر وجهی متمکن و راسخ میشود که گویا ... اشاره بهمین معنی کرده است ... گفته

شعر اهل الحدیث هم اهل النبی وان لم یصحبوا نفسه انفاسه صحبوا

و قال الامام الهمام محمد بن علی بن حسین علیه و علی آبائه السلام من فقه الرجل
بصیرته بالحدیث و هر گاه این از قبیل خبر است والخبر یحتمل الصدق والکذب پس لابد است
تحصیل این علم از دو جهت یکی ... احوال روات دوم احتیاط عظیم در فهم معنی آن زیرا که اگر در امر اول
مساهله ورزد کاذب با صادق ملتبس شود و اگر در امر ثانی احتیاط نشد مراد با غیر مراد مشتبه
علی التقدیرین فائده که ازین علم شریف متوقع است میسر نگردد بلکه شدن آن علم باعث ...
و موجب ضلال و اضلال شود معاذ الله من ذلک پس باید دانست که ... در صدر اول
زمن یعنی ... حال ... در صدر اول یعنی از زمان تابعین و تبع تابعین تا زمان ...
وسلم رنگی دیگر داشت که از حال رجال ... و هر زمان بحث و تفتیش ... هر که ...
بی دیانتی و کذب ... حفظ ... قبول نمیکردند و ... احوال رجال ...
مبسوط و کتب مصنفه ... نوشته اند و درین زمان رنگی دیگر دارد حالا کتبی که ...
رسند بعد ازان کتابها ... واجب است ... علیحده ... تا ... تخلیط
واقع نشود و اکثر متأخرین محدثین در این تمیز و ترتیب از دست رفته اند ... در بعض
رسائل خلاف جمهور سلف رفته اند با احادیثی که در کتب ... واقع شده ...
نقل عبارت حضرت والد ... قدس سره ... تا مراتب کتب حدیث به ترتیب واقع کرده است
میفرمایند باید دانست که کتب احادیث باعتبار صحت و شهرت و قبول بر چند طبقه منقسم میشود
... صحیح ... آنست که مصنف ... التزام کرده الا احادیث صحیح یا حسن و غیر آن در آنها ...
... [illegible] ... حال آن ... غرابت و علت ... [illegible]

و نام و نشان آنها در قرون سابقه معلوم نبود و متأخران آن را روایت کرده‌اند پس حال آنها از دو شق

خالی نیست یا سلف تفحص کرده‌اند و آنها را اصلی نیافتند تا مشغول روایت آنها می‌شدند یا یافتند

و در آنها قدحی و علتی دیدند که باعث شد همه آنها را بر ترک روایت آنها و علی کل تقدیر این احادیث

قابل اعتبار نیستند که در اثبات عقیده یا عملی به آنها تمسک کرده شود و نعم ما قیل قال بعض الشیوخ فی

امثال هذا المقام شعر فإن كنت لا تدري فتلك مصيبة وإن كنت تدري فالمصيبة أعظم

و منبع این قسم احادیث رسائل محدثین نزد بیست و بجهت کثرت طرق این احادیث

تدوین این قسم کتب موجود اند مغرور شده حکم بتواتر آنها نموده‌اند و بعضاً قطع بیقین

بصحت آنها کرده‌اند حالانکه احادیث طبقات اولی و ثانیه و ثالثه مذهبی بر رد آنها اند و در این قسم احادیث

کتب بسیار تصنیف شده‌اند بعضی را بشماریم کتاب الضعفاء لابن حبان و تصانیف الحاکم کتاب الضعفاء

للعقیلی کتاب الکامل لابن ابی عدی تصانیف لابن مردویه تصانیف خطیب و تصانیف ابن

شاهین تفسیر ابن جریر فردوس دیلمی بلکه بیشتر تصانیف ابی نعیم تصانیف جوزقانی تصانیف

ابن عساکر تصانیف ابی الشیخ تصانیف ابن نجار بیشتر مسائل و وضع احادیث در باب مناقب

و مثالب و در تفسیر و بیان اسباب نزول و در باب تاریخ و ذکر احوال بنی اسرائیل و قصص انبیاء

سابقین و ذکر بلدان و اطعمه و اشربه و حیوانات واقع شده و در طب نبوی و عزایم و دعوات و

ثواب نوافل نیز این احادیث رو داده ابن الجوزی در موضوعات خود غالب این احادیث را مجروح و مطعون

ساخته و لایل وضع و کذب آنها مبرهن نموده کما سنت تنزیه الشریعه و درین علم این احادیث

کافی است و اکثر مسائل نادره مثل اسلام ابوین آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روایات مستند الرجال

... مثال این نوادر از همین کتب می‌برآید و با آنکه تصانیف شیخ جلال الدین سیوطی

در مسائل نوادر خود پر از همین کتابهاست و اشتغال باحادیث این کتب و احادیث و استنباط

احکام از آنها لاطائل تمام است و مع هذا اگر کسی رغبت تحقیق این کتب داشته باشد میزان الضعفاء ذهبی

و لسان المیزان ابن حجر عسقلانی برای احوال رجال این کتب بکار می‌آید و برای شرح غریب و توجیه

عبارات این کتب مجمع البحار شیخ محمد طاهر بوهره گجراتی معنی است انتهی موافق و چون ترتیب

حدیث معلوم شد و ظنهم کاشفی در بیان اسباب و مناصب فوائد ... لابد ... تحقیق

زیاده است پس این هر دو کتاب [illegible] طبقه اولی باید دانست و طبقه ثانیه آنهاست که بمرتبه صحیحین [illegible]

صحیحین نرسیده اند لیکن قریب بصحیحین اند در این صفات و آنها صحیح جامع ترمذی و سنن ابو داود و سنن

نسائی است مصنفان این کتب مشهور و معروف اند بوثوق و عدالت و حفظ و ضبط و تبحر در فنون

حدیث و در این کتب اهل تساهل راضی نشده اند و حال حدیث و علت آن بقدر امکان بیان نموده

اند لهذا فیما بین علمای اسلام شهرت یافته اند پس این سنن کتب سه گانه صحیح [illegible] الا قلیل و جامع

الاصول احادیث این سنن کتب سه گانه را جمع نموده و شرح غریب و ضبط مشکلات و اسماء رجال و بیان متعلق

احادیث باید نمود و مؤید این مقام است جامع الاصول که فرع این سه سنن کتب است چنانچه شارح مشکاة

شیخ ابن حجر گفته است و صاحب جامع الاصول ابن ماجه را در صحاح شمرده بلکه موطا را سادس قرار داده

چون موطا لکن تحقیق حضرت والد ماجد قدس الله سره همین است که مسند امام احمد نیز از طبقه

ثانیه است و در اصل [illegible] در معرفت صحیح از سقیم [illegible] حدیثی که ثمره اصل

از آنکه او را اصلی نیست [illegible] در مسند امام احمد احادیث ضعاف بسیار اند که حال آنها را بیان کرده

اما ضعیفی که [illegible] از آن احادیث که متأخرین تصحیح آنها [illegible] و علماء حدیث

[illegible] و تحقیق [illegible] در فن حدیث و هم چنین سنن [illegible]

را نیز در طبقه [illegible] مشهور [illegible] بعضی احادیث آن در غایت ضعف اند و طبقه ثالثه احادیث

[illegible] مستقدمین [illegible] یا معاصرین آنها یا لاحقین [illegible]

[illegible] التزام صحت نموده و کتب ایشان [illegible] شهرت [illegible]

مصنفین آن کتب موصوف [illegible] بتبحر در علوم حدیث و وثوق و عدالت و ضبط [illegible]

صحیح و حسن و ضعیف بلکه متهم [illegible] در آن کتب یافته میشود و رجال آن کتب [illegible]

موصوف [illegible] مستور [illegible] و اکثر آن احادیث معمول [illegible]

[illegible] اجماع [illegible] این کتب [illegible] تفاوت [illegible] بعضها [illegible]

[illegible] بعضی اسامی آن کتب این است مسند شافعی و سنن ابن ماجه و مسند دارمی و مسند ابی یعلی موصلی

و مصنف عبد الرزاق و مصنف ابو بکر ابی شیبه و مسند عبد بن حمید و مسند ابو داود طیالسی و سنن دار

قطنی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و کتب بیهقی و کتب طحاوی و تصانیف طبرانی و طبقه رابعه احادیث

اگر در اسناد بصریان واقع شود عیشی باید خواند نسبت بعیش ضد موت

و اگر در اسناد کوفیان واقع شود عبسی خوانده شود بباء موحده و سین مهمله و

اگر در اسناد شامیان است عنسی باید خواند یعنی بجای باء موحده نون باشد

و از لطائف این فن آنست که بعضی جاها اگر تصحیف لفظی واقع شود غلط معنی

نشود و هر صورت که خوانند روا است مثل عیسی بن ابی عیسی الحناط و مسلم حناط

که اگر این هر دو را حناط خوانند نسبت بحنط فروشی و اگر خباط خوانند نسبت بخبط

فروشی است و خبط بفتح حاء مهمله و باء موحده در آخر طاء مهمله برگ مغیلان است

که برای چاروا ذخیره میکنند و میفروشند و اگر خیاط خوانند نسبت بصنعت

خیاطت یعنی دوختن است و این هر دو کس هر سه پیشه داشته اند یکی را بعد دیگر اختیار

کرده اند لیکن مشهور در اول حناط نسبت بحنطه فروشی یعنی گندم فروشی است و مشهور

در ثانی خباط است نسبت بخبط فروشی قاعده دیگر در بعضی اسماء در موطا و

صحیحین هر جا این صورت واقع شود یسار با یاء بتقدیم تحتیه بر سین مهمله باید خواند

الا نام پدر محمد بن بشار که باء موحده و شین معجمه دارد و در یک شخص است در بخاری

و مسلم است و هر جا در موطا و صحیحین لفظ بشر واقع شود بکسر باء موحده و شین

معجمه باید خواند الا چهار کس که بضم موحده و سین مهمله اند عبد الله بن بسر صحابی و بسر

بن سعید و بسر بن عبید الله حضرمی و بسر بن محجن و هر جا در این کتب ثلثه لفظ بشیر

واقع شود و بروزن طویل از بشارت که بمعنی خبر خوش است باید خواند الا چهار کس که بضم

[illegible] بشیر بن کعب عدوی و بشیر بن یسار [illegible]

[illegible] باید خواند یسیر بن عمرو و دیگری را [illegible] قطن

[illegible] قاعده هر صورت [illegible] غایت زیادت است [illegible]

[illegible] بن ابی بردة که بضم باء موحده [illegible]

[illegible] محمد بن [illegible] بکسر موحده [illegible] نون [illegible]

[illegible] علی بن هاشم بن [illegible] که بفتح [illegible]

بیست تمام باید خواند بعد از آن بتقیه صحاح سته باید پرداخت و ظن غالب آنست که بعد از تحقیق

مؤطا و صحیحین بعد از تحقیق بقیه صحاح سته در ثلث کار معروض عنه می نموده و قدر قلیل باقی مانده

لهذا بر فواید مستقله باین مختصر کتاب اکتفا نموده [illegible] لضبط بعضی اسما قاعده [illegible]

جاهای که در کتب حدیث شریف لفظ سلام [illegible] تشدید لام باید خواند مگر [illegible] اول نام پدر عبد الله

[illegible] که صحابی است و از احبار یهود بشرف ایمان مشرف و بدخول جنت مبشر شده دوم پدر محمد

بن سلام باشد که شیخ بخاری است [illegible] بکسر [illegible] و سکون [illegible] است [illegible]

بخاری [illegible] محمد بن [illegible] المقدسی [illegible] در صحاح سته ذکر [illegible] ابو طالب [illegible]

روایت [illegible] محمد بن عبد الوهاب [illegible] معتبر [illegible]

سته [illegible] بن ابی الحقیق که یهودی بود در غایت عداوت [illegible]

[illegible] تحقیق باید [illegible] تشدید [illegible] قاعده عماره هر جا

باشد بضم عین [illegible] بن عازب که صحابی است که بکسر است قاعده [illegible]

که بفتح کاف [illegible] و بضم کاف [illegible] بتصغیر در قبیله [illegible]

[illegible] کاف است و العنسی [illegible] باید خواند قاعده حزام

اگر صاحب این نام قرشی است [illegible] معجمه [illegible] مهمله باید خواند و اگر [illegible] است

بفتح حاء مهمله [illegible] مهمله باید خواند قاعده عسل هر جا بکسر عین و سکون [illegible]

مگر عسل بن ذکوان الاخباری البصری که بفتح عین و سین است لیکن [illegible]

صحیحین نیست قاعده عنام هر جا که باشد بفتح عین معجمه [illegible] است الا [illegible]

[illegible] عین مهمله و تشدید [illegible] است و از قبیل [illegible]

[illegible] قاعده قمیر هر جا بتصغیر قمر است و نام [illegible] الاقمر [illegible] مسروق بن الاجدع

[illegible] است و [illegible] باید خواند قاعده مسور هر جا [illegible] مضرب [illegible]

[illegible] الاشعری [illegible] مسور بن یزید صحابی دوم مسور بن عبد الملک

[illegible] باید خواند قاعده [illegible] هر جا که لفظ حمال [illegible]

[illegible] الحمال که بجای مهمله است قاعده [illegible]

احمد بن ... سلمان هر جا بفتح سین معروف است مگر نزد کسی سلمان فارسی سلمان بن عامر
ضبی سلمان الاغر و عبد الرحمن بن سلمان و ابو حازم که راوی ابو هریره است نام او سلمان است
ابو رجاء مولای ابو قلابه او نیز سلمان است سلمه هر جا بفتحتین است مگر
بکسر لام باید خواند عمرو بن سلمه که امام مسجد بصره بود و بنو سلمه قبیله از انصار است
عبیده بتصغیر وارد شده مگر چهار جا عبیده سلمانی شاگرد حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه عبیده
بن حمید عبیده بن سفیان عامر بن عبیده البابلی عباده هر جا بضم عین و تخفیف باء است
الا محمد بن عباده الواسطی استاد بخاری که بفتح عین است عبده هر جا بفتح عین و سکون
باء موحده الا عامر بن عبده که در خطبه کتاب مسلم واقع شده بفتحتین باید خواند و بجالة بن عبده
عباد هر جا بفتح عین و تشدید موحده است مگر قیس بن عباد که بضم عین و تخفیف موحده است
عقیل بفتح عین و کسر قاف است الا سه کس که بصیغه تصغیر اند عقیل بن خالد که راوی ابن شهاب
است و یحیی بن عقیل و عقیل قبیله معروف و مشهور واقد هر جا بقاف لفظ اگر معرف
بلام واقع شود نضر بضاد معجمه باید خواند مثل ابی النضر و نضر بن الحارث و اگر بلام تعریف
نشود نصر بصاد مهمله باید خواند و این فرق اصطلاحی است که برای امتیاز در کتابت
اختیار کرده اند مثل عمرو و عبید و حمید مصغرات ایلی منسوب بایله که شهرت
دارد و ثانی بفتح همزه و سکون یاء تحتانیه مخففه نام ... باین صورت مشتبه می شود ابلی
منسوب بابله بضم همزه و باء موحده مضمومه و تشدید لام لیکن در صحیحین هیچ کس ابلی
واقع نشده و اگر واقع شده است او مذکور نشده مثل شیبان بن فروخ که مسلم از او
روایت کرده است لیکن او ابلی نگفته ... یعنی ... من ابر
... الشاب ... کسی ... از اول ... و آخر ... نقطه ... در عربی ... فروش
... فروش گویند و صاحب این صفت ... بسیار گویند خلف بن هشام ...
الحسن بن الصباح البزار المصری هر جا با موحده است نسبت ...
... نون ... نسبت ... قبیله است معروف ... عبد
بن عبد الله ... البصری ... فلان مولی ... مشتبه است

در قاعده هر جا لفظ جابر آید واقع شود بتخفیف با بخوانند و فتح باء موحده باید دانست مگر

دو کس ابو العالیه البراء و ابو المعشر البراء که بفتح با و تشدید را راست و قاعده جویریه

جاریه با حای مهمله و را مکسوره و تاء مثناه مفتوحه باید خواند مگر در هر جا که بجیم و را و یاء تحتانیه

باید دانست جاریه بن قدامه یزید بن جاریه عمرو بن سفیان بن اسید بن جاریه الاسود بن العلاء

بن جاریه قاعده صورت حریز هر جا بجیم مکرر و را مهمله باید دانست الا دو کس که اول نام آنها

حاء مهمله است و آخر زاء منقوطه حریز بن عثمان الرحبی که منسوب بحبه کوفه است و ابو

حریز عبد الله بن حسین که راوی عکرمه است قاعده خراش هر جا که باشد خاء معجمه است مگر نام پدر

ربعی بن حراش که بحاء مهمله قاعده حصین هر جا بصیغه تصغیر است و بصاد مهمله مگر ابو حصین

عثمان بن عاصم که بروزن طویل است مگر حضین بن المنذر ابو ساسان که تصغیر است و

ضاد معجمه حازم هر جا در کتب ثلثه بحاء مهمله و زای منقوطه است الا نام پدر ابو معاویه

محمد بن حازم که مشهور بضریر کوفی است شاگرد اعمش که بخاء معجمه است حبان بن منقذ و

محمد بن یحیی بن حبان و جد حبان بن واسع بن حبان و حبان بن هلال که اینجا بفتح

حا و تشدید باء موحده باید خواند و حبان بن عطیه بن موسی و حبان بن العرقه که

اینجا بکسر حا و تشدید موحده باید خواند حبیب هر جا بفتح حاء مهمله و کسر باء موحده باید

دانست بر وزن طویل از حب مگر خبیب هر جا که بضم خاء معجمه بصیغه تصغیر باید

دانست از خبابت بمعنی زیرکی خبیب بن عدی خبیب بن عبد الرحمن ابو خبیب کنیت

عبد الله بن الزبیر حکیم هر جا که بروزن طویل از حکمت باید خواند مگر پدر رزیق بن حکیم

و حکیم بن عبد الله که بتصغیر حکیم است رباح هر جا بباء موحده و راء مفتوحه مگر پدر زید بن الله

عیسی بن رباح که بیاء تحتیه و کسر را دارست زبید بمعنی بضم زاء منقوطه و باء موحده

باید خواند بتصغیر زبد بمعنی مسکه و در موطا ... تصغیر اند که نام مشهور است.

حزن سلیم هر جا در مسلم و بخاری بصیغه تصغیر است مگر سلیم بن حیان که بروزن

... مسلم هر جا بفتح سین و سکون لام است مسلم شریح هر جا بضم شین معجمه و در آخر

حا ... سریج بن یونس و شریح ...

نیز بکار مجهول برای منقوط نیز هست که در ابن عباس هست و شعبه اند دو روایت پس مصطلح
نیست که شعبه هرگاه مطلق ابو حمزه بگوید مراد ابو نصر بن عمران است که بجیم است و هرگاه مقید کند
به نسبت پس مراد ابو حمزه بکار مهمله است والله اعلم و در بعضی جاها نام مادر به پدر نسبت می‌شود
لکن [illegible] دانستن و تحقیق معلوم می‌شود که نام مادر است نیز چنانچه در حدیث معاذ و معوذ پسر
حارث
بنی عفراء پس عفراء نام مادر ایشان است و در بعضی روایات آمده بلال بن حمامه و او بلال
بن رباح است مؤذن پیغمبر علیه الصلوة والسلام نام مادر او حمامه است و نیز در صحیحین آمده
عبدالله بن بحینه و بحینه نام مادر او است و نام پدر او مالک است و در بعضی مواضع جمع کرده
اند عبدالله بن مالک ابن بحینه پس [illegible] نام مادر او بنام جد او مشتبه می‌شود لهذا مقرر کرده اند
که در میان لفظ مالک و بحینه الف ابن را ثابت بنویسند تا معلوم شود که صفت
عبدالله است نه صفت مالک و مانند محمد بن الحنفیه که پسر بزرگوار امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
است و حنفیه نسبت مادر او است و نام او خوله بنت جعفر است که سردار بنی حنیفه و سید بنی
حنیفه بوده و مانند اسماعیل بن علیه نام پدر او ابراهیم است و نسبت شخص بجد او در کمیت
حضرت [illegible] عرب شایع و مشهور است [illegible] ابن عبدالمطلب [illegible] است و عجب آنست
که گاهی نسبت بجده نمایند مثل یعلی بن منیه صحابی که منیه نام جده او است که مادر پدر او
بوده و بشیر بن الخصاصیه نیز از همین باب است و آنچه منسوب بجد است بسیار است
مثل ابو عبیده بن الجراح که نام پدر او عبدالله بن الجراح است و مثل ابن جریج که نام او عبدالملک
بن عبدالعزیز بن جریج است و احمد بن حنبل نام پدر او محمد است و گاهی نسبت کنند به [illegible]
[illegible] مثل مقداد بن الاسود [illegible] اصل [illegible] بن [illegible] [illegible]
[illegible] منسوب شده [illegible]
[illegible] واصل [illegible] مادر [illegible] بود [illegible]
[illegible] جامع گویند و جامع در اصطلاح محدثین [illegible] است که جمع [illegible]
[illegible] عقاید و احکام و [illegible] رقاق و [illegible]
[illegible] متعلق [illegible]

کما فی ابو یعلی محمد بن الصلت التوزی که بتای مثناة فوقانیه و تشدید واو است و بعضی

[illegible] و در بعضی نسخه بزای معجمه منقوط است الجُریری بجیم و راء مهمله است و مصغر مکبر یحیی بن ایوب

الجَریری که بفتح جیم و یحیی بن بشر الحریری است از بخاری و مسلم بفتح که نسبت بحریر است

یعنی ابریشم السَّلَمی بحاء فتح لام است و الهمْدانی بسکون [illegible] فیما جاء منسوبا الی بنی

سلمة من الانصار الهمدانی کلهم بسکون المیم نسبت بقبیله همدان و اما الهمذانی بفتح

میم نسبت بهمذان شهری از شهرهای عراق عجم و در صحیحین نسبت بآن شهر واقع نشده فایده

فایده محدثین است که راوی را بکنیت و نسبت و نام و صفت ذکر کنند و غرض ایشان

در این معامله احتیاط کامل است زیرا که بعضی نام گاهی مشترک میشود و محض کنیت نیز گاهی

مشترک میشود پس تمیز راوی از غیر او بدون مبالغه متحقق نمی شود بلکه بعضی جا نام راوی

و نام پدر او نیز مشترک واقع شده اند که خلیل بن احمد شش کس گذشته اند و انس بن

مالک چهار کس و بعضی جا نام راوی و پدر و جد او مشترک واقع شده چنانچه احمد بن جعفر

بن حمدان چهار کس اند که نام خود ایشان و نام پدر و جد ایشان متفق واقع شده و محمد بن یعقوب

بن یوسف دو کس اند و بعضی جا کنیت و نسبت متفق شده است ابو عمران الجونی دو شخص

یکی از عبد الملک بن حبیب و دیگر موسی بن سهل و ابو بکر بن عیاش سه کس اند

با [illegible] محدثین [illegible] مایشمرد و غرض ایشان احتیاط است در تمیز [illegible]

ضعیف یا راوی ثقه مشتبه نشود [illegible] کس در صفت عدالت و وثوق متفق شده بس

[illegible] میکنند لکن محدثین در تمیز [illegible] قسم قرائن و اشارات اند مثل سفیان ثوری و سفیان

بن عیینه مشتبه نشوند [illegible] از [illegible] و [illegible] و تلامذه هم [illegible]

[illegible] نمی شود و در [illegible] واقع [illegible] محمد [illegible] میکنند نیز در بصره [illegible] امام [illegible]

[illegible] میگفتند حماد بن زید و حماد بن سلمه پس در صحیحین [illegible]

[illegible] که حماد بن زید است و اگر موسی بن اسمعیل [illegible] راوی

[illegible] حماد بن سلمه [illegible] عبد الله مطلقا در صحیحین [illegible] عبد الله بن مسعود

و در [illegible] ابو حمزه [illegible] عطاء [illegible] ابن عباس [illegible]

ذکر صفات ... [illegible] فرط تعصب او را در دمشق ... بن عمر او را ... [illegible]

[illegible] جامع است که از ... مثل جامع بخاری و جامع ترمذی

[illegible] مسلم هر چند احادیث ... ندارد لیکن احادیث متعلقه ... قراءت ندارد

[illegible] او را جامع نگویند ... و مسند در اصطلاح

محدثین آنست که احادیث ... بترتیب ... [illegible] ... سوابق اسلام

... [illegible] ... احادیث مرویه ابوبکر صدیق رض مقدم

[illegible] ... بن ابی طالب و علی هذا القیاس ... [illegible] ... احمد

[illegible] ... عشره مبشره ... خلفاء ... [illegible]

خلافت ... [illegible] ... بعد از آن ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... روایت

احادیث ... [illegible] ... قلیل ... [illegible] ... در حضور آنحضرت داخل

[illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین علی ... [illegible] ... اقرب ...

[illegible] ... احادیث ... مقدم ... ابوبکر صدیق ...

ابوبکر صدیق ... [illegible] ... احادیث عمر خطاب ... و علی ...

[illegible] معجم ... در اصطلاح محدثین آنست که احادیث ... بترتیب شیوخ ذکر ...

[illegible] ... اعتنا کنند ... [illegible] ... فضیلت

[illegible] ... ترتیب ... لیکن اکثر ... ترتیب ... معاجم ثلثه طبرانی ...

[illegible] ... اجزاء ... جزء در اصطلاح محدثین آنست که ... احادیث ...

[illegible] ... شخص خاص ... [illegible] ... حدیث ابی بکر ...

مالک و ... [illegible] ... در ذکر جامع گذشت ...

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

مانند مناقب و مثالب و غیرها حدیث در هر فن از این فنون ثمانیه جمع و تصنیف کرده اند پس
احادیث عقاید از علم توحید و الصفات نامند و ابوبکر بن خزیمه کتاب التوحید نوشته و بیهقی
هم کتاب الاسماء و الصفات در رد و احادیث احکام را سنن نامند و کتاب الطهارت تا کتاب
الوصایا بر ترتیب فقه در کتب مصنفین ثبت شمار اند و احادیث رقاق را که مشتمل
بر زهد باشد زهد نامند چنانچه عبد الله بن المبارک و بیهقی و دیگران کتاب الزهد جدا نوشته اند و احادیث
از علم آداب گویند بخاری کتابی مبسوط دارد و در این فن کما در الکتاب الادب المفرد گویند و احادیث
متعلقه بتفسیر را تفسیر گویند چه تفسیر ابن مردویه و تفسیر دیلمی و تفسیر ابن جریر مخصوص بهمین نوع
حدیث اند و کتاب در منثور شیخ جلال الدین سیوطی جامع جمیع این احادیث است و احادیث تاریخ و سیر را
قسم کرده اند آنچه متعلقه بخلق آسمان و زمین و حیوانات و جن و شیاطین و ملائکه و انبیاء
ماضیین و امم سابقین است آنرا بدء الخلق نامند و آنچه متعلق بوجود باجود پیغمبر
ما صلی الله علیه و آله و صحابه کبار و آل عظام است ابتداء از تولد آنجناب و [illegible]
را سیر نامند و ابن اسحق و ابن هشام سیره ملا عمر و دیگر کتب بسیار درین باب مصنف شده
با فضل نسخ [illegible] روضة الاحباب میر جمال الدین محدث حسینی [illegible] کرمانی و الحاق
و تحریف شده معتبر از همه تصانیف این باب است و مدارج النبوت شیخ عبد الحق محدث دهلوی
و مواهب لدنیه [illegible] احادیث فتن را علم الفتن نامند نعیم بن حماد کتاب الفتن
بسیار [illegible] نوشته [illegible] آورده و دیگران هم درین باب تصانیف [illegible]
مناقب [illegible] المناقب [illegible] تصانیف [illegible]
[illegible] نوشته اند [illegible]
[illegible] مناقب [illegible]
[illegible] فی مناقب [illegible]
[illegible] بسیار در مناقب خلفا [illegible]
[illegible] مناقب امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] نوشته [illegible]

و برای فهم معنی احادیث و دفع تعارض من بینها حضرت والد ماجد قدس الله سره فوائد
عجیبه قواعد غریبه تتبع فرموده اند اگر ان شاء الله تعالی فرصت حاصل شود برخی از اینها نقل
نموده برای آن بر ادخواهد فرستاد و کتاب مستعب فی مختلف الحدیث نیز برای این نوع ترتیب
یافته است الحال طالب مقصود فصل اول تا اینجا شد حالا بمطالب فصل دوم میپردازیم

مد قلم سند علم حدیث باید دانست که این فقیر این علم و جمیع علوم را محض از خدمت والد
ماجد اخذ کرده است و بعضی کتب این علم را مثل مصابیح و مشکوة و مسوی و شرح موطا که از
تصنیفات ایشان است و حصن حصین و شمائل ترمذی از خدمت ایشان قراءة بحیثیت
تحقیق و تفحص اخذ نموده و قدری از اوایل صحیح بخاری نیز بطریق درایت از ایشان شنیده
و صحیح مسلم و دیگر صحاح ستة برایشان سماع غیر منتظم دارد و باین نحو که خود روایت می
فرمودند طالب علم میخواندند و این فقیر هم حاضر میبود و تحقیقات و تفتیحات ایشان را می شنید
الا که معنی بیان نمی فرمودند معنی احادیث شعور زیاده از ادراک فایق بنابر بعضی تعاون حاصل شد بعد
ازان به مرتبه اجازت از یاران عمده ایشان مثل شاه محمد عاشق پهلتی و خواجه محمد امین ولی
اللهی نیز حاصل کرده و شاه محمد عاشق پهلتی را سماع و قراءة بر شیخ ابو طاهر قدس سره و دیگر مشایخ
حرمین محترمین منتسب و رفیق حضرت ایشان بوده و حضرت ایشان اول باشاره خود بعضی
کتب حدیث مثل مشکوة و صحیح بخاری بخدمت والد بزرگوار خود که درایشان بطریق درایت
اخذ این علم فرموده بودند و سند ایشان بواسطه میر زاهد تا ملا جلال الدین دوانی مشهور
و سلسله حدیث ایشان در اوایل انموذج العلوم بتفصیل مذکور است و نیز حضرت والد ماجد
نیز از حاجی محمد افضل که صاحب السنادات پدر بودند و سند ایشان نیز در رسائل ایشان
مذکور است آخر حضرت والد ماجد در مدینه منوره و در مکه معظمه از اجله مشایخ حرمین
این علم را باستیعاب استقصا فرا گرفته و بیشتر استفاده ایشان از جناب حضرت
شیخ ابو طاهر مدنی قدس سره بود که یگانه عصر خود بودند در این باب رحمة الله علیه
و علی اسلافه و مشایخه و از حسن اتفاقات آنکه شیخ ابو طاهر قدس سره سند مسلسل
دارند بصوفیان و عرفا تا شیخ زین الدین زکریا الانصاری و هو انه اخذ عن ابیه الشیخ

... نوشته‌اند و [illegible] تصنیف کرده و فهم [illegible] ابن ابی الدنیا کتاب [illegible]
نوشته و علی هذا القیاس رسائل [illegible] روایات مطالب غرائب مذکوره اند بسیار تصنیف
شده و یک حصه معتد از آنها [illegible] است و حافظ ابن حجر و شیخ جلال الدین سیوطی
در تصنیف رسائل [illegible] سعی بلیغ نموده [illegible] از تصانیف [illegible] کنند بعد ازان
نامشان [illegible] بالروایت [illegible] متعدد و جمع نموده
بعنایات [illegible] شیخ [illegible] از تصانیف حدیث مختصر به جوامع و مشارق
و معاجم [illegible] و امر ثانی یعنی احادیث
در فهم معانی احادیث [illegible] تحقیق اعراب و معلوم شد [illegible] لغات غریب
نبوده در توضیح معانی احادیث صحیحین [illegible] کافی است و جامع الاصول [illegible] کشف
معنی مجمع البحار شیخ طاهر در تحقیق جمیع کتب حدیث یعنی صحاح [illegible] کافی
شرح عبد الرؤوف مناوی بر جامع صغیر شیخ جلال الدین سیوطی نیز اکثر احادیث
کفایت می‌کند لیکن [illegible] است که در شرح و توجیه احادیث کلام [illegible]
بسیار [illegible] واقع آمده [illegible] که درین باب محل اعتماد اند بایستی گفت
[illegible] امام نووی و محیی السنة البغوی و ابو
سلیمان خطابی [illegible] شافعیه [illegible]
[illegible] شرح سنة بغوی [illegible] و توجیه مشکلات کافی و شافی است
[illegible] شرح مصابیح و مشکوة از آن کتاب [illegible] است و شرح صحیح مسلم امام نووی
و معالم السنن شرح ابو داود خطابی است و طحاوی [illegible]
[illegible] معانی الآثار کتاب [illegible] درین باب [illegible]
[illegible] عبد البر مالکی [illegible] کتاب [illegible] یادگار اوست
شرح کتب حدیث بسیار [illegible] و کتب آنها [illegible] امکان ندارد [illegible]
[illegible] مذکور شد [illegible]
کتاب [illegible]

کتاب الموطا والد ماجد از شیخ محمد وفد الله المکی تمامه کذا مینا و ایشان از والد خود شیخ محمد بن محمد بن
محمد بن سلیمان مغربی و سند شیخ ابن سلیمان در کتاب صلة الخلف مذکور است و نیز شیخ
محمد وفد الله این کتاب از شیخ حسن عجیمی گرفتند و از شیخ عبد الله بن سالم البصری گرفتند و ایشان
هر دو بزرگوار از شیخ عیسی مغربی و ایشان از شیخ سلطان محمد بن احمد مزاحی و مزاح نام
دیهی است به [illegible] منوفه از دیهات متعلقه مصر و شیخ سلطان از شیخ احمد بن
خلیل سبکی و سبک دیهی است از دیهات مصر و ایشان از شیخ محمد نجم الدین احمد غیطی
و غیط نیز از دیهات [illegible] است و ایشان از شیخ شرف الدین عبد الحق بن السنباطی و
ایشان از شیخ ابو محمد [illegible] محمد بن الحسینی [illegible] و ایشان از عم خود حسن
بن ایوب [illegible] و ایشان از ابو عبد الله بن جابر الوادی آشی و وادی آش بلدیست
در [illegible] شیخ ابو محمد عبد الله بن محمد بن هارون [illegible] و قرطبه نام
[illegible] در اندلس و ایشان از قاضی ابو القاسم احمد
بن یزید قرطبی و ایشان از شیخ محمد بن عبد الرحمن بن عبد الحق الخزرجی القرطبی و ایشان از
شیخ محمد بن الفرج مولی ابن الطلاع و ایشان از قاضی ابو الولید یونس بن عبد الله معروف
الصفار و ایشان از ابو عیسی یحیی بن عبد الله بن یحیی بن یحیی و ایشان از عم پدر خود عبید الله
بن یحیی و ایشان از پدر خود یحیی بن یحیی لیثی مصمودی اندلسی که اجل تلامذه حضرت امام مالک
بود و باعث رواج مذهب ایشان در مغرب او شد و یحیی بن یحیی این کتاب را از امام مالک
اخذ کرد و صاحب نسخه اوست و مصموده نام قبیله ایست از بربر که در زمین مغرب [illegible]
[illegible] این سند اسانید دیگر این کتاب بسیار است و در کتاب [illegible]
[illegible] مذکور است لکن این سند مسلسل بالسماع و قراءت است بخلاف [illegible]
[illegible] باجازت محض اکتفا رفته صحیح البخاری حضرت شیخ ابو طاهر [illegible] از والد خود شیخ ابراهیم
کردی [illegible] و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ ابو المواهب احمد بن علی [illegible]
الشناوی و ایشان از شیخ شمس الدین محمد بن احمد رملی و ایشان از شیخ الاسلام زکریا
[illegible] زکریا بن محمد الانصاری و ایشان از شیخ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی

ابراهيم الكردي وهو عن الشيخ احمد القشاشي وهو عن الشيخ احمد الشناوي وهو عن والده
الشيخ عبد القدوس الشناوي وايضا عن الشيخ محمد بن ابي الحسن البكري وايضا عن
الشيخ محمد بن احمد الرملي وايضا عن الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد وهؤلاء
كلهم من اجلة المشائخ العارفين بالله والشيخ عبد القدوس عن الشيخ ابن حجر المكي عن
الشيخ عبد الوهاب الشعراوي وايضا عن شيخ الاسلام زين الدين زكريا الانصاري والشيخ
محمد بن علي البكري عن والده العارف بالله ابي الحسن البكري وهو عن الشيخ زين الدين
زكريا وكذلك الشيخ محمد الرملي عن والده عن الزين الدين زكريا واما الشيخ عبد الرحمن
بن عبد القادر بن فهد فعن عمه جار الله بن فهد عن الشيخ جلال الدين السيوطي و شيخ
ابو طاهر قدس سره از شيخ حسن عجمي اخذ استفاده نموده و شيخ حسن عجمي شاگرد
شيخ عيسى عجمي المغربي شاگرد شيخ ابن العلاء البابلي شاگرد شيخ سالم سنهوري
و سالم سنهوري از شيخ نجم الدين غيطي فرا گرفته و نجم الدين غيطي از شيخ الاسلام زين الدين
زكريا انصاري اخذ نموده و نيز شيخ عيسى مغربي بواسطه بسيار از شيخ جلال الدين سيوطي
اخذ كرده و نيز حضرت شيخ ابو طاهر از شيخ احمد نخلي كه اعلم عصر خود بود در مكه بوده
[illegible] كرده و شيخ احمد نخلي از شيخ سلطان مزاحي و البابلي از شهاب الدين بن [illegible] سبكي و
البابلي از شيخ [illegible] سلطان از شيخ زين الدين زكريا و نيز حضرت شيخ ابو طاهر
از شيخ عبد الله بن سالم بصري اخذ نموده و نيز اسناد قرآن از شيخ احمد نخلي نموده
و از مشائخ شيخ احمد نخلي اخذ كرده و نيز شيخ ابو طاهر از شيخ محمد بن محمد بن سليمان المغربي
بالحرمين [illegible] بواسطه يا بي واسطه بطرق كثيره و شجره ملتقى از شيخ
زين الدين زكريا و شيخ جلال الدين سيوطي و شمس الدين سخاوي و عبد الحق سنباطي
و [illegible] كمال الدين محمد بن حمزه الحسيني [illegible] مسند [illegible] از اين [illegible] مسند و حفاظ و فقها
[illegible] اسناد [illegible] مشهور و معروف
[illegible] باقي اسانيد متنوعه [illegible]
[illegible] و الى [illegible] الاسناد و [illegible] و الله [illegible]

از شیخ شهاب الدین احمد بن محمد خفاجی و ایشان از بدر الدین حسن کرخی که مسند وقت
بود و ایشان از حافظ ابو الفضل جلال الدین سیوطی و ایشان از شیخ محمد بن مقبل
و ایشان از شیخ صلاح بن ابی عمر المقدسی و ایشان از ابو الحسن فخر الدین علی بن محمد
بن احمد ابن البخاری و ایشان از مسند الوقت ابو حفص عمر بن محمد بن طبرزد بغدادی و ایشان
از دو شیخ بزرگوار ابراهیم بن محمد بن منصور الکرخی و ابو الفتح مفلح بن احمد بن محمد الدومی
منسوب الی دومة الجندل موضع فاصل بین الشام و العراق کان فیه قضیة التحکیم
و هر دو شیخ از حافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی که صاحب تاریخ
بغداد است و تصانیف بسیار در علم حدیث دارد و ایشان از ابو عمر القاسم بن جعفر
بن عبد الواحد هاشمی و ایشان از ابو علی محمد بن احمد اللؤلؤی و ایشان از صاحب الکتاب
ابو داود سلیمان بن اشعث السجستانی جامع ترمذی حضرت شیخ ابو طاهر از حضرت
شیخ ابراهیم کردی و ایشان از شیخ سلطان مزاحی و ایشان از شیخ شهاب الدین
احمد بن خلیل سبکی و ایشان از شیخ نجم الدین محمد غیطی و ایشان از شیخ زین الدین
زکریا بن محمد انصاری و ایشان از شیخ عز الدین عبد الرحیم بن محمد بن الفرات
الحنفی و ایشان از عمر بن الحسن المراغی [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] و ایشان از شیخ فخر الدین ابن البخاری و ایشان از شیخ عمر بن طبرزد بغدادی
و ایشان از شیخ ابو الفتح عبد الملک بن عبد الله بن ابی سهل الکروخی [illegible] کان [illegible]
[illegible] و ایشان از شیخ ابو الفتح صاحب [illegible] ترمذی است [illegible]
[illegible] ابو عامر محمود بن القاسم بن محمد الازدی و ایشان از شیخ ابو محمد عبد الجبار بن محمد
بن عبد الله بن ابی الجراح الجراحی المروزی [illegible] منسوب الی مرو [illegible]
خراسان و ایشان از ابو العباس محمد بن احمد بن محبوب المحبوبی المروزی [illegible]
از صاحب السنن [illegible] محمد بن عیسی بن سورة بن موسی الترمذی [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] حضرت شیخ ابو طاهر از شیخ کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان
از شیخ محمد بن عبد القدوس شناوی و ایشان از شیخ شمس الدین محمد بن احمد بن محمد رملی

که صاحب فتح الباری شرح صحیح البخاری اند و ایشان از شیخ زین الدین ابراهیم بن احمد تنوخی
و ایشان از ابو العباس احمد بن ابی طالب الحجار یعنی حجر فروش و ایشان از شیخ سراج الدین
حسین بن المبارک حنبلی زبیدی در زبید شهریست مشهور در یمن بر کنار دریای شور
و ایشان از ابو الوقت عبد الاول بن عیسی بن شعیب السجزی الهروی و ایشان از
ابو الحسن عبد الرحمن بن مظفر بن محمد بن داود و ایشان از ابو محمد عبد الله بن احمد
السرخسی و ایشان از شیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن مطر بن صالح بن بشیر الفربری بکسر فا و
فتح را و سکون یا موحده و بای ست از نواحی بخارا و [illegible] یوسف [illegible] ارشد تلامذه بخاری
و نسخه بخاری از طرف او شهرت یافته و ایشان از صاحب کتاب ابو عبد الله محمد بن
اسمعیل بن ابراهیم بن المغیره بن بردزبه البخاری الجعفی مولی الجعفیین بالولای
بردزبه بفتح با موحده سکون را و کسر دال مهملتین و سکون زای معجمه و فتح با موحده
و [illegible] ای لغت مجوسی قدیم است بمعنی کارنده و مزارع و جعفی بضم جیم و سکون عین
مهملتین سند [illegible] مسلسل السماع [illegible] من اوله الی آخره صحیح مسلم حضرت شیخ ابو
طاهر [illegible] رحمه الله [illegible] حضرت شیخ ابراهیم کردی گرفته و ایشان از
شیخ سلطان مزاحی و ایشان از شیخ شهاب الدین احمد بن خلیل سبکی و ایشان
از شیخ نجم الدین غیطی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا و ایشان از شیخ ابن حجر عسقلانی
و ایشان از شیخ [illegible] صلاح الدین ابو عمر المقدسی و ایشان از فخر الدین ابو الحسن علی
بن احمد بن عبد الواحد المقدسی معروف بابن البخاری و ایشان از شیخ ابو الحسن
مؤید بن محمد [illegible] و ایشان از فقیه الحرم ابو عبد الله محمد بن فضل بن احمد الفراوی
و ایشان از امام ابو الحسین عبد الغافر بن محمد الفارسی و ایشان از ابو احمد محمد بن عیسی جلودی
[illegible] و ایشان از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن سفیان الفقیه [illegible]
[illegible] الی جمع [illegible] سکه جلودی [illegible] و ایشان از امام
ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری [illegible] النیسابوری [illegible]
شیخ ابو طاهر [illegible] گرفته بود و ایشان از شیخ عیسی مغربی و ایشان

محيي الشيرازي الحسيني والشان از مسند وقت و محدث عصر [illegible]
الرحيم بن عبد الكريم الصديقي والشان از علامه عصر امام الدين مبارك شاه ساوجي صوفي
والشان از مولف الكتاب ولي الدين محمد بن عبد الله الخطيب التبريزي حصن حصين
حضرت شيخ ابو طاهر از شيخ ابراهيم كردي والشان از شيخ احمد قشاشي والشان از احمد
بن عبد القدوس الشناوي والشان از شيخ شمس الدين محمد بن احمد بن محمد رملي والشان
از شيخ زين الدين ذكريا الانصاري والشان از حافظ وقت تقي الدين محمد بن محمد فهد الهاشمي
المكي والشان از مولف الكتاب ابو الخير محمد بن محمد محمد الجزري الشافعي والله في در
حاتم [illegible] علينا من بركاتهم خاتمه بايد دانست كه علامات وضع حديث و كذب
راوي چند چيز است اول آنكه مخالف تاريخ مشهور روايت كند مثل آنكه عبد الله بن مسعود
در جنگ صفين چنين گفت حالانكه عبد الله بن مسعود در عهد خلافت حضرت عثمان رضي الله
تعالى عنه وفات يافته و ازين قبيل است شعر در جمل چون معاويه بگريخت
خون خلقي بسي به تيغ بريخت و اين قسم موضوعات بادني تتبع و تامل توان شناخت
دوم آنكه راوي رافضي باشد و حديث در طعن صحابه روايت كند يا ناصبي باشد و حديث
در طعن اهل بيت باشد و علي هذا القياس و ليكن در اينجا ملاحظه بايد كرد و اگر آن راوي منفرد
است بآن حديث اعتبار نبايد كرد و ديگران هم روايت كنند تحمل بايد كرد و توجيه و تاويل
آن بايد كرد سوم آنكه چيزي روايت كند كه بر جميع مكلفين معرفت آن و عمل بر آن
فرض باشد و او منفرد بوده بروايت آن قرينه قويه است بر كذب وضع چهارم آنكه وقت
و حالتي [illegible] كه [illegible] عباسيان [illegible] الغرض [illegible] در مجلس مهدي
خليفه عباسي حاضر شد و او مشغول [illegible] بود [illegible] حديث [illegible]
[illegible] و [illegible] لفظ جناح [illegible]
[illegible] شرح [illegible]
[illegible] شيخ [illegible]
[illegible]

و ایشان از شیخ زین الدین ذکریا و ایشان از شیخ عز الدین عبد الرحیم بن محمد بن الفرات و
ایشان از عمر بن ابی الحسن المراغی و ایشان از فخر الدین بن البخاری و ایشان
از ابی المکارم احمد بن محمد اللبان نسبة الی عمل اللبنة و ایشان از ابو علی حسن
بن احمد الحداد و ایشان از قاضی ابو نصر احمد بن الحسین الکسار و ایشان
از حافظ ابو بکر المعروف بابن السنی احمد بن محمد بن اسحق الدینوری که از
عمدهٔ محدثین است و کتاب المجالسة الدینوری از مصنفات اوست و ایشان
از مؤلف کتاب حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی النسائی منسوب الی
نسا بلدة مشهورة الی خراسان بقرب ابیورد و سنن ابن ماجه بسندیکه تا
اسناد مذکور شد تا شیخ زین الدین ذکریا و ایشان از شیخ ابن حجر عسقلانی
و ایشان از ابو الحسن علی بن ابی المجد الدمشقی و ایشان از ابو العباس
الحجار و ایشان از انجب بن ابی السعادات و ایشان از حافظ ابو زرعه طاهر
بن محمد طاهر مقدسی و ایشان از ابو منصور محمد بن الحسین بن احمد المقومی
القزوینی و ایشان از ابو طلحه قاسم بن المنذر الخطیب و ایشان از ابو الحسن
علی بن ابراهیم بن سلمة بن بحر القطان و ایشان از مؤلف الکتاب ابو
عبد الله محمد بن یزید المعروف بابن ماجه القزوینی و قزوین بفتح قاف و سکون
زای معجمه نام شهری است مشهور در عراق عجم و ماجه بفتح جیم [illegible] ابو عبد الله است نه
لقب جد او و نام مادر او و [illegible] خوانده شده [illegible] فی زمانه اعتماد
کرده [illegible] مشکوة المصابیح [illegible] شیخ [illegible] از شیخ ابراهیم کردی و ایشان از
[illegible] و ایشان از شیخ محمد [illegible] القدوسی [illegible] و ایشان از سید عضد
[illegible] و ایشان از شیخ محمد سعید [illegible] که [illegible] روایت حدیث از شیخ
[illegible] از شیخ [illegible] الدین [illegible] خود جلال
[illegible] الدین فضل الله بن سعید [illegible] و ایشان از عم خالی
[illegible] الدین [illegible] عبد اللطیف بن جلال الدین

... مثل آنکه شخصی روایت کند که امروز روز جمعه بود خطیب
بر منبر گفتند در ... آمدند حالانکه همان راوی با این قصه منفرد باشد
... روایت نکنند هفتم آنکه اکاسب لفظ و معنی مثلا لفظی روایت کند
که ... [illegible] نشود یا معنی مناسب شان نبوت و وقار نباشد هشتم
... وعید شدید بر گناه صغیره یا افراط در وعد عظیم بر فعل قلیل چنانچه من
صلی ... فله سبعون الف ... فی کل دار سبعون الف بیت فی کل بیت
سبعون سریر علی کل سریر سبعون جاریة بلکه احادیث این نسق را خواه
در ثواب باشد خواه در عذاب موضوع باید شناخت نهم آنکه بر عمل قلیل ثواب
حج و عمره ذکر نماید دهم آنکه شخصی ... [illegible] ... انبیاء ... یا ...
... سبعین نبیا ... یازدهم آنکه خود اقرار کرده باشد بوضع
احادیث چنانچه نوح بن ابی عصمه را واقع شده که در مقابل قرآن ... سوره
احادیث ... [illegible] ... فی ... [illegible]
[illegible] ... اعتراف کرده ... [illegible]
این ... [illegible] ... و آن ... که ... مردم را ... از قرآن ...
... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... و معانی ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]